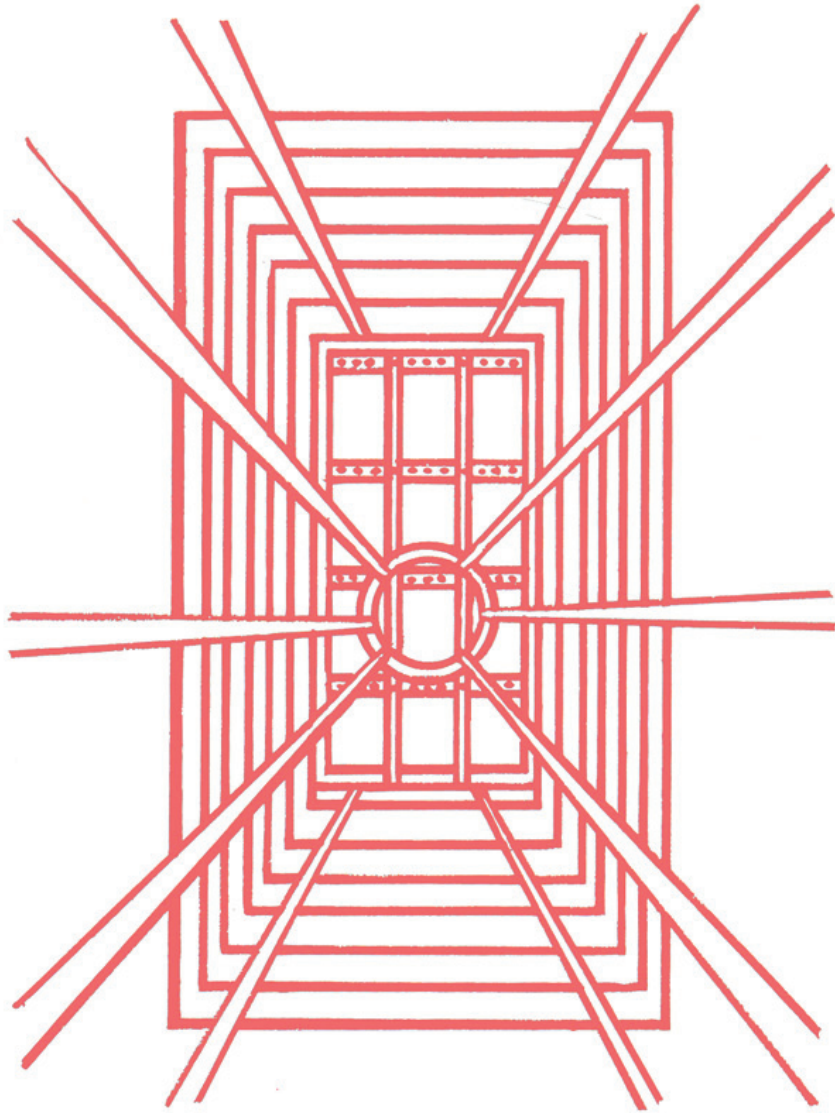


اوتار زمان  
مہربابا  
ظہوری کند



بانو کالچوری



# اوتار زمان مهر با با ظهور می کند

این کتاب تقدیم به همیشه متجلی ای است که به علت پرده‌ی جهل مان نامتجلی به نظر می‌رسد.



# گروه فرهنگی، هنری و عرفانی مهرستان



اوتار زمان مهر بابا ظهور می کند  
Avatar of the Age Meher Baba Manifesting  
بائوکاچوری  
فرخنده

عنوان کتاب به فارسی:  
عنوان کتاب به انگلیسی:  
نویسنده:  
مترجم

ویراستار:  
نوبت چاپ الکترونیکی:  
ناشر:  
محل نشر:  
تاریخ نشر:  
گروه مهرستان  
اول  
گروه مهرستان  
تارنمای رسمی اوتار مهر بابا به زبان فارسی  
خرید ۱۳۹۳

همه‌ی حقوق این کتاب برای کانون اوتار مهر بابا، احمد نگر هندوستان محفوظ می باشد. هرگونه کپی برداری، تکثیر یا چاپ باید با اجازه‌ی رسمی کانون اوتار مهر بابا صورت پذیرد.

تارنمای رسمی اوتار مهر بابا به زبان فارسی  
( گروه مهرستان )

[www.meherestan.com](http://www.meherestan.com)

# گروه عرفانی، فرهنگی، هنری مهرستان



شماری از ایرانیان دوستدار اوتار مهربابا که خارج از ایران زندگی می‌کنند، در تلاشند تا با گردآوری هرآنچه درباره‌ی اوتار مهربابای محبوبست، بتوانند راه دستیابی رهروانی را که در جستجوی مهربابا و جویای دانسته‌هایی در این راستا می‌باشند آسان نموده و از این راه وظیفه‌ی خود را هرچه نیکوتر انجام دهند.

امید است، برآیند این کوشش‌ها مورد پذیرش قرار گیرد و راه‌گشای دوستداران و جویندگان باشد.

اینک، شمه‌ای از کارهای گروه مهرستان که بخشی از آن انجام شده و همچنان ادامه دارد به آگاهی می‌رسد:

- \* گردآوری کتاب‌ها، ترجمه، ویرایش و چاپ آنها
- \* گردآوری فیلم‌ها، ترجمه، تدوین و گذاشتن زیرنویس‌های فارسی و انگلیسی
- \* گردآوری سروده‌ها و آهنگ‌های مهربابا، ساخت آهنگ، تنظیم و ترجمه‌ی آنها به فارسی
- \* گردآوری و به اشتراک‌گذاری عکس‌ها
- \* ساخت تارنمای اوتار مهربابا به زبان فارسی

## ( تنها تارنمای رسمی اوتار مهربابا به زبان فارسی )

شما می‌توانید، از طریق این تارنما به همگی موارد یاد شده در بالا دسترسی پیدا نموده یا به زودی از آنها بهره‌مند شوید.

استفاده از این مطلب‌ها در سایر تارنماها، وبلاگ‌ها و . . . با ذکر منبع آن آزادی باشد.

# فهرست

۱. ..... قدردانی
۲. ..... سوار نامرئی
۵. ..... محبوب
۷. ..... به محبوبم
۷. ..... پیام نهایی مهربابا
۱۱. ..... کشش آگاهی بیکران
۱۴. ..... نتیجه‌ی ظهور کامل
۱۶. ..... مانع‌های سانسکاری
۱۷. ..... هل جهانی
۲۰. ..... عشق منجر به معرفت خداوند می‌شود
۲۱. ..... کار اوتار
۲۳. ..... می‌عشق
۲۴. ..... بدن خداوند
۲۵. ..... نقوش مسدود کننده
۲۶. ..... بار عالم بر دوش او
۲۷. ..... شاهد ظهور بودن
۲۷. ..... پیوندهای عشق
۳۰. ..... دوره‌ی آمادگی
۳۰. ..... گم شده در تاریکی
۳۰. ..... نیروی هوس ازلی
۳۱. ..... سانسکارهای یوگایوگا توسط ذهن جهانی رها می‌شوند
۳۳. ..... دانش بیکران در کار اوتار
۳۴. ..... نمایشنامه‌ی آفرینش
۳۵. ..... تجربه‌ی انسانی ظهورش
۳۵. ..... پیچش و باز شدن سانسکارها
۳۸. ..... خارها
۴۰. ..... راه به سوی حقیقت
۴۱. ..... حکمرانی بر اقیانوس‌ها
۴۲. ..... خداوند حقیقی، بی‌شکل، غیرشخصی

۴۳. .... چهارده سال
۴۴. .... کنار زدن حجاب
۴۵. .... حالت ها و گذرگاه ها
۴۵. .... مهم ترین جنبه ی خدا
۴۶. .... خداوند در خواب نیست
۴۷. .... با وجود اینکه او رنج می برد، ما را می بخشد
۴۹. .... توانایی ما چیست؟
۵۱. .... اشک های توبه
۵۲. .... نقطه ی در ابدیت
۵۳. .... او چه رحیم است!
۵۵. .... اسارت
۵۶. .... برکت بیدار شدن
۵۷. .... آگاه از آگاهی بیکران
۵۸. .... زبان می و نور
۶۱. .... سوزاندن سانسکارها
۶۲. .... معجزه ها
۶۳. .... چه معجزه ای!
۶۳. .... تسویه حساب
۶۵. .... عریانی روش اوست
۶۶. .... عریانی - مستی می
۶۷. .... پاک سازی آگاهی
۶۸. .... حالا من می دانم
۷۱. .... ظهور الوهیتش
۷۳. .... پاسخ الهی
۷۵. .... برترین یک رُفتگر شد
۷۶. .... دغل بازها
۷۹. .... چه مجازاتی!
۸۱. .... عشق نمی تواند سنگینی عقل را تحمل کند
۸۷. .... صدای سؤال نخستین
۸۸. .... سکوت خداوند
۸۹. .... سکوت جاودانی
۹۰. .... دنیا باید شنیده شود



۹۲.	صدای بی صدا
۹۳.	صدای اوتار
۹۴.	صدای روح
۹۴.	جواب به سؤال نخستین
۹۴.	دوره‌های هیاهو
۹۵.	صدا در سکوتش
۹۶.	او همراه اشک‌هایمان است
۹۷.	مهتاب هند
۹۹.	نیاز سانسکاراها
۱۰۱.	فردیت اوتار
۱۰۱.	زمین، پر برکت‌ترین
۱۰۳.	بازی عالم‌گیر خداوند
۱۰۳.	خداوند و حلقه‌اش
۱۰۶.	نغمه خواننده می‌شود
۱۰۸.	متضاد
۱۱۱.	خداوند در ماورای ماورا
۱۱۲.	دوست عزیزش
۱۱۳.	نغمه‌اش برای جهان
۱۱۷.	نیروی اقیانوس
۱۱۸.	هر رودخانه به سوی اقیانوس باز می‌گردد
۱۱۹.	نقطه، اینجا
۱۲۰.	خدمت به خدا و انسان
۱۲۳.	هدف زندگی نوین
۱۲۵.	هَلْ به سوی شناخت
۱۲۹.	ضربه‌ی ظهورش
۱۲۹.	قدرت ایمان
۱۳۱.	فاجعه‌ی یک خواننده
۱۳۲.	«گودتر و گودتر حفر کنید»
۱۳۳.	«چرا من حرف نمی‌زنم»
۱۳۵.	لبخندش
۱۳۵.	ایمان یا انتظار
۱۳۷.	سرنوشت

۱۳۹. .... بزرگ‌ترین ظهور از آن اوست
۱۴۲. .... تصفیه‌ی دل
۱۴۲. .... نگه داشتن دامن
۱۴۵. .... «شما نمی‌دانید من چکاری انجام می‌دهم»
۱۴۷. .... بنده‌ی خوشبخت
۱۴۹. .... من رنجش را دیده‌ام
۱۵۲. .... پیام نهایی‌اش
۱۵۵. .... «مایا می‌خواهد مرا بکشد»
۱۵۵. .... «چرا نادانی‌ات را قبول نمی‌کنی؟»
۱۵۶. .... پدر، پسر و روح القدس
۱۵۸. .... او نمی‌تواند به کسی آسیب برساند
۱۶۰. .... پیام او در طی این دوره
۱۶۲. .... مرحله‌های تجربه‌ی درونی
۱۶۳. .... رنج جاودان و سرور جاودان
۱۶۴. .... استفاده‌اش از دانش بیکران
۱۶۶. .... «اگر من خدا هستم، من حقیقت هستم»
۱۶۹. .... هفت در
۱۷۰. .... روزنه‌ای که او باید ایجاد کند
۱۷۱. .... سه مرحله‌ی کار او
۱۷۵. .... خنجر در پشت
۱۷۷. .... تحقیر
۱۸۰. .... بیماری غریب
۱۸۰. .... نیاز درونی آفرینش
۱۸۲. .... جوینده‌ی روحانی
۱۸۴. .... کلمه، کار اوست
۱۸۵. .... هیچ نیرویی بیش از نیروی او نیست
۱۸۷. .... «من خیلی قوی خواهم بود»
۱۸۸. .... شب برهما
۱۹۳. .... اتفاق بزرگی روی می‌دهد
۱۹۵. .... «من این بدن نیستم»
۱۹۶. .... تصمیم نهایی مهرابا

## قدردانی

مهربابا خود به من دستور دادند که درباره‌ی ظهورشان بنویسم. او نوشتن این کتاب را در چند نکته با عنوان «هفت در» به من الهام کردند. مهربابا بازگشت خداست. او، اوتار زمان است و الوهیتش را ظاهر می‌سازد، از این رو عنوان کتاب اوتار زمان، مهربابا ظهور می‌کند، می‌باشد. درست یک هفته قبل از اینکه مهربابا بدن جسمانی‌اش را رها کند تا اینکه از آن به بعد به عنوان الوهیت جاویدان زندگی کند، به من دستور داد که درباره‌ی ظهورش بنویسم.

او مرشد من، محبوب من، نور من و خدای من است. باید بیشترین قدردانی به او ادا شود زیرا او سرچشمه‌ی تمام چیزهایی است که این کتاب را شامل می‌شود. مهربابا از من خواستند که این کتاب را بنویسم و مرا وادار به نوشتن این کتاب کردند. باید تصدیق کنم که این کار اوست. من فقط می‌توانم برپایش سجده کنم. اگر تا زمان از بین رفتن خودی مجازم در حال سجده باقی بمانم، آن وقت خواهم فهمید که کمک او را دریافت کرده‌ام. او آنچه را که باید درباره‌ی این کتاب بنویسم، درباره‌ی کار، سکوت و ظهورش به من آشکار کرده است.

این کتاب نشانه‌ی ظهور اوست و اینکه او می‌خواهد دوستدارانش آن را بدانند و تجربه کنند. به عشق تمام کسانی که ظهور او را باور دارند و سعی می‌کنند که خود را در خدمت و عشق به محبوب فدا کنند، درود می‌فرستم.

با قدردانی برای عشق آنانی که وقف انگیزه‌ی الهی‌اش هستند و به من در انجام این کار کمک کرده‌اند تا بتوانم وظیفه‌ام را در مقابل بابا ادا کنم، درود می‌فرستم. «اریک نادل» و «دیوید فزرنر» اصرار داشتند تا نوشتنم را درباره‌ی ظهور تمام کنم؛ آنان از جمله‌ی اولین کسانی بودند که از من به تفصیل در مورد ظهور بابا سؤال کردند و دیوید اولین مقاله‌هایم را تایپ کرد. زمانی که فرصتی برای نوشتن نداشتم، «ژانت جادسن» چندین ساعت از صحبت‌هایم را از روی نوار به تحریر در آورد. «مردیت کلاین» هم چندین مقاله را تایپ کرد. «هدر نادل» به مقاله‌ها سازمان داد و اولین پیش‌نویس نسخه‌ی خطی کتاب را تایپ کرد و آن را برای چاپ آماده نمود.

«لارنس ریتز» نسخه‌ی آخر را برای چاپ آماده کرد و ویراستاری آن را با کمک «لین آت» انجام داد. طرح کتاب به وسیله‌ی لارنس و «مارسیا فرمن» انجام شد. «دد ایتن، جان دنیسن و نانسی وورزل» ویرایش نهایی را انجام دادند. «مارشا فرمن و جودی گرگوری» کتاب را حروف چینی کردند. «کریس رات» انتقال نمودارهای آخر کتاب را انجام داد. تشکر فراوان از «سوزان وایت» برای طراحی دستورهای اشاره‌وار بابا

تشکر و قدردانی از مؤسسان شرکت ظهور که امکان آن را فراهم ساختند تا این نوشته به دنیای غرب برسد. توسط اشک‌های شوقم درود به همه‌ی آنانی که حقیقت ظهور مهربابا را باور دارند و خواهان تجربه‌ی الوهیت او هستند.

## سوار نامرئی

اوتار واژه‌ای سانسکریت است؛ معنای واژه به واژه‌ی آن یگانه‌ای است که نزول کرده ولی از ماورا می‌گذرد. در آیین هندو، اوتار به معنای نزول خداوند در بدن انسان بر روی زمین است. اوتار وجود الهی، انسان کامل، آشکاری الهی در شکل انسان است. اوتار تجسم پاک و ظهور جسمانی خداوند بی‌شکل نامرئی و غیرقابل درک است. معما در آن است که توسط جسم اوتار، خداوند بی‌شک غیرشخصی، شخصی، قابل مشاهده و قابل درک می‌شود.

در «ودانتا»، اوتار را بازگشت «ویشنو»، نگهدار آفرینش و همه‌ی زندگی می‌دانند. در «سانسکریت» ویشنو به معنای یگانه‌ای است که همه‌چیز را دربردارد. ویشنو، در بی‌شکلی مطلق، جلوه‌گر روح الهی عالم یا انسان است. این روح الهی که «ودانتیست‌ها» آن را ویشنو و صوفی‌ها آن را پروردگار می‌نامند، توسط فیلسوف‌های غربی روح کل نامیده می‌شود. به این ترتیب وقتی ویشنو به شکل اوتار، جسم می‌گیرد او نمایانگر روح کل همه‌ی آفرینش و روح انسان‌هاست. مهربابا این حالت کامل را «روح روح‌ها» می‌نامد.

روح در اصل، بیکران، جاویدان و بی‌شکل است. روح به تنهایی در حالتی شرطی نشده قرار دارد، اما او از طریق یک نظم پیاپی از جنبه‌های شرطی شده‌ی آگاهی در تکامل جهان می‌گذرد و به عنوان یک فرد از بشریت است که در آگاهی جمعی آنان است. این حرکت جمعی گروه آگاهی یا آگاهی جهانی منفرد شده، توسط «ودانتیست‌ها»، «جیواتما» یا توسط صوفی‌ها، انسان نامیده می‌شود. این همان روح الهی است که از شکلی به شکل دیگر تکامل پیدا می‌کند یا از درون توسط هشیاری آگاه از یک حالت تکامل به یک حالت درون‌نگری، رشد می‌کند. این حرکت پیش‌برنده‌ی آگاهی در سراسر عالم، قدم «ویشنو» یا به زبان نویسندگان «هل اوتاری» نامیده می‌شود. این هل جهانی، تشریح معنوی تحول‌های دایمی است که در طبیعت و در آگاهی بشر صورت می‌گیرد. مهربابا چنین هلی را در این زمان به «تحول بشر از منطق به بصیرت (شهود)» توصیف کرده است. در طول زمان‌های گذشته، بشر «از غریزه به منطق» تکامل یافته است. آگاهی بزرگ‌تر و بزرگ‌تر، نتیجه‌ی این هل درونی اوتار از عصری به عصر دیگر است.

ویشنو، در شکل اوتار، حالتی از خداوند است که می‌تواند هر شکلی را که بخواهد، بگیرد. وقتی که خداوند بر روی زمین پایین می‌آید، نه تنها شکل یک مرد را می‌گیرد، بلکه انتخاب کرده است که به تمامی شکل‌ها روح بدهد، از طریق آنان رشد کند و خود را در کمالشان متجلی سازد. به این ترتیب ویشنو، ریشه‌ی تمام زندگی‌های جاندار و بی‌جان می‌شود یا به گفته‌ی اوتار، «همه‌کس و همه‌چیز می‌شود.»

در کتاب مقدس هندوها ویشنو، با صدای اوتار، خود را تنها سازنده و از بین برنده‌ی دنیا می‌خواند. به گفته‌ی مهربابا، «تنها من هستی دارم.» در مشاهده‌ی الوهیت، آفرینش به دور گردن ذهن عالم‌گیر به مانند یک رشته‌ی مروارید آویخته شده است. مهربابا می‌گوید، «من تمام مذهب‌ها و آیین‌ها را زنده خواهم کرد و به مانند دانه‌های تسبیح آن‌ها را در کنار هم از یک بند می‌گذرانم.»

در روح اوتار، همه‌ی آنچه که از آگاهی بیکران و از ناآگاهی بیکران است، آگاه می‌شود. او خداوند خداوندان است و در جسم او آگاهی عالم‌گیر به صورت فردی در می‌آید؛ «پاراماتما» و «ایشوار» یکی می‌شوند و به منظور کار یا فعالیت جهانی، متحد می‌شوند. او نیروی زندگی است. انرژی زندگی که در تمام چیزهای زنده، جریان دارد. به گفته‌ی مهربابا، «یک موج بدون اراده‌ی من به حرکت در نمی‌آید.» او کسی است که از نفس مان به ما نزدیک‌تر است (باد پرتحرک آرزو بر روی اقیانوس خداوند).

او که همه‌چیز را دربر می‌گیرد، اسیر جهان نیست، به همان صورت که روح انسان در بدنش محصور نیست. به همان گونه که وقتی خداوند انسان می‌شود عالم را در درون خود دارد؛ به مانند تجسم او، بدن جسمانی انسان هم در هاله‌ای نورانی احاطه شده است. معنای روح سرانجام آن نیست که انسان روح دارد، بلکه آن است که روح قالبی انسانی دارد. در مشاهده‌ی زیبایی‌اش، ذهن عالم‌گیر در هاله‌ای از نور قرار گرفته که بدن حقیقی خداوند بیکران در قالب اوتار است. وقتی روح آن نور را حس می‌کند، کلمه‌ها قادر به بیانش نیستند؛ فقط ذهن می‌داند که آن اقیانوس و یگانه‌ی در بر گیرنده است.

در متن‌های مقدس هندوها گفته شده است که وقتی تقوا و پرهیزگاری در روی زمین از بین می‌رود، خداوند بی‌شکل در قالب اوتار پایین می‌آید. این عدم پرهیزگاری در دنیای امروزه به‌طور کامل آشکار است. خداوند به شکل انسان، آفرینشش را از دسیسه‌ی «مایا» و خود ویرانی نابهنگام محفوظ نگه می‌دارد. نویسنده، این دسیسه‌ها را «بلای لازم» می‌خواند. آن‌ها عنصرهای غیرطبیعی سانسکارایی دنیا هستند. نیروهای ویرانی نابهنگام، آشکارند زیرا نیروهای طبیعی روی زمین در تعادل نیستند و همچنین این عدم تعادل در ذهن آشفته‌ی بشر، آشکار است.

سانسکارها کلید و عامل اصلی در ادراک هستند. ماهیت زندگی در عالم، معین و بسیار دسیسه انگیز است. هر تغییر و خصوصیتی در شکل و کار بدنی، نتیجه‌ی تغییراتی است که درونان در تکامل یا درون‌نگری آگاهی صورت می‌پذیرد. به نظر می‌رسد که موجودات زنده خودبه‌خود رشد می‌کنند؛ این شکل تکامل، قسمتی از مجاز است که ذهن محدود را فریب می‌دهد. چیزی که انسان رشد می‌نامد، در واقع نیروهای زندگی هستند که خود را توسط شکل‌ها برای یک هدف گسترش می‌دهند تا درجه‌ی بالاتری از آگاهی را بدست آورند. مهربابا تأکید کرده است که زندگی توهم و خواب است و هیچ چیز نیست؛ آن آگاهی است که وجود دارد. تمامی نیروی این آگاهی موجودات زنده که در طی عالم گسترش پیدا می‌کنند، توسط نویسنده «پاسارا» نامیده می‌شود. این رشد و گسترش عالم، پاسارا، روشی است که «مجاز نگه‌دارنده‌ی حقیقت می‌باشد.» این اصل نگه‌دارنده، فعالیت جهانی اوتار است که اثر متقابل سانسکارها را در عالم خنثی می‌کند.

این توجه به ظاهر طبیعت و تکامل آگاهی در طی عالم، به دلیل کار جهانی مهربابا دارای اهمیت است. به زبان افسانه‌ای، مهربابا خود را به عنوان اسب سفید، اوتار معرفی کرد، که به عنوان «کالکی» شناخته شده است. «کالکی» لغت سانسکریت برای اسب است. آن اسب، کالکی، آن موعودی است که هندی‌ها در انتظارش هستند.

کالکی نشان‌دار مردی است که اسب بی‌سواری را هدایت می‌کند. اسب با اسب بالدار افسانه‌های یونان مقایسه شده است. در باورهای افسانه‌ای ملت‌های مختلف، اسب نشانه‌ی نیروهای تکاملی

دنیاست. در این متن، ممکن است استنباط شود که هر وقت ویشنو، به عنوان اوتار، در آخر دوره‌ی زمان به صورت اسب سوار، ظاهر می‌شود. این به آن معناست که او بر نیروهای مایا یا نیروهای جهل که کل هستی را فرا گرفته، پیروز می‌شود. پیروزی اوتار، به او نام نجات دهنده‌ی دنیا را می‌دهد زیرا که بشریت را از نیروهای سانسکارایی و محدودیت‌های قید و بندساز هستی فانی، آزاد می‌سازد.

برای هندوها، کالکی اوج همه‌ی زندگی بعد از پیدایش در آفرینش را نشان می‌دهد که به معنای پایان تکامل یعنی انسان است و حل کردن همه‌ی محدودیت‌های آگاهی در جریان درون‌نگری است.

یهودی‌ها و مسیحی‌ها گفته‌اند که مسیح موعود با شمشیر باز می‌گردد نه با صلح. به زبان مهرابا این «یک تحول روحانی است که با فنا‌ی سانسکاراهای غیرطبیعی صورت می‌پذیرد.» همچنین باور دارند که قلمروی خداوند برپا خواهد شد. به زبان مهرابا این یک «تحول روحانی است که با از بین رفتن سانسکاراهای غیرطبیعی صورت می‌پذیرد.» همچنین این باور هست که قلمروی خداوند تشکیل خواهد شد. به گفته‌ی مهرابا، «یک نوع دنیای نوین و بشریت نوین.»

در شرح کالکی افسانه‌ای؛ یک نفر اسب سفید را هدایت می‌کند، اما نفر دیگر که بر روی اسب نشسته، نامرئی است. این سوار نامرئی حاکی بر آن است که در پایان طول این دوره، انسان بیشتر به معنویت روی می‌آورد تا به قوه‌ی عقلانی. به ظاهر بدیهی است که بشریت نوین کم‌کم بیشتر از معنویت آگاه می‌شود.

سوار نامرئی به معنای آن است که آن یگانه همه‌جا حاضر خواهد آمد. او یگانه‌ی بی‌شکل، خداوند ناپیدای عشق است که جایگاهش دل انسان است، او سوارکار نامرئی است که دل را به مرکب خود تبدیل می‌کند. اوتار هم بی‌شکل و هم باشکل است؛ در هر دو حالت او جاودانه با جهان در ارتباط است. سوارکار نامرئی و مردی که اسب را هدایت می‌کند یکی هستند. سوارکار نامرئی یگانه‌ای است که به ماورا رفته، اما با وجود نامرئی بودن، هنوز روح مقدس باقی می‌ماند.

در میان همه‌ی این هرج و مرج و آشفتگی، دنیا در انتظار آمدن ناجی‌اش، انسان کامل می‌ماند. این انسان کامل آشکار می‌سازد که او همان کمال در انسان است. این کمال، ابدیت اوست یعنی روح جاویدان که از خود آگاه می‌باشد. ابدیت اوتار خود را توسط کارش رها می‌سازد (الوهیتش) به همه‌ی موجودات روح می‌بخشد و بعضی از انسان‌ها را به مرحله‌ی کمال خود (شناخت خداوند) می‌رساند.

بعضی‌ها ممکن است فکر کنند که بر اساس چند نکته‌ای که مهرابا مستقیماً به بائو در «هفت در» ذکر کرد، این نوشته الهاماتی از سوی بابا ست. آنچه که در اینجا نوشته شده است، باطناً به نویسنده آشکار شده است که در پاسخ به رنج بردنش در انجام دستورهای مهرابا بوده است. طبیعتاً آنچه که نوشته شده، دری برای پاسخ به سؤال‌های دیگران درباره‌ی اوتار، کار و ظهورش می‌باشد. بیشتر مقاله‌ها، به ترتیب زمانی ارائه داده شده‌اند که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۴ نوشته شده‌اند. همزمان که ورق‌ها باز می‌شوند، مهرها شکسته و حجاب‌ها دریده می‌شوند؛ ذهن نویسنده تلاش می‌کند تا ذهن جهانی اوتار و فعالیت‌هایش را درک کند. تجربه‌ی نویسنده در تلاش از گذشتن مرز ذهن خودش، برای ارتباط برقرار کردن و پذیرفتن جهانی بودن اوتار، عمیقاً در این مقاله‌ها بیان شده است. به نظر می‌رسد که نویسنده آنچه را که حافظ «آستانه‌ی بیکران» نامیده، لمس کرده است و آنچه که در اینجا نوشته شده،

آن چیزی است که بایستی به او درباره‌ی بیکران آشکار می‌شد. بعضی از نوشته‌ها، مشاهده‌هایی از تجربه‌های درونی نویسنده از جاودانگی و بیکران بودن می‌دهد، در حالی که نوشته‌های دیگر در این زمان بهتر قدردانی و درک می‌شوند.

نویسنده کار الهی اوتار را در جهان و در طول کائنات تجربه می‌کند. این کتاب با ایمان کسی که در حال رسیدن به وصال محبوبش می‌باشد، نوشته شده است. برای همه‌ی ما که این مفهوم را درک کرده‌ایم، هیچ سرور بزرگ‌تری در همه‌ی هستی وجود ندارد. این سرور و اشتیاق در یکی شدن با اقیانوس خداوندی است که این صفحه‌ها را با نور و حقیقت از طریق مهربابا به واقعیت می‌رساند.

اهمیت این کتاب، «اوتار زمان مهربابا ظهور می‌کند»، شامل سرنوشت انسان با خداست. این کتاب بازتاب خارجی‌ای از اهمیت درونی کار مهربابا در تقدیر شخصی و حتمی نویسنده است. این کتاب برای همه‌ی مردان و زنانی که در اشتیاق شناخت خداوند، رنج می‌برند و برمی‌خیزند تا با نیروی آن رنج، خدا را دوست داشته باشند، دارای اهمیت است. می‌توان با گفته‌ی مهربابا، هدف این کتاب را خلاصه نمود، «من آمده‌ام تا خدا را دوست داشته باشید.»

«لرنس ریترا»

جولای ۱۹۸۵

## محبوب

هفت روز مانده بود تا بابا بدنش را رها کند. مهربابا در اتاقش در مهرآزاد، در حدود ساعت هشت شب در روز ۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۶۹ از من خواست تا درباره‌ی ظهورش بنویسم. بابا به من جزئیات خاصی را درباره‌ی نوشتن شرح حال زندگی‌اش داد. سپس گفت که آخرین بخش را درباره‌ی ظهورش بنویسم. او به من اطمینان داد نکته‌هایی را که باید درباره‌ی آن‌ها بنویسم، به من خواهد داد.

من در آن زمان به هیچ‌وجه فکرش را هم نمی‌کردم که پس از یک هفته بابا بدنش را رها خواهد کرد و پس از اینکه بابا بدنش را رها کرد، نمی‌دانستم که درباره‌ی چه بنویسم، چون بابا قول داده بود که آن‌ها را به من می‌گوید. ایمان داشتم که بر من آشکار می‌کند که درباره‌ی چه بنویسم، پس شروع به نوشتن شرح حال زندگی‌اش کردم. برای دو سال، درباره‌ی زندگی‌اش تحقیق کردم و با آنانی که او را برای تمام عمرشان می‌شناختند، مصاحبه کردم؛ نامه‌ها و خاطرات بی‌شماری را خواندم.

آنگاه شروع به نوشتن زندگی‌اش به نثر کردم. شانزده تا هیجده ساعت در روز به‌طور پیوسته برای چندین ماه نوشتم. وقتی الهام داشتم قلمم به خودی خود حرکت می‌کرد، لازم به فکر کردن نبود، قلمم حرکت می‌کرد.

تمام شرح حال زندگی بابا را در مدت هفت ماه با جزئیات فراوان و شرح حال روزانه نوشتم. اما وقتی خواستم آخرین بخش را درباره‌ی ظهورش بنویسم، نمی‌توانستم یک کلمه هم بنویسم. در ذهنم به یک خلأ رسیده بودم، پس باید نوشتن را کنار می‌گذاشتم. وحشت زده بودم. دستم را دراز کرده بودم و قلمم را گرفته بودم و سعی می‌کردم تا درباره‌ی معنای ظهور فکر کنم اما به خاطر همان خلأ در ذهنم، نمی‌توانستم چیزی بنویسم. در آنجا نشستم و زندگی‌ام با بابا را به خاطر می‌آوردم که قلمم از دستم افتاد و

بر روی کف سنگی اتاق شکست و دو تیکه شد. بی درنگ حس کردم که بابا می‌خواست کارم را متوقف کنم. هنگام غروب بود و پس از آن دیگر نتوانستم چیزی بنویسم. نمی‌دانستم چکار باید انجام دهم، با دیگر مردان مندلی شام خوردم و بعدش خوابیدم.

ساعت نه شب روی تخت دراز کشیده بودم و درباره‌ی قدم بعدیم فکر می‌کردم. بابا از من خواسته بود که شرح حال زندگی‌اش را با نظم شعر هندی بنویسم. بابا از من خواست تا از چهار وزن شعری برای شرح حال زندگی‌اش استفاده کنم. او قول داده بود که وزن‌ها را به من بدهد، اما قبل از انجام آن بدنش را رها کرد. در حالی که روی تخت دراز کشیده بودم و درباره‌ی ظهورش فکر می‌کردم، ناگهان در جلویم ظاهر شد. وزن شعر را بر روی تخته برایم نوشت، تا بتوانم آن را به خاطر بسپارم. پس بابا به طریق خاص خود، چهار وزن شعر را به من رساند. اما چیزی درباره‌ی ظهور افشا نکرد.

بنابراین چهار وزن برای نوشتن زندگی‌نامه‌ی بابا داشتم، پس من نثر داستان زندگی بابا را به صورت شعر به زبان هندی نوشتم. سه ماه و بیست روز طول کشید تا تمام زندگی‌اش را به صورت شعر در آورم که شامل ۱۴۰۰۰ بیت، ۲۸۰۰۰ خط و همه با قافیه بودند. اما دوباره وقتی به آخرین بخش زندگی‌نامه رسیدم که درباره‌ی ظهور بود، نمی‌توانستم یک کلمه بنویسم.

تصمیم گرفتم تا در آینده درباره‌ی ظهورش بنویسم، پس شروع به نوشتن کتاب‌های دیگری کردم که بابا از من خواسته بود بنویسم. کتاب هیچ‌چیز و همه‌چیز مهم‌ترین آن‌ها بود. دسامبر ۱۹۷۲ از نوشتن خسته شده بودم، اما هنوز قسمتی که درباره‌ی ظهور بود مرا آزار می‌داد. تصمیم گرفتم تا آن را به شکل یک کتاب جدا بنویسم، اما آن را برای مدت طولانی شروع نکردم.

در سال ۱۹۷۳، به عنوان یکی از عضوهای هیئت امناء سازمان خیریه‌ی اوتار مهربابا انتخاب شدم. به دلیل فشار کارهای مرکز که به عهده‌ی من بود وقتی برای نوشتن نداشتم.

سال‌ها سپری شدند، در حدود سال ۱۹۷۷ بود که پی‌بردم کار نوشتنم را برای بابا تمام نکرده‌ام. هنوز حس می‌کردم که باید درباره‌ی ظهورش بنویسم. چند سال طول کشیده تا نوشتن این کتاب را تمام کنم. سؤال‌های مردم در نوشتن بعضی از مقاله‌ها به من الهام بخشیده بود و بعضی دیگر درونان به من الهام شده بودند.

بابای محبوب همیشه حاضر است، اما نقابِ جهل مان است که ما را از دیدن شکوه و جلال رویش باز می‌دارد. خداوند به عنوان اوتار به سطح انسان نزول کرده است تا این نقاب را بردارد. او برای بشریت کار می‌کند و رنج می‌برد تا آن را برای هر یک از ما ممکن سازد تا شاهد ظهورش باشیم. تنها او می‌داند که تا چه اندازه برای کاستن نقاب جهل مان کار کرده است. اما در نتیجه‌ی کارش، بشریت اکنون پس از رها شدن جسمش، شاهد ظهور اوست.

بیاید تا خود را برای ظهورش آماده سازیم. او آمده تا الوهیتش را متجلی سازد. مهربابای محبوب برای این هدف بر زمین نزول کرد و حالا دنیا را برای ظهورش آماده می‌سازد. مهربابا دارد بشریت را بیدار می‌کند تا همه‌ی دنیا شاهد ظهورش به عنوان خداوند باشند و در عشقش اشک‌هایی را که تبدیل به جام‌های شراب خواهد شد، بریزند.



## به محبوبم

بابای محبوبم، نمی توانم شب ۲۴ ژانویه ی ۱۹۶۹ را فراموش کنم وقتی که به من دستور نوشتن شرح حال زندگی ات را دادی و از من خواستی که مطالبی درباره ی ظهورت بنویسم. اشاره کردی که معنای ظهورت را بر من آشکار خواهی کرد و نباید درباره اش نگران باشم.

آن موقع درد شدیدی داشتی؛ در حال ایثار بدن جسمانی ات در عشق و پرستش جهان بودی. کوچک ترین حرکت انگشتانت باعث تشنج می شد و بدنت از روی تخت می پرید. حس می کردی که پشتت در حال شکستن است. با چشمان خود شاهد بودم که همه ی استخوان های بدنت را به قطعه هایی خرد می کردی تا آخرین قربانی عشقت را به دنیا بدهی. بدنی را که برای کار جهانی ات قبول کردی در پایان کامل کردن کار الهی ات به دنیا می دادی.

در حال دادن دستورهائیت به من درباره ی زندگی نامه ات، تشنج های پی در پی داشتی. نمی توانستم چیزی بپرسم، فکر می کردم که وقتی بهتر شدی به من خواهی گفت. اما یک هفته بعد، پس از تکمیل اعتکافت در ۳۰ ژانویه، بدنت را رها کردی و من این فرصت را نداشتم تا چیزی درباره ی ظهورت دریابم.

اما همان طور که به من درباره ی کتاب، «هیچ چیز و همه چیز» و وزنی که برای نوشتن شعر زندگی نامه ات، توضیح دادی، همان گونه هم قبول دارم که به من درباره ی ظهورت توضیح داده ای. این کتاب را به دوست دارانت که عشقت را بیش از هر چیزی گرامی می دارند، تقدیم می کنم.

باثو کالچوری

## پیام نهایی مهربابا

من نیامده ام که هیچ چیز جدیدی را تأسیس کنم، من آمده ام تا به گذشته زندگی ای دوباره بدهم. من نیامده ام که عزلتگاه یا اشرام تأسیس کنم. من آن ها را برای هدف کار جهانی ام ایجاد می کنم و دوباره بعد از انجام مقصودم آن ها را از بین می برم.

جهان، اشرام من و هر دلی خانه ی من است؛ اما من فقط در آن دل هایی ظهور می کنم که در آن چیزی به جز من زنده نمی ماند.

وقتی مذهب جهانی عشقم رو به نابود شدن می رود، می آیم تا نفس زندگی را به درون آن بدمم و آن ها این دین عشق را با تعصب های پوچی به نام دین ها آلوده کرده اند.

آشوب و آشفتگی و ناآرامی کنونی دنیا، دل انسان را با شهوت بیشتر برای قدرت و حرص برای ثروت و شهرت پر کرده است و به دنبالش بدبختی، تنفر، حسادت، پریشان حالی و ترس آورده است. با وجود همه ی تلاش ها در توسعه ی سرور جاودانی، رنج در دنیا به نهایت رسیده است.

برای اینکه انسان لحظه ای از سرور جاودانه را تجربه کند، اول باید دریابد چون خداوند در همه هست، دانای کل است؛ تنها خداوند است که از طریق همه، کنش ها و واکنش ها را انجام می دهد؛

فقط خداوند حالت‌های مختلف بی‌شمار رنج و خوشبختی را در شکل موجودات جاندار و بی‌جان بی‌شماری تجربه می‌کند؛ و آنکه خداوند، خود همه‌ی این اتفاق‌های مجازی را تجربه می‌کند. بنابراین این خداوند است که رنج را در تجربه‌ی انسان به نهایتش رسانده و خداوند است که به تنهایی این رنج مجازی را پاک خواهد کرد و خوشحالی مجازی را به بالاترین درجه خواهد رساند.

مجاز خواه به عنوان آفرینش آشکاری کند یا در یگانگی حقیقت ناپدید شود، خواه به عنوان موجودیتی حقیقی تجربه شده یا به عنوان پوچی و نیستی درک شده باشد، سراسر مجاز است. هیچ پایانی برای آن نیست، به همان‌گونه که پایانی برای خیال و تصور نیست.

دو جنبه در مجاز تجربه می‌شوند، کثرت و وحدت. در جایی که کثرت تکثیر می‌شود وحدت همیشه در آشکاری است. کثرت، دین مجاز است که مجاز از طریق آن رشد می‌کند.

در ابتدای مجازی‌زمان، اثری از آشفتگی‌ای که امروزه در مجاز وجود دارد، نبود. وقتی تکامل آگاهی شروع شد، با وجود گوناگونی در مجاز، یگانگی وجود داشت. با رشد آگاهی، کثرت هم افزایش یافت تا آنجایی که در زمان حال نزدیک است که از حد هم بگذرد. به مانند موجی که به اوج خود می‌رسد، اوج کثرت هم خود را ناپدید خواهد کرد و وحدت در کثرت را آغاز می‌کند. رنج در اوج خود باعث نابودی این اوج کثرت در مجاز خواهد شد.

زمان نابودی پیش‌بینی شده‌ی جدایی‌چندگانه که انسان را از تجربه‌ی احساس اتحاد و برادری باز می‌دارد، فرا رسیده است. این نابودی که به زودی صورت خواهد گرفت، باعث از بین رفتن سه چهارم دنیا خواهد شد. یک چهارم باقیمانده دور هم جمع خواهند شد تا در کنار هم با هماهنگی و تفاهم زندگی کنند و به این ترتیب احساس یگانگی در همه به وجود آمده و آن‌ها را به سوی خوشحالی دائمی هدایت می‌کند.

قبل از شکستن سکوت‌م یا بی‌درنگ پس از آن، سه چهارم دنیا نابود خواهد شد. من باید به زودی صحبت کنم تا تمام آنچه را که در فاصله‌ی نزدیک فرا می‌رسد، به انجام برسانم.

در حال حاضر بشر به‌طور کامل در کثرت مجاز جذب شده است. با به ثبت رساندن فرقه‌های مذهبی، برپا کردن مجامع یا کنفرانس‌ها، هرگز حس وحدت و اتحاد در زندگی بشر به وجود نخواهد آمد. با ارتباط برقرار کردن با اعماق دل است که می‌توان وحدت را در میان کثرت تجربه کرد و این کاری است که برای انجام آن آمده‌ام.

آمده‌ام تا بذر عشق را در دل‌هایتان بکارم تا با وجود تمام اختلاف‌های ظاهری که شما در مجاز تجربه و تحمل می‌کنند، احساس یگانگی، توسط عشق، در بین همه‌ی ملت‌ها، فرقه‌ها و طبقه‌های دنیا، ایجاد شود.

برای این کار آماده‌ی شکستن سکوت‌م می‌شوم. وقتی سکوت‌م را می‌شکنم، با سخنرانی‌های معنوی، گوش‌هایتان را پر نخواهم کرد فقط یک کلمه می‌گویم و این کلمه در دل همه‌ی بشر نفوذ خواهد کرد و حتی به گناهکار این حس را می‌دهد که تقدیرش بر این است که پیر روحانی باشد، در حالی که پیر روحانی خواهد دانست که خداوند به همان اندازه که در اوست در گناهکار هم هست.

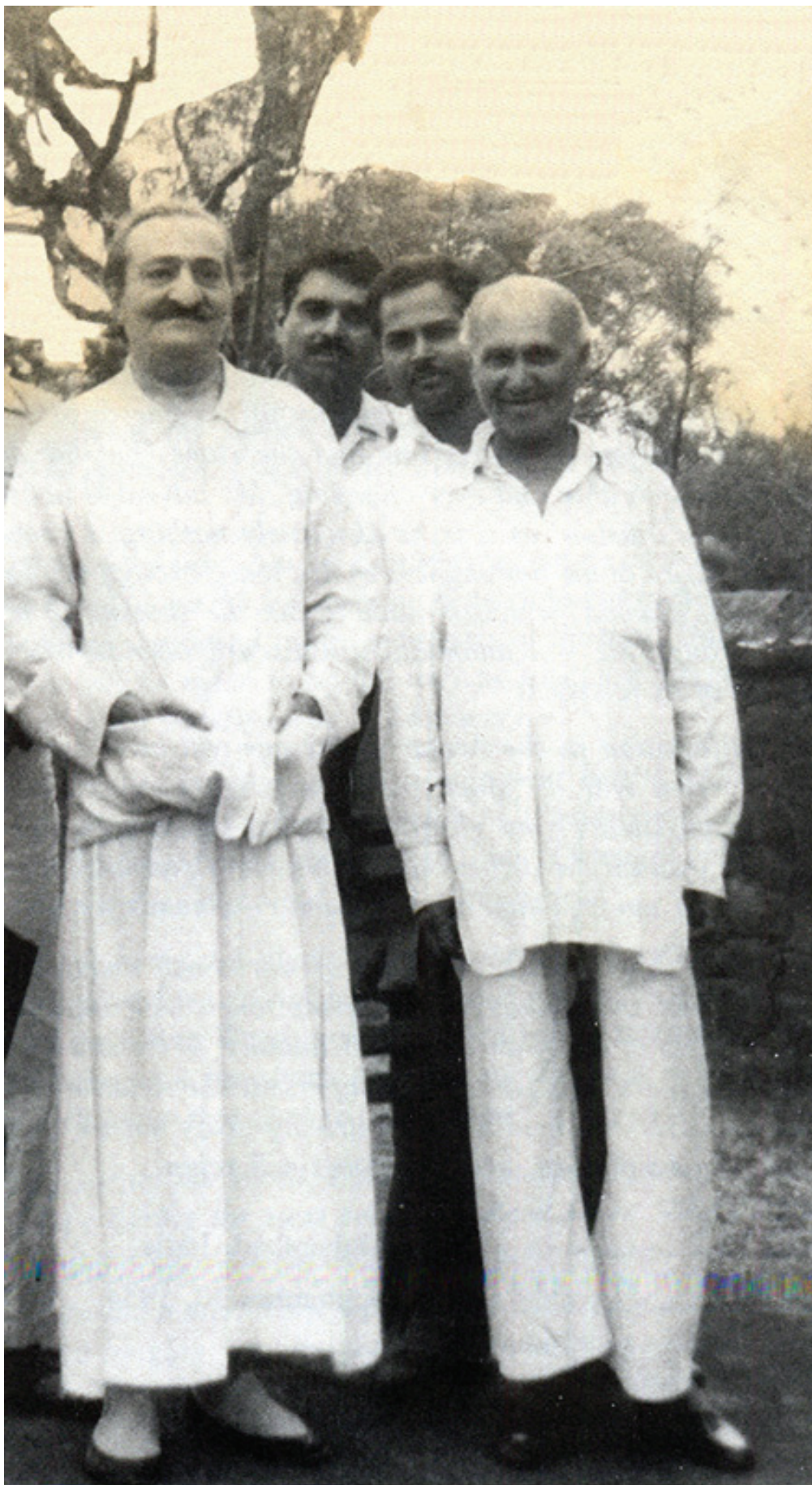
وقتی که آن کلمه را بگویم، آنچه که در هفتصد سال آینده انجام خواهد گرفت را پایه‌گذاری خواهم کرد. وقتی دوباره پس از هفتصد سال باز گردم، تکامل آگاهی به چنان حدی رسیده که گرایش‌های مادی خودبه‌خود تبدیل به اشتیاق روحانی خواهند شد و احساس برابری در برادری روحانی آشکار خواهد شد. این به آن معناست که ثروت‌مندی و فقر، باسوادی و بی‌سوادی، حسادت و نفرت که امروزه به بالاترین درجه، مشاهده می‌شود، از طریق حس یگانگی بین افراد بشر از بین خواهد رفت. آنگاه سعادت و خوشحالی در اوج خود خواهند بود.

این به آن معنا نیست که وحدت در مجاز جاویدان خواهد ماند؛ زیرا که این‌ها همه مجاز هستند و این آگاهی وحدت در کثرت، جزیی از سیر تکاملی است. زمان رشد و به اوج رسیدن وحدت و کثرت در مجاز دوباره فرا خواهد رسید، این دوره‌های دوباره تکرار خواهد شد. ظهور بعدی من هفتصد سال پس از اینکه بدنم را رها کنم، خواهد بود و آن شروع و پایان یک دوره از دوره‌ها را معین خواهد کرد. تمام دوره‌های زمان در مجاز پس از هفتصد تا هزار و چهار صد سال شروع و پایان می‌یابند و میلیون‌ها و میلیاردها از چنین دوره‌هایی در یک دور دوران‌ها بوده و خواهد بود. به این ترتیب مجاز همچنان مجاز باقی خواهد ماند و هیچ پایانی برای آن نیست.

در پی زمان‌های پیاپی به میان بشریت می‌آیم تا از آفرینش مجازم نگهداری کنم، به این ترتیب بشریت را هم بیدار می‌کنم تا از آن آگاه شود. چهارچوب کاری مجاز همیشه یکسان است، اما طرح‌های موجود در مجاز بی‌شمار و همیشه در حال تغییر هستند. ظهورم برای از بین بردن مجاز نیست، زیرا که مجاز مطلقاً هیچ است. من می‌آیم تا شما را از هیچ بودن مجاز آگاه سازم. توسط شما خودبه‌خود مجاز را که چیزی جز سایه‌ی بیکران خودم نیست، نگه می‌دارم و توسط من، شما وقتی از باطل بودن مجاز آگاه می‌شوید، آن را خودبه‌خود رها می‌کنید.

دوره‌ی ظهورم به عنوان اوتار زمان، کوتاه خواهد بود. این دوره‌ی کوتاه، به ترتیب شامل تحقیرم، شکستن سکوت، تجلی‌ام و مرگ جسمانی دردناکم خواهد بود. جاودانه با تمام سرور الهی درونم، برای یکایک شما رنج می‌برم و به این ترتیب برای همه به‌طور پیوسته و جاودانه به صلیب کشیده می‌شوم.

در طول این مدت کوتاه، کلمه‌ی کلماتم با دل بشریت تماس برقرار خواهد کرد و همزمان با این تماس الهی، احساس وحدت با تمام موجودات را در انسان بیدار خواهد کرد. کم‌کم در طی هفت صد سال بعد، این حس، بر گرایش جدایی‌پرواز خواهد آمد و بر دل همه فرمانروا خواهد شد و تنفر، حسادت و طمع را که به‌وجود آورنده‌ی رنج می‌باشند را دور کرده و خوشحالی حکم‌فرما خواهد شد.



مهربابا به همراه مندلی های مرد  
ایرج جساوالا، بانو کالچوری و گوستاجی  
گرو پراساد، پونا، هند سال ۱۹۵۷

## کشش آگاهی بیکران

آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران همیشه با هم (یکی) هستند، زیرا هر دو بیکران هستند. آگاهی بیکران جوهر و ناآگاهی بیکران سایه است.

برای تجربه کردن نور، الزاماً باید متضادش یعنی تاریکی تجربه شود. بدون تجربه‌ی تاریکی نمی‌توان نور را تجربه کرد و اگرچه تاریکی جوهر ندارد، جوهری که در نور وجود دارد، به وسیله‌ی تاریکی قابل مشاهده است. بنابراین برای تجربه‌ی آگاهی بیکران باید الزاماً ناآگاهی بیکران را تجربه کرد.

انگیزه‌ی اصلی (هوس خدا)، «من کیستم؟» از آگاهی بیکران بیرون آمده، زیرا آگاهی بیکران جوهر و ناآگاهی بیکران بدون جوهر است. این بدان معناست که در آغاز بی‌آغاز آگاهی بیکران از خویشتن، ناآگاه بود؛ و اگرچه آگاهی، بیکران بود، خود را به عنوان آگاهی بیکران نمی‌شناخت. وقتی انسان در خواب عمیق است این حالت غفلت را تجربه می‌کند. با این حال که انسان است در خواب خود را به عنوان انسان نمی‌شناسد.

از ابتدا آگاهی بیکران، به خاطر هوس «من کیستم؟» در جستجوی شناخت خود توسط ناآگاهی بیکران است. از ابتدا تا به آخر، آگاهی بیکران در جریان تکامل و درون‌نگری به شکل‌های بی‌شماری ظاهر می‌شود؛ و بنابراین آگاهی بیکران بیشتر و بیشتر از خود آگاه می‌شود. اما این کم‌کم در طی جریان تکامل و درون‌نگری صورت می‌گیرد. سرانجام وقتی آگاهی بیکران، تمامی ناآگاهی بیکران را در حالت «نیروانا» تجربه می‌کند، بی‌درنگ خود را به عنوان آگاهی بیکران می‌شناسد و این حالت «نیروی کالپا» است. یعنی «من آگاهی بیکران هستم. من بی‌نهایت آگاه هستم.»

آگاهی بیکران خداست. آگاهی بیکران بخش‌ناپذیر است و بنابراین موجودات چه جاندار و چه بی‌جان، بالقوه هم آگاهی بیکران و هم ناآگاهی بیکران دارند. اما آگاهی بیکران در هر موجودی، جنبه‌ای از ناآگاهی بیکران را تجربه می‌کند و نه تمام ناآگاهی بیکران را. بنابراین تک تک موجودات آگاهی بیکران را تجربه نمی‌کنند، اما بایستی به محض اینکه فرد ناآگاهی بیکران را در «نیروانا» تجربه می‌کند، آگاهی بیکران را در «نیروی کالپا» تجربه کند.

خداوند آگاهی بیکران است و تجربه کردن آگاهی بیکران هدف زندگی هر موجودی است. اما کشش بی‌شمار جنبه‌های ناآگاهی بیکران آنچنان شدید است که این کشش همیشه فرد را از تجربه‌ی آگاهی بیکران دور می‌کند. بنابراین فرد در محدوده‌ی جنبه‌های مختلف ناآگاهی بیکران باقی می‌ماند.

یگانه‌ی نخست که خود را به عنوان آگاهی بیکران تجربه کرد، مسئولیت کل جهان را بر عهده گرفته است و اگرچه جاودانه آزاد است وظیفه و مسئولیت همیشگی سرانجام آگاه کردن هر فرد از آگاهی بیکران، او را مقید کرده است. زیرا آگاهی بیکران در تک تک ما خود را آگاهی بیکران نمی‌داند. به این ترتیب یگانه‌ی نخست که جاودانه آزاد است و آزادی را جاودانه تجربه می‌کند، همچنین تجربه می‌کند که او با وظیفه و مسئولیت آگاه ساختن همه از آگاهی بیکران که خود تجربه می‌کند، مقید است. این رحمت، مهربانی و عشق او برای همه موجودات در جهان است زیرا او با انتخاب آزاد، خود را در برابر همه‌ی کائنات با تمام جهان‌هایی که در آن وجود دارد، همواره موظف و مسئول کرده است!

در قلمرو آگاهی بیکران آگاه، ناآگاهی بیکران وجود ندارد. این قلمرو آگاهی بیکران آگاه، قلمرو «پرماتما» ست. در قلمرو ناآگاهی بیکران، همه‌ی جنبه‌های بیکرانیش در عدم موجود هستند<sup>۱</sup>.

قلمرو ناآگاهی بیکران، قلمرو «ایشوار» است. در قلمرو جنبه‌های بیکران ناآگاهی بیکران، کششی به‌سوی این نمودها وجود دارد و به دلیل این کشش است که فرد از آگاهی بیکران (حقیقت) روی بر می‌گرداند. بنابراین برای برگرداندن کشش به‌سوی آگاهی بیکران، یگانه‌ی نخست (آگاهی بیکران) بر قلمرو ناآگاهی بیکران پایین می‌آید. آگاهی بیکران با گرفتن برترین شکل در آفرینش یعنی شکل انسان در ناآگاهی بیکران پایین می‌آید؛ چون شکل انسان تنها شکلی است که در آن استعداد آگاه شدن از آگاهی بیکران به‌وجود آمده است. یگانه‌ی نخستین، شکل انسان را انتخاب می‌کند تا به همه‌ی بشریت در پیشرفتش به‌سوی آگاهی بیکران کمک کند؛ و همچنین با قبول کردن هر شکل تکاملی دیگر، جاندار یا بی‌جان، او آن شکل را می‌گیرد تا باعث رشد آن موجودات و پیشرفتشان به‌سوی آگاهی جلورونده در تکامل شود.

یگانه‌ی نخست که شکل انسان می‌گیرد، اوتار نامیده می‌شود و اوتار جاودانه آزاد است، اما این وظیفه‌ی شناساندن آگاهی بیکران به دیگران او را مقید کرده است و این اراده‌ی شیرین خودش برای همیشه است. اوتار اولین مرشد کامل است. پس از آن هر مرشد کاملی برای همیشه موظف نیست تا به دیگران شناخت خداوند را بدهد. مرشد کامل تنها در طول زندگی جسمانی‌اش موظف است. تنها اوتار است که برای همیشه مسئول است تا به دیگران کمک کند تا آگاهی بیکران خداوند را دریابند و بنابراین کمکش به جهان هرگز پایان نمی‌یابد و جاودانه نامحدود است.

در قلمرو جنبه‌های ناآگاهی بیکران، شکل‌های بی‌شماری وجود دارند که یا در حال تکامل یا در حال درون‌نگری هستند و اوتار برای کمک به این شکل‌ها، در زمان‌های پی‌درپی، شکل انسانی و شکل‌های بی‌شمار دیگری را می‌گیرد. اما او شکلش را فقط برای مدت زمانی که برای کار جهانی‌اش لازم است، نگه می‌دارد. از آنجایی که اوتار برای همیشه موظف به کمک به همه‌ی موجودات در جهان است، کمکش پس از رها کردن بدن جسمانی‌اش پایان نمی‌یابد. کمک اوتار ادامه می‌یابد زیرا که او تا دوره‌ی ظهور بعدی‌اش کار می‌کند. این کار جهانی‌اش است که پس از اینکه او بدنش را رها کرد، به ظهور کردن ادامه می‌دهد. اوتار بدن جسمانی‌اش را پس از اینکه دیگر برای کارش لازم نیست، رها می‌کند؛ با این حال او به کارش به عنوان آگاهی بیکران ادامه می‌دهد که احتیاجی به تقلای جسمانی ندارد.

فاصله‌ی زمانی بین یک ظهور اوتار و ظهور بعدی (۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال) مدت استراحت یا خواب برای اوتار بشمار می‌رود، زیرا که در طی این دوره نیازی به تلاش در حالت جسمانی نیست. با این حال آگاهی بیکران خودبه‌خود به کارش ادامه می‌دهد زیرا که آگاهی بیکران در اوتار، در طی حضور جسمانی‌اش بر روی زمین، کشش جنبه‌های مختلف ناآگاهی بیکران را تضعیف کرده و در نتیجه کشش را به‌سوی خود بی‌نهایت تغییر جهت می‌دهد.

وقتی این کار (کشش از ناآگاهی بیکران به سمت آگاهی بیکران) تمام شد، اوتار می‌تواند بدنش را رها کند و آنگاه کارش ظهور کردن می‌باشد. توسط کار اوتار، آگاهی بیکران، بیشتر و بیشتر کشیده می‌شود

و کشش آگاهی بیکران، قوی تر و قوی تر (حقیقی تر) می شود در حالی که کشش جنبه های ناآگاهی بیکران ضعیف تر و ضعیف تر (غیر حقیقی تر) می شود. با وجود نبود حضور جسمانی اوتار، کارش تا ظهور بعدی اش در شکل بی شکل آگاهی بیکران ادامه می یابد، زیرا او موظف است تا جاودانه به همه ی موجودات در عالم کمک کند.

بیشتر کار اوتار در طول زندگی جسمانی اش، آماده سازی می باشد. او برای هر یک از ما مقدماتی را تهیه می بیند. به زبان استعاری، اوتار در پایان سفر زندگی منتظر می ماند و این مسافرت به شیوه های مختلف صورت می پذیرد. بعضی از ما سوار هواپیما، بعضی کشتی، بعضی قطار می شویم و بقیه باید با ماشین به هدف برسند. اوتار، هنگام ظهورش در جامه ی انسانی، از قبل برای هر یک به گونه ای برنامه می ریزد که هر یک باید فاصله ی معینی را در هر زندگی به سوی هدف طی کنند. همچنین اوتار دگرگونی های خاصی در کارش را برای هر نفر در سفرش به سوی هدف در نظر می گیرد. وقتی این دگرگونی ها توسط او حل شدند و کار به طور کامل کامل شد، اوتار بدنش را رها می کند و برنامه اش خودبه خود شروع به آشکاری می کند.

کارش برای هر یک از ما فقط پس از اینکه او بدنش را رها می کند، شروع به ظهور می کند. به دنبال آن، آنانی که تقدیرشان پرواز به سوی هدف است، سوار هواپیما می شوند. آنانی که تقدیرشان مسافرت با کشتی است، سوار کشتی می شوند. به همین ترتیب آنانی که تقدیرشان مسافرت با قطار است، سوار قطار می شوند؛ و بقیه که تقدیرشان مسافرت به سوی هدف با آهسته ترین روش است، با ماشین مسافرت می کنند. همه ی این مسافرها، به جز آنانی که با ماشین مسافرت می کنند، خیلی زود پس از اینکه بدنش را رها کرد، ظهور اوتار را تجربه می کنند.

دگرگونی های معین در کار اوتار، بیانگر مشکل های از پیش برنامه ریزی شده در سفر هر یک، به مانند خراب شدن موتور هواپیما، کشتی، قطار و اتومبیل، همراه با خرابی های دیگر است. وقتی چنین رویدادهایی رخ می دهد، فرد با تمام قدرتش به سوی آگاهی بیکران، اوتار روی می آورد و از ته دل، او را برای کمک فرا می خواند. اگر فرا خوانی فرد با همه ی نیرو و دلش باشد، آگاهی بیکران به او کمک خواهد کرد. این کمک، کار اوتار توسط حالت بی شکل اوست.

برای تشریح این کمک اوتار فرض کنید دو نفر برای گردش به نیویورک می روند، هر دو می خواهند سؤال ها معینی را از شخصی که در مرکز اطلاعات شهر است، بپرسند. یکی از آن ها انگلیسی حرف می زند و دیگری که یک خارجی است، انگلیسی حرف نمی زند. کسی که انگلیسی حرف می زند، بی درنگ می تواند با کسی که در مرکز اطلاعات است حرف بزند، در حالی که اگر دیگری داد هم بزند، کسی که اطلاعات را دارد، حرف او را نخواهد فهمید.

در این تشبیه، کسی که در مرکز اطلاعات است، آگاهی بیکران است. زبان، زبان دل است و این زبان است که نتیجه ی کار اوتار است و با این زبان است که شخص به طور مستقیم با آگاهی بیکران یکی می شود. وقتی این زبان یاد گرفته می شود، هر گاه شخص بخواهد چیزی از آگاهی بیکران بپرسد، او بی درنگ جواب یا کمک را دریافت خواهد کرد. اما آگاهی بیکران نمی تواند دیگری را که زبان دل را نمی داند و به طور مستقیم به کار اوتار مربوط نیست، هر اندازه هم که فریادش بلند باشد را بشنود.

اوتار توسط کارش سرعت پیشرفت هر فردی را معین می‌سازد. وقتی کار اوتار شروع به ظهور می‌کند، هر نفر پیشرفت خود را در طی راه با آگاهی بیکران تجربه می‌کند. سرعت مسافرت هر فرد بستگی به وسیله‌ی نقلیه‌ای که با آن مسافرت می‌کند (هوایما، کشتی، قطار یا اتومبیل) دارد.

آنانی که تقدیرشان مسافرت با اتومبیل است، طولانی‌ترین زمان را برای به مقصد رسیدن دارند، چرا که آنان افرادی هستند که در خاکی‌ترین جنبه‌های ناآگاهی بیکران، فرورفته‌اند. از طریق کار اوتار است که به آن‌ها این فرصت داده می‌شود تا به‌سوی هدف سفر کنند. آن‌ها بیشتریت جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند و وقتی همه‌ی آن‌ها کم‌کم اتومبیل‌هایشان را می‌رانند، ظهور کامل اوتار در روی زمین مشاهده می‌شود.

اگرچه بیشتریت بشریت فقط با اتومبیل مسافرت می‌کنند، با این وجود اتومبیل آن‌ها را به‌سوی مقصد خواهد برد. آن‌ها به راستی خوشبخت هستند که با وجود ضعف‌هایشان، راه‌های فرعی را به‌سوی جنبه‌های مختلف ناآگاهی بیکران رها می‌کنند و راه راست را که مستقیماً به‌سوی آگاهی بیکران می‌رود را می‌پیمایند. در طول راه به‌سوی آگاهی بیکران، همه‌ی نوع‌های مختلف ناآگاهی بیکران به فنای نهایی منجر می‌شوند.

زمین باغ اوتار خواهد شد. زمان قبل از ظهور کامل اوتار، هنگام با دقت آماده کردن خاک، کود دادن، کاشتن، آب دادن و پرورش دادن است. ظهور کامل دوره‌ای است که باغ سرشار از شکوفه است. تمام بشریت ظهور اوتار این زمان را دریافت خواهند کرد.

جهان وقتی شاهد ظهور اوتار مهربابا خواهد بود که سکوتش در دل هرکسی این سخن را خواهد گفت، «من در شما هستم و خوشحالم که مرا قبول کرده‌ای.» و جهان به کلامش پاسخ خواهد داد، «بله، خداوند، قبولت کرده‌ام، زیرا تنها حقیقت تو هستی. هیچ‌کس به‌جز تو وجود ندارد.» اشک‌ها خواهند خواند، «مهربابا تو بی‌همتا، رحیم‌ترین، مهربان‌ترین، دوست داشتنی‌ترین و بخشنده‌ترین هستی. برای بیدار کردن ما از خواب عمیق مجاز بی‌اندازه رنج بردی تا عشقت را نثار ما کنی و ما بر پایت سجده می‌کنیم. تنها تو شایسته‌ی ستایش هستی. تو اوتار زمان هستی.»

## نتیجه‌ی ظهور کامل

بشریت هُلی دریافت خواهد کرد و این هُل به مردم کمک خواهد کرد تا به‌سوی ارزش‌های حقیقی برگردند. در نتیجه، ارزش ارزش‌های مادی کاهش خواهد یافت. سایه‌های سایه‌ی حقیقت که از حد گذشته‌اند، کم‌کم به حدود خود باز خواهند گشت. زیرا آگاهی بشریت از مادیات روی برخواهد گرداند، گرایش‌های خودخواهانه‌ی تنفر، حسادت، شهوت، خشم، غیبت، غرور، حرص و وابستگی دائماً در حال کاهش یافتن خواهند بود.

جهان منظومه‌ی بسته‌ای است. صدا، باد و باران، سرما و گرما و غیره، به‌طور متناسبی در طبیعت متعادل خواهند شد و در نتیجه طبیعت با بشر هم‌آهنگ خواهد بود، چون که تعادل مناسبی در منظومه‌ی جهان حفظ خواهد شد.



وقتی گرایش به شهوت کاهش یابد، جمعیت دنیا در تناسب درستی با نیازهای طبیعت خواهند بود. با کاهش گرایش‌های خودخواهی، حسادت، تنفر و غرور، جنگ و دعوا کمتر و کمتر خواهد شد. وقتی صدا، گرما، سرما، باد و باران کم‌کم تعادل درست را به دست می‌آورند، قحطی، سیل، گردباد و زلزله کمتر و کمتر خواهد شد. با کم شدن گرایش به حرص، تشنگی برای قدرت و ثروت کمتر و کمتر خواهد شد؛ و وقتی گرایش‌های وابستگی، حسادت، رشک و غیبت ضعیف شده و کمتر و کمتر شوند، احساس برادری و عشق فراوانی در بین افراد بشر به وجود خواهد آمد.

این دنیا و ارزش‌هایش کهنه و در حال پوسیدن هستند؛ اوتار می‌آید تا نظم نوین جهانی را با آگاهی نوین برقرار سازد. زمانی که قرار است یک ساختمان جدید جایگزین ساختمان قدیمی و کهنه شود، اول ساختمان قدیمی باید نابود گردد. بنابراین خراب کردن ساختمان قدیمی، زمینه را برای ایجاد بنای نوینی فراهم می‌کند و این بنای نوین، بدون نیاز به تعمیر همیشگی و بدون خطر برای زندگی برای زیستن مناسب است. بنابراین برای برقراری نظم نوین جهانی و استوار کردن احساس برادری و عشق در بشریت، گرایش‌های شهوت، حرص، خودخواهی، تنفر، حسادت، ترس و غرور باید از بین بروند. کاهش این گرایش‌های انسانی نتیجه‌ی کار اوتار است.

در حال حاضر دنیا دارد به اوج مادیات می‌رسد. علم بسیار پیشرفت کرده است و چیزهای زیادی اختراع شده که بهترین امکانات را از جمله راه‌های سریع‌تر و راحت‌تر برای مسافرت کردن را به وجود آورده است. تکنولوژی برای بهترین شکل‌های مکالمه و اطلاعات در پیشرفت است. در عین حال متأسفانه، علم باعث پیشرفت ابزارآلات جنگی نیز شده است که نابودی دنیا را با فشار یک دکمه ممکن ساخته است.

با وجود در دسترس بودن بهترین وسایل آسایش و راحتی، مردم دنیا نه تنها خوشحال نیستند بلکه بی‌تاب هستند. مردم احساس امنیت نمی‌کنند و تعداد کمی از آسودگی خاطر برخوردارند. به جای اعتماد، ترس وجود دارد؛ در نتیجه، کشورها مشغول تولید هر چه بیشتر بمب‌های اتمی و دیگر اسلحه‌های کشنده هستند.

نابودی، یک بد لازم است؛ این یک قانون طبیعی است. برای ساختن دنیای جدید، ساختمان دنیای قدیمی باید نابود گردد تا انسانیت نوین بتواند در آن بدون ترس و سوءظن و با احساس برادری و عشق زندگی کند. این کار درونی اوتار است که همه‌ی این گرایش‌های ذاتی شهوت، حرص، تنفر، خودخواهی و ترس در دنیا ظاهر شده‌اند. در حال حاضر دنیا آن‌ها را با شدت وحشتناکی تجربه می‌کند. به این دلیل با وجود همه‌ی آسودگی‌هایی که علم قادر به تهیه‌ی آن بوده است، بشریت بی‌تاب است. این هرج و مرج در دنیا توسط اوتار برای از بین بردن بنایی که این گرایش‌های را دربردارد، به وجود آمده است، تا بتواند بنای جدیدی بسازد و مردم بتوانند در صلح با احساس برادری و عشق در آن زندگی کنند.

انتظار می‌رود که به منظور حفظ تعادل بین حقیقت و سایه‌ی آن در طبیعت، سه چهارم چنین تمایل‌هایی از بین خواهند رفت؛ و این برای پیشرفت تکامل است. این نابودی توسط بلاهای طبیعی و غیرطبیعی اتفاق خواهند افتاد و سه چهارم همه‌ی گرایش‌های خودخواهی، تنفر، حرص و دیگر گرایش‌های غیرانسانی در دنیا نابود خواهند شد.

زمانی که قسمت زیادی از این تمایل‌ها نابود می‌شوند و تعادل برقرار می‌شود، انسانیت نوین ظهور خواهد کرد و فریاد خواهد زد، «اوتار مهربابا کی جی.» این درود بر اوتار به مفهوم واقعی اتفاق خواهد افتاد، زیرا با از بین رفتن ارزش‌های مادی، بشریت ارزش‌های حقیقی را تجربه خواهد کرد. آگاهی که با برپا شدن انسانیت نوین پدیدار می‌شود، نتیجه‌ی کار اوتار در دنیا خواهد بود.

آنگاه فریاد «اوتار مهربابا کی جی» فقط کلمه‌های خالی نخواهد بود بلکه عمیقاً با احساس و عمل همراه خواهد بود. آگاه شدن انسانیت نوین از رنج بردن او به خاطر دنیا، آنچنان اثری خواهد داشت که انسانیت نوین را به سجده کردن بر پاهایش با اشک عشق و توبه وادار خواهد کرد.

## مانع‌های سانسکارایی

مانع‌های سانسکارایی به خصوصی وجود دارند که مانع گرایش آگاهی انسان به سوی حقیقت می‌شوند و بنابراین شخص به‌طور جدی در بازی مجاز گرفتار می‌ماند. وقتی اوتار می‌آید، برای عالم کار می‌کند و توسط کارش راه حقیقت را برای بشریت آشکار می‌کند. برای اینکه اوتار، مردمی را که در تاریکی هستند، در راه راست به سوی حقیقت مستقر کند، کاری می‌کند تا همه‌ی مانع‌های سانسکارایی که مانع جریان آگاهی بشریت به سوی راه حقیقت می‌شود را از میان بردارد. اوتار از طریق کارش این مانع‌ها را بر می‌دارد و این فرصت را برای مردم به وجود می‌آورد تا خود را در راه راست به سوی حقیقت مستقر کنند. از طریق کار اوتار است که انسان‌ها قادر هستند تا در راه، پیشرفت بیشتری نموده تا حقیقت را تجربه کنند.

سانسکاراها مشکل خیلی پیچیده‌ای را برای هر فردی در آفرینش به وجود می‌آورند و در هر قدمی در طول سفر، فرد یکی پس از دیگری با مانع‌های مختلفی روبه‌رو می‌شود. وقتی خداوند به عنوان اوتار پایین می‌آید، برای هر فردی کار می‌کند و آن کار برای آن فرد در تولدهای پی‌درپی ادامه پیدا می‌کند تا آنکه آن فرد توسط از بین رفتن همه‌ی سانسکاراهایش به هدف برسد.

نوع معینی از کار روحانی به وجود خدا در قالب جسمانی نیاز دارد. در این دوره وقتی حضور جسمانی آگاهی بیکران در شکل اوتار جسم می‌یابد، خداوند توسط اوتار به بشر زبانی را که خداوند می‌شنود، می‌آموزد. وقتی خداوند این زبان را می‌شنود، خداوند توسط بدن اوتار، بی‌درنگ جواب (کمک) می‌دهد. اما وقتی کار اوتار برای یکایک افراد تمام می‌شود، بدنش را رها می‌کند. وقتی اوتار بدنش را ترک می‌کند، ارتباط شخص را به‌طور مستقیم به آگاهی بی‌نهایتش وصل می‌کند و این کار را توسط زبانی که در طی حضور جسمانی‌اش در روی زمین آموزش داده، انجام می‌دهد.

وقتی برای فرد، رابطه‌ی مستقیم با آگاهی بیکران پایدار شد، دیگر احتیاجی به بدن جسمانی خداوند وجود ندارد. در طی حضور جسمانی خداوند، توسط بدن اوتار، آگاهی بیکران در شکل شخصی کار می‌کند. همان آگاهی بیکران، پس از رها کردن بدنش در یک شکل غیرشخصی بی‌شکل و بی‌بدن کار می‌کند.

هر یک از ما توسط سانسکاراها گرفتار هستیم و اگرچه اوتار مانع‌هایی را که توسط سانسکاراها به وجود

آمده‌اند، از میان بر می‌دارد و به این ترتیب مردم را در راه حقیقت مستقر می‌کند وقتی آن‌ها مرحله‌ی بعدی سفر را آغاز می‌کنند، سانسکارها دوباره مانع‌هایی ایجاد می‌کنند. با این حال این مانع‌ها از پیش توسط اوتار در طی کارش در شکل جسمانی، مقدر شده‌اند. از طریق کار اوست که رابطه‌ی مستقیم را با هر فردی به شکل غیرشخصی‌اش به عنوان آگاهی بیکران ایجاد می‌کند. نتیجه‌ی کارش در شکل شخصی، آموزش زبانی است که آگاهی بیکران غیرشخصی می‌فهمد. به این ترتیب وقتی شخص، از آگاهی بیکران (مهربابا) در وقت بحرانی در طول راه کمک می‌خواهد، بی‌درنگ آن را دریافت می‌کند. این حالت را با این تشبیه می‌توان توضیح داد. در نیروگاه برق، مهندس مکانیک جریان نیروی برق نیروگاه را کنترل می‌کند. سرمهندس، مکانیک‌ها را آموزش می‌دهد و وقتی آن‌ها آموزش دیدند، دیگر نیازی به حضور جسمانی سرمهندس نیست. اگرچه سرمهندس دیگر نزدیک موتورخانه‌ی کارخانه نیست، با این حال او هنوز نیروگاه را کنترل می‌کند. اگر زمانی نیروگاه درست کار نکند، مکانیک‌ها سرمهندس را صدا کرده و از او کمک می‌خواهند. چون که مکانیک‌ها تعلیم دیده هستند، آنان زبان تکنیکی سرمهندس را می‌دانند. به محض اینکه مکانیک از سرمهندس چیزی با زبان تکنیکی بپرسد، او بی‌درنگ جوابی برای حل نمودن مشکل و بکار انداختن نیروگاه دریافت می‌کند.

در این تشبیه، دوره‌ی آموزش برای مکانیک‌ها، زمان حضور جسمانی اوتار است یعنی کار شکل شخصی آگاهی بیکران. سرمهندس حتی با تغییر مکان، هنوز کنترل کارخانه را در دست دارد که اشاره به کار اوتار به عنوان آگاهی بیکران غیرشخصی پس از رها کردن بدن جسمانی‌اش می‌باشد. این مشکل‌ها در سیم‌ها، مانع‌های سانسکارایی هستند.

همان‌طور که مهربابا گفته است، «نیروگاه هیچ‌وقت از کار نمی‌افتد. به شرط اینکه رابطه‌ی سیم‌ها با آن حفظ شود.»

## هَلْ جهانی

عصر پس از عصر و دوره‌های پس از دوره‌های، خداوند برای اینکه هُلی به هر مرتبه از آگاهی بدهد، شکل انسانی را به خود می‌گیرد که از حالت آگاهی سنگ تا حالت آگاهی انسان را دربر می‌گیرد. این کار اوست تا هُلی به عالم بدهد و برای این کار او باید همه‌کس و همه‌چیز بشود. برای اینکه همه‌کس و همه‌چیز این هُلی را دریافت کنند، اوتار باید برای کار جهانی‌اش در هر سطحی از آگاهی باشد، کار او عالم‌گیر است زیرا که کار او در هر سطحی از آگاهی می‌باشد.

به زبان استعاری وقتی کسی پادشاه کشوری می‌شود، به تمام کشور در طول زندگی‌اش حکومت می‌کند و باید مسئولیت همه‌کس و همه‌چیز را در کشور بعهده بگیرد. اما اگر کسی فقط نقش پادشاه را در جلوی تماشاگران اجرا کند، آنگاه مسئولیتش آن است که مطمئن شود که تماشاگران تحت تأثیر نقش او به عنوان پادشاه قرار بگیرند. به این طریق، کسی که پادشاه کشور می‌شود، مسئولیت تمام کشور را به عهده می‌گیرد و برای همه‌کس و همه‌چیز در تمام کشور کار می‌کند. اما کسی که نقش یک پادشاه را بازی می‌کند، فقط مسئول تماشاگران کمی است که در تئاتر جمع شده‌اند و کار او بازی کردن نقش

پادشاه برای این جمعیت اندک می‌باشد.

در نمایش الهی جهان، خداوند به عنوان آگاهی بیکران، در شکل انسان به عنوان اوتار، همه‌چیز و همه‌کس می‌شود. آگاهی بیکران در شکل شخصی، پادشاه در هر سطح آگاهی می‌شود. او به عنوان پادشاه برای هر سطح آگاهی کار می‌کند و بنابراین مسئولیت هر سطح آگاهی را به عهده می‌گیرد. مرشد کامل، هنرپیشه‌ی کاملی است. مرشد کامل فقط برای تماشاگران به خصوصی کار می‌کند؛ این به آن معناست که کار مرشد کامل قسمتی از کار جهانی در گستره‌ی آگاهی انسان است. به این ترتیب مرشد کامل به مانند پادشاه رفتار می‌کند، اما پادشاه نمی‌شود زیرا برای کارش ضروری نیست.

فرق بین کار اوتار و کار مرشد کامل آن است که اوتار در بازی الهی آفرینشش، پادشاه می‌شود و به‌طور عالم‌گیر برای همه‌ی آفرینش کار می‌کند و بنابراین مسئولیت همه‌ی آفرینش را به عهده می‌گیرد. مرشد کامل فقط نقش پادشاه را برای تماشاگران خاصی اجرا می‌کند، زیرا که کارش محدود به قسمت معینی از کار جهانی است که برای عالم‌های در حال تکامل آفرینش نیست و تنها برای بشریت است و آن هم تنها در طول زندگی جسمانی اوست. مسئولیت اوتار نسبت به همه‌کس و همه‌چیز در جهان همیشگی است و بنابراین پس از اینکه بدن خاکی‌اش را رها می‌کند، مسئولیت و کارش تمام نمی‌شود بلکه برای همیشه ادامه پیدا می‌کند. به دلیل این مسئولیت دایمی است که باید دوره‌های پی‌درپی به شکل انسان ظاهر شود.

اوتار همه‌چیز و همه‌کس می‌شود و او پادشاه می‌شود. تنها اوست که پادشاه هر مرحله‌ی آگاهی می‌شود و این به خاطر قلمروهای مختلف تکامل است. بنابراین اوتار می‌تواند به هر مرحله‌ی آگاهی در جریان‌های تکامل و درون‌نگری هُل جهانی بدهد و او این کار را انجام می‌دهد و همه‌کس و همه‌چیز با این هُل، در آگاهی، پیشرفت بیشتری می‌کنند.

در طول زندگی جسمانی اوتار، آگاهی بیکران در شکل شخصی خداوند به چندین روش کار می‌کند تا همه‌چیز را آماده سازد که هر سطح آگاهی، پیشرفت بیشتر و بیشتری در یک مدت زمان معینی بدست آورند. همچنین او برای پیوند آگاهی فردی انسان با آگاهی بیکران غیرشخصی، فعالیت می‌کند. وقتی کار برای این آماده‌سازی تمام شد و اوتار کار ظهورش را کامل کرد، او بدنش را رها می‌کند؛ اما آگاهی بیکران غیرشخصی‌اش به مسئولیتش برای همه‌ی آفرینش ادامه می‌دهد. آگاهی بیکران غیرشخصی‌اش همیشه فعال باقی می‌ماند تا به هر صدایی در آفرینش جواب (کمک) بدهد و این کمک در طی ظهور فعالیتش که اوتار در طی زندگی جسمانی‌اش انجام می‌دهد ارائه می‌گردد.

به عبارت دیگر، آگاهی خاکی، برای پیشرفت بیشترش به حضور جسمانی خداوند در روی زمین نیاز دارد، زیرا که برای جلورفتن آگاهی خاکی نیاز به فعالیت بدنی هست. بنابراین خداوند بی‌شکل، باید در زمان‌های پی‌درپی به شکل انسان نزول کند. اما در طی زندگی اوتار در روی زمین، قبل از رها کردن بدنش، کار جهانی که توسط او کامل شده، شروع به آشکاری نتیجه‌اش می‌کند. اما برای آشکاری کامل کار، نیاز به زمان هست. بشریت در زمان ظهور کامل اوتار، شاهد نتیجه‌ی تمام کار جهانی‌اش صد سال پس از ترک جسمانی‌اش است، خواهد بود. به این دلیل است که پس از اینکه اوتار بدنش را رها کرد، عده‌ی بی‌شماری از مردم او را می‌شناسند. سرانجام تمام دنیا او را خواهند شناخت، زیرا اوتار

برای یکایک افراد در همهی جهان کار کرده است و کارش پس از رها کردن بدنش به ظهور کردن ادامه می دهد.

به گفتهی مهربابا، «اولین کارم برای مندلی هایم، آنگاه برای عاشقانم و سپس برای همهی سطح های آگاهی انسانی و سپس برای همهی تکامل هست.» بنابراین، هر فردی بر پایه کاری که توسط اوتار انجام شده، بهره می برد.

در طی زندگی جسمانی اوتار، او کابل ها را از نیروگاه برق می کشد و توسط این کابل ها هر دلی را به نیروگاه وصل می کند. او همه چیز را آماده می کند و همچنین برای یکایک کار می کند تا چراغی با ولتاژ معینی داشته باشند. پس از رها کردن بدنش و وقتی کارش شروع به آشکاری می کند، هر فردی (هر چراغ) کم کم خود را آماده می کند و وقتی همهی چراغ ها در همهی افراد آماده شدند، کلید نیروگاه خودبه خود روشن می شود و هر چراغی نسبت به ظرفیتش، نور را دریافت می کند. این ظهور کامل اوتار، مهربابا خواهد بود و زمانی خواهد بود که هُل جهانی اش توسط همه کس و همه چیز، جاندار و بی جان، تجربه خواهد شد. این نتیجهی کار جهانی اش خواهد بود و دنیا شاهد آن خواهد بود.

اوتار کار جهانی اش را تکمیل کرده است؛ او برای همهی ما کار کرده است. من شاهد بوده ام که اوتار، برای همهی ما بی نهایت رنج برده است تا در مسیر آگاهی مان هُلی به ما بدهد. با وجود بی تفاوتی و غفلت مان، اوتار به ما عشق و رحمت اعطا کرده است و با وجود ناشایستگی مان، ما را پذیرفته است. بنابراین بگذارید تا این را درک کنیم و آماده باشیم و بدانیم که بابا فرموده اند، نیروگاه هیچ گاه از کار نمی ایستد به این شرط که کابل ها، اتصالشان را حفظ کنند.



مهربابا، مندلی هال در مهرآزاد، دهه ۱۹۶۰

## عشق منجر به معرفت خداوند می شود

آتش سمبل عشق است. عشق همیشه با آتش مقایسه شده، زیرا که کیفیت‌های عشق و آتش یکسان هستند. آتش، هر چیزی را چه خوب چه بد می سوزاند و آتش به اندازه‌ای مهم است که بدون آن نمی توان زندگی کرد، زیرا که برای پختن و گرم کردن از آن استفاده می شود. همچنین عشق، همه‌ی سانسکاراهای خوب و بد را می سوزاند و زندگی بدون عشق امکان پذیر نیست چه آن عشق زمینی یا عشق الهی باشد. عشق الهی، خودی مجازی را می سوزاند و دانش خود حقیقی (خداوند) را می دهد.

آتش همیشه با عشق مقایسه شده است و عشق همیشه به مانند آتش است. وقتی یک نفر در آتش می سوزد، احساس درد و بی تابی می کند. آتش همه چیز را می سوزاند و تبدیل به خاکستر می کند و همین طور عشق، خود مجاز را با سوزاندن ریشه‌های سانسکاراها می سوزاند و آن را تبدیل به خاکستر می کند تا اینکه خود حقیقی شناخته شود.

آتش فقط سمبل است زیرا که نمایانگر کیفیت‌های عشق است. در تشبیه انبوه زباله و آتش، انبوه زباله، نمایانگر توده‌ی سانسکاراهاست و آتش نمایانگر عشق است. همان طور که یک شعله‌ی آتش کافی است تا کم کم کوهی از زباله‌ها را بسوزاند، همین طور هم یک قطره عشق از اقیانوس عشق کافی است تا انبوه سانسکاراها را بسوزاند. اگر هر انسانی، یک قطره عشق از اقیانوس عشق دریافت کند، تمام وجودش تغییر می کند و وارد عالم‌های عشق الهی می شود. اما این عالم‌های عشق الهی (اقیانوس عشق الهی) خیلی گسترده و بیکران می باشند. فرد نمی تواند اقیانوس عشق را تجربه کند و با آن یکی بشود مگر اینکه به طور کامل بسوزد. برای اینکه اهمیت عشق را بفهمیم، آتش به عنوان سمبل استفاده می شود؛ و هیچ پیشرفتی در راه ممکن نیست، مگر اینکه آتش عشق در دل فرد افروخته شود.

تشبیه انبوه زباله و آتش، اثر عشقی که اوتار به دنیا بخشیده را آشکار می کند. این تشبیه همچنین آشکار می کند که چطور مردم با اوتار برخورد خواهند کرد؛ آنانی که نزدیک آتش هستند، زودتر از بقیه در تماس با او خواهند بود، آنگاه دیگران گرمای آتش را احساس خواهند کرد و آنها که دورترند کمی نور خواهند دید.

آتش راه روحانی فقط عشق است. شعله‌های الهام و تنویر فقط واسطه‌ای هستند تا آتش حقیقی عشق را در دل روشن کنند و فقط این آتش حقیقی است که می تواند هرکسی را در رسیدن به هدف کمک کند. آتشی که زباله‌ی سانسکاراها را می سوزاند، آتش دل است و هیچ جای دیگری وجود ندارد. توده‌ی برگ زباله در هر جایی جمع نمی شود، بلکه در نقطه‌ی ابدیت جمع شده که در همه جا هست.

اوتار شعله‌ی عشقش را به یکایک افراد داده است. عده‌ای سوخته‌اند، عده‌ای هنوز در حال سوختن هستند و عده‌ای تازه شروع به سوختن کرده‌اند. به هر حال هرکسی آن عشق را دارد و آن عشق است که داده شده تا انبوه سانسکاراهایی را که در هر فردی وجود دارد، بسوزاند.

## کار اوتار

کار جهانی اوتار دارای مرحله‌هایی است. اولین کار آماده کردن عضوهای حلقه‌اش برای شناخت خداست و آنگاه دادن شناخت خدا به این ۱۲۲ نفر و همچنین به نزدیک‌ترین دوستدارانش می‌باشد. دومین کار دادن آزادی مطلق (مکتی) به مردم زیادی است تا آن‌ها را برای همیشه از دوره‌های زایش و مرگ رها سازد. سومین کار، هُل دادن آنانی است که در وادی‌های درونی ذهنی و لطیف هستند که تعدادشان معین می‌باشد. چهارمین کار، کشاندن تعداد زیادی به راه حقیقت است، که به این ترتیب وارد وادیه‌ها می‌شوند. پنجمین کار بیدار کردن همه‌ی بشریت به سوی حقیقت وجود خداوند است؛ و ششمین کار، هُل دادن به سنجش جهانی به همه‌ی حالت‌های تکامل در پیشرفتشان به سوی تکامل آگاهی بالاتر است. هفتمین کار، اجازه دادن به روح‌های جدید برای وارد شدن به آفرینش می‌باشد. برای اینکه همه‌ی این کارها به انجام برسند، اوتار باید نقوش مقیدکننده (سانسکاراها) را از تک تک بزداید و بنابراین او آن نقوش آزاد الهی (سانسکاراهای یوگایوگا) را به خود می‌گیرد که وابستگی‌ها را از دیگران پاک می‌کند.

فرض کنید که مردی سانسکارای خدمت به فقرا و ترد شدگان را دارد؛ بنابراین او به این افراد خدمت می‌کند. این انگیزه‌ی خدمت او به بینویان از سانسکاراهایش است و بنابراین کارش باید خدمت به فقرا باشد. بدون شک، این کار خوبی است و در حین خدمت به این بخت‌برگشتگان، سانسکاراهای خوبی جمع می‌کند. اما سانسکاراها چه خوب و چه بد، مقیدکننده هستند و این مرد خوب به دلیل قید و بندش، خداوند را در نمی‌یابد. سانسکاراهای خوب به مانند جواهرها و سانسکاراهای بد به مانند زنجیرهای آهنی هستند، اما هر دو هنوز به مانند وزنه‌هایی به دور گردن می‌باشند. اگر مرد دیگری سانسکاراهای می‌خوارگی و قماربازی دارد، او باید می‌بخورد و قمار کند. اعمال می‌خوارگی و قماربازی انگیزه‌شان را از سانسکاراهایش می‌گیرند، در حالی که مرد دیگر سانسکاراهای خوب جمع می‌کند، این مرد سانسکاراهای بد جمع می‌کند.

اکنون، اوتار می‌خواهد هر دو نوع انسان را به ترتیب از سانسکاراهای خوب و بد آزاد کند و بنابراین او نقوش آزاد الهی اش یا سانسکاراهای یوگایوگا را استفاده می‌کند تا نتیجه‌های سانسکارایی مقیدکننده را در هر دو خنثی کند. آزاد شدن از بند سانسکاراها به خاطر مهربانی، عشق و رحمت اوتار است. وقتی اوتار از سانسکاراهای یوگایوگا برای از بین بردن سانسکاراهای مقیدکننده استفاده می‌کند، او باید با زیر فشار قرار دادن خود کوشش کند تا با استفاده از نقوش آزاد الهی به مردم کمک کند؛ و این کوشش کار او نامیده می‌شود.

اوتار برای این هدف، سانسکاراهای کار جهانی‌اش را به خود می‌گیرد و این سانسکاراهای یوگایوگا نقوش الهی خالص و آزادی هستند که نقوش سانسکارایی مقیدکننده را در جهان از بین می‌برند. سانسکاراهای یوگایوگا از حقیقت، حکمت، بخشندگی و عشق هستند و آن‌ها نیروهای دروغین مقیدکننده‌ی مجاز، خشونت و تنفر و به‌طور خلاصه همه‌ی نقوش مقیدکننده‌ی خوب و بد را از بین می‌برند. به‌طور کلی بر پایه قانون کارما، قید و بند کارمای بد به وسیله‌ی نیروهای قید و بند کارمای خوب

خنثی می‌شوند. اما سانسکاراهای یوگایوتار قید و بند سانسکاراهای خوب و بد را به‌طور کامل از بین می‌برند. این کار اوتار برای از بین بردن سانسکاراهای خوب و بد در هر فرد، فیضش نامیده می‌شود. وقتی اوتار وظیفه‌اش را به عهده می‌گیرد، آن مقدار یوگایوگا سانسکارا را که برای کارش در طی ظهورش نیاز دارد قبول می‌کند و کار او پاک‌سازی و بیدار کردن جهان به منظور پیشبرد آگاهی و دادن وصال خدا به آنانی که در تقدیرشان هست می‌باشد. وقتی که به اوتار عشق می‌ورزیم، خودبه‌خود سانسکاراهای یوگایوگایی که او در مقابل می‌دهد را جذب می‌کنیم و به این ترتیب قید و بند سانسکاراهایمان ضعیف‌تر و ضعیف‌تر و عشقش قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود. وظیفه‌ی الهی اوتار نسبت به آفرینش به او سانسکاراهای یوگایوگا را می‌دهد و وقتی او آن وظیفه را برای آفرینش انجام می‌دهد، باید برای به کار بردن نقوش آزاد الهی، کار کند. وقتی ما کار می‌کنیم، به این دلیل است که نیروی مقیدکننده سانسکاراها ما را وادار به کار می‌کند و چون که توسط انگیزه‌ی وابستگی‌هایمان مجبور به کار شده‌ایم و وابستگی‌های بیشتری را به وجود می‌آوریم و بنابراین هرگز از آن‌ها آزاد نمی‌شویم.

وظیفه‌ی اوتار، آزاد ساختن دیگران از قید و بندهایشان است و بنابراین او از سانسکاراهای یوگایوگایش استفاده می‌کند تا دیگران را از وابستگی‌هایشان آزاد سازد و برای هر یک از آن‌ها تدارکاتی ببیند تا برای همیشه آزاد باشند. این سانسکاراهای یوگایوگا که نقوش آزاد و الهی از آگاهی بیکران هستند، چیزی به جز تشعشعات خورشید عشق الهی‌اش نیستند.

سانسکاراهای یوگایوگای کار اوتار برای خلق عشق در جهان وجود دارند، تا بشریت را بیدار کنند، به همه چیز یک هُل آگاهی بدهند، آگاهی پیشرفته‌ی آسمان‌ها را بدهند و وصال خداوند را اعطا کنند. اما این فقط پس از آنکه او قید و بند سانسکاراها را در هر یک از ما پاک کند، بدست آورده می‌شود. وقتی ما اوتار را دوست داریم، این سانسکاراهای یوگایوگا را به عنوان تبرکش دریافت می‌کنیم.

هر فردی یک ذهن محدود و یک ذهن جهانی دارد، اما تا زمانی که ذهن محدود فعال است، از ذهن جهانی آگاه نیست. در ذهن جهانی اوتار، سانسکاراهای یوگایوگای کارش انجام وظیفه می‌کنند و سهم هر یک به خوبی معین شده است. فرض کنید مردی پنج میلیون سهم سانسکارای یوگایوگا در ذهن جهانی اوتار دارد و چون ذهن جهانی، غیرقابل مشاهده، بیکران، جاویدان و در همه جا هست، آن فرد سهمش را در ذهن جهانی خود دارد. اما فرد به دلیل ذهن محدود خودش، از آن آگاه نیست. آزادسازی سانسکاراهای یوگایوگای اوتار است که گرفتن آهسته سهم‌مان را برای هر یک از ما ممکن می‌سازد.

هر یک از ما بیکران هستیم و بنابراین، همه‌ی اتمسفر، همه‌ی کهکشان‌ها، آسمان‌های لطیف و ذهنی درون هر یک از ما هستند. اما به دلیل ذهن محدود، عده‌ی کمی از ما از این حقیقت آگاه هستیم. جذب سانسکاراهای یوگایوگا به معنی دریافت آن‌هاست، اما از کجا آن‌ها را دریافت می‌کنیم؟ از ذهن جهانی که بیکران، غیرقابل تقسیم و جاودان است. این در درون هر یک از ما هست.

مکان‌هایی که توسط حضور جسمانی اوتار و کارش متبرک شده‌اند، اهمیت ویژه‌ای دارند. مهرآباد و آرامگاه مهربابا، مهرآباد، مرکز مهر در آمریکا، مکان اوتار در استرالیا و نقاط دیگری در سرتاسر دنیا که کارش را در آن‌ها انجام داده است، از جمله این مکان‌ها هستند. این مکان‌ها مخصوص هستند زیرا وقتی شخص به آنجا می‌رود، از عشق و فکر اوتار مهربابا الهام می‌گیرد. تمام تمرکز شخص بر روی



اوست، زیرا که شخص فقط برای او به آنجا می رود. بنابراین ظرفیت شخص در دریافت نقوش آزاد الهی عشقش افزایش یافته است، اما هر بار یک قسمت از سهمش را دریافت می کند. دریافت تمام سهمش طول می کشد. اما اگر کسی آن ظرفیت را داشته باشد، می تواند همه‌ی سهم را یکباره دریافت کند اما هستی طبیعی اش را از دست می دهد. چنین شخصی نیاز به دیدار مکان‌هایی که مربوط به اوتار هستند را ندارد، زیرا که او ظرفیت آن را دارد تا سهمش را در هر جایی که هست، دریافت کند.

سهم هرکس در درون، توسط اوتار معین شده است. اما برای دریافت از ذهن جهانی، ذهن محدود باید به فعالیت بیفتد و این فعالیت نیاز به ظرفیت برای زیاد جذب کردن دارد و بنابراین سهم هرکس معمولاً ذره ذره دریافت می شود. با هر ذره‌ی وجود اوتار، فعالیت شدت پیدا می کند و ظرفیت افزوده می شود اما پس از آن گنش و واکنش در درون صورت می پذیرد.

به زبان ساده، اوتار با اینکه در جسم نیست، سهمی از عشقش را به هر یک می دهد و هر یک کم کم سهمشان را دریافت می کنند، که آن سانسکارهای مقید کننده را می سوزاند. به این ترتیب، کم کم هر یک از ما تا حدی صاف تر و آزادتر می شویم.

## می عشق

وقتی انسانی می خواهد مقدار زیادی شراب درست کند، او نیاز به باغ انگور و کارخانه شراب‌سازی دارد و دانشی که مربوط به تولید می می شود. او انگورهایی را انتخاب می کند که می داند بهترین هستند و آنگاه دستگامی را انتخاب می کند که انگورها را خرد کرده و تبدیل به شراب می کند. برای انجام این کار، او متخصصین و کارمندان را در صنعت شراب‌سازی استخدام می کند؛ آنگاه او نیاز به محل مناسبی برای نصب کارخانه شراب‌سازی دارد و بنابراین شروع به ساختن یک ساختمان مناسب می کند و دوباره کارگران و متخصصینی را برای این منظور استخدام می کند؛ سرانجام ماشین‌های شراب‌سازی در ساختمان نصب می شوند و کارگران و متخصصین در آنجا کار می کنند تا تولید را به عمل برسانند. سال‌ها طول می کشد تا شراب خوبی درست شود. سرانجام شراب مناسب درست می شود و برای فروش به مشروب‌فروشی‌ها در سرتاسر دنیا فرستاده می شود و آنگاه مردم هماهنگ با سلیقه‌شان، شراب را می خرند.

در این تشبیه، کسی که می خواهد شراب را تولید کند و تأسیسات کارخانه شراب‌سازی را سازمان دهد و کارخانه‌ی شراب‌سازی را بسازد، اوتار است. متخصصین و کارگرها عضوهای حلقه‌اش (مندلی‌ها) و نزدیک‌ترین دوستدارانش هستند که از ابتدا در آنجا کار می کنند. همچنین گاهی برای نصب ماشین‌های مختلف نیاز به کارگرهای موقتی هست و آن‌ها دوست‌داران نزدیکی هستند که رابطه‌شان را با اوتار حفظ می کنند. آن‌ها اثر شراب را می دانند اما همیشه آن را نمی خواهند. سپس کسانی هستند که علاقه دارند تا از کارخانه‌ی شراب‌سازی دیدن کنند و ببینند که شراب چگونه درست می شود و علاقه‌مندند که با صاحب کارخانه ملاقات کنند. این‌ها پیروانی هستند که صاحب کارخانه را دوست دارند، اما در کارخانه‌ی شراب‌سازی کار نمی کنند و گهگاهی شرابش را می نوشند. سپس پیروانی در سرتاسر

دنیا هستند که شراب را از شراب‌فروشی‌های مختلف خریداری می‌کنند (مرکزهایی که توسط او تأیید شده‌اند). این پیروان کم‌کم از صاحب شراب‌خانه با خبر می‌شوند و پس از نوشیدن شراب کم‌کم عاشق او (اوتار) می‌شوند.

اکنون کار اوتار در طول زندگی جسمانی‌اش، پرورش تاکستانی بزرگ و تأسیس کارخانه‌ی شراب‌سازی و بنا کردن کارخانه‌ی شراب‌سازی برای کارش هست که تولید شراب عشقش می‌باشد. او اطمینان حاصل می‌کند که آن شراب بی‌عیب برای آن عصر با مستی‌آوری مطلوب باشد. به این ترتیب او بر همه‌ی جریان نظارت می‌کند تا مطمئن شود که کارخانه‌ی کار او بهترین شراب را برای همه‌ی دنیا تولید می‌کند. وقتی تاکستان پر از شکوفه است، تولید کارخانه‌ی شراب‌سازی کامل می‌شود، دخمه‌های شراب پر می‌باشند و کارخانه شراب‌سازی، شراب فراوانی را تولید می‌کند. وقت آن است که او بدنش را رها کند، زیرا که کارش تمام شده است. او بدنش را فقط وقتی ترک می‌کند که مشخص شده که تاکستان و کارخانه شراب‌سازی برای همه‌ی دنیا شراب تولید خواهند کرد و مشخص می‌شود که به اندازه‌ی کافی شراب برای سهم مخصوص هرکس وجود دارد.

اوتار همیشه کارش را در طول زندگی جسمانی‌اش تمام می‌کند، اما نتیجه‌ی کارش کم‌کم آشکاری می‌کند و کم‌کم صد سال طول می‌کشد تا شاهد نتیجه‌ی کامل آن باشیم. آشکاری کامل شراب عشق که اوتار خواسته تا آن را ارایه دهد وقتی کامل خواهد شد که شرابش به همه‌ی شراب‌فروشی‌ها در دنیا پخش شود و هرکس سهمی دریافت کند و از مستی عشقش لذت ببرد.

در عین حال اگر مانع‌های خاص از پیش تعیین شده‌ای در کارخانه شراب‌سازی اتفاق افتد، اوتار از طریق بدن غیرشخصی‌اش، به آن‌ها رسیدگی خواهد کرد. او کار اوتاری را در فرم شخصی‌اش که به حضور جسمانی‌اش در روی زمین نیاز دارد، انجام می‌دهد. آن کار اوتاری را که می‌تواند توسط شکل بی‌شکل غیرشخصی‌اش انجام شود، پس از رها کردن بدنش انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، اوتار، خود در طی زندگی جسمانی‌اش، پایه و اساس را برای آن کار (تاکستان و کارخانه) آماده می‌کند، اما دوره‌ی پخش شراب را در آینده توسط شکل غیرشخصی‌اش نظارت می‌کند.

چون اوتار به تنهایی مسئول هر شی و موجودی در دنیا تا به آخر زمان هست او نمی‌تواند حتی پس از رها کردن بدن جسمانی‌اش از این مسئولیت شانه خالی کند! به عبارت دیگر، او همیشه مسئول همه‌ی کارهای دنیا هست و می‌ماند. رها شدن بدن اوتار ندا دهنده‌ی آن است که شرابش در دسترس همه‌ی بشریت است.

## بدن خداوند

اگرچه مهربابا حضور جسمانی ندارد، او با حضور همیشگی‌اش همیشه در دسترس بشریت است. او اولین و یگانه‌ی جاودان است و هرگز نمی‌میرد! او آگاهی بی‌کران آگاه است و از زمان کامل شدن کار جهانی‌اش در روی زمین در شکل شخصی‌اش، در فرم غیرشخصی‌اش کار می‌کند. اکنون او به اندازه‌ی زمانی که بدن داشت، حضور دارد. با وجودی که بی‌شکل است حتی یک موج نمی‌تواند بدون اراده‌ی

او حرکت کند پس چطور برای او به عنوان اقیانوس خداوندی، امکان آن هست که بی کار بماند؟ در ابدیت هیچ اتفاقی نمی افتد! در مجاز، همه چیز اتفاق می افتد! در ابدیت، او هیچ کار نمی کند! در مجاز، او همه کار می کند! به این ترتیب، آگاهی بیکران مهربابا، که به نداهای درون مان متصل است، همه چیز را در مجاز انجام می دهد، زیرا مجاز سایه است! سایه نمی تواند بدون جوهر کاری انجام دهد و آگاهی بیکران آن جوهر است. آن بدن خداوند است!

## نقوش مسدود کننده

سانسکاراها، نقوش آگاهی محدود هستند و این نقوش هستند که آگاهی را محدود می سازند. هر تأثیری، خوب یا بد، مانعی در راه حقیقت است و برای شناخت حقیقت، فرد باید به طور کامل از سانسکاراها آزاد باشد. حتی یک سانسکارای خوب هم محدودیت است و بنابراین ذهن محدود برای شناخت ذهن نامحدود، باید به طور کامل هستی اش را از دست بدهد.

جمع آوری نقوش سانسکارایی مسدود کننده به معنی جمع آوری و روی هم گذاشتن آن ها نیست. فرد در چه جایی می تواند انبوه نقوشش را انباشته کند؟ آیا جایی هست که می توان انبوه سانسکاراهای انباشته شده را پیدا کرد؟ نه، چنین جایی وجود ندارد.

این یک تصویری از نتیجه ی آهسته، ظهور کار اوتار (نابودی سانسکاراها) را می دهد. هر یک از ما، آن سانسکاراهایی را داریم که مانع می شود تا به سوی راه حقیقت برویم و هر یک از ما انبوهی از چنین سانسکاراهایی در ذهن های فردی مان داریم. اوتار شعله ی عشقش را به هر یک از ما داده تا آن سانسکاراها را بسوزانیم و آن وقتی است که همه ی چمن ها و علف ها (خوب یا بد) کهنه و خشک هستند. در آن موقع، فقط آتش یک شعله، آن انبوه را در کمترین زمان می سوزاند. اما اگر چمن ها و علف ها، مرطوب و سبز باشند، مدت زمان بیشتری برای سوختن لازم است. چمن ها و علف های خیس، حاکی از ریشه های عمیق سانسکاراهای امیال خوب و بد می باشد.

این معنای اثر جمعی کار اوست. اولین مرحله ی کارش، از بین بردن آن سانسکاراهایی (دورویی، انحراف، تنفر، حرص و غیره) است که مانع رفتن شخص به سوی راه حقیقت می شود و وقتی این نابودی سانسکاراها تمام می شود، شخص از راه مستقیم به سوی حقیقت نزدیک می شود. با وجود تعدیل سانسکارایی، شخص هنوز سانسکارا دارد و بیشتر زمان ها با مانعی در راه روبه رو می شود. با وجود آن شخص هنوز نزدیک راه راست است و اگر جلوی پیشرفتش به طور موقتی گرفته شود، او از آگاهی بیکران کمک دریافت می کند.

اما آنانی که سانسکاراهای عمیق با مانع های فراوان دارند به آن ها اجازه ی رفتن به راه حقیقت را نمی دهد، به صورت زیگزاگ سفر می کنند و با وجود تلاش ها، پس از سفر طولانی، درست به همان جایی می رسند که در ابتدای سفر بودند. این افراد به راه راست نزدیک نمی شوند، مگر اینکه آن سانسکاراها به طور کامل از بین بروند. اگر آنانی که چنین سانسکاراهای مسدود کننده ای دارند، در کنار ساحل اقیانوس قرار داده شوند، آب نمی خورند. کار اوتار آن است که بشریت را به ساحل اقیانوس

بیاورد و در زمان ظهورش مردم درمی‌یابند که اقیانوس، حقیقت اوست.

## بار عالم بر دوش او

اوتار ذهن جهانی آگاه دارد و هر ذهن محدود فردی در ذهن جهانی اوست. هر ذهن فردی محدود است، زیرا که سانسکاراهای مقید کننده دارند و این سانسکاراهای مقید کننده ما را به داخل مجاز می‌کشند. قید و بند سانسکاراهای هر ذهن فردی، بار جهانی است که اوتار باید بر دوش بکشد. این سانسکاراهای مقید کننده هر فرد، اوتار را به داخل مجاز می‌کشاند و وقتی که او در مجاز مستقر شد، اوتار کار می‌کند تا آن‌ها را به سوی حقیقتش بکشاند.

کار اوتار در زمین در طی حضور جسمانی‌اش، مهیاسازی برای ضعیف نمودن کشش مجاز می‌باشد. او نیروی این مهیاسازی را به صورت سانسکاراهای یوگایوگا (نقوش الهی آزاد کننده) به هنگام رها کردن بدنش آزاد می‌کند. در حالی که او خود را از بدن جسمانی‌اش رها می‌سازد، کُش‌ها و واکنش‌ها به سنجش آن چنان زیادی در جهان صورت می‌پذیرند که کشش مجاز در همه‌کس و همه‌چیز ضعیف می‌شود. پس از آن جهان توسط کشش آگاهی بیکران، بدون هیچ مقاومتی، در تعادل کامل با حقیقت در می‌آید. در آن لحظه‌ی به‌خصوص بدن اوتار رها می‌شود.

اوتار بار جهان را بر دوش خود می‌کشد، زیرا که وجودش همه‌چیز و همه‌کس هست و همه‌چیز و همه‌کس در وجود او هستند. در نتیجه بار همه‌ی جهان آگاهانه توسط او حس می‌شود! او فکر و احساس هرکس و هرچیزی را می‌داند و احساس می‌کند؛ بنابراین او همچنان رنج می‌برد.

در واقع اوتار سانسکاراهای ما را نمی‌گیرد، زیرا که ذهن‌های منفرد محدود ما، در ذهن جهانی او هستند؛ یعنی سانسکاراهای مقید کننده‌ی هرکس و هرچیزی در جهان از قبل در او هستند. وقتی او توسط نقوش آزاد الهی‌اش وابستگی‌های هر ذهن فردی را پاک می‌کند، بار همه‌ی دنیا کم می‌شود.

قید و بند، بار است و چون هر یک از ما در جهان، در مجاز و توسط مجاز گرفتار هستیم، هر یک از ما باری بر دوش او هستیم! او برای آزاد ساختن هر باری از بار خودش، باید کار کند و رنج ببرد. رنج همیشه با اوست، زیرا به‌طور پیوسته کار می‌کند تا قید و بند یکایک را کم کند.

وقتی دنیا به فراخوانی او توجه نمی‌کند، درد و رنجش افزایش می‌یابد. وقتی اوتار اعلام می‌کند، «از من پیروی کنید» و ما از او پیروی می‌کنیم، کارش آسان‌تر می‌شود. اما وقتی در پیروی از او تردید می‌کنیم، کارش مشکل‌تر می‌شود. وقتی که ما در پیروی از او تردید می‌کنیم، او باید دست‌مان را بگیرد و برای کشیدن‌مان، او باید کوشش کند. وقتی که او، ما را به سوی خود می‌کشد، کارش سخت‌تر می‌شود زیرا که ما او را به سوی خود می‌کشیم. در واقع این کشمکش در همه‌ی ما صورت می‌پذیرد و بنابراین برای کشیدن ما به سوی خودش، نیاز به نیروی بزرگی هست. آنانی که هُل او را پذیرا نیستند، بر شانه‌هایش می‌گذارد و آن‌ها را به سمت راه حقیقت حمل می‌کند؛ اما عده‌ای هستند که حتی نمی‌گذارند که او، آن‌ها را حمل کند و در تمام مدت با او می‌جنگند. او بعضی از آن‌ها را رها می‌کند، اما به اندازه‌ای مهربان و بخشنده است که برای آن‌ها باز می‌گردد و آن‌ها را جا نمی‌گذارد. به این ترتیب او رنج می‌برد

تا به همه کمک کند.

مهربابا خداوند عالم است و وقتی ما این را دریابیم، اشک هایمان برای شستن لکه های جهالت مان کافی نخواهد بود!

## شاهد ظهور بودن

من شاهد ظهور هستم و شما شاهد آن خواهید بود. ظهور کامل به معنی مشاهده کردن اقیانوس است و به راستی غیر قابل وصف است، به مانند آن می ماند که برای ساعت های پیاپی دریا را برای کسی که هرگز دریا را ندیده است، وصف کنید. وقتی شخصی دریا را می بیند، آن را تجربه می کند و هیچ تشریح یا توضیح بیشتری لازم نیست.

به همین صورت یک آدم وحشی که در جنگل زندگی می کند و هرگز رابطه ای با تمدن نداشته است، کلمه های «ظهر» و «نیمه شب» را نمی داند، اما او تجربه ی روشنی و تاریکی را دارد. آدم وحشی روشنی روز و تاریکی شب را می داند، اما او هیچ واژه ی عقلانی برای آن ها ندارد.

بنابراین وقتی ظهور کامل مهربابا انجام می پذیرد همه آن را احساس خواهند کرد! لازم به هیچ توضیحی نخواهد بود، زیرا که هر یک سهم خود را دریافت کرده و تجربه می کنند و اهمیتی نخواهد داشت که ظهر تاریک باشد یا خورشید در نیمه شب طلوع کند.

## پیوندهای عشق

هر روحی توسط پیوند عشق به اوتار پیوسته است. همه به اوتار پیوسته اند، زیرا که اوتار همه کس و همه چیز است. بر حسب کار اوتار برای افراد بعضی ها با او رابطه ی مستقیم و دیگران با او رابطه ی غیرمستقیم دارند. کارش برای بعضی ها مخصوص است و برای بیشتریت کارش مطابق با هلی است که در آگاهی به آنان می دهد.

اگر نتیجه ی کار اوتار را تجزیه و تحلیل می کردیم، می دیدیم که بعضی ها به طور کامل وقف هدف او هستند و برای او زندگی می کنند و برای او می میرند. آنان چیزی به جز او نمی خواهند و این به آن معناست که او را به قیمت جان خود راضی نگه می دارند. هدف آنان دنبال کردن زندگی فداکارانه، با عشق و از خودگذشتگی به صورت طبیعی است.

از چنین افراد فداکاری، نوع های مختلفی وجود دارند، زیرا که میزان فداکاری متفاوت است. با وجود این تفاوت، هر یک از آن ها به طور مستقیم با اوتار رابطه دارند، زیرا نوع فداکاری آنان به دلیل کار به خصوصی است که اوتار برای آنان انجام داده است. کسان دیگری هستند که او را قبول دارند اما برای هدف او کار نمی کنند و هنوز عده ی دیگری هستند که او را قبول ندارند و به هدف او بی تفاوت هستند. هیچ یک از آن ها تمایلی به وقف زندگی شان برای او یا هدفش ندارند و بنابراین آن ها به طور غیرمستقیم به اوتار و کار او پیوسته اند.

عضوهای حلقه (مندلی ها) فداکارترین روح های پیوسته به اوتار هستند و آنان خود را وقف هدف حق

و مهربابا که تجسم آن حق است، کرده‌اند. این نوع فداکاری فقط پس از خدمت به هدف حق، در طی زندگی‌های بی‌شمار بدست می‌آید و آنان می‌دانند که خدمت به مهربابا، خدمت به حق است.

برای عضو شدن در حلقه‌ی اوتار یا مرشد کامل، باید به هدف حق برای زندگی‌های بی‌شماری خدمت کرد. با این حال تفاوتی بین حلقه‌ی اوتار و حلقه‌ی مرشد کامل وجود دارد. حلقه‌ی مرشد کامل از دوازده مرد و بعلاوه دو زن تشکیل شده و حلقه‌ی اوتار از صد و بیست مرد و زن، به علاوه‌ی دو زن تشکیل شده است. مرشد کامل یک حلقه دارد و اوتار ده حلقه دارد. همه‌ی عضوهای ده حلقه، قبل از ظهور بعدی اوتار، شناخت خدا را بدست می‌آورند و بنابراین وقتی او دوباره به شکل انسان پایین می‌آید باید حلقه‌ی جدیدی از صد و بیست عضو در هر ظهوری تشکیل دهد. مرشد کامل، شناخت خدا را قبل یا بعد از آنکه بدنش را رها کند، به حلقه‌اش می‌دهد و برای هر عضو حلقه آن آخرین زندگی‌اش می‌باشد. پای‌بندِ حق بودن، تنها عاملی است که اوتار یا مرشد کامل در تشکیل حلقه‌شان مورد نظر قرار می‌دهند.

می‌توان حلقه‌ی اوتار یا مرشد کامل را با مثال زیر شرح داد. فرض کنید مردی سفر بسیار طولانی‌ای را با همراهی افراد زیادی آغاز می‌کند. بعضی از آن‌ها در فاصله‌ی معینی خسته می‌شوند و نمی‌توانند به سفر ادامه بدهند. عده‌ی دیگری فاصله‌ی بیشتری را طی می‌کنند، اما پس از مدتی خسته می‌شوند و نمی‌توانند به سفر ادامه دهند. عده‌ی دیگری بیشتر و بیشتر به سفر ادامه می‌دهند، اما سرانجام خستگی بر آن‌ها غلبه می‌کند و نمی‌توانند ادامه بدهند. تعداد اندک باقیمانده به سفرشان با آن مرد ادامه می‌دهند و برای مدت زیادی با او جلوتر و جلوتر می‌روند. اما سرانجام خستگی بر آن‌ها هم غلبه می‌کند و نمی‌توانند جلوتر بروند.

آن مرد با وجود از دست دادن همراهانش به تنهایی به سفرش ادامه می‌دهد. او جلوتر و جلوتر می‌رود تا به یک رودخانه‌ی بزرگ می‌رسد. مرد باید توقف کند (هیچ راهی برای گذر از رودخانه نیست) پهنای بسیار زیادی دارد. سرانجام او در کنار رودخانه از شدت خستگی از پا در می‌آید. اما کمک الهی پدیدار می‌شود و به او کمک می‌شود تا به آن سوی رودخانه برود. وقتی به آن سو می‌رسد، خود به الوهیت تبدیل می‌شود و در می‌یابد که تنها او وجود دارد.

آنگاه او دوباره توسط نیروی الهی به آن سوی رودخانه آورده می‌شود و به هنگام بازگشتن، می‌داند که تنها او وجود دارد و دنیا در نیستی وجود دارد. اکنون او مرشد کامل نامیده می‌شود. او مردی است که با خدا شدن، به او وظیفه‌ی روحانی داده شده تا به دیگران در دنیا کمک کند.

وقتی که او باز می‌گردد تا در دنیا زندگی کند، اول توجه‌اش بر آنانی که او را تا دورترین نقطه‌ی سفرش به رودخانه همراهی کرده‌اند، متوجه می‌شود. پس از آن، آن‌هایی را می‌بیند که قبل از آخرین نفرها از پای درآمدند و آنگاه آن‌هایی را می‌بیند که خیلی زودتر از پای درآمدند و سپس آن افرادی را در دنیا می‌بیند که خود، آن‌ها را در زمان‌های گذشته ترک کرده بود.

به‌طور طبیعی مرشد کامل، عضوهای حلقه‌اش را از گروهی انتخاب می‌کند که دورترین مسافت را در طی سفر با او پیموده‌اند. مرشد بیشترین بهره‌ی عشقش را به عضوهای حلقه‌اش می‌دهد و آنگاه توسط کارش، به آنانی که او را در طی سفرش مطابق با فاصله‌ای که همراهی‌اش کرده‌اند، کمک می‌کند.

مرشد کامل شناخت خداوند را به دوازده عضو حلقه‌اش که با او بیشترین مسافت را سفر کرده‌اند، می‌دهد و آنگاه آزادی مطلق را به آنانی که فاصله‌ای طولانی، همراه او بودند می‌بخشد. اولین و مهم‌ترین کار مرشد کامل بخشیدن شناخت خداوند و آزادی مطلق است و سپس کار دوم او کمک به آن دسته از بشریت است که او را مسئول آنان نموده‌اند. مرشد کامل، آگاهی آفرینشش را دوباره بدست می‌آورد تا آنانی را که با آن‌ها از گذشته «رابطه‌ی کارمایی» دارد، بیدار کند و آن قسمتی از دنیا را که توسط اوتار به او واگذار شده، بیدار سازد.

اوتار اولین یگانه‌ای بود که خدا شد. بنابراین برای او لازم نیست که طی آفرینش سفر کند. او یگانه‌ای است که از آن سوی رودخانه، جایی که فقط خداوند هستی دارد، به این سوی رودخانه که آفرینش وجود دارد، می‌آید.

اوتار هیچ وابستگی کارمایی قبلی ندارد (او مستقیماً پایین می‌آید) و بنابراین برای همه‌ی جهان آفرینش وارد می‌شود. از این رو اوتار کسی بود که از ابتدا مسئولیت همه‌ی آفرینش را به عهده گرفت، او برای همه‌ی آفرینش می‌آید و چون تنها او هیچ وابستگی کارمایی از قبل ندارد، باید هر بار که پایین می‌آید، حلقه‌ی جدیدی را تشکیل دهد. اوتار اعضایی را برای حلقه‌اش انتخاب می‌کند که برای کارش مناسب هستند و آنان کسانی هستند که در گذشته متعهد به راه حقیقت بوده‌اند. عضوهای حلقه‌ی اوتار ممکن است آنانی باشند که در ظهورهای قبلی دوستدار او بوده‌اند و یا آنانی که عاشقان واقعی و وقف کار حقیقت بوده ولی هرگز اوتار را به‌طور شخصی دوست نداشته‌اند.

اوتار همیشه آزاد است و با خواست آزاد خود، به دلیل وظیفه‌اش به آفرینش پیوند خورده است. بنابراین ارتباط اوتار با همه‌ی آفرینش است، در حالی که ارتباط مرشد کامل با آنانی است که زمانی با آنان رابطه‌ی کارمایی داشته است. روح به خدا رسیده از همه‌ی اسارت‌ها آزاد است، اما اگر یک وجود حقیقی به خدا برسد و برای کار باز گردد، اولین کارش برای آنانی است که با آن‌ها وابستگی کارمایی قبلی داشته و این کار مربوط به فنای سانسکارهاست.

رابطه‌های بشر معمولی از وابستگی‌ها تشکیل یافته است و چون اوتار جاودانه آزاد است، فقط گرفتار وظیفه‌اش برای آفرینش است، قبل از ظهور بعدی‌اش، هیچ رابطه‌ی الزامی با عضوهای حلقه‌اش ندارد. اوتار به غیر از وظیفه‌ی کار الهی‌اش برای همه‌ی آفرینش در هیچ زمانی به چیزی وابستگی ندارد. او جاودانه آزاد است و بنابراین وقتی او برای انجام وظیفه‌ی الهی‌اش به آفرینش پایین می‌آید، حتی در هنگام کار، آزاد باقی می‌ماند.

یک مرشد کامل تا زمان شناخت حقیقت، مقید باقی می‌ماند و بنابراین وقتی بازمی‌گردد، رابطه‌های واجب و لازم گذشته‌اش را می‌یابد. اما آیا اوتار هیچ‌وقت مقید بوده است؟ هرگز! او هرگز مقید نبوده و نیست! او جاودانه آزاد بوده و هست! اوتار نباید از طریق تکامل و درون‌نگری دوباره وارد آفرینش شود. او همیشه خدا-آگاه و از همه‌ی وابستگی‌ها آزاد است و تنها برای کمک به آفرینش، شکل انسانی می‌گیرد و آن را با خواست آزاد خود انجام می‌دهد.

در بازی عشق، پیوند پیوسته‌ای با اوتار وجود دارد و این پیوند نمی‌تواند شکسته شود. عشق وابستگی به اوتار است و عشق به فداکاری، از خودگذشتگی و شجاعت وابسته است. این عشق، شخص را از

قید شهوت، خشم، غرور و حسادت آزاد می‌کند. بنابراین اوتار با آزادی جاودانه‌اش، اعضایی را انتخاب می‌کند که آزادی را دوست دارند و آماده‌اند تا برای به دست آوردن این هدف، هر چیزی را فدا کنند.

## دوره‌ی آمادگی

دل جایگاه ذهن است. دل عمیق‌ترین قسمت ذهن است، جایی که در آن کارکردهای ذهن در حالت سکون هستند.

نیروگاه، نمادی از ظهور کامل است. هر یک از ما یک چراغ (یک قلب) داریم و به دلیل کار اوتار، در هر ذهن انفرادی کُنش و واکنش صورت می‌پذیرد. بنابراین یک عمل پاک کننده در هر قلبی صورت می‌پذیرد. اگر قلب کسی خیلی پاک باشد، چراغ پر قدرت و روشن است، اما اگر کثیف باشد، چراغ ضعیف و کم نور است. کوشش انفرادی هم برای تصفیه‌ی قلب لازم است تا نور در چراغ پر قدرت و پر نور باشد. این کوشش انفرادی آماده شدن چراغ است.

نیروگاه فقط نمادی از ظهور کامل است. نتیجه‌ی کار جهانی اوتار به معنی روشن کردن کلید اصلی نیروگاه است. کابل هر فردی از قبل در طول حضور جسمانی اوتار به نیروگاه وصل شده است. چراغ در هر فردی در حال آماده شدن است و چون قلب بیشتریت ناپاک است، جریان پاک‌سازی ادامه پیدا می‌کند. مردم در حال آماده شدن هستند. وقتی اوتار کلید اصلی را روشن می‌کند، هر چراغی بنا به ظرفیتش نور خواهد داشت و این زمانی برای نورش خواهد بود تا به عنوان ظهور کاملش، بدرخشد. اوتار مهربابا کم‌کم در حال ظهور است و ما تحت یک دوره‌ی آماده‌سازی قرار خواهیم گرفت تا برای تجربه‌ی ظهور کاملش آماده شویم.

## گم شده در تاریکی

وقتی که راه را گم می‌کنید به دنبال راهنما می‌گردید. وقتی که در تاریکی هستید به دنبال نور می‌گردید. به این ترتیب اوتار موقعیتی را به وجود می‌آورد که هرکس فکر می‌کند در تاریکی گم شده است و به دنبال نور هدایت می‌گردد. نور، نقوش آزاد الهی هستند که از آفتاب وجودش می‌تابد. به این ترتیب اوتار رابطه‌ی مناسبی را بین سایه‌اش، آفرینش و حقیقت بیکران‌ش حفظ می‌کند.

## نیروی هوس ازلی

در اقیانوس بیکران خداوند قطره‌های بی‌شماری وجود دارند و چون اقیانوس، هوس دارد که بداند، «من کیستم؟» بنابراین هر قطره هم همان هوس را دارد، زیرا که اقیانوس غیرقابل تقسیم است. هر قطره در اقیانوس یک قطره نیست، بلکه خود اقیانوس است.

هوس ازلی از اقیانوس بیکران بر می‌خیزد و بنابراین باید به تعداد نامحدودی ظهور کند و در حال ظهور است! بنابراین جریان آفرینش پیوسته است و هرگز پایان نخواهد یافت، زیرا که هوس اقیانوس



بیکران باید به تعداد بی شماری آشکاری کند.

هر قطره ای در آفرینش، قطره نیست بلکه اقیانوس است و چون اقیانوس غیرقابل تقسیم است، نیروی هر قطره اقیانوسی است. هر قطره در آفرینش، در درون خود هوس اقیانوسی دارد. به دلیل نیروی هوس، تمام جریان تکامل و درون نگری در آفرینش انجام می پذیرد، زیرا که این هوس، هوس حقیقت (اقیانوس بیکران) است. وقتی هوس شروع به فعالیت می کند، سایه ی حقیقت (مجاز) شروع به دادن جواب های غلط به سؤال اصلی حقیقت، «من کیستم؟» می کند؛ مگر اینکه هوس، جواب حقیقی به سؤال «من کیستم؟» را بدست آورد، قطره به گذشتن از هفت مرحله ی تکامل و درون نگری که توسط سایه ی حقیقت (مجاز) به وجود آمده، ادامه می دهد.

حقیقت و همچنین سایه اش، بیکران هستند. بنابراین هر قطره باید این سؤال را به تعداد بارهای بی شماری از خود پرسد، «من کیستم؟» و سایه اش باید جواب نادرست را به تعداد بی شماری بدهد. به دلیل سؤال های بی شمار و جواب های نادرست بی شمار، هیچ قطره ای فرصت شناخت خود را به عنوان اقیانوس ندارد! بنابراین اوتار قدم می گذارد و بر پایه قانون الهی برای آفرینش کار می کند و یک هل به هر مرحله ی آگاهی در آفرینش می دهد. توسط این هل است که او امکان آن را برای قطره ها فراهم می سازد تا سؤال اصلی «من کیستم؟» را بدست آورند. کار اوتار را فقط با فهمیدن اینکه این هل چیست، می توان فهمید. هُلش، فرصتی است که هر یک از ما بدست می آوریم. ما فرصتی نداریم، اما او غیرممکن را ممکن می سازد. برای این کار او باید برای دوره های پی در پی آمده و برای هر یک از ما کار کند. به عبارت دیگر، در هر دوره ی ظهور، هر یک از ما یک هل از او دریافت می کنیم و این هل ما را قادر می سازد تا فرصتی برای شناخت او داشته باشیم.

به این ترتیب اوتار به هوس درون هر قطره، نیرویی می دهد، نیرویی که به دلیل نیروی مجاز ضعیف شده بود. اما وقتی هوس درون قطره، نیروی نو شده ی حقیقت را دریافت می کند، قطره دوباره در اقیانوس به جنبش درمی آید. به این ترتیب تمام جریان تکامل و درون نگری جهت درستی بدست می آورد. توسط تلاش اوتار، هر قطره هلی دریافت می کند و وقتی کار اوتار در اوج می باشد، تکامل و درون نگری دوباره در جهت درست حرکت می کنند. این ظهورش بر روی زمین است. ظهور به معنای در راستای درست قرار دادن تکامل جهان و بیدار شدن بشریت در جهت شناخت حقیقت است. ظهور زمانی است که حقیقت بر مجاز فرمانرواست و نیروهای مجاز ضعیف می شوند و صدای حقیقت پر قدرت می شود. در طی ظهور، بشریت شروع به توجه کردن به صدای حقیقت می کند و جاذبه های مجاز پوچ به نظر خواهند آمد.

## سانسکارهای یوگایوگا توسط ذهن جهانی رها می شوند

یک ویروس می تواند از میان دیوارهای ضخیم سنگی نفوذ کند و می تواند با سرعت سه مایل در دقیقه یا ده هزار و هشت صد مایل در ساعت حرکت کند. یک ویروس، هزارها بار ضخیم تر از هر سانسکارایی می باشد و بنابراین برای سانسکارا نفوذ در سنگ یا صخره غیرممکن نیست.

اما این مثال درباره‌ی سرعت و ظرافت ذات سانسکارایی مربوط به ذات و بدن جسمانی است. برای فهمیدن رهایی سانسکاراهای یوگایوگا و اینکه چطور طبیعت سانسکارایی فرد، این سانسکاراها را از اوتار دریافت می‌کند، باید ماهیت ذهن جهانی را بفهمیم.

ذهن جهانی، بیکران، غیرقابل تقسیم و جاویدان است. ذهن اولین روح است که با همه‌ی روح‌ها یکی است. بنابراین همه‌ی موجودات جاندار و بی‌جان در آفرینش در درونشان همان ذهن جهانی را دارند. ذهن جهانی سایه‌ی ذهن لایتناهی آگاهی بیکران است. بنابراین هر ذهن فردی، سایه‌ی ذهن جهانی است و وقتی اوتار سانسکاراهای یوگایوگایش را پخش می‌کند، بر روی هر ذهن مجزایی اثر می‌گذارد. پخش نقوش آزاد الهی به این معناست که نقوش آزاد الهی کار جهانی‌اش فعال شده‌اند؛ و به علت این فعالیت در ذهن جهانی، گُش و واکنش در ذهن هر وجود فردی، جاندار یا بی‌جان صورت می‌گیرد. بیشترین گُش و واکنش در ذهن انسان صورت می‌گیرد زیرا ذهن انسان به‌طور کامل پرورش یافته است. با وجود اینکه ذهن در شکل‌های بی‌جان تکامل، پرورش زیادی نیافته است، اما وجود دارد؛ و بنابراین وقتی اوتار سانسکاراهای یوگایوگایش را رها می‌کند، حتی بر روی سنگ یا صخره هم اثر دارد، زیرا این سانسکاراها بر آن حالت ذهن هم نفوذ می‌کنند.

ذهن جهانی اوتار با سانسکاراهای یوگایوگا پر شده است، همان‌طور که ذهن ما با سانسکاراهای خاکی پر شده است. سانسکاراهای خاکی مان، ذهن مان را محدود می‌سازند، اما سانسکاراهای یوگایوگای اوتار، ذهن او را محدود نمی‌سازند؛ آن‌ها جوهر ذهن جهانی هستند و این سانسکاراها هستند که باعث می‌شوند فرد عملکرد جهانی داشته باشد. اوتار بعضی از سانسکاراهای یوگایوگایش را برای کارش در طول عمر استفاده می‌کند و بقیه را در زمان رها کردن بدن جسمانی‌اش رها می‌کند. سانسکاراهای یوگایوگا همیشه آماده هستند تا توسط اوتار در طی زندگی جسمانی‌اش رها شوند و او مقداری از این سانسکاراها را بین تعدادی پخش می‌کند، اما به دلیل تراکم آگاهی خاکی در جهان امکان انتشار همه‌ی آن‌ها در طی حضور جسمانی‌اش وجود ندارد. کار او منتشر کردن آن‌هاست و این کار را با به‌وجود آوردن موقعیت‌هایی برای هر موجود در هر سطح آگاهی انجام می‌دهد، به طریقی که هر موجودی، آماده‌ی دریافت سهمش از این نقوش آزاد الهی می‌باشد؛ و این موجودات و همه‌ی ما، سهم مان را پس از رها شدن بدن اوتار دریافت می‌کنیم.

ما نباید به هوا یا خورشید یا حتی به مهرآباد نگاه کنیم تا ببینیم که چطور نقوش آزاد الهی منتشر شده‌اند. آن‌ها از طریق ذهن جهانی و توسط آن پخش می‌شوند، اما ذهن جهانی ماورای تصور است و نمی‌توانید ببینید که چطور آن‌ها را دریافت می‌کنید. یک نقطه‌ی بسیار ریز، شکل می‌گیرد زیرا که با چشمان خاکی شما دیده شده است. این نقطه حتی لطیف هم نیست بنابراین نقطه‌ی ذهن الهی، جایی که نقوش آزاد الهی پخش می‌شوند، قابل دیدن نمی‌باشد، زیرا که قابل تصور نمی‌باشد؛ و چون این نقطه در ذهن الهی، ماورای تصور است، همه‌جا هست! و چون نقوش آزاد الهی همه‌جا پخش می‌شوند، همه‌چیز و همه‌کس در ذهن جهانی به فعالیت واداشته می‌شود! و چون همه‌چیز و همه‌کس به فعالیت واداشته می‌شود، گُش و واکنش در همه‌کس و همه‌چیز انجام می‌پذیرد.

## دانش بیکران در کار اوتار

خداوند دانش بیکران است و دانش بیکران، سرچشمه‌ی آگاهی بیکران است. آگاهی بدون دانش، آگاه نیست و بنابراین دانش بیکران که همه چیز را می داند از آگاهی بیکران سرچشمه می گیرد. این دانش بیکران نباید راجع به چیزی فکر کند تا بداند. دانش بیکران به سادگی می داند! اکنون چیزی را که میلیاردها سال پیش اتفاق افتاده را می داند و اکنون چیزی را که میلیاردها سال دیگر اتفاق خواهد افتاد را نیز می داند. بنابراین تاریخ گذشته‌ی هر فردی را از مرحله‌ی سنگ تا به انسان می داند و همچنین آینده‌اش را از آگاهی انسان تا حالت بیکران شناخت خداوندی می داند.

اوتار دانش بیکران است. در ابتدای آفرینش بود که او حالت حقیقی‌اش را دریافت و از دانش بیکران‌اش آگاه شد. وقتی دانش بیکران از دانش خود استفاده می کند، بینش بیکران می شود، زیرا که بینش، استفاده از دانش است. اوتار در طی شناخت خود، مسئولیت همه‌ی آفرینش را به عهده گرفت و اگرچه او کاملاً (بی نهایت) آزاد شد، خود را با مسئولیت آزاد ساختن یکایک از اسارت مجاز یا جهل، مقید ساخت. با به دست آوردن دانش بیکران، او در ابتدا می دانست که چه کاری باید انجام دهد تا یکایک را در آفرینش آزاد سازد و هر بار که برای کارش به آفرینش پایین می آید، این را می داند.

اوتار برای تقسیم کردن این مسئولیت، پنج مرکز ایجاد کرده که به وسیله‌ی پنج مرشد کامل اداره می شوند. در این مرکزها، نقشه‌های الهی برای همه‌ی آفرینش نگهداری می شوند. تنها اوتار است که وظیفه‌های جداگانه‌ای را به هر مرشد کامل عطا می کند و هر مرشد کامل تا به آخر عمرش مسئول آن باقی می ماند. اما فقط اوتار است که برای همه‌ی کارها در پنج مرکز، همواره مسئول باقی می ماند و تنها اوست که مسئول همه‌ی برنامه‌هاست.

وقتی یگانه‌ی ازلی به دانش بیکران‌ش پی برد، دانش او یک طرح الهی را تنظیم کرد و مطابق با این طرح، او باید در شکل انسانی بر روی زمین نزول کند تا نقشه‌اش را به مرحله‌ی اجرا برساند. او مسئولیتش را به تمام آفرینش با درست کردن این طرح انجام می دهد. طرح این گونه است که او، خود باید به اندازه‌ی کافی تا زمانی که باید دوباره ظهور کند، کار کند. در طی زمان ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال بین ظهورهاست که او می خواهد پنج مرشد کامل نقشه‌اش را دانسته و اجرا کنند.

بنابراین اوتار نقشه‌اش را آماده می کند، آن را طرح‌ریزی می کند و جزئیاتش را به صورتی آماده می سازد که هر موجودی در آن نقشی دارد. اوتار پس از آماده کردن طرحش، بدنش را رها می کند و مطابق با نقشه‌ای که از قبل طراحی شده است، جزئیات، مشخص شده و شروع به آشکاری می کند. اکنون جزئیات خاص طرح مهربابا در حال آشکار شدن، می باشد و آن‌ها شروع به آشکار ساختن شکل و گستردگی‌شان کرده‌اند. جزئیات پنهانی کارش، شکل واضح تری می گیرند زیرا که کار او از قبل طراحی شده است و هنگامی که طرح در گنش و واکنش کامل خواهد بود وقتی است که جزئیات به وضوح دیده می شوند. وقتی که ظهور به بیشترین اندازه حس می شود، زمانی است که جزئیات خیلی واضح هستند. وقتی که ما جزئیات برنامه‌ای را که برای هر یک از ما دارد، در می یابیم، معرفتی را که او برای درک ما طرح کرده را دریافت خواهیم کرد.

## نمایشنامه‌ی آفرینش

نمایشنامه‌ی آفرینش، کششی بین آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران است. در این نمایشنامه است که ما خود را در میان آنها گرفتار می‌یابیم. در صحنه‌ی نمایش آفرینش، همه‌کس و همه‌چیز نقش‌هایشان را به عنوان هنرپیشه اجرا می‌کنند، بدون آنکه بدانند آن‌ها هنرپیشه هستند. آن‌ها ناآگاه و گرفتار جهل هستند و با نقششان یکی می‌شوند و بنابراین آن‌ها فقط جهل را ابراز می‌کنند و همه‌چیز را ناآگاهانه انجام می‌دهند.

آگاهی بیکران به شکل اوتار در ناآگاهی بیکران پایین می‌آید. اوتار همه‌کس و همه‌چیز می‌شود، اما او این را می‌داند و بنابراین در حالی که در آفرینش ناآگاهی بیکران است، او دانش کل را ابراز می‌کند. این ابراز دانش کل که به‌طور بیکران آگاه است، جهل را در هر لایه‌ی آگاهی در ناآگاهی بیکران کاهش می‌دهد. بنابراین تفاوت زیادی بین همه‌کس و همه‌چیز شدن اوتار و همه‌کس و همه‌چیز شدن همه‌کس و همه‌چیز وجود دارد. اوتار آگاهی بیکران است و وقتی او همه‌کس و همه‌چیز می‌شود، آگاهی بیکران با ناآگاهی بیکران خودش یکی می‌شود. اما وقتی همه‌چیز و همه‌کس، همه‌چیز و همه‌کس می‌شوند، آگاهی همه‌کس و همه‌چیز توسط ناآگاهی بیکران جذب می‌شود.

همه‌کس و همه‌چیز، آنچه که به راستی هستند، قطره آگاهی بیکران نمی‌شوند. آن‌ها آنچه که نیستند، باقی می‌مانند که قطره‌های ناآگاهی بیکران است. همه‌کس و همه‌چیز به دلیل جهل وجود دارند. بنابراین شدن آن‌ها نشدن است. (آن‌ها ناآگاه باقی می‌مانند) اما توسط همان نیروهای جهل که بی‌نهایت ناآگاه هستند نمایش برانگیختگی می‌دهند.

برای درک بهتر، فرض کنید که آگاهی بیکران همه‌چیز است و ناآگاهی بیکران هیچ‌چیز نیست. حاصل آگاهی بیکران، همه‌چیز بیکران است و حاصل ناآگاهی بیکران، هیچ‌چیز بیکران است. همه‌چیز تا ابد همه‌چیز است و هیچ‌چیز تا ابد هیچ‌چیز است. اهمیتی ندارد که هیچ‌چیز بارها و بارها چه چیزهایی بشود، هنوز هیچ‌چیز می‌شود. به این ترتیب همه‌کس و همه‌چیز وقتی همه‌کس و همه‌چیز می‌شود، چه چیزی می‌شود؟ هیچ‌چیز.

مرشد کامل، قطره‌ای از ناآگاهی بیکران است که قطره‌ای از آگاهی بیکران شده است. یک قطره از آگاهی بیکران بزرگ‌تر از تمام ناآگاهی بیکران است. این قطره که به‌طور نامحدودی آگاه است (مرشد کامل)، نیروی آگاهی بیکران اقیانوس را دارد و این قطره‌ی آگاهی می‌تواند همه‌ی نیروهای هرچیز در ناآگاهی بیکران را پاک کند.

یک مرشد کامل، همزمان با انجام کارش برای دنیا، نقشش را خیلی کامل بازی می‌کند. به زبان دیگر، یک مرشد کامل درست می‌داند که چه نقشی را بازی می‌کند و اینکه نقشش چیست. مردی که میلیونر هست در جهل می‌باشد و نقش یک میلیونر در جهل را بازی می‌کند. وقتی یک مرشد کامل نقش یک میلیونر را بازی می‌کند، اثر آن توسط میلیونرهایی که در جهل هستند، حس می‌شود و آن به دلیل نقش کامل مرشد کامل است. مردی که در جهل است با وجود بازی کردن در نقش میلیونر، می‌بیند که نقشش پر از نقص است. با وجود جهلش، آن مرد نمی‌تواند صحنه را ترک کند زیرا که او در واقع از

آنچه که رخ می دهد، ناآگاه است. این مرد باید نقش بازی کردن را یاد بگیرد و تنها می تواند آن را از یک مرشد کامل بیاموزد زیرا که او هنرپیشه‌ی کاملی در نمایش آفرینش است.

وقتی که ثروتمندترین ثروتمندان به روی صحنه می آید، اوتار به نمایش آفرینش پایین می آید، میلیونر دروغین باید صحنه را ترک کند، زیرا حالا که ثروتمندترین حضور دارد دیگر احتیاجی به نقش بازی کردن نیست.

وقتی اوتار به ناآگاهی بیکران پایین می آید و همه کس و همه چیز می شود، نقش هر لایه‌ی آگاهی تحت تأثیر قرار می گیرد. هر لایه‌ی آگاهی در ناآگاهی بیکران، برای آگاهی وابسته به اوتار است و چون او یگانه‌ی همیشه آگاه در ناآگاهی بیکران است، همه کس و همه چیز، آنچه را که او مقدر کرده، انجام می دهد. وقتی که آگاهی بیکران اوتار با ناآگاهی بیکران ترکیب می شود، هر لایه‌ی هستی تغییر می یابد. وقتی آگاهی بیکران با ناآگاهی بیکران ترکیب می شود، هر سطح آگاهی، احساس وجودش را از دست می دهد و وقتی احساس وجودش را از دست می دهد، از اوتار هُلی می گیرد که هستی اش را تغییر می دهد.

## تجربه‌ی انسانی ظهورش

در سطح آگاهی انسانی در می یابیم که با اینکه میلیون‌ها انسان در دنیا وجود دارند، صورت هر یک با دیگری متفاوت است. شکل انسانی هر فردی، قالبی از ترکیب سانسکاراهای زندگی‌های قبل است و هر شکلی، صورت متفاوتی دارد که نشان دهنده‌ی این است که هر نفر سانسکاراهای متفاوتی دارد. بنابراین، گرچه همه انسان هستند، اما تجربه‌ی هر یک با دیگری متفاوت است؛ و در نتیجه، با وجود اینکه ما همه در سطح آگاهی انسانی هستیم و با هم شاهد ظهور اوتار خواهیم بود، تجربه‌ی ظهور برای هر فردی مطابق با سانسکاراهایش با فرد دیگر متفاوت خواهد بود.

تمام سطح‌های آگاهی در زمان هُل عالم گیر، شاهد ظهور کل خواهند بود. در آن زمان، تمام بشریت بیدار خواهند شد تا راه به سوی حقیقت را دنبال کنند. همه‌ی سطح‌های آگاهی، هُل تکاملی بیشتری دریافت خواهند کرد و به این ترتیب گیتی به تکامل ادامه می دهد. هُل عالم گیر که توسط اوتار داده می شود، تجربه‌ی ظهورش به وسیله‌ی همه‌ی سطح‌های آگاهی خواهد بود.

انسان‌ها ظهورش را به بیشترین اندازه حس خواهند کرد، زیرا که ذهن انسان، بیشترین آگاهی تکامل یافته را دارد و تنها ذهن انسان است که می تواند او را به طور جامع حس کند.

## پیچش و باز شدن سانسکاراها

جریان پیچش سانسکاراها در ابتدای ورود هر فردی به آفرینش به عنوان سنگ شروع می شود و این جریان پیچش برای تکامل آگاهی فرد لازم است. این جریان پیچش از سنگ تا قلمروی حیوانی، طبیعی باقی می ماند. این جریان در سطح آگاهی انسان، غیرطبیعی می شود، چون انسان‌ها، کارهای زیادی می کنند که برای پیشرفت آگاهی فردیشان لازم نیست.

آگاهی در شکل انسان به طور کامل تکامل یافته است و چیزی برای تکامل بیشتر فرد لازم نیست. اکنون آگاهی انسانی هر فردی به دلیل پیچش سانسکاراهای غیرطبیعی اش گرفتار می شود. دلیل این امر آن است که هر ذهن فردی با نقوش زندگی های گذشته اش شناخته می شود و در حالی که در شکل های مختلف انسانی است و در حالی که آن سانسکاراها را مصرف می کند، ذهن گرفتار چیزهای بسیاری می شود که هیچ ربطی با پیشرفت آگاهی به سوی هدف ندارند. به این ترتیب پیچش و باز شدن سانسکاراها که موقعی طبیعی بودند، غیرطبیعی می شوند و در همین راستا آزاد شدن از قید پیچش غیرطبیعی، بی نهایت مشکل می شود، زیرا که این سانسکاراهای غیرطبیعی باز نمی شوند!

غذا برای سالم نگه داشتن بدن لازم است، سانسکاراهایی که با عمل خوردن به وجود می آیند، طبیعی هستند، اما اگر کسی خودکشی کند یا مرتکب قتل شود یا انحراف جنسی انجام دهد، سانسکاراهایی که توسط چنین کارهایی به وجود می آیند، غیرطبیعی هستند. این سانسکاراهای غیرطبیعی به مانند گره هایی در ذهن جایی دارند. این گره ها، نقوش غیرطبیعی کارهای غیرطبیعی هستند و بندهای چنین نقوشی خیلی محکم می باشند. این ها گره های محکمی در درون ذهن فرد هستند. گره های نقوش غیرطبیعی آنچنان ثابت می شوند که باز کردنشان غیرممکن می گردد. برای مثال، اگر کسی خودکشی کند، قرن ها در بین آسمان ها سرگردان می ماند و اگر کسی مرتکب قتل بشود، به مدت بسیار زیادی در حالت جهنم سرگردان می ماند.

سانسکاراها باید مصرف شوند. در آگاهی انسان، اگر سانسکاراهای فرد به صورت طبیعی مصرف شوند، آنگاه جریان مصرف کوتاه است. بنابراین فرد می تواند آنچه را که باید برای درون نگری آماده سازد، برآورده کند. اما وقتی سانسکاراها به طور غیرطبیعی مصرف می شوند، آنگاه جریان مصرف، پیچیده و طولانی می شود و باز کردن گره های بند غیرطبیعی به راحتی غیرممکن می شود.

طبیعی نگه داشتن جریان پیچش و باز شدن پیچش سانسکاراها کار اوتار است. اگر این کمک توسط اوتار به بشریت عرضه نمی شد، برای بشر به راحتی غیرممکن می شد تا پیچش سانسکاراهای خاکی اش را باز کند تا بتواند وارد آسمان های درون نگری شود. به این ترتیب در طی ظهور اوتار، آگاهی انسان در پیچش و باز شدن پیچش سانسکاراها به حالت طبیعی باز گردانده می شود. چنین کاری غیرقابل تصور است، زیرا که اوتار باید این حالت طبیعی را در ذهن هر فردی بوجود آورد.

برای پیشرفت تکامل یا درون نگری شخص، سانسکاراهای طبیعی لازم و اساسی هستند. سانسکاراهای طبیعی، آن نقوشی هستند که به طور کامل برای تکامل و درون نگری آگاهی ضروری هستند. برای مثال، برای زنده ماندن باید غذا خورد، پس باید درآمدی داشت، اما برای زندگی کردن احتیاجی به ثقلب، دزدی یا قتل نیست. سانسکاراهای غیرطبیعی در روند جریان تکامل به دست نمی آیند، بلکه در شکل انسان این عمل صورت می پذیرد. بشریت آن سانسکاراهایی را که برای پیشرفت آگاهی اش لازم نیست را جمع می کند. چنین سانسکاراهایی غیرطبیعی نامیده می شوند، زیرا که آنها هیچ ربطی به هدف حقیقی آفرینش ندارند.

برای توضیح بیشتر، فرض کنید که شخصی تصمیم می گیرد که برای زیارت به هند برود. این سفر با هواپیما صورت می گیرد. اما اگر شخص تصمیم بگیرد که سفرش مستقیم نباشد و در لندن یا پاریس

گردش کند، تا مدتی نخواهد توانست که به هند برود. به دلیل گردش، او بیشتر درگیر این شهرها می شود تا اینکه درگیر هدف سفرش گردد. اگر او در این شهرها گرفتار شود، ممکن است هدفش که زیارت در هند بود را فراموش کند.

سانسکاراهایی را که در هنگام گردش جمع کرده، نمایانگر سانسکاراهای غیرطبیعی هستند، زیرا این سانسکاراها برای رسیدن به هدفش (هند) لازم نیستند. این سانسکاراها هیچ ربطی به هند که مقصد او می باشد، ندارند. در شکل انسان، چیزهایی این گونه دوباره و دوباره اتفاق می افتند و به دلیل این سانسکاراهای غیرطبیعی است که سفر به سوی خداوند، خیلی خیلی طولانی می شود؛ و به دلیل نتیجه‌هایی که سانسکاراهای غیرطبیعی ایجاد می کنند، همیشه رسیدن به مقصد الهی سخت تر و سخت تر می شود.

راه به سوی خداوند یک خط مستقیم است. فرد باید سفری مستقیم را از یک سمت خط شروع کند تا به سمت دیگر برسد. اگر سانسکاراهای طبیعی داشته باشد، نیرویی را دنبال می کند که او را در سفرش به جلو می راند و او به زودی به سمت دیگر می رسد. اما اگر سانسکاراهای غیرطبیعی داشته باشد چاره‌ای جز دنبال کردن راه پیچ و خم را ندارد و به ناچار در همان نقطه گرفتار می ماند. این سانسکاراهای غیرطبیعی به مانند بندی هستند که خود را محکم تر و محکم تر به دور همان نقطه می پیچانند و شخص نمی تواند به پیشروی اش در امتداد خط ادامه دهد. سانسکاراهای طبیعی هم به مانند بند هستند، اما آن‌ها به صورت تصاعدی به دور خط می پیچند و بیشتر به سوی آخر خط پیشرفت می کنند.

در دنیای خاکی، کارهای جسمانی لازم هستند. در دنیاهای لطیف و ذهنی، کارهای لطیف و ذهنی لازم هستند. کارهای جسمانی، نقوش خاکی ایجاد می کند و اگر کارهای جسمانی طبیعی نباشد یعنی غیرطبیعی باشند، شخص به صورت خیلی محکمی در دنیای خاکی گرفتار می شود. شخص در دنیای خاکی گرفتار می شود و پیشرفت به سوی دنیاهای لطیف و ذهنی برای آن شخص غیرممکن می شود. اوتار به شکل انسان پایین می آید تا این نقوش غیرطبیعی را پاک کند و او این نقوش را با بردن آن‌ها از بین می برد.

چون این نقوش غیرطبیعی توسط کارهای جسمانی ایجاد شده‌اند، برای از بین بردن آن‌ها اوتار هم باید کارهای جسمانی انجام دهد. کار جسمانی اوتار در دنیای خاکی، از بین بردن سانسکاراهای غیرطبیعی است و فقط وقتی این گره‌های غیرطبیعی آگاهی انسان بریده شوند، آنگاه می بینیم که او با شمشیر آمده است! اوتار برای کارش در طبقه‌های لطیف و ذهنی نباید تلاش بکند؛ فقط برای دنیای خاکی است که باید تلاش کند و در تلاشش برای اینکه حالت غیرطبیعی را در آگاهی انسان از بین ببرد، رنج می برد. شمشیر او تا ریشه را قطع می کند.

اوتار همه‌ی غیرطبیعی بودن‌ها را در دنیا قطع می کند و کم کم راهی را هموار می کند که صاف و طبیعی شود تا بشر بتواند آن را دنبال کند. این سانسکاراهای غیرطبیعی «گناه‌های دنیا» نامیده می شوند، چون مانع راه حقیقت هستند. سانسکاراهای طبیعی، «بذرهای سرنوشت» نامیده می شوند، زیرا آن‌ها برای سفر بشر به سوی خداوند لازم و اساسی هستند. این سانسکاراهای غیرطبیعی، مانع‌هایی در آگاهی انسان در نزدیک شدن به راه حقیقت هستند و به خاطر آن‌ها پیشرفت کمی در آگاهی صورت می پذیرد

تا اینکه شمشیر حقیقت، گره‌های آن‌ها را قطع کند.

## خارها

سانسکاراهای غیرطبیعی همیشه مانع‌هایی در راهی که به سوی حقیقت است، می‌باشند. مرد بیچاره‌ای که با سانسکاراهای غیرطبیعی گرفتار است، بر روی جاده‌ای پر از خار راه می‌رود، خار در پایش فرو رفته و او نمی‌تواند به سفرش ادامه دهد مگر اینکه خار از پایش درآورده شود. در آن موقع او برای کمک فریاد می‌زند. اوتار آمده و از یک خار برای درآوردن خارهای دیگر استفاده می‌کند، چون بدون درآمدن خارها، پیشرفت در راه ممکن نیست.

راه به سوی حقیقت سه قسمت دارد و هر قسمت برای خود دنیایی است اما هر دنیایی بر روی دنیاهای دیگر می‌افتد. راه به سوی حقیقت، نور است و این نور سه شکل از تاریکی دارد که آن‌ها سایه‌ها هستند. هر سه سایه بر روی دیگری می‌افتد. دنیای ذهنی سایه‌ی طبقه‌ی هفتم است، همچنان که دنیای لطیف سایه‌ی دنیای ذهنی است و دنیای خاکی سایه‌ی دنیای لطیف است. شخص باید از این دنیاهای سایه‌ها بگذرد تا حقیقت را دریابد.

سانسکاراها مانع دیدن نور می‌شوند. سانسکاراهای خاکی باعث دیدن سایه‌های خاکی می‌شوند؛ سانسکاراهای لطیف باعث دیدن سایه‌های لطیف می‌شوند و سانسکاراهای ذهنی باعث دیدن سایه‌های ذهنی می‌شوند. وجود سایه‌ها به دلیل وجود سانسکاراهاست و همین سانسکاراها هستند که به این سایه‌ها زندگی می‌دهند.

سانسکاراهای خاکی از جسم خاکی، سانسکاراهای لطیف از جسم لطیف و سانسکاراهای ذهنی از جسم ذهنی درست شده‌اند. به طور طبیعی جسم سانسکاراهای خاکی، متراکم و فشرده است، جسم سانسکاراهای لطیف، لطیف و جسم سانسکاراهای ذهنی خیلی لطیف است. جسم‌های سانسکارایی لطیف و ذهنی نمی‌توانند با چشم خاکی دیده شوند، اما برای روشن شدن اینکه چطور سانسکاراها باز می‌شوند، بگذارید این مثال را در نظر بیاوریم:

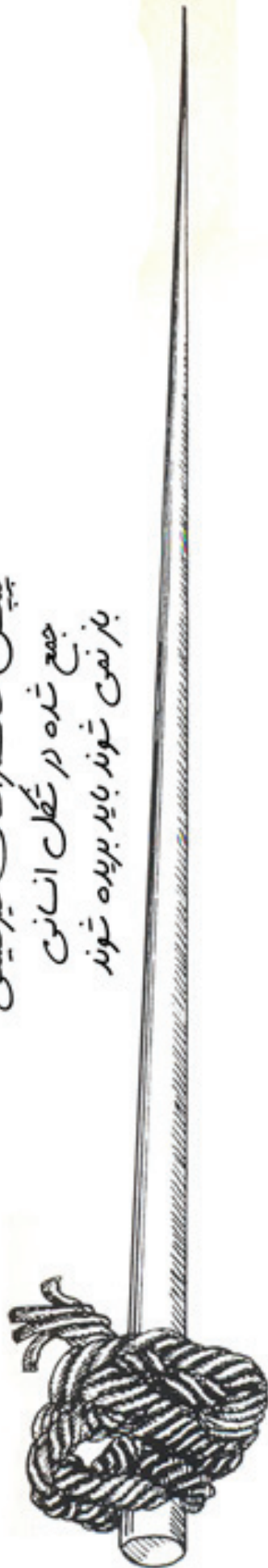
اول، راه مستقیم به مانند یک خط محکم است.

دوم، سانسکاراهای خاکی به مانند طناب هستند، سانسکاراهای لطیف، نازک‌تر به مانند ریسمان و سانسکاراهای ذهنی از همه نازک‌تر به مانند نخ هستند.

سوم، سانسکاراهای غیرطبیعی در آخر خط هستند، از همه طرف به هم پیچ خورده‌اند و بنابراین به طور درهم و برهمی گره خورده‌اند. بنابراین سانسکاراهای غیرطبیعی نمی‌توانند باز شوند، بلکه باید قطع شوند. وقتی سانسکاراهای غیرطبیعی ناپدید می‌شوند، سانسکاراهای خاکی طبیعی، خود را به دور خط می‌پیچانند و نازک‌تر و نازک‌تر می‌شوند تا ریسمانی لطیف می‌شوند. سانسکاراهای لطیف خود را به دور خط می‌پیچانند و نازک‌تر و نازک‌تر می‌شوند تا نخ‌های ذهنی می‌شوند. این نخ‌های سانسکارایی ذهنی، خود را به دور خط می‌پیچانند و آهسته آهسته به اندازه‌ای نازک می‌شوند که ناپدید شوند.



بیشتر سانکراهای غیر طبیعی  
جمع شده در شکل انسانی  
باز نفس شوند باید بریده شوند



نابودی  
سانکراهایی  
در مسیر متعین

بیشتر سانکراهای جمع شده در مسیر تکامل  
در طول روند درون ندری باز می شوند



## راه به سوی حقیقت

هر راه به سوی حقیقت سه بخش دارد و هر بخش به تنهایی دنیایی است، اما هر یک از این دنیاها بر روی یکدیگر قرار می گیرند. راه به سوی حقیقت از نور است و این نور سه شکل از تاریکی دارد که آن‌ها سایه هستند. هر سه سایه بر روی یکدیگر قرار می گیرند. دنیای ذهنی، سایه‌ی آسمان هفتم است و دنیای لطیف، سایه‌ی آسمان ذهنی است و دنیای خاکی، سایه‌ی آسمان لطیف است. برای شناخت حقیقت باید از دنیاها این سایه‌ها عبور کرد.

سانسکاراها مانع دیدن نور می شوند. سانسکاراهای خاکی سبب می شوند که فرد سایه‌های خاکی را ببیند؛ سانسکاراهای لطیف سبب می شوند که فرد سایه‌های لطیف را ببیند و سانسکاراهای ذهنی سبب می شوند که فرد سایه‌های ذهنی را ببیند. هستی سایه‌ها فقط به دلیل هستی سانسکاراهاست و فقط سانسکاراها هستند که به این سایه‌ها هستی می دهند.

سانسکاراهای خاکی از جسم خاکی تشکیل شده‌اند؛ سانسکاراهای لطیف از جسم لطیف تشکیل شده‌اند و سانسکاراهای ذهنی از جسم ذهنی تشکیل شده‌اند. طبیعتاً جسم سانسکارایی خاکی، غلیظ و متراکم است، جسم سانسکارایی لطیف، نازک و لطیف است و جسم سانسکارایی ذهنی، خیلی نازک و لطیف است. جسم‌های سانسکارایی لطیف و ذهنی را نمی توان با چشمان خاکی دید، اما برای اینکه ببینید که پیشش سانسکاراها به چه نحوی در طول راه باز می شوند، از مثال زیر استفاده می کنیم: در ابتدا، راه به مانند یک میله‌ی محکم و مستقیم است.

در درجه‌ی دوم، سانسکاراهای خاکی به مانند طناب هستند، سانسکاراهای لطیف به مانند سیم نازک‌تر هستند و سانسکاراهای ذهنی به مانند نخ خیلی نازک هستند.

در درجه‌ی سوم، سانسکاراهای غیرطبیعی در انتهای میله در هم پیچ خورده‌اند و تبدیل به انبوهی از گره شده‌اند. به این ترتیب می توان دید که پیشش سانسکاراهای غیرطبیعی بازشدنی نیستند؛ بلکه باید بریده شوند. می توان دید که وقتی سانسکاراهای غیرطبیعی ناپدید می شوند، سانسکاراهای خاکی طبیعی، خود را در طول میله پیچانده تا نازک‌تر و نازک‌تر شده و تبدیل به سیم لطیف شوند. سانسکاراهای لطیف، خود را به دور سیم پیچانده و نازک‌تر و نازک‌تر شده تا تبدیل به نخ ذهنی بشوند. این نخ‌های سانسکارایی ذهنی، خود را به دور میله پیچانده تا به تدریج آن چنان نازک شده که کاملاً ناپدید شوند. در این شکل می توان جریان خط مستقیم و فنای تدریجی سانسکارایی را مشاهده کرد.

## حکمرانی بر اقیانوس ها

خداوند اقیانوس است و ابدیت خداوند به مانند اقیانوس می باشد. اما در ابدیت خداوند، دو اقیانوس وجود دارند که هر دو بیکران هستند. اقیانوس همه چیز که اقیانوس ذات اوست و اقیانوس هیچ چیز که اقیانوس سایه اش می باشد. هر دو اقیانوس به طور بیکران بی نهایت عمیق و بی اندازه گسترش می یابند. فقط آگاهی بیکران-آگاه می تواند اقیانوس همه چیز را درک کند و این ناآگاهی بیکران-آگاه در قالب اوتار است که اقیانوس هیچ چیز را تا اعماق می پیماید. همچنان که هر دو اقیانوس به طور بیکران توسعه می یابند، آنان به طور نامحدودی قطره به قطره گسترش می یابند و به این ترتیب آفرینش به همه سو گسترش می یابد.

اوتار اولین قطره ای بود که از اقیانوس همه چیز و از جاودانه قطره ای بودن خود بیرون آمد، سپس خود، اقیانوس هیچ چیز را خلق کرد. اقیانوس هیچ چیز، فقط قطره ای از جاودانگی اولین قطره است. به عنوان اولین قطره درون بیکرانی اقیانوس خود را به جنبش درآورد. از هفت مرحله ی تکامل و هفت مرحله ی درون نگری در بیکرانی اقیانوس هیچ چیز گذشت و به این ترتیب اولینی بود که به خدا بودن خود پی برد. اولین قطره پس از پی بردن به خدا بودنش، مسئولیت تکامل و درون نگری همه کس و همه چیز اقیانوس هیچ چیز را به عهده گرفت. این مسئولیت هُل دادن هر قطره در اقیانوس هیچ چیز (آفرینش) به سوی اقیانوس همه چیز (حقیقت) است و سرانجام با گسترش قطره به اقیانوس باعث می شود که هر قطره دریابد که قطره نیست بلکه خود اقیانوس است! این گسترش قطره ها به اقیانوس با هُل اولین قطره ی کل صورت می گیرد و این هُل، گنجایش آگاهی را اضافه می کند و آن را با بردن بعضی از قطره ها به ماورای حدشان برای رسیدن به اقیانوس انجام می دهد. به زبان دیگر این هُل توسط اوتار، با بردن آگاهی هر قطره به ماورای گنجایش کنونی اش، محدودیت های آگاهی قطره را از بین می برد.

چون که اقیانوس هیچ چیز بیکران است، جریان آفرینش بی پایان است، بنابراین مسئولیت اولین قطره (اوتار) هم، بی پایان است. اولین قطره به طور جاودانی از همه ی محدودیت ها آزاد است، اما با مسئولیت آزاد ساختن هر قطره از محدودیت ها، گرفتار است و بنابراین قطره ی اقیانوس به طور جاودان با مسئولیت خود نسبت به همه ی قطره ها (خود آفرینش) برای رساندن آن ها به سوی اقیانوس گرفتار است.

اقیانوس هیچ چیز ناآگاهی بیکران، قطره های بی شماری دارد و چون همه ی این قطره ها ناآگاه هستند، همه چیز و همه کس در یک آشفتگی طبیعی وجود دارند. برای واقعیت دادن به هدف قطره ها، تا اینکه در آشفتگی نمانند، اولین قطره باید مسئولیتش را با هُل دادن قطره ها به بیرون از آشفتگی و به سوی یک نظم همیشگی، انجام دهد. برای برقراری نظم در آشفتگی، اولین روح، حکومت الهی خود را دارد که شامل هفت هزار روح پیشرفته در هر دوره ای است.

این هفت هزار روح، انسان های سلسله مراتب روحانی اوتار هستند که در زیر دستورهای نقشه ی الهی اوتار برای برقراری نظم و هدف در گیر و دار آشفتگی دنیا، کار می کنند. اوتار در رأس این سلسله مراتب، برنامه را اجرا می کند. عضوهای سلسله مراتب روحانی اش، یاران اوتار هستند که در اجرای برنامه اش به او کمک می کنند. سهم آنان، سهمی از کار اوتار است.

اقیانوس هیچ چیز از قطره‌های بی‌شماری پر شده که شکل‌های بی‌شماری می‌گیرند. برای شناختن خود به عنوان اقیانوس همه‌چیز، هر قطره‌ای در اقیانوس هیچ چیز باید از همه‌ی جریان تکامل آگاهی و همه‌ی جریان درون‌نگری بگذرد. هر قطره، این کار را با گذر کردن از تمامی شکل‌های تکامل انجام می‌دهد. شکل‌هایی چنان بی‌شمار و تغییرپذیر، چنان متفاوت در رنگ، اندازه و شکل، که ابعادشان شروع و پایان همه‌ی زمان را پر می‌کند! این بُعدهای ناآگاهی اقیانوسی، شکل‌های بی‌شماری را در هر مرحله‌ای از تکامل خلق می‌کنند و به این ترتیب قطره‌های بی‌شماری از نوع‌های بی‌پایان سنگ‌ها، فلزات، گیاهان، کرم‌ها، حشره‌ها، خزنده‌ها، ماهی‌ها، پرندگان و حیوان‌ها می‌گذرند. سرانجام بُعدهای ناآگاهی اقیانوسی، در شکل انسان، فردیت می‌گیرد و هر قطره‌ای به‌طور فردی از حالت‌های مختلف درون‌نگری گذر می‌کند تا سرانجام به بالاترین اندازه در شناخت وجود کل اقیانوسی خود برسد. اوج همه‌ی آفرینش آن است که یک قطره‌ی فردی درمی‌یابد که قطره نیست بلکه اقیانوس بیکران است و این قطره قطره صورت می‌گیرد.

چون اوتار مسئولیت پیشرفت هر قطره در اقیانوس را به عهده گرفته است، او باید از هر قطره از ابتدای تکامل تا به انتهای درون‌نگری‌اش مواظبت کند. کار اوتار نامحدود و بی‌پایان است و هیچ‌کس دیگر این مسئولیت را ندارد، حتی وقتی که او به‌طور فیزیکی در این آفرینش نیست.

## خداوند حقیقی، بی‌شکل، غیرشخصی

خداوند همیشه در شکل حقیقی غیرشخصی‌اش حاضر است، اما برای مردم با آگاهی خاکی، غیرممکن است تا این شکل حقیقی خداوند را تصور و خیال کنند. شکل غیرشخصی، بیکران و غیرقابل تقسیم خداوند، به‌طور کامل ماورای تصور و خیال است. تصور و خیال همیشه شکل‌ها را می‌آفریند؛ و آگاهی تصور محدود فردی همیشه بر این باور است فقط زمانی که کسی یا چیزی شکل یا قالب دارد، وجود دارد. بنابراین خداوند که بدون شکل و بدن است، باید در طی دوره‌های پیاپی شکل انسانی بگیرد تا بشریت در مجاز را قانع کند که خداوند بیکران، بدون شکل و بدن است.

خداوند در این دوره در کالبد مهربابا، شکل انسانی به خود گرفت و چون خداوند شکل می‌گیرد تا بشریت غرق شده در مجاز را به خداوند بیکران، غیرشخصی و بی‌شکل بیدار کند، بدن جسمانی مهربابا اثر فوق‌العاده‌ای بر روی تصور بشریت دارد. به این دلیل است که مردم اکنون حضور جسمانی او را بیشتر از وقتی که در بدن بود، تجربه می‌کنند. مردم حضورش را در خواب و بیداری، فیلم‌ها، عکس‌ها، نقاشی‌ها و داستان‌های زندگی‌اش تجربه می‌کنند. به وسیله‌ی بدن جسمانی اوتار، خدای بی‌شکل و غیرشخصی خود را آشکار کرده است. به دلیل کار مهربابا، تصور و خیال، حضور او را با وجود اینکه در بدن جسمانی نیست، حس می‌کند. تصور بشریت، شکل خداوند را به وسیله‌ی بدن اوتار می‌بیند. حضور راستین و بی‌شکلش توسط نیروی عشق در قلب حس می‌شود. نتیجه‌ی این تجربه، سوق دادن آگاهی انسان به سوی خداوند حقیقی، غیرشخصی و بی‌شکل است، چیزی که در واقع مهرباباست.

## چهارده سال

مهربابا در سال ۱۹۶۹ اعلام کرد که چهارده سال دیگر حضور جسمانی خواهد داشت. اما در ۳۱ ژانویه ۱۹۶۹، مهربابا بدن جسمانی اش را رها کرد، پس در طی این چهارده سال گذشته چه اتفاقی افتاده است؟ (اشاره به فاصله‌ی زمانی بین ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۳ می باشد)<sup>۲</sup>

اوتار برای کارش می آید، بنابراین مهربابا قبل از اینکه بتواند در فاصله‌ی بین تجلی هایش آسوده باشد، باید به اندازه‌ی چهارده سال بیشتر کار انجام می داد. او تا بدنش را رها نکند نمی تواند استراحت کند، بنابراین آنچه را که قرار بود در مدت چهارده سال انجام بدهد، در چهارده سال گذشته انجام داده اما نتیجه‌ی کار او تازه شروع به آشکاری کرده است. پس این چهارده سال گذشته، از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۳ دوره‌های کاری او بوده و مانند این است که او به‌طور فیزیکی حاضر بوده است؛ در طول این چهارده سال گذشته انگار که او به‌طور فیزیکی در روی زمین کار می کرده است.

برای روشن نمودن این مسئله، فرض کنید کسی باید کتابی بنویسد در حالی که می داند وقتی کتاب تمام شود، او خواهد مرد. نوشتن کتاب باید چهارده سال به طول انجامد، اما او موفق می شود که کتاب را در عرض چند ماه بنویسد و پس از این چند ماه می میرد. اما کتاب هنوز خوانده نشده است؛ هنوز چهارده سال طول می کشد تا کتاب را به مردمی که می خواهند آن را بخوانند برسانند؛ بنابراین او باید دربارهی کتاب نگران بماند و ترتیب آن را بدهد که کتاب در پایان چهارده سال بدست مردم برسد. او در انجام این کار موفق می شود اگرچه کتاب را با دست خود پخش نمی کند.

نویسنده می دانست که چهارده سال برای نوشتن کتاب و پخش آن بین مردم لازم است، اما او تصمیم گرفت که نکته‌های کوتاه ساده‌ای بنویسد و جزئیات را آشکار سازد، اما همه‌ی نکته‌ها و جزئیات را با هم نگذارد. او تصمیم گرفت که اجازه دهد تا فرد دیگری آن را انجام دهد، زیرا که او همه‌ی کار لازم را برای کتاب تمام کرده بود و نیازی برای تمام کردن کتاب به دست او نبود. نویسنده همه‌ی کارهای لازم برای کتاب، عنوان، نکته‌ها، بخش‌ها و نمودارها و غیره را انجام داد، اما نتیجه‌ی نهایی کتاب نیازی به رسیدگی شخصی او نداشت و بنابراین او چهارده سال قبل از چاپ کتاب فوت کرد.

بدینسان مهربابا، کار الهی اش را زود تمام کرد و بنابراین کسی ممکن است نتیجه بگیرد که او بدنش را چهارده سال زودتر از زمانی که در ابتدا معین کرده بود، رها کرده است. اما چون کاری که می خواست انجام بدهد، به جای چهارده سال در عرض چند ماه کامل شد، او توانست بدنش را به جای سال ۱۹۸۳ در سال ۱۹۶۹ رها کند. مهربابا کار جهانی اش را در آخرین ماه‌های سال ۱۹۶۸ و اولین ماه ۱۹۶۹ انجام داد و این همان کاری بود که قرار بود در عرض چهارده سال انجام دهد. اگرچه آن چهارده سال در طی چند ماه فشرده شده‌اند، نتیجه‌ی کار همان خواهد بود؛ و گرچه او بدنش را در شروع چهارده سال رها کرد، انگار که او در هر لحظه‌ی آن چهارده سال حضور جسمانی داشت.

## کنار زدن حجاب

آگاهی خداوند و همزمان آگاهی همه کس و همه چیز در اوتار وجود دارد. چون که هر چیز که حقیقی و مجاز است، در اوتار وجود دارد، نیروهای حقیقت و مجاز در وجودش با هم درمی افتند. به علت همه‌ی این نیروهایی که در درون او در کنکاش هستند، او حس می کند که بدنش در حال تیکه تیکه شدن می باشد و این احساس از هم جدا شدن، ریشه‌ی رنج اوست. وقتی اوتار نیروهای حقیقت و مجاز را در درون خود به کنار هم می کشد، او می تواند کار کند، زیرا کارش کنار هم چیدن همه‌ی نیروهای مخالف حقیقت و مجاز در هماهنگی است.

در حقیقت، سرور جاویدان، بدون وقفه وجود دارد و در مجاز، رنج پیوسته در آگاهی همه کس و همه چیز وجود دارد. در حقیقت، آزادی بیکران موجود است و در مجاز اسارت همیشگی محدودیت‌ها. بنابراین همیشه رنج در اسارت موجود است، زیرا اسارت خود، رنج است، برای اینکه هر حالت آگاهی در مجاز محدود است و نمی تواند راه فراری از مانع‌های محدودیت‌هایش پیدا کند.

اوتار به عنوان خداوند آزاد است و از سرور آزادی‌اش لذت می برد، اما تا زمانی که از مجاز عالم هستی، آگاه است، به طور جاویدان با وظیفه و مسئولیتش برای همه‌ی آفرینش اسیر است. این وظیفه در زمان‌های پیاپی، او را به مجاز عالم هستی نزول می دهد. اوتار در هستی حالت بیکران جاویدان، غیرشخصی و بی شکل خودش از سرور بیکران لذت می برد، اما وقتی که به مجاز عالم هستی کشیده می شود تا برای جهان کار کند، باید به مانند هر وجود فردی دیگر رنج ببرد. رنج او به مانند رنج موجودات دیگر نیست، زیرا که او هم‌زمان با هر موجود در حال رنج، رنج می برد. به این ترتیب همان طور که رنج هر موجودی در بدنش ایجاد درد می کند، بدن اوتار با همه‌ی این رنج‌ها خرد می شود. اگرچه بدن جسمانی اوتار خرد می شود، الوهیتش در مکان حقیقت پابرجا می ماند؛ الوهیتش در میان همه‌ی نیروهای حقیقت و مجاز پابرجا می ماند. او توسط نیروهای مجاز عالم هستی کشیده می شود و به خاطر وظیفه‌اش در مانده می ماند و در عین حال توسط نیروی حقیقت کشیده می شود زیرا که او حقیقت است. او در آستانه‌ی تمامی زمان و فضا، در لبه‌ی بیکران و ابدیت قرار گرفته، از هم گسیخته شده و با رسیدن هر فرد (گام به گام) به شناخت خداوند، دوباره به هم می پیوندند. اوتار به دلیل کشش این دو تضاد باید رنج ببرد و چون این کشش همیشه در اوست وقتی او در جسم است، جسمش به گونه‌ای رنج می برد که هیچ انسانی رنج نبرده است.

تنها توسط ذهن جهانی، این آستانه‌ی بین مجاز و حقیقت به هم پیوسته است. در ذهن جهانی اوتار، ذهن‌های فردی همه‌ی موجودات هماهنگ هستند. هر ذهن فردی محدود، از وابستگی‌ها درست شده است و این وابستگی‌هاست که پرده‌ی جهلی که فرد را از خدا جدا می کند را به وجود می آورد. برای گذر از این آستانه‌ی حقیقت و مجاز، اوتار باید حجاب را به کنار بزند و این حجاب به طور کامل برداشته نمی شود مگر اینکه فرد آماده‌ی ترک مجاز برای همیشه باشد.

وابستگی‌ها برای ایجاد این حجاب بین خداوند و انسان هستند که هدف آن آمادگی برای شناخت خداوند است، زیرا وقتی که خداوند دیده می شود، فرد هرگز چیز دیگری را نمی بیند. او نسبت به مجاز

نابینا می شود. این وابستگی ها به مانند پانسمان بر روی چشم هاست، آن ها فرد را برای دیدن خداوند آماده می سازد. اما قبل از اینکه به او دید الهی داده شود، پانسمان باید برداشته شوند. برداشتن این پانسمان ها، کار اوتار است، اما این کار مشکل است، زیرا پانسمان ها خیلی کهنه و پوسیده شده اند و آگاهی به نابینا بودن عادت کرده است. کار اوتار بریدن یک به یک لایه های پانسمان و جدا کردن آن هاست و وقتی نور از طریق لایه های نازک تر به داخل می رسد، اوتار رنج می برد، زیرا کشش نیروهای روشنی و تاریکی زیاد می شود. مدت زمان زیادی طول می کشد تا همه ی این لایه های پانسمان برداشته شوند، زیرا که هر برشی ایجاد درد می کند، چون وقتی نیروهای روشنی و تاریکی به هم می رسند، همیشه تقلا ی بیشتری وجود دارد و به این ترتیب رنج افزایش می یابد. به دلیل این تقلا بین روشنی و تاریکی، بیشتریت باید در طول تمام جریان کار اوتار، چشم بسته بمانند.

اوتار به روش های ناگفتنی کار می کند تا این حجاب را به کنار زند. هنگامی که فرد می بیند و آگاه می شود که اوتار چه رنجی را برای بهبود زخم هایی که فرد در پاره کردن حجابش بر خود روا داشته به خود می گیرد، حجاب او پاره می شود. آه، رنج اشتیاقی که فرد متحمل می شود، تا اینکه حجاب به کنار رود.

## حالت ها و گذرگاه ها

خداوند به عنوان اوتار، شکل انسانی می گیرد تا برای بشر راه حقیقت را آشکار کند و بنابراین هر چه که انجام می دهد برای منفعت جهان است. زندگی قدیم، زندگی نوین، زندگی آزاد آتشین و اعتکاف، گذرگاه های اساسی دنیا به سمت راه حقیقت است. اوتار خود این گذرگاه ها را به خاطر کار الهی اش طی کرده و کارش، آشکار کردن راه حقیقت به بشریت بوده، هست و خواهد بود. گرچه اوتار همیشه راه روشنی را در طی ظهورش به بشر آشکار می کند. آشکاری، مرحله ای دیگر از کار او و نتیجه ی کار اوست.

هر بار که اوتار پایین می آید، شرایط محیطی که او باید با آن کار کند، متفاوت است و بنابراین برابر با شرایط متفاوت باید کارش را در گذرگاه های مختلفی در طول ظهور اوتاری به خصوصی پی ریزی کند. در طی دوره ی ظهورش می باشد که همه ی این گذرگاه های کارش روشن و آشکار می شوند و این گذرگاه ها، راه هایی را به سوی راه حقیقت آشکار می کنند.

## مهم ترین جنبه ی خدا

کار اوتار همیشه به طور مستقیم به حقیقت خداوند مربوط است، چون او خود حقیقت است؛ و از طریق کارش او سایه ی حقیقت خود را به چنان ابعادی شکل می دهد که سایه بیشتر از اندازه ای که برای نگه داشتن نیروی تعادل بین آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران لازم است، توسعه پیدا نکند. این برای بشریت به آن معناست که اوتار هر چیزی در جهان را به تعادل می آورد تا سفر هر فردی به سوی حقیقت طبیعی شود و راه غیرطبیعی زیگزایی نباشد.

زمانی که مهربابا در جهان ظهور می‌کند، بشریت بیشتر به خداوند توجه می‌کند، زیرا شاهد ظهور خداوندی اوتار خواهد بود. بشریت کم‌کم مهربابا را به عنوان اوتار، خداوند قبول خواهند کرد و طبیعتاً مردم علاقه‌مند خواهند شد تا جنبه‌های متفاوت خداوند و جنبه‌های متفاوت زندگی اوتار را به عنوان خدا-انسان بدانند. به این ترتیب بشر توسط اوتار بیشتر دربارهی هر دو جنبه‌های شخصی و غیرشخصی خداوند خواهد دانست.

اگرچه بیشتر بشریت به جنبه‌ی شخصی اوتار علاقه‌مند است، این جنبه‌ی شخصی جنبه‌ی غیرشخصی او را آشکار می‌کند. در طول دوره‌های آشکاری و پس از آن، جنبه‌ی شخصی خداوند همیشه برای بشر آشکار خواهد بود زیرا که جنبه‌ی شخصی رسانه‌ای است که او بکار می‌برد تا به بشریت جنبه‌ی غیرشخصی‌اش را آشکار کند. چه در آینده، چه در حال حاضر، جنبه‌ی شخصی خداوند، مهم‌ترین جنبه‌اش برای بشریت است! زیرا که از طریق بدن اوتار، خداوند، آنچه را که در این آشکاری اوتاری لازم است به جهان داده است. جنبه‌ی شخصی خداوند توسط بدن اوتار به دنیا ارایه داده شده است (عکس‌ها، فیلم‌ها، پیام‌ها، کتاب‌ها و آرامگاه‌ها). آگاهی بیکران جنبه‌ی غیرشخصی خدا، از طریق بدن اوتار در درون هر فرد کار خود را انجام داده است.

حتی وقتی که خداوند در شکل انسان است جنبه‌های شخصی و غیرشخصی‌اش نمی‌توانند از هم جدا شوند، زیرا برای اینکه، دانشی را که برای بیدار کردن بشریت به شکل غیرشخصی آگاهی بیکران‌اش لازم است، آشکار کند او باید شکل شخصی اختیار کند. به این ترتیب توسط تولد، زندگی و مرگ بدن شخصی اوتار، خداوند هر دو جنبه‌ی خود را به بشریت آشکار می‌کند. سرانجام آن آگاهی بیکران غیرشخصی است که آگاهی فردی بشر، برای همیشه در آن غرق می‌شود؛ اما در حالی که آگاهی فردی بشر در مجاز گرفتار می‌ماند، همیشه جنبه‌ی شخصی خداوند به عنوان اوتار برای فرد مهم‌ترین است.

## خداوند در خواب نیست

هر انسان معمولی باید بخوابد، چون در زمان بیداری، فعالیت جسمانی دارد. اوتار، انسان معمولی نیست و او هرگز نمی‌خوابد حتی پس از اینکه بدنش را رها کند.

وقتی اوتار بیان می‌کند بین ظهورهایش که بین ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال است، می‌خوابد، منظور او خواب نیست، بلکه استراحت است و اینکه او نباید برای انجام کارش فعالیت جسمانی داشته باشد. اوتار کارش را برای ۷۰۰ سال آینده تا ظهور بعدی‌اش کامل کرده است. بنابراین آنچه که برای کار جهانی‌اش لازم است، او مقرر داشته تا آن نتیجه‌ها توسط آگاهی بیکران غیرشخصی‌اش به انجام برسند. وقتی او در طی این دوره‌های ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال حضور جسمانی ندارد، هیچ تقلای جسمانی نیز وجود ندارد با این حال او همیشه مسئولیت جهان را به عهده دارد.



## با وجود اینکه او رنج می برد، ما را می بخشد

خداوند به عنوان اوتار پایین می آید تا غیرطبیعی بودن آگاهی انسان را پاک کند و این را بخشش گناهها می دانند. این بخشش با کلمه‌ها نیست، بلکه با عمل است. بخشش او، غیرطبیعی بودن سانسکارایی را در هر فردی از بین می برد.

این غیرطبیعی بودن سانسکارایی آگاهی انسان که گناه نامیده می شود، چیست؟ سانسکارای غیرطبیعی یا گناه توسط اعمال به وجود می آید، که به نوبه خود مانع های سانسکارایی بدی را به وجود می آورند که مانع فرد می شوند تا راه به سوی حقیقت را دنبال کند. به این ترتیب شناخت خدا، که باید بدست آوردنش برای آگاهی انسان، خیلی طبیعی باشد، غیرممکن می شود؛ و خداوند که نزدیک ترین به انسان است، دورترین به نظر می رسد.

دورویی بدترین نوع گناه است و غیرقابل بخشش است، زیرا که بدترین، غیرطبیعی ترین حالت آگاهی انسان است. آدم های دورو در بدترین وضع قرار دارند، زیرا که آنها وانمود می کنند که کس دیگری هستند! بنابراین آدم های دورو، غیرطبیعی ترین اشخاص هستند.

کارهایی که برای پیشرفت به سوی راه حقیقت، غیرضروری هستند اعمال غیرطبیعی می باشند و این اعمال غیرطبیعی، نقوش غیرطبیعی بیشتری را به وجود می آورند. آنها گناههایی هستند که پیشرفت آگاهی درون گرایی را به تأخیر می اندازند (پیشرفت طبیعی آگاهی فردی انسان). هدف طبیعی زندگی، شناخت حقیقت و یکی شدن با حقیقت است. این هدف طبیعی به طور قدرتمندی در طی جریان درون گرایی، خود آگاه می شود. بنابراین اعمالی که به شخص کمک می کنند تا راه به سوی حقیقت را دنبال کند و به این ترتیب وارد درون گرایی خود شود، اعمال سانسکارایی طبیعی هستند. آن اعمالی که مانع شخص از دنبال کردن راه به سوی درون گرایی می شود، اعمال سانسکارایی غیرطبیعی یا گناهها هستند.

گناهها، نقوش غیرطبیعی را به وجود می آورند که حالت های غیرطبیعی آگاهی انسان را به وجود می آورد و به این ترتیب انسان ها خود را در وضعیت های غیرطبیعی می یابند.

این سانسکاراهای غیرطبیعی همانند کُتی از خار می مانند و هنگام که کسی کُتی از خار به تن دارد، به علت گیر کردن خارهایش به خارهای دیگران نمی تواند گذر کند و بنابراین پیشرفت او به تأخیر می افتد. کت خاردار، خودش به خارهای دیگران گیر می کند. همه ی سانسکاراها به مانند پارچه می چسبند، اما سانسکاراهای غیرطبیعی به مانند خار به شخص می چسبند؛ و چون فرد خار به تن دارد وقتی کت خاردارش به خارهای دیگران گیر کند، گرفتار می شود. به دلیل این درگیری خارها با هم، پیشرفت فرد به سوی راه حقیقت به طور جدی به عقب می افتد.

به عبارت دیگر آنانی که سانسکاراهای غیرطبیعی دارند معمولاً با آنانی که سانسکاراهای غیرطبیعی مشابهی دارند، در یک انبوه خار گرفتار می شوند.

اوتار کار می کند تا ببخشد و بخشش او در نشان دادن راه به سوی حقیقت به هر فرد می باشد. او باید

انبوه خارهایی را که توسط کارهای غیرطبیعی هر فرد با دیگران به وجود آمده را از بین ببرد. برداشتن انبوه خارها، کار اوست و در زمانی که کار می کند، رنج می برد، زیرا که این خارها در آگاهی هر فردی گرفتار شده اند. چون که خارها به فرد می چسبند و اوتار باید آن ها را بردارد، رنج وجود دارد و این رنج باعث مانع دیگری می شود که خشم می باشد.

برای مثال مهربابا باید یک پیر دورو و دروغین را از دو رویی اش رها کند. آدم ریاکار وانمود می کند که یک پیر حقیقی و معلم روحانی است و بنابراین دیگران را فریب می دهد. او از این شیوه زندگی لذت می برد و حاضر نیست که به هیچ قیمتی، آن را از دست بدهد. عوض کردن این پیر قلبی کار مشکلی است، زیرا که او این روش زندگی را دوست دارد و می خواهد با دست به دامن شدن به پیروان خود ادامه دهد. هر عملی برای تغییر او با خشم روبه رو می شود و این خشم مانع کار اوتار می شود. در حالی که اوتار کار می کند تا آدم ریاکار را عوض کند، این خشم، یکی از دلایل رنج اوست.

اوتار کار می کند تا انبوه خارهایی که توسط کارهای غیرطبیعی به وجود آمده اند را از میان بردارد تا راه به سوی حقیقت هموار گردد. هنگامی که او در کارش برای از بین بردن خارهای غیرطبیعی با خشم روبه رو می شود، رنج می برد. رحمت، طبیعت اوست، او به روی زمین می آید تا همه را ببخشد. او با عوض کردن افراد، آن ها را می بخشد و این تغییر سانسکارایی است و چون او همیشه با خشم روبه رو می شود، رنج می برد. گرچه او در نتیجهی مقاومت و خشم شخص رنج می برد، کارش با شکست مواجه نمی شود. سانسکاراها از بین می روند. مردم به دلیل بخشش او عوض می شوند، زیرا که با بخشش خود، خارهایشان را در می آورد. برای برداشتن انبوه خارهای در هم پیچیده در جهان، برای بخشیدن گناه های بشر، اوتار باید بی نهایت کار کند و چون که با خشم و مقاومت همه ی جهان روبه رو شده است، او بی نهایت رنج می برد و به این ترتیب به صلیب کشیده می شود. خشم جهان نسبت به او، با به صلیب کشیده شدنش می باشد و این به آن معناست که کارش به پایان رسیده است. به دلیل رنج به صلیب کشیده شدن او از خشم بشریت، مخالفت جهان با بخشش او ناپدید می شود.

وقتی مخالفت جهان ناپدید می شود، بشریت، مهربابا را به عنوان راه به سوی حقیقت خواهد دید. زمانی که جهان به سوی او بر می گردد و بخشش او را دریافت می کند، زمان ظهورش می باشد. این به آن معناست که بشریت، خود را از گرایش های غیرطبیعی اش رها می کند. اوتار برای اینکه گناه های جهان را ببخشد و به عنوان نجات دهنده اش ظهور کند، باید کار کند و از به صلیب کشیده شدن رنج ببرد. اما اگرچه او به صلیب کشیده می شود، هرگز کسی را مجازات نمی کند. در نهایت با به صلیب کشیدن خود، بخشنده کل می داند که کار بخشش او تمام شده است.

## توانایی ما چیست؟

خداوند یکی است و خداوند غیرقابل تقسیم است. خداوند روح کل همه‌ی روح‌هاست. بنابراین هر روحی، چیزی جز خدا نیست. اما اگر هر روحی خداست، هر یک باید آنچه را که خداوند تجربه می‌کند، (دانش، قدرت و سرور بیکران) تجربه کند چون خداوند دانش بیکران، قدرت بیکران و سرور بیکران است. هر روحی به دلیل جهل نمی‌تواند دانش، قدرت و سرور بیکران را تجربه کند، فقط سایه‌های این صفت‌ها، طبیعت الهی را تجربه می‌کنند.

هفت سایه بین آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران به هم می‌آمیزند. این هفت سایه، هفت شکل هستی هستند که در حالت جهل وجود دارند. دنیای ذهنی، سایه‌های اول و دوم را دربردارد؛ دنیای لطیف، چهار سایه را دربردارد؛ و دنیای خاکی سایه‌ی هفتم را دربردارد. بنابراین برای تجربه‌ی دانش، قدرت و سرور بیکران، هر فردی باید از این هفت سایه بگذرد. برای گذشتن از هفت سایه‌ی غیرهستی، فرد باید خود را از سایه‌ی درونی‌اش، یعنی جهلش رها کند. گذشتن از این هفت سایه، هدف آگاهی بشر است. اما به دلیل چنگال جهل، فرد به سایه‌ی جهل خود وابسته باقی می‌ماند و به جای در جستجوی سایه‌ی خوشحالی است. خوشحالی در حالت جهل، چیزی جز بدبختی نیست، چون این خوشحالی نتیجه جهل (سایه‌ی دانش خدا) است. فرد باید از ماورای مرز خوشحالی و بدبختی گذر کند که فرد را بیرون از دنیای لطیف نگه می‌دارد. این مرز هفتمین سایه‌ی خداوند است و برای شروع سفر درونی به سوی خداوند باید از آن گذر کرد.

انسانی که خاکی-آگاه است در قوی‌ترین چنگال جهل نگه داشته شده است و بنابراین برای او سخت است تا از مرز ماورای خوشحالی و بدبختی گذر کند. بنابراین، فرد باید راهنمایی داشته باشد که بتواند به او در گذر کردن از همه‌ی هفت سایه کمک کند و دانش الوهیتش را به او بدهد. راهنمایی انسان از میان هفت سایه، کمکی است که اوتار می‌دهد و او به همه کمک می‌کند. هدایت آگاهی انسان از میان این هفت سایه، وظیفه‌ی اوست و او این وظیفه را به عهده می‌گیرد تا دیگران را راهنمایی کند، چه فرد کمک او را بخواهد یا نخواهد.

اوتار راهنمای ماست و راهنمایی او، توانایی ماست. این راهنمایی، راه به سوی حقیقت را از میان این هفت سایه، آشکار می‌کند. اگر ما او را در گذر از این دنیای سایه‌ها، بسان توانایی مان قبول می‌کنیم، باید به طور کامل استوار به راهنمایی او باشیم، به همان سان که یک مسافر در یک کشور خارجی باید به راهنما متکی باشد تا راهش را از میان راه‌های ناآشنا پیدا کند. اما چگونه فرد به او استوار می‌شود؟ وقتی که ما او را به عنوان راهنمای مان قبول کردیم، راهنمایی او توانایی مان می‌شود و بنابراین ما احتیاجی به فخر توانایی جسمانی و مادی نداریم. جهان به خود در ثروت، نام، شهرت، هوش، قدرت، تحصیلات و غیره می‌بالد. اما فرد باید نسبت به این دستاوردهای مادی تعلق خاطر نداشته باشد، زیرا که آن‌ها در واقع توانایی نیستند، بلکه تنها وابستگی هستند. تنها راه وابسته نبودن به این کشش‌های دنیوی، قبول کردن او به عنوان راهنماست. فرد با راهنمایی او می‌تواند توانایی آن را بدست آورد تا به فراسوی مرز خوشحالی و بدبختی هدایت شود.

چطور فرد از آنها جدا باقی می ماند؟ فرض کنید پول نشان دهنده‌ی توانایی دنیاست. یک کارمند بانک همیشه در تماس با پول هست. او تمام روز با پول معامله می کند، میلیون ها دلار به حساب ریخته می شوند و از حساب برداشت می شوند، بانک دار حساب دقیقی از پول هایی که به حساب ریخته می شوند و درمی آیند را دارد. اما او از خود پول جدا باقی می ماند، زیرا می داند که پول به او تعلق ندارد و ما باید بدانیم که وابستگی به راه حقیقت تعلق ندارد. پول به سادگی یکی از تعداد بی شمار وابستگی هاست. برای جدا باقی ماندن از پول و بسیاری از دیگر کشش های دنیا، فرد باید به حقیقت دل بسته باشد و این فقط توسط قبول راهنمایی اوتار که فرد را به شناخت حقیقت هدایت می کند، می تواند بدست آورده شود.

وقتی اولین روح دریافت که او خداوند بوده، او همزمان دریافت که همه چیز و همه کس بوده. اما چون همه کس و همه چیز در مجاز وجود داشتند و بنابراین از او جدا بودند، او مسئولیت کمک به همه کس و همه چیز را به عهده گرفت تا با او یکی شوند. وقتی او، اوتار، مسئولیتش را به عمل در می آورد، به روی زمین می آید و به عنوان پدر همه‌ی آفرینش شناخته می شود.

بشر غرق در جهل است و وقتی اوتار به بشریت بیان می کند، «من اوتار هستم و بنابراین پدر حقیقی تان هستم. به من گوش فرا دهید زیرا که نیامده ام تا به شما درباره‌ی حقیقت بیاموزم، آمده ام تا شما را بیدار کنم و شما را به راه حقیقت ببرم.» مردم که به خاطر جهلشان در خواب هستند، از پیامش خشمگین می شوند. آن ها از او می خواهند تا جواب سؤال هایشان را بدهد: «چه مدرکی داری که پدرمان هستی؟ باید ثابت کنی که پدرمان هستی. ما بدون مدرک قبولت نخواهیم کرد. بیانات ما را می رنجاند. پس والدین ما کیستند؟ یا بیانات را به ما ثابت کن یا آمده‌ی پذیرش مجازات ما باش!»

بنابراین اوتار سکوت می کند و کار می کند تا موقعیتی را در دنیا ایجاد کند که مردم را قادر سازد که او را قبول کنند. او باید در یک فضای ناسازگار کار کند و این مصیبت، رنج او در طی کار کردن است. بیشتریت بشر در مورد الوهیت اوتار در جهل هستند؛ آگاهی آنان در مقایسه با آگاهی بیکران به مانند آگاهی بچه هاست. اوتار دانش بیکران دارد و این او را پدر همه‌ی بشر می سازد که بیشتر آنها (بشریت) در حالت جهل عمیق هستند. پدر، فرزندانش را برای ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال ترک می کند. وقتی پس از این زمان طولانی باز می گردد، او به فرزندانش اعلام می کند: «من پدرتان هستم، من بازگشته ام و این بار برایتان گنج آورده ام.» اما فرزندانش، پدر حقیقی شان را فراموش کرده اند و جواب می دهند، «تو پدرمان نیستی! تو هیچ مدرکی نداری. ما گنج را قبول نخواهیم کرد تا به ما ثابت کنی که به راستی کیستی.»

پدر صبورانه به فرزندانش مدرک های مختلفی را نشان می دهد و به آن ها اشاره می کند که او همان یگانه هست. «این اوستاست، من زرتشت بودم. این گیتاست، من کریشنا بودم. این انجیل است، من مسیح بودم. این قرآن است، من محمد بودم. همه‌ی این مدرک های گفته اند که من باز می گردم و من بازگشته ام. هویت من در این مدرک ها است، این مدرکی است که می خواستید.» اما مردم خشمگین می شوند و جواب می دهند، «چطور می توانیم باور کنیم که زرتشت، کریشنا، بودا، مسیح و محمد بوده ای! ما نمی توانیم تو یا این مدرک ها را باور کنیم! هنوز باید ما را قانع کنی که پدرمان هستی.»

اوتار برای مدت طولانی (۱۴۰۰ سال) رفته بود. زمانی که او بازگشت، هیچ کس نمی توانست او را

بشناسد. او به سراسر دنیا سفر کرد و از هر انسانی که ملاقات می کرد می پرسید، «آیا مرا می شناسی؟ من این بودم و من آن بودم.»

اما جواب همواره این بود، «نه، ما تو را نمی شناسیم. امکان ندارد که او باشی. ادعایت را به ما ثابت کن، تا بتوانیم تو را بشناسیم وگرنه ما تو را برای اعلام این حرف محکوم می کنیم.»

بنابراین برای اوتار دشوار می شود تا به انسانیت ثابت کند که او پدر است. او شروع به اعتکاف کردن می کند و دیگر به این اهمیت نمی دهد که انسان ها او را به عنوان پدر قبول کنند یا نکنند. او نمی تواند در ظاهر به بشریت کمک کند، پس با اعتکاف کردن به انسان در باطن کمک می کند.

هر بار که اوتار می آید، فرزندانش در جهل شان، موفق نمی شوند تا او را به عنوان پدر حقیقی شان قبول کنند. انسان ها همواره با اوتار مخالفت می کند و با اینکه اوتار همه چیز را برای خوبی انسانیت انجام می دهد، آن ها نمی توانند دریابند که او چه می کند. به این ترتیب اوتار، پدر آفرینش، به دلیل جهل فرزندانش رنج می برد. اما به دلیل شناختش که او همه کس و همه چیز است، هرگز آن ها را رد نمی کند. اگر او رد می کرد که پدر آفرینش است، هرگز باز نمی گشت و هیچ پیشرفتی در آگاهی انسان به سوی خداوند نبود.

اوتار به دلیل جهل دنیا رنج می برد. کارش فقط برای خوبی دنیاست. هنگامی که به طور فیزیکی بر روی زمین بود، جهان او را قبول نکرد؛ و در نهایت چون باید کارش را کامل می کرد، مهربابا روزهای آخرش را در اعتکاف گذراند.

اگر ما مهربابا را به عنوان پدرمان قبول کنیم، قادر خواهیم بود تا گنجینه ی دانش او را که برای جهان باقی گذارده، دریافت کنیم.

## اشک های توبه

خداوند پدرمان است، اما ما این را فراموش کرده ایم. وقتی فرد از خواب جهل بیدار می شود، آنگاه خداوند را به عنوان پدر جاودانش قبول خواهد کرد. خداوند به عنوان انسان بر روی زمین نزول کرد و نام پدر مهربان را گرفت. در طول ظهور مهربابا، انسان در خواهد یافت که اوتار چقدر رنج می برد تا انسان را بیدار کند و خداوند را به عنوان پدرش قبول کند. در طول این دوره انسان به خاطر جهلش به حالت توبه روی می آورد.

اشک های توبه بسیار با ارزش هستند، چون آن ها خاطره ی پدر را باز می گردانند و پدر با اشک ها آشکار می شود. ظهور او وقتی خواهد بود که اشک های انسان ها، حضور پدر را فریاد بزند و دل هایشان بیدار شود تا او را بپذیرند. این پذیرفتن، الوهیت اوتار را در ما آشکار خواهد کرد.

## نقطه‌ی در ابدیت

هیچ شروع و پایانی در ابدیت نیست. هر نقطه در ابدیت، خود ابدیت است. هیچ گذشته و آینده‌ای در ابدیت نیست. ابدیت در حال حاضر وجود دارد و در این نقطه همیشه حاضر است.

توهم زمان سایه‌ی ابدیت است. ابدیت در حقیقت وجود دارد و زمان در نیستی وجود دارد. به نظر می‌رسد که زمان موجود است، اما وجودی ندارد. ابدیت واجب‌الوجود است، اما سایه‌اش، زمان، توهمی زودگذر است. هیچ چیز در ابدیت اتفاق نیفتاده است و هیچ چیز اتفاق نخواهد افتاد. هر چیزی که به نظر می‌رسد که در حال اتفاق است، فقط بازی سایه‌ها در مجاز می‌باشد.

بازی سایه‌ها یک خواب است. یک خواب، چه خوب یا بد، سرانجام فقط یک خواب است. خواب هیچ جوهری ندارد. خواب تا زمانی که فرد به آن هستی بدهد یعنی از آن آگاه باقی بماند وجود دارد. به محض اینکه فرد بیدار می‌شود، خواب از بین می‌رود و درمی‌یابد که خواب وجود ندارد. آفرینش، بازی سایه‌هاست؛ مجاز است و مجاز چیزی جز خواب نیست. آفرینش در زمان است و هر چیزی که در مجاز اتفاق می‌افتد یک رویای خالی است. فرد باید از این خواب بیدار شود تا ابدیت را دریابد.

وقتی فرد شب می‌خوابد و خواب می‌بیند، فرقی نمی‌کند که خواب، کوتاه یا بلند باشد، چون وقتی که بیدار می‌شود نمی‌گوید که دیر بیدار شده تا دریابد که خواب دیده است. فرد نتیجه می‌گیرد که او دیر خوابیده است و نه اینکه او دیر خواب دیده است. او می‌داند که وقتی خواب دیده، آن خواب بوده است، زیرا که او بیدار شده است. آن یک خواب بود و چیزی جز خواب نبود، چون که آن تجربه تمام روز و تمام شب بدون فاصله پیدا نکرد.

به طور مشابه خواب آفرینش همه چیز و همه کس، مجاز کیهانی است. ابتدا دارد و باید پایان داشته باشد. هر چیزی که شروع دارد، پایان هم دارد. آن چیزی که شروع و پایان دارد، هستی ندارد. تا زمانی که ذهن انسان، خواب آفرینش را می‌بیند، نمی‌تواند ابدیت را تجربه کند. برای تجربه‌ی ابدیت، ذهن انسان باید از خواب غفلت خود بیدار شود. اما چگونه ذهن محدود انسان می‌تواند از این خواب آفرینش خود بیدار شود؟

انسان خواب است و دنیا، رویایش می‌باشد؛ این وضعیت هر فردی است. به علت این وضعیت ذهن انسان، خداوند به عنوان اوتار، شکل انسانی می‌گیرد و چنان موقعیتی را برای هر یک از ما ایجاد می‌کند که به ما کمک می‌شود تا شروع به بیدار شدن از این خواب کنیم. وقتی هر یک از ما در حال خوابیدن، خوابی می‌بیند و صدای بلندی می‌شنود، فرد معمولاً با عصبانیت بیدار می‌شود. صدای بلند، ذهن را آشفته می‌کند که باعث می‌شود تمرکز آگاهی را بر خواب به هم زند. صدا اثر زیان‌آوری بر آگاهی خواب ایجاد کرده است، اما چنین موقعیتی هیچ فایده‌ای در آگاهی ندارد، زیرا به محض اینکه صدا قطع و ذهن آرام شد، فرد دوباره به سرعت می‌خوابد و به زودی دوباره شروع به خواب دیدن می‌کند.

فرض کنید این بار وقتی فرد خواب می‌بیند، کسی به آهستگی وارد اتاق می‌شود و در اتاق عطر پخش می‌کند و به آهستگی همه‌ی اتاق را تزئین می‌کند. آنگاه این فرد چراغ را روشن می‌کند و شروع به نواختن آهنگ افسون کننده خیلی آهسته‌ای می‌کند و آنگاه دست کسی را که خوابیده گرفته و از تخت

بیرون می آورد. کسی که خواب بود به آهستگی از خوابش بیدار می شود و وقتی آهنگ افسون کننده را می شنود و تزئینات و نور را می بیند و بوی خوش را بو می کند، او آنچنان احساس خوشی می کند که نمی خواهد بخوابد. آن خوابی را که می دید بی اهمیت می شود. اوتار به این روش کار می کند تا ذهن های مان را بیدار کند.

دنیا در بی نظمی کامل صداست و ذهن همیشه به وسیله ی همه ی صداها آشفته می شود. این صدا، صدای جنگ ها، ماشین ها، فریادها و سردرگمی هاست. در مقایسه با این بی نظمی کامل، کلمه ی اوتار، آهنگ صدای بی صداست و صدای کلمه اوست که در دنیا پژواک دارد. زیبایی اوتار ارتقاء جهان نوین است و آن زیبایی، عطر خودش را دارد. نورش به آهستگی به مانند خورشید در روز نوین در حال بالا آمدن است؛ دانش او کششی است که فرد را بر می انگیزد تا بیدار شود. این کار اوست، بیدار کردن، که او آن را انجام داده است. کم کم ذهن انسان شروع می کند تا دریابد که دنیا یک خواب است.

اوتار کار می کند تا ذهن انسان را به آن نقطه در ابدیت ببرد، جایی که اگر فرد بیدار شود، ابدیت را تجربه می کند. اگر فرد بیدار نشود، آن نقطه در ابدیت را به طور کامل از دست می دهد و دوباره به خواب می رود. چون هر نقطه ای در ابدیت، خود ابدیت است، دیر یا زود بودن در شناخت هستی جاودان اوتار در آن نقطه در ابدیت، مطرح نیست. اکنون مردم دارند به مقبره ی مهربابا می آیند و با تأسف می گویند، «ما خیلی دیر آمدیم. ما باید او را ملاقات می کردیم. ما باید او را زودتر می شناختیم.» اما این تأسف ها هیچ کاری با آن نقطه در ابدیت که اوتار کار کرده تا هر یک را به آن نقطه بیاورد، ندارد.

## او چه رحیم است!

اولین یگانه ای که شناخت خدا را بدست آورد، به عنوان یگانه ی قدیم شناخته شده است، زیرا او هست که دوباره و دوباره در دوره های پی در پی بی شماری به عنوان انسان به آفرینش باز می گردد. برای همیشه جهان، مسئولیت یگانه ی قدیم است، بنابراین او باید دوره پس از دوره بر روی زمین ظاهر شود تا مسئولیتش را برای همه به انجام برساند. او یگانه ای است که جاودانه آزاد و جاودانه مقید است. مقید با مسئولیتش تا دیگران را از قید مجاز کیهانی آزاد سازد و برای اینکه آزادیشان را بدست آورد، او دوره پس از دوره مقید به آمدن بر روی زمین به عنوان انسان است.

وقتی خداوند به عنوان اوتار بر روی زمین جسم می گیرد، او همه کس و همه چیز می شود! به این ترتیب تجسم اوتاری جهانی است. این تجسم جهانی اوتاری به این معناست که برای همه ی سنگ ها، او به عنوان سنگ جسم می گیرد؛ برای همه ی رُزها، او به عنوان رُز جسم می گیرد؛ برای همه ی کُبراها او به عنوان کُبرا جسم می گیرد؛ برای همه ی طوطی ها، او به عنوان طوطی جسم می گیرد؛ برای همه ی شیرها، او به عنوان شیر جسم می گیرد؛ برای همه ی گداها، او به عنوان گدا جسم می گیرد؛ و برای همه ی شاه ها، او شاه می شود. به این ترتیب او در سنجش جهانی برای هر نوع موجودی در هفت سطح تکامل شکل می گیرد و او هم زمان هرچیزی می شود. بنابراین او از تمام چیزهایی می گذرد که هر فردی در طول تکامل یا درون نگری از آن می گذرد.

کار اوتار جهانی است؛ شامل هرچیز و هر مرحله‌ای از پیشرفت است. او خداوند است و به عنوان خداوند، مسئولیت همه‌ی جهان را به عهده دارد. او برای انجام دادن مسئولیتش باید از آنچه که، هر موجودی در آفرینش از آن گذر می‌کند، خود نیز گذر کند! او این کار را با بازی کردن همه‌ی نقش‌ها انجام می‌دهد. بنابراین او همه‌چیز می‌شود! او گدا و پادشاه، فاحشه‌ی گناهکار و زاهد درستکار، احمق و فیلسوف و به راستی همه‌کس و همه‌چیز که هست می‌شود؛ و وقتی او همه‌کس می‌شود، از آنچه که هرکس باید از آن بگذرد، می‌گذرد. اوتار باید همه‌کس و همه‌چیز بشود، زیرا که او باید به هر سطح آگاهی نزول کند تا هر سطح آگاهی را پیش براند.

وقتی انسان، خدا می‌شود و برای بشریت کار می‌کند، خداوند که نقش انسان را بازی می‌کند، نقش خدا را در جهان ایفا می‌نماید. این نقش مرشدان کامل است. هنگامی که سائی بابا نقش گدا را بازی می‌کند یا وقتی ناریان ماهاراج نقش پادشاه را بازی می‌کند یا وقتی تاج‌الدین بابا نقش یک دیوانه را بازی می‌کند، نباید آنچه را که بر سر یک گدای واقعی یا پادشاه یا دیوانه در زندگی واقعی می‌آید، بر سر آنان هم بیاید. مرشدان کامل توسط ایفای نقش کاملشان، این تصور را برای تماشاچیان خود ایجاد می‌کنند که گدا یا پادشاه یا دیوانه هستند. اگرچه به نظر می‌رسد که مرشدان کامل همه‌ی آنچه که بر سر یک گدا یا پادشاه یا دیوانه می‌آید، تجربه می‌کنند، در واقعیت این مرشدان کامل آنچه که گدا، پادشاه یا دیوانه انجام می‌دهد را انجام نمی‌دهند.

مرشدان کامل فقط نقش بازی می‌کنند و چون نقششان کامل است، مردم فکر می‌کنند که آن‌ها گدا، پادشاه یا دیوانه هستند، اما در واقع آنان نقش بازی می‌کنند.

اما خداوند به عنوان اوتار، نقش بازی نمی‌کند، او می‌شود. خداوند توسط اوتار شدن، گدا، پادشاه، دیوانه و هر نوع آدم دیگری می‌شود. بنابراین او باید همه‌ی تجربه‌های گداها، پادشاه‌ها، دیوانه‌ها و هر نوع انسان دیگری را تحمل کند و او تجربه‌هایشان را با گذشتن از همه‌ی آن که گداها، پادشاه‌ها، دیوانه‌ها و هر نوع انسان دیگری از آن می‌گذرد، تحمل می‌کند. بنابراین اوتار هرگز در حین کار کردن نقش بازی نمی‌کند، چون که آن شده است.

چطور خداوند همه‌کس و همه‌چیز می‌شود؟ برای اینکه اوتار همه‌کس و همه‌چیز بشود، چه چیزی لازم است؟ آگاهی! آگاهی گداها، پادشاه‌ها، دیوانه‌ها، فیلسوف‌ها، هنرپیشه‌ها و برای هر نوع مرد یا زنی می‌باشد. شکل یک گدا یا پادشاه یا دیوانه چیزی جز قالب آگاهی سانسکارایی اش نیست. یک گدا، گداست چون او سانسکاراهایی دارد که برای چیز دیگری جز گدا بودن به درد نمی‌خورد؛ به همین ترتیب برای پادشاه، دیوانه یا فیلسوف بودن هم صدق می‌کند. آن‌ها نمی‌توانند چیز دیگری باشند چون که سانسکاراهای شان فقط برای آن فعل و انفعال سانسکارایی مناسب است. بنابراین اوتار، آگاهی آفرینشش را در سطح آگاهی فرد گدای یا پادشاه یا دیوانه یا فیلسوف استوار می‌کند. وقتی آگاهی آفرینشش با آگاهی گدا یا پادشاه یکی است، اوتار آن پادشاه و آن گدا می‌شود. آگاهی آفرینش اوتار همان آگاهی گدا یا پادشاه می‌شود و در نتیجه اوتار از همه‌ی آنچه، گدای بیچاره یا پادشاه ثروتمند از آن گذشته، می‌گذرد. درست به همین ترتیب، آگاهی آفرینش اوتار با هرچیز و ذاتی در آفرینش یکی می‌شود؛ او هرچیز و هر وجودی در آفرینش می‌شود! به این دلیل است که هیچ انسانی به مانند اوتار



رنج نمی برد، زیرا که چیزی جز رنج در دنیای خاکی نیست و آگاهی فردی اش با آگاهی همه‌ی مردم دنیا یکی شده است. این رنج از لحاظ هم جسمی و هم ذهنی، بیکران است.

اوتار چه رحیم است! او چه بخشنده است که برای انجام کار جهانی اش، شکل جهانی می گیرد. رنجش به خاطر کارش است. پس از اینکه او بی اندازه به خاطر جهان رنج برد، او هُل جهانی می دهد. هُل او بر همه کس و همه چیز اثر می گذارد، زیرا که آن هُل در هر سطح آگاهی وجود دارد.

در آخر معنای هُل او چیست و چرا همه‌ی این شدن‌ها و رنج‌ها برای اوست؟ توسط فداکاری، از خودگذشتگی، عشق و اشتیاق برای حقیقت، عشق، دریافت شده و برایش پرداخت می شود. بنابراین اوتار همه کس و همه چیز می شود تا این هُل را بدهد و هُل گرایش‌های از خودگذشتگی را به جای خودخواهی، فداکاری را به جای بی تفاوتی، عشق را به جای تنفر و اشتیاق را به جای خشم در هرکس برای حقیقت به وجود می آورد. سرانجام رنج او به این معناست که او برای هرکس و هر چیزی از خودگذشتگی می کند، او فداکاری می کند، او حقیقت را دوست دارد و می پرستد، زیرا هنگامی که بر روی زمین بود، هرکس و هر چیزی شد.

## اسارت

خداوند تغییرناپذیر، طبیعی و بدون تولد است؛ او نیستی ناپذیر، بی آغاز و بی انجام است. خداوند بزرگ است. او جاودان و بیکران است و تنها او هستی دارد. چیزی به جز خداوند وجود ندارد و همه‌ی آنچه که به نظر می رسد وجود دارد مجاز است.

خداوند که حقیقت است، به عنوان اوتار در مجاز ظهور می کند که به بشریت کمک کند تا ببیند و بداند که او حقیقی است و جهان دروغ است. اما چون آگاهی انسان در عمق مجاز باقی می ماند، شناخت او برای انسان مشکل است. بعضی‌ها به او توهین کرده و او را مسخره می کنند و تعداد کمی او را قبول کرده و ستایش می کنند.

چون همه چیز اوست، توهین یا تحسین بر او بی تأثیرند و بنابراین کارش همیشه موثر است یعنی به مردم کمک می کند. اوتار بالاترین بالاترهاست و این مقام نمی تواند با تحسین ترفیع داده شود یا با توهین کاهش یابد. او همانی است که هست، خداوند جهان و حافظ آفرینش. او حافظ همه چیز در حال تکامل و همه‌ی بشریت چه خوب و چه بد می باشد.

اگر دیوانه‌ای شما را تحسین کند، تحسین او بر شما تأثیری نخواهد داشت زیرا می دانید که او دیوانه است. اگر همان دیوانه به شما توهین کند، هنوز بر شما تأثیری نخواهد داشت زیرا می دانید که او دیوانه است. تحسین یا توهین دیوانه بی معنی است. هیچ کدام بر شما اثری ندارند و نتیجه می گیرید، «مرد بیچاره دیوانه است.»

به طور مشابه وقتی اوتار به میان بشریت می آید، بیشتر ما به نظر او دیوانه هستیم. ما همه به دلیل وجود جهلمان در مجاز دیوانه هستیم. تحسین یا توهین ما بر اوتار تأثیری ندارد، زیرا او می داند که ما فرزندان دیوانه‌اش هستیم. با وجود دیوانگی مان، او به نثار عشق و حکمتش به ما ادامه می دهد و این ما را توانا

می‌سازد تا راه به‌سوی حقیقت را دنبال کنیم.

اوتار که دانای کل است، می‌داند که چرا به‌خصوص انسان رفتار خاصی دارد. او تاریخچه‌ی هر یک از ما را از آغاز تا به انجام می‌داند. از این رو نمی‌تواند کسی را محکوم کند، زیرا همه‌چیز را می‌داند. او می‌داند که چرا هرچیزی اتفاق می‌افتد.

وظیفه‌ی اوتار آشکار ساختن دلیل هرچیزی است. این قانون الهی دانش است. بنابراین، او که دانای کل است، توسط قانون الهی اش مقید به دادن دلیل برای وجود ما و دلیل برای وجود هر فردی است. اما او تا سرانجام فرد را از قید مجاز آزاد نکند، نمی‌تواند دلیل را آشکار کند. مجاز، هر یک از ما را اسیر می‌کند و فقط تعداد کمی می‌داند که در زندان مجاز هستند. دلیل هر یک برای اسیر بودن، پس از اینکه آزادی جاودان، بدست آورده می‌شود آشکار می‌شود؛ بنابراین لازم است که شخص، اول دریابد و تجربه کند که توسط مجاز اسیر شده است.

اگرچه یک انسان معمولی در دنیا آزاد است، اما نمی‌تواند از آزادی لذت ببرد، چون او نمی‌داند آزادی چه معنایی دارد. اما اگر همان شخص دستگیر شود و در یک اردوگاه کار اجباری گذارده شود، او از اینکه آزادی اش از او گرفته شده است، رنج می‌برد. وقتی که او از اردوگاه کار اجباری آزاد شود، درمی‌یابد که آزادی چیست و آنگاه از آزادی اش بیشتر لذت می‌برد. اما تعداد خیلی کمی آگاه هستند که این دنیا، زندان مجاز است.

وقتی اوتار برای دنیا کار می‌کند، او هُلی به آگاهی هر نفر می‌دهد. این هُل افراد را آگاه می‌سازد که دنیایی که در آن هستند، زندان مجاز است و اوتار به شیوه‌هایی کار می‌کند تا افراد را از دنیای خاکی، لطیف و ذهنی آزاد سازد. وقتی افراد از یک دنیا به دنیای بالاتر یا به حقیقت فرار می‌کنند (بالا می‌روند)، این به دلیل کاری است که اوتار از قبل انجام داده است. در آن زمان الوهیت اوتار در هر سطح آگاهی انسانی آشکاری می‌کند و دیوارهای زندان سه دنیای مجاز شروع به فرو ریختن می‌کنند.

## برکت بیدار شدن

خداوند حقیقت است و حقیقت جوهر دارد. مجاز سایه‌ی خداوند است و سایه جوهری ندارد. باقی ماندن در زیر نفوذ مجاز، در حالت خواب ماندن در دنیای سایه است. دنیا خود سایه است، بنابراین همه‌ی دنیا به خواب دیدن ادامه می‌دهند و از آغاز تا به آخر خواب می‌بینند. آگاهی توسط تکامل و درون‌نگری، حالتی از خواب دیدن است و اگرچه توسط درون‌نگری، خواب الهی می‌شود، حتی این خواب هم باید پایان یابد. خواب الهی برای شخصی که خداوند را درمی‌یابد، پایان می‌یابد و او با خدا یکی می‌شود و بنابراین خودش الهی می‌شود.

سخت‌ترین کار یکی شدن با خداوند است، زیرا انسان باید از این خواب آفرینش بیدار شود. چطور انسان می‌تواند از این خواب طولانی بیدار شود؟ آیا مراقبه، خلسه، ریاضت، تکرار نام خدا، ورزش‌های یوگا، توبه، خواندن کتاب‌های روحانی، گوش دادن به سخنرانی‌های روحانی و غیره به انسان کمک می‌کنند تا از این خواب بیدار شود؟ جواب نه می‌باشد! نه، چون خود این کارها در خواب اتفاق

می افتند. آن‌ها قسمتی از خواب هستند.

اگر یک نفر خواب ببیند که یک مرد مقدسی می آید و با او صحبت‌های روحانی زیادی درباره‌ی خدا می کند، آیا این صحبت‌های طولانی به خوابش پایان می دهد؟ نه، هرگز! سخنرانی قسمتی از خواب است و خواب، مدت زمان خاصی خواهد داشت و آنگاه پایان خواهد یافت؛ و اگر بعد از آن همین شخص خواب ببیند که این مرد مقدس به او مراقبه یا ورزش یوگا یا توبه‌ی به‌خصوصی را می آموزد یا حتی کتاب مقدس را برایش می خواند، آیا خوابش با انجام این چیزها تمام می شود؟ مطمئناً نه! خواب ناگزیر مسیر خود را طی می کند.

اما اگر کسی به اتاق آن شخص بیاید و او را در میان خوابش هل دهد، او بی درنگ بیدار می شود. این فرد اوتارست و کارش هل دادن آگاهی انسان است تا اینکه بیدار شود. برای بیدار شدن از این خواب مجاز، نیازی به مراقبه، خلسه، توبه یا سخنرانی‌ها نیست بلکه نیاز به هل دادن آگاهی شخص است.

اوتار فردی است که چنین هلی را می دهد، چون او آمده تا بیدار کند. مهربابا این منظور را داشت وقتی بیان کرد، «من نیامده‌ام، تعلیم دهم، من آمده‌ام بیدار کنم.» کار او بیدار کردن فردی است و وظیفه‌اش در این عصر است. آگاهی آنانی که به اوتار روی می آورند، به جای اینکه ادراکشان با کلمه‌های بیشتر پر شود هل بزرگی را دریافت می کند. مرشدها و انسان‌های مقدس دروغین فقط می توانند سخنرانی کنند و تمرین‌های روحانی را در خوابی که ما خود را در آن می یابیم بدهند. این مرشدها و انسان‌های مقدس دروغین که خداوند را در نیافته‌اند و به طور کامل با او یکی نیستند، نمی توانند کسی را به حقیقت بیدار کنند، چون آن‌ها خود در حالت خواب هستند. تفاوت زیادی بین کار الهی اوتار و کار یوگی‌ها، اولیا مذهبی یا معلم‌های روحانی وجود دارد.

چه برکتی به ما داده شده که مهربابا را داریم، زیرا بدون او هیچ یک از ما بیدار نمی شود. آن عشق مهرباباست که با رها کردنش توسط کارش، ما را بیدار می کند تا دریابیم که ما سعادت‌مند هستیم که عشقش را داریم، این اقیانوس عشق را.

## آگاه از آگاهی بیکران

خداوند قبل از هوس بود. هوس قبل از آغاز بود. وقتی قبل از آغاز هوس از خداوند بیرون آمد، همزمان دو حالت آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران در ابدیت خداوند برقرار شدند. قبل از آغاز، آگاهی بیکران، خود را به عنوان آگاهی بیکران نمی شناخت و بنابراین رسانه‌ی متضادش، ناآگاهی بیکران را گرفت تا خود را بشناسد. برای تجربه‌ی بیکران، نیاز به محدودیت است؛ برای تجربه‌ی آگاهی، نیاز به ناآگاهی هست.

آگاهی بیکران خود را قبل از آغاز نمی شناخت؛ این به آن معناست که آگاهی بیکران به طور کامل از خود ناآگاه بود. در آغاز، آگاهی بیکران خودش نبود؛ آگاهی بیکران ناآگاه بود. سرانجام، آگاهی بیکران ناآگاه از طریق تجربه‌اش خواهد دانست که آگاهی بیکران است؛ آگاهی بیکران، آگاهی بیکران آگاه می شود. تجربه‌ی جاودان آن، آگاهی بیکران آگاه است. می داند که قبل از آغاز و پس از انجام چه بود.

قبل از آغاز، خداوند در خواب خیلی عمیقی بود. وقتی انسان در خواب عمیق است، او به آگاهی بیکران ناآگاه می‌رسد؛ او به‌طور موقت با خداوند یکی می‌شود، اما او تا زمانی که خواب است هرگز از آن آگاه نیست. حالت خواب انسان تقریباً با حالت آگاهی بیکران ناآگاه خدا یکسان است، زیرا خداوند از خدا بودنش ناآگاه بود، همان‌طور که انسان با وجود اینکه خداست از خدا بودنش ناآگاه است. حالت شناخت خدا، حالت به‌طور نامحدود آگاه بودن در حین خواب عمیق است. به‌طور نامحدودی آگاه بودن در حین عمیق‌ترین خواب، حالت آگاهی بیکران آگاه است. انسانی که خدا را شناخته است همواره بیدار است در حالی که در یک حالت خواب نامحدود هست؛ او به‌طور کامل از همه‌ی آنچه که ناآگاه است، آگاه است و خالصانه از همه‌ی ناآگاهی، آگاه است.

راز نهایی خواب آن است که هر انسانی موقتاً به خدا وصل می‌شود اما از آن آگاه نیست.

## زبان می و نور

خداوند نور است و سایه‌اش، مجاز، تاریکی است. خداوند دانش است و سایه‌اش، مجاز، جهل است. سایه فقط سایه است و نمی‌تواند جوهر داشته باشد، اما همین سایه وسیله‌ای برای شناخت حقیقت است؛ زیرا وقتی تاریکی به عنوان تاریکی شناخته شود، نور تجربه می‌شود و حکمت وقتی جهل به عنوان جهل شناخته شود، تجربه می‌شود.

در مرتبه‌ی ازلی و ابدی، زبان نور، حکمت و زبان تاریکی جهل است. هدف زندگی یکی شدن با بیکران و جاودان است و این هدف با دانستن زبان نور یعنی داشتن حکمت بدست آورده می‌شود. اما تا زبان تاریکی فراموش نشود و از ذهن پاک نشود، زبان نور ناشناخته باقی می‌ماند و حکمت تجربه نمی‌شود.

برای اینکه صداهای زبان تاریکی فراموش شود، لازم است که زبان عشق را که همیشه ساکت است، یاد گرفت. زبان عشق، در سکوتش، همه‌ی صداهای زبان تاریکی را جذب می‌کند و زبان تاریکی را بدون وجود (بدون هستی) می‌سازد؛ به این ترتیب جهل ناپدید می‌شود.

زبان نور صدایی ندارد. زبان نور صدای بی‌صداست و چون خود زبان حکمت است، جوهر دارد. این جوهر خود، حکمت است و قدرت حکمت دانستن است و سرورش دانستن همه‌چیز است. سایه متضاد نور است، بنابراین گسترش سایه همیشه در جهت مخالف نور و به سمت تاریکی است. هفت سایه در جهت مخالف نور وجود دارند و این هفت سایه در دایره‌های تاریکی‌شان فعال هستند. آسمان‌های پنجم و ششم دنیای ذهنی، دو سایه‌ی اولین هستند. چهار آسمان دنیای لطیف، چهار سایه‌ی بعدی هستند. دنیای خاکی هفتمین سایه هست. این هفت سایه، هفت دایره‌ی هستی، هفت سایه‌ی خدا هستند.

صداهای خاکی در دنیای خاکی، صداهای لطیف در دنیای لطیف و صداهای ذهنی در دنیای ذهنی ایجاد می‌شوند. این صداها توسط نقوش ذهن ایجاد می‌شوند؛ صداها، صداهای سانسکاراها هستند و همه‌ی صدا، سانسکارایی است. تا زمانی که فرد نقوش خاکی دارد، صدای خاکی می‌سازد و نمی‌تواند

صدای لطیف را بشنود. به همین ترتیب تا زمانی که فرد نقوش لطیف دارد، صدای لطیف می سازد و نمی تواند صدای ذهنی را بشنود؛ و زمانی که فرد نقوش ذهنی دارد، صدای ذهنی می سازد و نمی تواند صدای بی صدای نور را بشنود.

اگر انسان خاکی-آگاه ریاضت بکشد و سکوت اختیار کند و برای سالها یک کلمه حرف نزند، نمی توان گفت که او سکوت کرده است، زیرا او نقوش خاکی دارد و فعالیت های جسمانی و ذهنی اش بر پایه آن نقوش که خاکی هستند خواهند بود. با یوگی ای که نقوش لطیف دارد و پیر روحانی که نقوش ذهنی دارد نیز به همین صورت خواهد بود؛ اگر آنان برای سالها سکوت کنند، نمی توان گفت که آنان سکوت کرده اند، زیرا یوگی نقوش لطیف و پیر روحانی نقوش ذهنی دارد و فعالیت هایشان مطابق با آن نقوش خواهد بود. برای در سکوت کامل بودن، فرد باید از همه ی نقوش خود رها شود یا به عبارت دیگر آن ها را از دست بدهد؛ فقط آنگاه فرد صدای بی صدای کلمه خداوند را می شنود.

اوتار و مرشدان کامل که از نقوش خاکی، لطیف یا ذهنی آزاد هستند، همیشه در سکوت هستند حتی وقتی که حرف می زنند، چون که صدایی که آنان ادا می کنند، به زبان خودشان می باشد. زبان آنان، زبان نور است که هیچ صدای شنیدنی ندارد. اوتار مهربابا به زبان خودش حرف زد و همزمان سکوت اختیار کرد. مهربابا در جهان برای کارش به زبان خودش حرف زد و سکوت ظاهری اختیار کرد. برای او لازم بود تا فقط به زبان خود حرف بزند و سکوت اختیار کند تا کار جهانی اش را به انجام برساند.

اوتار وقتی سکوت اختیار می کند که هفتمین سایه ی خدا، دنیای خاکی، به نقطه ای می رسد که بی تناسب می شود و در نتیجه ی آن تعادل طبیعت بسیار آشفته می شود. اوتار به مقصود دوباره ایجاد کردن تعادل جهانی به عالم می آید. بشر شاهد پیش آمدهای ناگوار طبیعی مانند سیل ها، زلزله ها، قحطی، انفجارهای آتش فشانی در دنیاست و عدم تعادل در طبیعت باعث این پیش آمدهای ناگوار می شود. اوتار می آید تا نیروهای طبیعی فعال در روی زمین را دوباره تنظیم کند تا آن ها کنترلشان را به طور کامل از دست ندهند.

باران برای تولید غذا لازم است، اما اگر کم یا زیاد بیارد، آنگاه باران عدم تناسب دارد و افزایش باران باعث سیل می شود که محصول را از بین می برد. کمبود باران محصولات را خشک می کند و باعث خشکسالی می شود. هر دو مورد باعث کمبود غذا می شود و نتیجه آن قحطی است.

سایه ی مجاز واسطه ی لازمی برای شناخت حقیقت است. اما وقتی سایه به دلیل عدم تعادل در طبیعت بی تناسب می شود، آنگاه انسان از واکنشی که توسط عامل های مختلف به شکل پیش آمد ناگوار به وجود آمده، رنج می برد. درگیری بیش از حد انسان با سایه که همان دنیای خاکی است باعث عدم تعادل در طبیعت می شود. وقتی عدم تعادل در آگاهی انسان وجود دارد، به ناچار عدم تعادل در طبیعت وجود دارد. چون همه ی آگاهی انسان بیش از حد با دنیای خاکی درگیر شده است، همه ی دنیا از عدم تعادل طبیعت رنج می برد.

وقتی مردم از گرسنگی، سیل، طوفان، زلزله و آتش فشان رنج می برند، آن ها حوصله ی گوش دادن به گفته ها و پیام های روحانی یا فلسفی درباره ی خداوند را ندارند. قبل از اینکه برای بشر ممکن شود تا خدا را قبول کند، جهان باید از رنجش رهایی یابد.

چرا انسان بیش از حد با دنیای خاکی درگیر است؟ چه چیزی باعث می‌شود که آگاهی انسان بیش از حد به این دنیا بستگی داشته باشد؟ درگیری بیش از حد با این سایه‌ی دنیای خاکی باعث عدم تعادل در آگاهی انسان می‌شود. خودخواهی، بی‌رحمی، تنفر، شهوت، دورویی بیش از حد انسان، به‌طور کامل نسبت به حالت ذهن انسان طبیعی در عدم تناسب است. وابستگی به این سایه، یعنی این دنیای خاکی باعث وسواسی بودن و عدم تعادل انسان می‌شود. این وابستگی باعث شده که آگاهی انسان به خداوند بی‌تفاوت و از او جدا شود! به این ترتیب زبان تاریکی، صدای همه‌ی امیال پست و تاریک، خیلی قوی می‌شود و در جهان یا آگاهی انسان، جایی برای بیان صدای نور وجود ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد که خداوند در جهان ناپدید شده است. وقتی خداوند، خود شکل انسان را به نام مهربابا بر روی زمین گرفت، جهان از درگیری بیش از حدش رنج می‌برد. سایه‌ی هفتم در عدم تناسب بود و بشر از عدم تعادل شدید آگاهی در جهان رنج می‌برد؛ زیرا که آگاهی، خیلی بلند و شدید صدای تاریکی را طنین‌انداز می‌کرد.

اوتار سرچشمه‌ی همه‌چیز است و سکوتش سرچشمه‌ی همه‌ی عالم‌های خاکی، لطیف و ذهنی است. مهربابا مشاهده کرد که آگاهی جهان با صداها‌ی تاریک نامتناسب طنین‌انداز شده است که باعث عدم تعادل در جهان می‌شد. بنابراین مهربابا سکوت اختیار کرد، زیرا که آگاهی انسان به‌طور زیادی با زبان تاریکی درگیر بود و ذهن انسان معمولی گنجایش فهمیدن زبان نور را نداشت. اوتار با سکوت در اعتکاف کار کرد تا زبان میرا که عشقش را دربردارد، رها کند تا اینکه آگاهی بشریت بتواند تعادلش را دوباره بدست آورد.

زبان می قدرت آن را دارد تا زبان تاریکی را بسوزاند و آن قدرت را دارد تا هر انسانی را به‌سوی زبان نور ببرد. میزبان سکوت است، اما خیلی پر قدرت است، زیرا که عشق می‌تواند پوچی و بی‌بند و باری زبان تاریکی را پاک کند.

یک شخص مست بیش از حد حرف می‌زند. به دلیل اثر مستی زبان می، سرعت فعالیت ذهن انسان افزوده می‌شود و هیاهوی بیشتر و بیشتری در دنیا بوجود می‌آید. اما زیاد شدن سرعت ذهن انسان که نتیجه‌اش آشوب و آشفتگی است، نشان آن است که جهان آماده است تا به‌سوی تعادل نوینی حرکت کند. به زودی زمانی فرا خواهد رسید که تمام جهان دوباره در تعادل خواهد بود، زیرا که اوتار برای دوباره متعادل کردن آگاهی کار کرده است و انسان آماده خواهد بود تا کمک خدا-انسان را قبول کند. تعادل نوین در جهان و قبول آگاهی انسان از دریافت کمک خداوند، ظهور اوتار خواهد بود و هر انسانی ظهورش را براساس عشقش برای خداوند تجربه خواهد کرد.

## سوزاندن سانسکاراها

هیچ انسان دیگری به مانند اوتار رنج نمی برد. اوتار بدن جهانی و ذهن جهانی دارد. بدن جهانی اش شکل های همه ی موجودات را دربردارد و ذهن جهانی اش ذهن همه ی موجودات را دربردارد. اوتار به طور جسمی از طریق همه ی بدن های فردی رنج می برد و او به طور ذهنی از طریق همه ی ذهن های فردی رنج می برد.

اوتار مسئول هر موجودی در آفرینش است تا آن فرد شناخت طبیعت الهی حقیقی اش را بدست آورد. اوتار به هنگام کار کردن در روی زمین به طور جسمی رنج می برد، زیرا که کار جهانی در عالم خاکی نیاز به تلاش شدید جسمی دارد. هنگامی که زنده است توسط تقلای بدن جسمانی اش، او به طور مستقیم مشغول کار برای همه ی موجودات صاحب جسم در جهان است. حتی اکنون که اوتار بدنش را رها کرده است، او مسئول هر موجودی در آفرینش است. بنابراین وقتی حتی او به طور جسمی حاضر نیست، هنوز در حال کار است تا کارهای آن زمانی که به طور جسمی بر روی زمین بود را به نتیجه برساند. او به تقلا ادامه می دهد، اما نه به طور جسمی؛ او به طور ذهنی تقلا می کند، به این ترتیب او حتی زمانی که در بدن انسانی نیست به طور ذهنی رنج می برد تا نتیجه های نهایی کارش ظهور کنند.

چرا اوتار که خداست، باید حتی پس از اینکه بدنش را رها کرد، رنج ببرد؟ او به طور ذهنی رنج می برد تا کارش را به نتیجه برساند. کار او سوزاندن سانسکاراهای ذهن ما از طریق آتش عشقش است و این در طی مدت ظهورش اتفاق می افتد. آن آتش گیرنده ی عشق در ذهن جهانی اش وجود دارد. ذهن جهانی اش تمام ذهن های فردی را همراه با کار و عشقش برای هر وجودی را دربردارد؛ زیرا که ذهن جهانی اش فشار مسئولیت را برای هر وجودی از آغاز تا پایان حس می کند. این فشار مسئولیت برای همه ی مخلوق ها، همراه با مقاومت نفس های فردیشان، عاملی است که سبب رنج ذهنی اوتار می شود. مسئولیت اوتار نگه داشتن یک رابطه ی باطنی با نفس ذهن هر فرد و کار کردن برای آن ذهن فردی از طریق همه ی تکامل و درون نگری اش در آفرینش است. اوتار به این تلاشش ادامه می دهد تا ذهن محدود برای فنای نفس آماده شود.

فنای نفس ذهن در ذهن جهانی اوتار برنامه ریزی شده است. آن آتش عشق در ذهن جهانی است که سانسکاراهای ذهن محدود را از بین می برد. هنگامی که اوتار به طور جسمی در روی زمین حضور دارد، آمادگی برای این فنا صورت می پذیرد، اما چه او در شکل جسمانی باشد یا نباشد، نتیجه ی آن کار صورت می پذیرد. این سوزاندن سانسکاراهای هر فرد اکنون در ذهن جهانی اوتار صورت می پذیرد. این سوزاندن و نتیجه ی این آتش که فنای ذهنی است، هر دو جنبه های ظهور مهربابا هستند.

## معجزه‌ها

آفرینش در حالتی از جهل و نادانی است و هر رویدادی که توسط جهل به وجود آمده، به نادانی می‌افزاید. انسان در حالت جهل، ماه زیبا و ستاره‌های با شکوه، خورشید تابان، رودخانه‌های روان، کوه بزرگ، گل‌های لطیف با عطر دوست داشتنی و غیره را می‌بیند و می‌گوید که آن‌ها زیبا و با شکوه هستند. شخص به سمت زیبایی جذب می‌شود و وقتی که زیبایی را می‌بیند احساس خوشحالی می‌کند، بنابراین با فکر و نظر، طبیعت را زیبا می‌نامد.

اما شخص به سوی ماوراءالطبیعه کشیده شده و وقتی می‌بیند که کسی کارهای شگفت‌آور انجام می‌دهد حتی بیشتر جذب آن می‌شود. رویدادهای شگفت‌آوری مانند درست کردن خاکستر مقدس از هوا، بیمار را معجزه‌آسا شفا دادن، قطار را از حرکت باز داشتن یا توانایی زندگی کردن بدون آب و غذا و غیره، نمونه‌هایی از آن‌ها هستند. انسان همیشه فکر می‌کند که خدا به این معجزه‌گران، نیروهای فوق‌العاده‌ای داده است. کسان دیگری حتی آن‌ها را به عنوان خدا قبول می‌کنند و در آن لحظه انسان فراموش می‌کند که آفرینش در جهل است و چنین معجزه‌هایی چیزی به جز باری اضافی بر حالت جهلش نیست.

این معجزه‌گران، جادوگران یا شعبده‌بازان هستند که قدرتشان را با خواندن وردها، تمرین یا انجام مراسم از انرژی لطیف جذب می‌کنند. جادوگرانی در هند هستند که می‌توانند بدن انسانی خود را کوچک کرده و خود را تبدیل به یک مورچه کنند. کسان دیگری هستند که می‌توانند بدن‌های خود را رها کرده و وارد بدن‌های انسان‌ها یا حیوان‌های مرده بشوند و به این ترتیب بدن‌های مرده را زنده کنند! اما همه‌ی این‌ها، چه در یک فستیوال در هند یا در برنامه‌ی تلویزیونی در آمریکا باشد، یک نمایش است. این اتفاق‌ها همه در جهل هستند که بر دنیای خاکی چیره شده است. این یک موفقیت روحانی نیست بلکه یک سیر نزولی است. این قدرت روحانی نیست؛ این قدرت جادویی است و حالت جهل را باز می‌تابد.

وقتی کسی آسمان‌های لطیف را تجربه می‌کند، او قدرت‌های روحانی بدست می‌آورد. اما این یک انسان معمولی نیست، او یوگی یا مست روحانی است. یوگی بزرگ آسمان لطیف چهارم، که به عنوان «کوبر» شناخته شده است به راستی می‌تواند بدون تبدیل یا رها کردن بدن خودش، مرده را زنده کند. کوبر مرتاض بزرگی شده است، اما کسی نمی‌تواند در اطراف این مرد باشد، زیرا هر چه که او به آن خیره می‌شود تبدیل به خاک می‌شود؛ بنابراین هیچ انسانی نمی‌تواند در اطراف او زندگی کند. اگر کوبر مرده‌ای را زنده کند، آن را با نیروی روحانی خود انجام می‌دهد، اگرچه نیرو به‌راستی روحانی است، اما هنوز از حالت لطیف جهل است. کوبر توده‌ی مردم را جلب نمی‌کند. اگر از نیروهای ماوراءالطبیعه به عنوان جادویی برای جذب توده‌ی مردم یا برای نمایش استفاده شود، آن به راستی چیزی جز افزایشی به فشرده‌ترین حالت جهل نیست.

اوتار مهربابا بیان کرده است، «کسی که همه‌چیز را می‌داند، چیزی را جابجا نمی‌کند.» همه‌ی این معجزه‌هایی که امروزه در دنیا می‌بینیم که توده‌های مردم را جذب می‌کنند، بیشتر مجاز هستند و مردم



از آن چیزی بدست نمی آورند.

پس معجزه‌ی حقیقی چیست؟ آن وقتی است که، کسی، شخصی را به مجاز کور سازد و بینش دیدار خدا را به او بدهد! این معجزه‌ی حقیقی است و چنین معجزه‌ای ارزش دیدن دارد.

## چه معجزه‌ای!

خداوند کائنات بی شماری را با ناآگاهی بیکران خلق کرده است و اگرچه با آگاهی بیکران، آزاد است، او خود را با مسئولیت آزاد ساختن هر فرد از اسارت مجاز، گرفتار ساخته است. بنابراین خداوند در دوران‌های پی در پی به عنوان اوتار در شکل انسان می آید و همه کس و همه چیز می شود. آیا اینکه او همه کس و همه چیز می شود تا بتواند برای یکایک کار کند، معجزه‌ی او نیست؟ این چه معجزه‌ای است! در نقش اوتار او رنج بیکران می برد تا هر سطحی از آگاهی را در جهان پیش براند. او تنها رنج می برد تا دیگران را از بند مجاز رها سازد.

خورشید آشکاری اوتار مهربابا بالا آمده است و هنگامی که خورشید بالای سر می درخشد، دیده می شود که هر مرحله‌ای از آگاهی رو به خورشید ایستاده و در حال ستایش است. هر حالت آگاهی در آفرینش تکانی را احساس خواهد کرد و بشر یک بیداری راستین را تجربه خواهد نمود. دروازه‌ی راه حقیقت باز خواهد شد و بشریت نوین با طلوع خورشید پدیدار خواهد شد. عشق به جای تنفر، برادری به جای رشک و طمع، و صلح به جای جنگ وجود خواهد داشت. این به اوتار مهربابا، (خورشید) اجازه خواهد داد که در جهان بدرخشد. این معجزه‌ی مهربابا خواهد بود و عجب معجزه‌ای است! هر موجود آگاهی، شکوه و جلالش را خواهد سرود.

## تسویه حساب

خداوند حساب دار کامل و بی عیب و نقصی است و اوتار حساب اعمال هر نفر را بدون نوشتن چیزی تمام و کمال نگه می دارد. اوتار حساب هر نفر را از آغاز آفرینش او تا به امروز و همچنین حساب هر یک را تا پایان می داند. هیچ کس به جز خدا این حساب داری کامل را نمی داند. دوران پس از دوران خداوند به عنوان اوتار، شکل انسان به خود می گیرد تا در حد امکان دو ستون بدهکاری و بستانکاری را به نسبتی که برای پیشرفت بیشتر فردی و جمعی مورد نیاز است موازنه کند.

«مایا» سایه‌ی خداست و موازنه‌ی ستون‌های بدهکاری و بستانکاری اعمال هر شخص را مختل کرده و به هم می زند. هنگامی که این موازنه به بدترین گونه به هم بخورد، طبیعت قیام می کند و زمین دستخوش پیش آمده‌های ناگوار می شود. در چنین زمانی خداوند باید بر روی زمین نزول کند. آنگاه اوتار کار می کند تا حساب هر انسان و همچنین حساب هر سطح آگاهی در تکامل را تسویه کند.

تسویه حساب هر فرد آسان نیست، چون حساب‌ها از سانسکارها درست شده‌اند. ذهن انسان ده میلیون سانسکارا را در یک ثانیه یا ششصد میلیون را در یک دقیقه یا سه میلیارد و ششصد میلیون را در یک ساعت جمع می کند، پس تصور کنید که چند تریلیون و کادریلیون سانسکارا در طول زندگی یک

انسان جمع می‌شوند. تسویه حساب کردن سانسکاراها برای پیشرفت بیشتر شخص، کاری غیرقابل تصور است. کار اوتار نیاز به ذهن جهانی دارد، چون کار ماورای عقل است و فقط هوش بیکران می‌داند که چطور این قبیل حساب‌داری را انجام دهد تا این حساب‌داری بدون کمترین خطایی صورت پذیرد. هدف بازگشت دوباره‌ی روح، مصرف سانسکاراهایی است که شخص جمع می‌کند و به دلیل میلیون‌ها سانسکاراهایی که جمع کرده باید در حدود هشت میلیون و چهار صد هزار بار باز گردد.

برای اینکه از حساب‌داری سانسکارایی ایده‌ای داشته باشید، خرد بیکران در ذهن جهانی می‌داند که چه حادثه‌ای برای فرد معینی صد سال پیش در همین لحظه اتفاق افتاده است و حتی همان شخص معین هزار سال پیش در آن لحظه چه فکری می‌کرده است. خرد بیکران همچنین می‌داند که صد سال دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد و هزار سال دیگر چه فکری خواهد داشت. زمان و مکان عاملی برای دانستن محاسبه‌های ذهن جهانی نیستند.

وقتی اوتار پایین می‌آید از ذهن جهانی اش استفاده می‌کند و برای ذهن جهانی، تمام تاریخ جهان به مانند کتاب باز است. در زمان نزول مهربابا، او دریافت که حساب جهان در تعادل درست نیست. به دلیل این عدم تعادل جهانی، پیشرفت در تکامل آگاهی متوقف شده بود.

آگاهی به دلیل خیلی از کارهای غیرطبیعی در حال درست کردن صورت حساب بلند بالایی از بدهی بود. اگر از بانک یا از کسی قرض بگیرید، باید آن وام را پرداخت کنید. اگر آن را نپردازید، اعتبار بیشتری به شما داده نخواهد شد تا آن را بپردازید. شما نمی‌توانید دوباره قرض بگیرید تا زمانی که وامتان را پرداخت کنید. به‌طور اساسی، موقعیت در جهان چنان بود که آگاهی، بیش از اندازه‌ای که می‌توانست بپردازد، قرض کرده بود و نمی‌توانست کس دیگری را پیدا کند تا از او قرض کند. آگاهی داشت و رشکست می‌شد. به عبارت دیگر آگاهی نمی‌توانست خود را متعادل کند زیرا بسیار کشنده، بسیار خودخواه، بسیار حریص، پر از نفرت، خیلی شهوانی، خیلی دروغ‌پرداز و... شده بود. هیچ راهی برای جبران همه‌ی این‌ها وجود نداشت.

این اوتار است که باید بپردازد و بنابراین او برای هر یک از ما کار می‌کند و رنج می‌برد تا حساب‌های نامیزان را تسویه کند و به این ترتیب حساب هر یک را با طبیعی کردن بدهی و اعتبار درست می‌کند. اما در حالی که او برای سود همه کار می‌کند، تعداد اندکی با او همکاری می‌کنند، چون تعداد اندکی می‌خواهند بدهی‌شان را بپردازند. بیشتریت دنیا با کارش مخالفت می‌کنند، از آنجایی که بیشتر مردم حاضر به پرداخت بدهی نیستند.

هرکس باید بدهی و اعتبار سانسکارایی اش را پرداخت کند. اما چون میزان بدهی، انباشته شده است، اوتار برای محافظت از بشریت پایین می‌آید. با وجود مخالفت، کارش جهان را حفظ می‌کند و عشقش بشریت را حفاظت می‌کند. اوتار پس از پایان بخشیدن به کارش بدنش را رها می‌کند. چون کار اوتار کامل‌ترین است، نتیجه‌ی کارش نیز کامل‌ترین است. او نه تنها هرکسی را مجبور می‌سازد تا بپردازد بلکه آنان را از بستانکاران محفوظ نگه می‌دارد و به این ترتیب حساب‌ها را به‌طور کامل تسویه می‌کند. پس از رها شدن بدن اوتار، اصلاحاتی در هر حسابی مطابق با کاری که اوتار انجام داده، صورت می‌پذیرد. زمانی فرا می‌رسد که همه‌ی اصلاحات در حساب هر شخص تسویه می‌شوند. هرکسی به

هرکسی که بدهی سانسکارایی دارد بدهی خود را می پردازد و از هرکسی که بستانکار است دریافت می کند. هرکس ظرفیت آن را دارد تا برای جلورفتن در راه حقیقت، بهایش را پردازد، اما این ظرفیت از شخصی به شخص دیگر متفاوت است. هر شخصی فرصت دارد تا بدهی اش را پاک کند و آزاد باشد، اما آنانی که در آن‌ها گنجایش، نوسان دارد به زیاد کردن بدهی ادامه می دهند.

وقتی همه ظرفیت پرداخت را برای پیشرفت بیشتر، در طول راه حقیقت دارند، آن‌ها به طور طبیعی در شگرف می مانند که چه کسی به آنان این فرصت را داده است. این فرصت، میراث اوتار به بشریت است، میراث پدر به فرزندانش. وقتی بشریت درمی یابد که این میراث بود و نه چیزی که آن‌ها کسب کرده اند، آنگاه عشق اوتار آشکاری می کند و مردم وصیت نامه اش را می خوانند، «من به شما فرزندانم این میراث را داده ام. من همه ی شما را دوست دارم. من به خاطر شما بی نهایت رنج برده ام. من شما را در آغوش می گیرم. همه بخشیده شده اید.»

بیاید در اشتیاق در آغوش گرفتن پدر مهربان مان که بی نهایت برای ما رنج برده، باشیم. بیاید که بخشش او را با رنج درد جدایی به آن اندازه که اشتیاق مان، باعث به دست آوردن وحدت شود قبول کنیم.

## عریانی روش اوست

یک انسان معمولی نمی تواند خداوند را ببیند، زیرا خداوند به طور کامل عریان است و یک انسان معمولی از دیدن عریانی شرم دارد. اگر انسان می خواهد خدا را ببیند، باید خود به طور کامل در پیش خداوند عریان شود.

خداوند غیر قابل تقسیم است و بنابراین ما خدا هستیم. ما خدا را نمی بینیم زیرا که جامه بر تن داریم. ما خود را با سانسکاراها آراسته ایم و نمی خواهیم که این پوشش های سانسکارایی را برداریم، زیرا که از جامه هایی که با آن‌ها پوشیده هستیم، خوش مان می آید.

این جامه های سانسکارایی که می پوشیم، چه هستند؟ آن‌ها چیزی به جز امیال فراوان کهنه و قدیمی مان نیستند. به دلیل این امیال، شکل عریان اصلی مان پنهان باقی می ماند و نمی توانیم آن شکل را بینیم. روح مان آن شکل اصلی عریان است.

در روحانیت، عریانی رایج است و تنها روش اساسی است. روحانیت، اشتیاق روح برای بازگشت به شکل بی شکل اصلی اش است. برای دیدن خداوند، انسان باید به طور کامل عریان شود. یک پیر حقیقی خدا را می بیند، زیرا پیر حقیقی به طور کامل بی لباس یعنی عاری از خواسته شده است.

در بین خیلی از مرشدان روحانی در جهان، به ندرت یک پیر حقیقی پیدا می شود، زیرا بسیار دشوار است که به طور کامل عاری از خواسته شد. شخص توسط فکر، بدون امیال نمی شود. بدون امیال بودن، آن حالتی است که ریشه ی همه ی خواسته ها، بیرون کشیده شده و هیچ بذری از امیال باقی نمانده است.

این حالت بدون امیال بودن توسط عشق الهی بدست آورده می شود. پیر حقیقی با لایق شدن به دریافت عشق الهی، در بدست آوردن این حالت موفق شده است. آتش عشق الهی، ریشه ی همه ی امیال را می سوزاند. پس از سوختن همه ی امیال، شخص عریان می شود و نه تنها خدا را می بیند، بلکه

برایش مقدر شده که خدا شود.

عشق الهی مرحمت خداوند است و برای بدست آوردن این مرحمت، شخص باید لایق آن شود. پیرهای حقیقی خداوند را می بینند چون آن‌ها با عریان شدن در مقابل خداوند، شایسته‌ی نظر الهی شده‌اند.

## عریانی - مستی می

این دوره‌ی اوتاری است و این دوره، فصل بهار است. آفرینش، باغ عشق پدرمان است. اوتار باغ نوین عشق را برای ما، در درون ما کاشته است و او به هر گل به جای آب، می داد تا قلب‌هایمان شکوفه کند. اکنون زمانی است که خواهان این قطره‌های شراب در دل‌هایمان باشیم و مست باقی بمانیم، زیرا که این دوره‌ی اوتاری، عصر می است! این میل مست باقی ماندن با می او کم کم همه‌ی امیال دیگر را پاک می کند. مست می تواند جامه‌اش را به دور افکنده و در مقابل خداوند عریان بایستد و وقتی شخص به طور کامل عریان شد خداوند را خواهد دید.

قدرت می مستی، می تواند فرد را برده‌ی خدا سازد. نیروی امیال است که فرد را برده‌ی مایا می کند. در حوزه‌ی مایا، هم جامه و هم لباس کهنه مقید کننده هستند. یک نفر جامه‌ی گل دوزی شده می پوشد و دیگری لباس کهنه‌ی خاکی می پوشد، اما چه جامه‌ی پادشاه یا ملکه باشد یا لباس کهنه‌ی یک جذامی یا گدا باشد، آن‌ها هنوز لباس‌هایی هستند که عریانی ما را پنهان می کنند. اگر فرد آنچه را که در عرف کارهای خوب محسوب می شود، انجام دهد، او جامه می پوشد. اگر فرد آنچه را که بد محسوب می شود، انجام دهد، لباس کهنه می پوشد. در هر صورت فرد هنوز لباس به تن دارد و بنابراین نمی تواند از جزر و مد بهاری این دوره‌ی اوتاری لذت ببرد.

اما اگر فرد کاری به خاطر اوتار و عشقش انجام دهد، او نه با جامه و نه با لباس کهنه مقید می شود. برعکس، هر کاری با اسم اوتار باعث می شود لباس‌هایی که فرد را می پوشانده کم کم ناپدید شوند. آنگاه عاشق می تواند عریان بودن را در جلوی او در فصل بهاری اوتار تحمل کند. رها شدن از امیال در طول این فصل آسان است، زیرا اوتار از قبل کار کرده است تا محیطی را برای افراد آماده کند تا با دادن می مست کننده‌اش، عریان شوند.

زمان آن است که می این دوره را قبول کنیم. اکنون وقت آن است تا کوشش کنیم که بنده‌های خوشبخت او بشویم، عاری از امیال شویم، عریان شدن در مقابل او با ارج نهادن به می ای که به ما می دهد. او از طریق می مستی الهی، الوهیتش را در ما متجلی خواهد ساخت و ما او را عریان همان طور که به راستی هست خواهیم دید.

## پاک سازی آگاهی

خداوند هیچ سانسکارایی (نقوشی) ندارد. خداوند والاترین پاکی است و او پاک ترین پاک نامیده می شود. او یگانه ای است که بالاتر از هر چیزی است.

آگاهی سانسکارایی انسان فرق بین خوب و بد را می داند و این تمایز عرفی است. نقوش خوب به اندازهی نقوش بد مقید کننده هستند. آگاهی انسان باید به ماورای قیدهای خوب و بد برود تا خالص شود. کارهای عرفی خوب یا بد، امیال، فکرها و سخن از ابتدای بازگشت روح، نقوش سانسکارایی هر انسان را ناخالص می سازند. تا این نقوش به درستی شسته شوند، شخص نمی تواند پاک شود و ناخالص باقی می ماند.

هر انسانی سه نوع نقوش سانسکارایی دارد که آگاهی اش را پوشانده اند: سانسکاراهای نقوش ذهنی برای بدن ذهنی؛ سانسکاراهای نقوش لطیف برای بدن لطیف؛ و سانسکاراهای نقوش خاکی برای بدن خاکی. بدن خاکی همیشه در طول جریان تکامل و بازگشت عوض می شود، اما بدن های لطیف و ذهنی یکسان باقی می مانند. پیشرفت در بدن های لطیف و ذهنی براساس تأثیرهای سانسکارایی صورت می پذیرد، چه این تأثیرها لطیف و چه ذهنی باشند.

هر تأثیری، خوب یا بد، طبیعی یا غیرطبیعی در بدن انسان بازتابیده شده است. بدن انسان نقوش خوب یا بد، طبیعی یا غیرطبیعی را بازتاب می کند. فکرها، امیال و اعمال تأثیرهایشان را بر جای می گذارند و هر بار ذهن انسان این تأثیرها را تجزیه و تحلیل می کند و به آنها واکنش نشان می دهد. به این ترتیب ذهن انسان تصمیم می گیرد که یک فکر، خواسته یا عمل، خوب یا بد، طبیعی یا غیرطبیعی هست. این واکنش ذهن انسان به اعمال خوب یا بد است که آگاهی را ناخالص می سازد. ذهن انسان همیشه به نقوش دیگران واکنش نشان می دهد؛ این واکنش باید متوقف شود. اما نمی تواند متوقف شود تا خود آگاهی که واکنش نشان می دهد، پاک شده و خالص شود.

هدف آگاهی انسان پاک شدن است. فرد برای پاک شدن باید در جریان های بازگشت دوباره و درون نگری قرار گیرد. شکل انسان تنها شکلی است که آگاهی در آن می تواند به طور کامل پاک شود. شکل انسان بالاترین شکل است و این به آن معناست که فقط در این شکل نقوش در ذهن می توانند به طور کامل بیان شوند و در همان زمان به طور کامل کنترل شوند. به عبارت دیگر فقط در آگاهی انسان است که انجام پذیرفتن عمل بر روی نقوش سانسکارایی می تواند متوقف شود و واکنش به نقوش، توسط توقف واکنش می تواند کنترل شود. در شکل انسان، آگاهی می تواند خالص شود، زیرا همه ی کنش ها و واکنش ها به نیروی تأثیرها می توانند متوقف شوند. فقط در شکل انسان است که ذهن و تمام فعالیت ذهنی می تواند متوقف شود.

توقف ذهن، سخت ترین دستاورد تلاش انسان است که فقط با عنایت خداوند می تواند بدست آورد، زیرا همان حالت ذهن خداوندی است. برای مقایسه می توان گفت خوب شدن مشکل نیست. با مطالعه کدهای اخلاقی تعیین شده توسط جامعه و آنها را به عمل گذاشتن، انسان می تواند زندگی خوبی داشته باشد. یک انسان می تواند یک زندگی ایده آل اخلاقی تعیین شده توسط جامعه را دنبال کند. اما

این زندگی خوب، آزاد از وابستگی‌ها نیست. نقوش مقید کننده همیشه باعث می‌شوند که انسان گنش و واکنش کند و این انسان ایده‌آل اخلاقی نمی‌تواند ذهنش را از واکنش به اعمال خوب و بد متوقف کند. یک آرمان‌گرا هنوز از حالت خالص آگاهی به دور است.

پس چطور یک انسان می‌تواند پاک شود؟ این مشکل نمی‌تواند توسط انسان حل شود؛ حل آن تنها توسط خداوند امکان‌پذیر است. به این دلیل است که خداوند خود، عصر پس از عصر شکل انسان می‌گیرد. اوتار به عنوان پاک‌کننده‌ی آگاهی می‌آید و نقوش ذهن هر انسانی را شسته و پاک می‌کند تا بتواند ماورای خوب و بد، طبیعی و غیرطبیعی را ببیند. نقوش سانسکارایی خوب و بد فقط با آهسته شدن ذهن پاک می‌شوند. مستی الهی خداوند، ذهن انسان را آهسته می‌کند و بنابراین اوتار با دادن می‌اش به بشریت، آگاهی انسان را پاک می‌کند. وقتی انسان در حالت مستی خدایی است، او به چیزهای خوب یا بد، طبیعی یا غیرطبیعی واکنش نشان نمی‌دهد، چون ذهنش به اندازه کافی آهسته شده تا ماورای این تفاوت‌ها را ببیند. یک مست خدا به خوب یا بد واکنش نشان نمی‌دهد؛ او فقط به مرحله‌ی مستی خودش واکنش نشان می‌دهد و بنابراین خوب یا بد مردم بر او تأثیری ندارد.

این وظیفه‌ی اوتار است تا نقوش بشریت خاکی-آگاه را پاک کند، چون انسان خاکی-آگاه همیشه به آنچه که خوب یا بد است واکنش نشان می‌دهد و بنابراین آن‌ها همیشه در این شرایط متضاد مقید هستند. اوتار همیشه مقاومت شدیدی، از مردمی که به خوب یا بد عادت کرده‌اند دریافت می‌کند، چون آگاهی‌شان همیشه عادت به فرق گذاشتن بین تضادها دارند. انسان خاکی-آگاه نمی‌تواند عادت کهنه‌ی فرق خوب یا بد، طبیعی یا غیرطبیعی را عوض کند، بنابراین این کار اوتار است تا آن‌ها را آگاه سازد که حالت‌هایی از آگاهی انسان وجود دارند که ماورای خوب و بد هستند.

به دلیل مقاومت بشر به آگاهی که اوتار کار می‌کند تا بشر بدست آورد، او باید رنج ببرد. اما اوتار آنقدر رحیم، آنقدر مهربان و آنقدر با محبت است که نقوش هر یک را شسته و پاک می‌کند. بنابراین هر انسانی تا اندازه‌ای مستی الهی را در طی این عصر می‌تواند تجربه می‌کند.

## حالا من می دانم

این عشق و مهربانی اوتار مهربابا بود که به من به‌طور شخصی فرصت خدمت کردن به او را برای سال‌های زیادی داد. من در طی شب‌ها از او مواظبت می‌کردم زیرا که او نمی‌خواست و افتخار ماساژ دادن به بدن لطیف بابا و پاهایش را داشتم. من بر روی خیلی از کتاب‌هایش کار کرده‌ام و از جانب او با خیلی از مردم در سرتاسر هند در مکاتبه بوده‌ام.

من همیشه مشاهده می‌کردم که در واقع هیچ‌کس از او جدا نیست و او نبض هرکسی را، هرچند که در حضور جسمانی‌اش نبود، در هر لحظه حس می‌کرد. وقتی مهربابا تنها در اعتکاف بود، همه‌ی جهان را پرستش می‌کرد و همیشه دوست‌دارانش را در سراسر دنیا به یاد داشت.

او در اواخر سال ۱۹۶۰ بیشتر وقت‌ها در اعتکاف بود و در ظاهر همه‌ی مکاتبه‌های خارجی با آنانی که او را در دنیا می‌شناختند و دوست داشتند، قطع کرده بود. اما به‌طور درونی به آنانی که او را می‌شناختند

و دوست داشتند خیلی نزدیک مانده بود و حتی به آنانی که نمی دانستند او بر روی زمین هست، نزدیک بود. اوتار محبوب همه است. او برای همیشه محبوب است. او یگانه‌ی حقیقی است؛ او تنها حقیقت در مجاز است و تنها اوست که هستی دارد.

در طی ماه اکتبر ۱۹۶۸ وقتی مهربابا در اعتکاف بود، بیشتر وقت‌ها به مانند یک احمق، فکریایی داشتم به مانند، «چرا بابا به مردم دارشان (زیارت) نمی دهد؟ چرا او در اعتکاف باقی می ماند و به کسی اجازه نمی دهد تا او را ببیند؟ مردم بسیاری هستند که مشتاق زیارت او هستند، اما او به هیچ‌یک از آن‌ها اجازه‌ی آمدن و دیدنش را نمی دهد.»

در طی این مدت یک شب، بابا از من پرسید، «چه فکری می کنی؟» من همه چیز را که در ذهنم می گذشت گفتم.

در جواب بابا اشاره کرد، «کار من متفاوت است. کار من، پیوسته مسافرت کردن، برپا داشتن برنامه‌ی دارشان، اجازه دادن به مردم برای سجده کردن به من نیست. کار من دادن پیوسته پیام روحانی، انجام معجزه‌ها و جمع کردن توده‌ی مردم نیست. من برای این هدف نمی آیم. من برای همه میایم و میایم تا همه را بیدار کنم.»

«تو هیچ نمی دانی که من در اعتکاف چه کار می کنم. هر چه کمان را بیشتر بکشی، تیر فاصله‌ی بیشتری پرواز خواهد کرد و قوی تر به هدفش برخورد خواهد کرد. من کمانم را در اعتکاف بیشتر و بیشتر می کشم تا همه را بزند؛ و وقتی تیر رها شود، به همه قدرتمندانه برخورد خواهد کرد و همه را زخمی خواهد کرد! آنگاه زخم هر دلی دارشان مرا پیوسته خواهد داشت!»

«پس من کار می کنم تا به آن‌ها دارشان بدهم، اما این دارشان برای آن‌ها با معنا خواهد بود!»

من گوش دادم، اما در آن زمان نمی توانستم معنای سخنانش را بفهمم. با دیدن عدم درک و سردرگمی من، بابا فقط لبخند زد. در فرصت دیگری در طی همان ماه اکتبر، حادثه‌ی دیگری رخ داد که مرا تحت تأثیر قرار داد. من در حال انجام مکاتبه‌هایی به زبان هندی بودم و اگرچه بابا در آن زمان مکاتبه‌ها را ممنوع کرده بود، دوست‌داران جدیدش به هر حال نامه می نوشتند. بابا به هر یک از نامه‌های آن‌ها که تقریباً هر روز می خواندم گوش می داد.

یک بار برای یک هفته، فرصت نداشتم که نامه‌هایی را که دریافت شده بود برای بابا بخوانم. دلیلش آن بود که بابا با کارهای دیگر مشغول بود و نمی خواست که چیز دیگری آن کار را به هم بزند.

یک هفته گذشته بود و در روز هشتم، پس از اینکه بابا کار اعتکاف صبحش را تمام کرد و مندلی‌ها را صدا کرد، من با یک بسته نامه آمدم. بابا به بسته نگاه کرد و بعد از آن به من نگاه کرد و اشاره کرد، «من امروز سردرد بدی دارم، پس تو به هر یک از نامه‌ها جواب بده.» به طور کامل جا خوردم، اما گفتم، «بله، بابا.»

من در گوشه‌ی اتاق نشستم تا به هر نامه جواب بدهم. همان طور که آماده‌ی نوشتن شدم، متوجه شدم که هر نامه سرشار از عشق است و در هر یک درخواست شخصی برای دارشان بابا بود؛ و اگر امکان دارشان وجود نداشت، هر یک مستقیماً از بابا انتظار چند کلمه با عشق و محبت را داشتند. اما بابا به

من گفته بود، «تو جواب بده.» ذهنم آشفته شد. فکر کردم، «او چگونه خدایی هست؟ دوست دارانش خیلی خوب هستند. آن‌ها هیچ چیز روحانی یا مادی از او نمی‌خواهند. فقط دارشان او را می‌خواهند و او اجازهی دارشان نداده و آن‌ها قبول کرده‌اند، اما وقتی آن‌ها از او مستقیماً چند کلمه عشق می‌خواهند، او اشاره می‌کند» بانو، تو جواب بده.

اگرچه آشفته بودم، هیچ یک از این‌ها را به بابا نگفتم و آن صبح او از من چیزی درباره‌ی نامه‌ها پرسید. اما بعد از ظهر، وقتی که با او بودم، پرسید، «امروز چند نامه نوشتی؟» به‌طور معمولی جواب دادم، «یک نامه هم ننوشتم، بابا.» بابا پرسید چرا و به سادگی گفتم، «وقت نوشتن کجا بود؟ من با شما در مندلی هال بودم و وقتی کارت‌ان تمام شد، به دنبالتان آمدم.»

بابا به من خیره شد و آنگاه اشاره کرد، «بله، بله، تو هیچ وقتی برای نوشتن نداشتی. اما حالا به من راستش را بگو. تو چه فکری می‌کردی؟» به حالت معمولم گفتم، «هیچ چیز، اصلاً هیچ چیز.» بابا از دست من آزرده شد، آنگاه اصرار کرد و بنابراین باید به او می‌گفتم که پس از اینکه به من گفت که به نامه‌ها جواب بدهم، چه فکری می‌کردم.

با شنیدن شکایات من درباره‌ی او، بابا سر تکان داد، «بله، دوست دارانم خیلی خوب هستند، اما تو چه مشکلی داری، درباره‌ی آنچه که انجام می‌دهم شکایت کنی و آن را مورد سؤال قرار دهی؟ آیا هیچ می‌دانی که آنچه که به راستی انجام می‌دهم برای آنان است؟ اگر آن‌ها بیایند و مرا ببینند، چه خواهند دید؟ فقط این شکل جسمانی مرا!!»

آنگاه بابا با اشاره، کار اعتکاف را نشان داد و به اشاره کردن خود ادامه داد، «این، این چیز حقیقی است که به آن‌ها می‌دهم و با چشم‌های خودت شاهد خواهی بود که چه اتفاقی برای آن‌هایی که مرا به‌طور جسمی ندیده‌اند خواهد افتاد. این چیز حقیقی است که من می‌دهم.»

بابا موضوع را دنبال نکرد. من حالا می‌دانم که منظور بابا این بود که کار درونی که در اعتکاف انجام می‌داد، چیز حقیقی بود که او قرار بود به همه بدهد. اما در آن موقع نمی‌فهمیدم منظورش چیست.

بعدها چندین بار بابا به مندلی‌ها گفت، «حالا وقتی شروع به دادن دارشان کنم، توقف نخواهم کرد! دارشانم همیشگی خواهد بود و به زودی شروع به دادن دارشان خواهم کرد.» در آن زمان هیچ یک از ما مندلی‌ها، نمی‌توانستیم معنای گفته‌ی بابا را درک کنیم و چندین نفر از ما فکر کردیم که بابا دارد شوخی می‌کند. چون بابا پیش از این هیچ وقت دارشان یکسره و بدون استراحت نداده بود و به خاطر سلامتی جسمانی‌اش قادر به دادن دارشان پیوسته نبود.

اما اکنون می‌دانم که در زمان رها کردن بدن جسمانی‌اش، بابا تیر کارش را رها کرد. آن تیر، پس از رها شدنش، به تعدادی تیر تبدیل شد که همه‌ی آن‌ها به آنانی که بابا در اعتکاف برایشان کار کرده بود، برخورد می‌کند. تیرها برای هر یک از ما در دنیا است و این ما هستیم که اکنون نتیجه‌ی کارش را مشاهده می‌کنیم.

هر روز مردم بیشتر و بیشتری به سوی بابا می‌آیند و به آن‌هاست که او دارشان را بدون وقفه می‌دهد. تیرش به دل‌هایشان برخورد کرده است و روزی خواهد رسید که تمام دنیا اثر کارش را احساس خواهند



کرد و برای دارشانش خواهند آمد. این ظهور کاملش در دنیا خواهد بود.

اکنون معنای کلامش را می فهمم، «من کمانم را می کشم... من چیز حقیقی را می دهم... دارشانم یکسره و بدون وقفه خواهد بود.» به راستی مهربابا در سرتاسر دنیا به طور یکسره دارشان می دهد و همه ی آنانی که در برخورد تیرش قرار می گیرند، دریافت کنندگان دارشان او هستند. تیرها، دل ها را زخمی می کند، چون تیرها به عمق دل هایشان فرو رفته است. تیرها به هر دلی برخورد خواهند کرد و به این دلیل مردم کم کم به سوی او می آیند تا اینکه یک روز همه ی دنیا به سوی او روانه خواهند شد، چون هر مرد، زن و بچه ای تأثیر عشقش را احساس خواهد کرد.

حجاب، مردم را از حقیقت او جدا کرده است. بعضی از مردم حجاب نازکی دارند و به این دلیل است که وقتی او بدنش را رها کرد تیرها خیلی سریع نفوذ کردند. برای آنانی که حجاب ضخیم تری دارند، تیرها کم کم نفوذ می کنند، اما با این حال تیرهایش حجابها را سوراخ می کنند. زمان می برد تا تیرها به دل های آنانی که حجاب های خیلی ضخیم دارند، نفوذ کند، اما هدف تیرها به سوی آنان است. وقتی تیرها به آنها برخورد می کنند، آنها را هم تحت تأثیر قرار خواهد داد، چون هر تیری به وسیله ی اوتار مهربابا که هدف گرفتنش بی نقص است، رها شده تا به آنها برخورد کند. هدف اوتار مطمئن و خاص است و تمام دنیا بر پای او می افتند، زیرا او تنها یگانه ی حقیقی در دنیا است. مهربابا راه به سوی حقیقت است و کار کرده است تا همه بتوانند آن را دریابند.

اکنون معنای کامل بیاناتش را می فهمم و می دانم که تمام دنیا برپایش خواهند افتاد. چه پر برکت خواهد بود آن روز، وقتی همه ی بشریت فریاد خواهند زد، «حالا پدر محبوب شناخته شده است. او اوتار مهربابا ست، پدر مهربانمان، که برای هر یک از ما کار کرده و رنج برده است. پدر، رحمت و عشقش را بر ما باریده است تا بتوانیم او را بشناسیم و اکنون او را دنبال کنیم.»

## ظهور الوهیتش

الوهیتِ حالت آگاه، آگاهی بیکران است که از بیکرانی خودش آگاه است. الوهیت همیشه حاضر است و در همه وجود دارد. همان الوهیت در موجودات جاندار و بی جان نهفته است، اما به دلیل تفاوت در هر مرحله ی آگاهی در طی تکامل و درون نگری، ظهور الوهیت به درجه های مختلف توسط هر موجودی تجربه می شود.

ابدیت آگاه در همه جای جهان می باشد؛ این ابدیت آگاه باعث می شود که هر ذره ای از زندگی در آفرینش، جنبه ای از الوهیت را دارا باشد. اگرچه الوهیت همیشه متجلی باقی می ماند، به دلیل فشار تأثیرهای مجاز است که ذات الهی همه ی چیزها و آفریده ها تجربه نمی شود. شناخت و تجربه ی الوهیت، هدف زندگی هر مخلوقی است. اما چون زندگی هر مخلوقی با مجاز احاطه شده است، الوهیت نمی تواند شناخته شود، مگر اینکه نقوش سانسکارایی مجاز از ذهن فردی پاک شوند. فقط آنگاه معلم ها می شود که مجاز وهم است.

قبل از اینکه فرد بتواند الوهیت خود را دریابد، آشکاری مجازی باید به پایان برسد. هدف آفرینش

آن است که در پایان به عنوان مجاز شناخته شود. بذره‌های سانسکارایی مجاز، از آغاز خود آفرینی فرد کاشته شده‌اند. تا این بذرها به ثمر نرسند، تجربه‌ی آفرینش به عنوان مجاز غیرممکن است. در شکل انسان، ممکن می‌شود تا مجاز را به عنوان مجاز دانست و الوهیت فرد را شناخت و به‌طور کامل آگاهی لایتناهی ابدی روح را تجربه کرد.

الوهیت روح همیشه متجلی است؛ روح همیشه با خدا یکی است. اما چرا روح در انسان یکی بودنش با خداوند را تجربه نمی‌کند؟ این به دلیل نقوش سانسکارایی است که هفت لایه‌ی حجاب درست کرده است که یک انسان معمولی نمی‌تواند از آن‌ها گذر کند. این هفت لایه‌ی حجاب از سه نوع ماده‌ی سانسکارایی درست شده است؛ اولین و ضخیم‌ترین لایه از ماده‌ی خاکی درست شده است؛ چهار لایه‌ی بعدی از ماده‌ی «پرانا» یا لطیف ظریف درست شده است و دو لایه‌ی دیگر از نازک‌ترین ماده‌ی ذهنی درست شده است. هر لایه‌ی حجاب مربوط به ماده‌ی مجازی است که در دنیاها‌ی خاکی، لطیف و ذهنی پیدا می‌شود. ذهن انسان نمی‌تواند الوهیت همیشه حاضر خویش را ببیند.

جنبه‌های الوهیت در سرتاسر شش آسمان درون‌نگری تجربه می‌شوند. درون‌نگری جریانی است که در آن حجاب‌های مجاز برداشته می‌شوند. در طی درون‌نگری، نقوش سانسکارایی با برداشته شدن هر حجاب پی‌درپی، نازک‌تر و نازک‌تر می‌شوند. وقتی مهربابا این حجاب را هفت لایه خواند، این به آن معنا بود که هفت لایه وجود دارد و همچنان که آگاهی فرد، درون‌نگری را تجربه می‌کند و سانسکاراها در پیچیدن و باز شدنشان، نازک‌تر می‌شوند، لایه‌ای به کنار می‌رود. لایه‌ی خاکی یا هفتمین، ضخیم‌ترین یا سخت‌ترین لایه برای برداشتن است، زیرا به وابستگی‌های کهن و شناخت با بدن یا فرم متصل است. این لایه‌ی خاکی شامل ماده‌ی سانسکارایی است (صوت‌های خاکی، بدن‌های خاکی و غریزه‌های خاکی) که به اندازه‌ی آغاز فرد در آفرینش کهن هستند. در انسان این خاکی بودن، شکل، سخن، کارها و فکرهای خاکی را می‌گیرد.

راه راستی از ابتدای تکامل تا انتهایش در درون‌نگری وجود دارد. این راهی است که اولین روح پیمود. در طول این راه راست، الوهیت به ظهور ادامه می‌دهد. اگر همه‌ی جریان تکامل راه راستی را دنبال کند، الوهیت به‌طور فزاینده‌ای در هر سطح نوین آگاهی تجربه می‌شود. اما این اتفاق نمی‌افتد، چون مجاز بی‌شمارست و این بی‌شماری، پیچیدگی‌های بی‌شماری را به وجود می‌آورد و این پیچیدگی‌ها باعث انحراف از راه راست به سوی حقیقت می‌شود. در نتیجه الوهیت به هیچ اندازه‌ای در طی تکامل تجربه نمی‌شود. وقتی بشریت بیش از حد از راه راست منحرف شد، خداوند به عنوان اوتار شکل انسان می‌گیرد و کار می‌کند تا همه‌ی آفرینش را با حذف این پیچیدگی‌ها به راه راست بازگرداند و دوباره جریان تکامل راه راست می‌شود.

این راه راست شدن حرکت تکامل آگاهی پس از اینکه اوتار بدن خاکی‌اش را در زمین رها می‌کند در نتیجه‌ی کار اوتار برای جهان صورت می‌پذیرد. ظهور اوتار به‌طور مستقیم با بدن خاکی‌اش وابسته نیست، زیرا نتیجه‌ی نهایی کارش، ظهور الوهیتش می‌باشد که جهانی است. در طی ظهورش، هر سطح آگاهی از سنگ تا انسان، یک هُل جهانی دریافت می‌کند و این هُل هر سطح آگاهی را به راه راست سوق می‌دهد. این حرکت به راه راست به آن معناست که پیشرفت بیشتری در آگاهی صورت می‌پذیرد.

این پیشرفت، تغییر بزرگی را برای خوبی همه‌ی آفرینش به وجود می آورد زیرا که ظهور الوهیت اوتار به طور جهانی تجربه می شود.

بیش از یک در صد از الوهیت نمی تواند در دنیای خاکی تجربه شود. این یک در صد گرایش روحانی روح خاکی-آگاه می شود. این گرایش به سوی زندگی روحانی به چنان اندازه ای شدت می یابد که در طی ظهور، آن وابستگی بشر به مادیات بسیار ضعیف می شود. سه چهارم قدرتی که مادیات بر آگاهی بشر دارد، ضعیف می شود. ظهور اوتار به اوج می رسد وقتی بشریت یک در صد مزه‌ی می اش را دریافت می کند و مست می شود تا در ستایش او آواز میرا بخواند. هر انسانی الوهیت اوتار را به درجه‌ی مستی اش تجربه می کند. این درجه‌ی مستی در سه جهان متفاوت است. یک مست خدا می تواند الوهیت خدا را در دنیای لطیف به اندازه‌ی بیست و پنج درصد تجربه کند و پیر آسمان ششم، در دنیای ذهنی به اندازه‌ی پنجاه درصد تجربه می کند.

اوتار مهربابا برای تمام جهان کار کرده است و او از الوهیتش خواهان دادن می و آواز می اش به هر انسانی است. سطح مستی متناسب با کاری است که اوتار برای هر انسانی انجام داده است. ظهور مهربابا به این معناست که عصر می آمده است! و آواز می اش توسط آنانی که الوهیتش را تجربه کرده اند، خوانده می شود. وقتی تمام دنیا می اش را مزه کنند و آوازش را بخوانند، آنگاه ظهورش کامل خواهد شد، زیرا که مستی، آگاهی دل بشر را پر خواهد کرد. سکوتش با الوهیتش که بشریت را مست خواندن آواز می می کند، شکسته خواهد شد. این آوازِ مستیِ ظهور الوهیتش در سه جهان خواهد بود.

## پاسخ الهی

خداوند، بیکران است و بیکرانی اش غیرقابل تقسیم است. خداوند اقیانوس بیکران بدون حد است و قطره‌های انفرادی که به نظر هستی دارند، قطره‌ها نیستند بلکه اقیانوس هستند.

اقیانوس خداوند، سطح و ساحل ندارد بلکه موج دارد؛ این موج‌ها سایه‌ی اقیانوس را تشکیل می دهند. در آفرینش، آفرینش، موج‌های اقیانوس است. در آفرینش به دلیل حرکت موج‌ها، بازی ای بین خداوند و سایه‌اش وجود دارد. خداوند جوهر ست و سایه‌اش بدون جوهر؛ اما به دلیل موج‌ها، سایه حرکت می کند (گسترش می یابد) و پخش می شود. سایه هیچ است زیرا که بدون جوهر است؛ ظاهرش هیچ است. سایه به خاطر جوهر یعنی موج‌ها، فعال به نظر می رسد. جوهر است که همه‌ی کارها را انجام می دهد و با وجودی که به نظر می رسد که سایه، چیزها را یعنی گردش آفرینش را انجام می دهد، ولی در واقع هیچ کاری انجام نمی دهد. در حقیقت، آفرینش اتفاق نمی افتد. نمی تواند کاری انجام دهد (نمی تواند به خودی خود حرکت کند) زیرا که سایه هیچ چیز است.

وقتی انسانی می ایستد، می بیند که سایه‌اش گسترده شده است. وقتی دست‌ها و پاهایش را حرکت می دهد، سایه هم حرکت می کند. سایه فقط حرکت می کند چون که انسان حرکت می کند. بنابراین آن انسان است، نه سایه که همه‌ی کار را انجام می دهد و آنچه که به نظر می رسد که سایه انجام می دهد، تحریفی از هستی انسان است. موج‌ها در اقیانوس شبیه به فکرها در ذهن هستند. این موج‌ها هستند که

باعث می‌شوند آفرینش حرکت کند، به همان صورت که فکرها باعث می‌شوند که بدن حرکت یا عمل کند.

چرا انسان نمی‌فهمد که آفرینش تنها پرتوافکنی و هم توسط ذهن است؟ چون او آنچنان جذب در حرکت ظاهری آفرینش است که فراموش می‌کند. آفرینش یک سینماست، سانسکاراها فیلم هستند، بدن انسان پروژکتور می‌باشد، بدن لطیف برق است و ذهن گرداننده است.

وقتی دسته‌ی پروژکتور سینما را می‌گردانید، فیلم را بر روی پرده می‌بینید. وقتی جذب دیدن فیلم می‌شوید، فراموش می‌کنید شمایی که می‌خواستید فیلم را ببینید، پروژکتور را روشن کرده‌اید. به عبارت دیگر، ذهن شما بود که باعث شد همه‌ی این‌ها اتفاق بیفتد، اما شما این را فراموش می‌کنید. فقط اگر برق می‌رفت، شما به خاطر می‌آوردید که در تمام طول این مدت این شما بودید که ماشین را می‌گردانیدید. به همین ترتیب، ذهن هر انسانی فیلمی را روی صفحه‌ی دنیا پرتوافکنی می‌کند، اما همه آنچنان جذب در تماشای فیلم هستند که فراموش می‌کنند که ذات آن‌ها این را انجام می‌دهد. آن ذات، موج‌های اقیانوس ذهن یعنی فکرهای مان هستند.

در هر شکل انسانی، آگاهی به‌طور کامل پرورش یافته است و ظرفیت کامل ذهن و فکر کردن برای یکی شدن با اقیانوس ذهن را دارد. وقتی که شکل انسان با آگاهی کاملش بدست آورده شد، خداوند آماده است تا خود را دریابد. در هر شکل انسانی، جوهر یعنی خودی حقیقی وجود دارد و همچنین سایه وجود دارد که خودی مجازی است و به‌طور کامل از سانسکاراها ساخته شده است. خودی حقیقی، ذهن حقیقی بیکران با فکرهای بیکران دارد و خودی مجازی، ذهن دروغی بیکران با فکرهای بیکران دارد. خودی حقیقی شاهد بازی خودی مجازی بر صفحه‌ی مجاز یعنی زندگی است. ذهن بیکران آنچنان جذب تماشای این سینماست که فراموش می‌کند که آن یگانه است که خودی مجازی را بر صفحه‌ی کل آفرینش پرتوافکن می‌کند. در تکامل از شکل سنگ تا شکل حیوان، این شرط فراموشی، طبیعی است، چون ذهن، خود به‌طور کامل پرورش نیافته است. اما این فراموشی در شکل انسانی غیرطبیعی است، چون سرانجام ذهن انسان ظرفیت آن را دارد که بداند انجام دهنده کیست و اینکه او ذهن بیکران است.

در پایان، برای اینکه فرد بداند که انجام دهنده کیست، باید خود مجازی را فراموش کند و خود یعنی ذات را به یاد آورد. اما به دلیل ذهن دروغین بیکران با فکرهای نامحدودش، ذهن انسان همیشه خود مجازی‌اش را به یاد می‌آورد و خود حقیقی، ذات، با فکرهای بیکرانش را فراموش می‌کند.

ذات، دانش است و آن دانش، عشق را به‌وجود می‌آورد. این عشق در شکل اوتار بازگشت می‌کند تا برای همه‌ی شکل‌های آگاهی در آفرینش از سنگ تا انسان کار کند. برای بشر این عشق الهی، آگاهی را در راه شناخت خودی حقیقی بیدار می‌کند. عشق اوتار همه‌ی سطح‌های تکامل آگاهی را به‌سوی شکل انسان هدایت می‌کند، چون فقط در شکل انسان، خودی حقیقی می‌تواند شناخته شود.

در لحظه‌ای که خود حقیقی انسان شناخته می‌شود، به‌طور طبیعی بیان می‌دارد، «من خدا هستم.» این بیان الوهیت آنچنان قوی است که حدود ذهن دروغین نامحدود را از بین می‌برد و آگاهی تبدیل به خودی حقیقی با ذهن حقیقی بیکران می‌شود. ذهن حقیقی بیکران، ذهن بیکران آگاه، آگاه از ابدیتش

است؛ و ذهن دروغین بیکران، ذهن بیکران ناآگاه، ناآگاه از ابدیت یا بیکران بودنش می باشد. داشتن دانش و تجربه در ذهن حقیقی لایتنهایی خود حقیقی، هدف زندگی است. اما وقتی که انسان همیشه خود حقیقی را فراموش می کند و ذهن محدودش فقط خود مجازی، ساخته‌ی سایه را به یاد می آورد، چگونه می تواند دانش خودی حقیقی را داشته باشد؟ جواب این است که یگانه‌ای را پیدا کند که به شناخت رسیده است و آن خدا در شکل انسان است و حالت ذهن بیکران آگاه را بدست آورده است.

فرصت بودن با انسان به خدا رسیده، شانس است که تعداد کمی از مردم در هر عصری دارند. اما اوتار، یگانه مرشد به خدا رسیده است که برای هر انسان می آید. او تنها یگانه‌ای است که برای هر موجودی در آفرینش وجود دارد و به همه بدون اینکه خواسته شود، کمک می کند. برای اینکه به سؤال‌هایمان جواب بدهد، اوتار کار می کند تا هر شخصی جوابی را که خودش می تواند بفهمد را دریافت کند. این به آن معناست که هر انسانی کم کم خود را در جهت شناخت خود می یابد و هر فردی آگاهانه گرایش سفر کردن به سوی تجربه‌ی خود را بدست می آورد.

اوتار یک هل درونی به هر انسانی می دهد و هر مرد یا زنی، ظهور الوهیتش را مطابق با حالت پیشرفت درونی اش (حالت آگاهی) تجربه می کند. اکنون مردم سرتاسر دنیا کم کم به سوی شناخت هدف آفرینش و به سوی شناخت خود، گرایش پیدا کرده اند. زندگی روحانی در حال پدیدار شدن می باشد. وقتی زمان آن فرا می رسد که همه‌ی بشریت گرایش یافته تا به دنبال کمک و راهنمایی اوتار باشد، ظهور اوتار در دنیا، مشاهده، احساس و تجربه خواهد شد.

اجازه دهید درک کنیم که کار مهربابا و ظهورش جهانی می باشد. او برای همه چیز و همه کس در جهان آمده است! او به تنها سؤال جاودانی مان، «من کیستم؟» جواب می دهد. اوتار می آید تا جواب‌ها را بدهد. او هر یک از ما را آماده می کند تا بتوانیم جواب نهایی را توسط سرانجام تجربه کردن، «من خدا هستم» درک کنیم. مهربابا در طی ظهورش به آنانی که توسط کارش برای عصرهای بی شماری به طور کامل آماده بوده اند، این جواب الهی را می دهد.

## برترین یک رفتگر شد

وقتی خداوند شکل انسان را بر روی زمین به عنوان اوتار می گیرد، او در بین مردم به عنوان برترین برترها عمل می کند. اما او، برترین برترها، دنیا را برای زندگی کردن در آن تقریباً نامناسب می یابد. پر از خاک و کثافت است. مردم آنچنان به این غیرطبیعی بودن مبتلا شده اند که آن‌ها به طور غیرطبیعی به کثافت‌های در اطرافشان عادت کرده اند. آن‌ها برای رها کردن خود یا دنیا از همه‌ی این کثافت‌ها هیچ کاری نمی کنند.

بشریت در حالت غیرطبیعی است و اوتار نمی خواهد که بشریت، کثیف و دنیا پر از کثافت باقی بماند. بشریت غیرطبیعی شده، زیرا که با خاک و کثافت یکی شده است و بنابراین برای اوتار مشکل است تا ذهن انسان و دنیا را تمیز کند.

دنیا پر از کثافت است و ذهن هر انسانی به مانند اتاقی در دنیا هست و بنابراین هر اتاقی پر از گرد و خاک است. گرد و خاک نشست کرده و بخشی از اتاق شده است و بنابراین هر انسانی از گرد و خاک خودش ناآگاه است. اما اگر در اتاق جارویی زده شود و ذره‌های گرد و غبار بلند شوند تا ابری از غبار تشکیل دهند، فرد بی‌درنگ از خاکی که در اتاق است، آگاه می‌شود و با آن احساس خفگی می‌کند.

وقتی اوتار نزول کرد، او دریافت که مردم ناخودآگاهانه با کثافت خودشان یکی شده‌اند. او شروع کرد تا ذهن هر یک را با پاک کردن گرد و خاک از هر اتاق تمیز کند. ذرات گرد و خاک به مانند غبار ابر سیاه بر روی دنیا، در هوا بلند می‌شوند و مردم احساس می‌کنند که دارند خفه می‌شوند. به این ترتیب بشریت خیلی زیاد از کثافت خودش و همه‌ی گرد و غبار موجود در دنیا آگاه می‌شود.

این خفقان، هرج و مرج حاضر در دنیا و سردرگمی در ذهن‌های مردم در همه‌جا هست. اما این خفقان، هرج و مرج و سردرگمی، نتیجه‌ی کارش است تا دنیا را تمیز کند. این کثافت که حالا به هم خورده، گُنش و واکنشی را در دنیا شروع کرده است و آن‌ها واکنش بشریت به ابرهای خفقان آور هستند. وقتی کسی اتاقی را جارو می‌کند، بیشتر خاک بیرون ریخته می‌شود و فقط آن قسمتی که در هوا بلند می‌شود، باقی می‌ماند. تا آن ذره‌های خاک نشست نکنند گرچه اتاق تقریباً تمیز است، ولی هنوز نفس کشیدن مشکل است. اوتار کثافت را از دنیا زدوده است، اما آن ذره‌های غبار هنوز در هوا هستند، گُنش و واکنش را در هر فردی شروع کرده‌اند، چون ذره‌های گرد و خاک هر شخصی، ابر سیاهی را تشکیل داده که هرکس توسط آن احساس خفقان می‌کند.

وقتی این ذره‌های گرد و خاک نشست کردند و ابر سیاه کم‌کم ناپدید گردد، آن نتیجه‌ی کار اوتار است که ذهن هر فردی را با گُنش‌ها و واکنش‌های درون ذهن فردی هر شخص تمیز کرده است. بشریت صلح را تجربه خواهد کرد و خواهد پرسید، «چه کسی کثافت دنیا را پاک کرد؟» اوتار جواب خواهد داد، «من با رفتگر شدن، جهان را تمیز کرده‌ام، من هر اتاقی را تمیز کرده‌ام.» این تمیز کردن ذهن انسان از غیرطبیعی بودنش، مرحله‌ی ظهور جهانی مهربابا خواهد بود.

## دغل بازها

پدر آفرینش مسئول فرزندانش است. حتی اگر فرزندی از او اطاعت نکند، به او احترام نگذارد، با او مخالفت کند، او را رد کند، هنوز پدر، آن‌ها را دوست دارد و به سود آن‌ها کار می‌کند و بخشنده است. اوتار پدر حقیقی مان است و برای هر یک از ما چه کمکش را بخواهیم یا نه، مسئول باقی می‌ماند. کمکش همیشه به سود ماست، چون ما را دوست دارد. اوتار کار کرده است تا برای بشریت آن را ممکن سازد تا او را به عنوان پدر حقیقی مان قبول کنیم.

اکنون خیلی‌ها در جستجوی راهنمای روحانی هستند، به مانند بچه‌ها که به دنبال کمک پدرشان هستند. اما اگر شخصی که در جستجوی کمک هست، آن را از کسی که پدر حقیقی‌اش نیست، بلکه وانمود می‌کند که پدرش است قبول کند، آنگاه آن شخص که به دنبال کمک است، بدون شک در راه سقوط می‌کند. چطور کسی که خود هدف را پیدا نکرده است می‌تواند به شخص دیگری راه به‌سوی

مقصد را نشان دهد؟ آن شخص وانمود می کند و او به خاطر سودهای خودخواهانه که فقط به سود اوست وانمود می کند نه شخصی که به اصطلاح دارد راهنمایی اش می کند. این دغل بازها، مرشدهای دروغین، اولیای دروغین، مردان مقدس دروغین هستند که اکنون تقریباً همه جا پیدا می شوند.

امروزه خیلی از چنین دغل بازهایی در دنیا وجود دارند؛ آن ها هم از شرق و هم از غرب برخاسته اند. آنان خود را اولیای خداوند، مردان مقدس، معجزه گران، شفا دهنده ها می نامند؛ حتی بعضی ها خود را مرشدان کامل یا اوتار می نامند. آن ها تقلبی هستند، به مانند تقلبی بودن گل های مصنوعی که هیچ عطری ندارند. شما را خیره می کنند، مدهوش می کنند، هیپنوتیز می کنند، اما نمی توانند به خدا هدایتان کنند.

در غرب این دغل بازها شبیه گرگ هایی هستند که بره های پدر را شکار می کنند. در شرق آن ها به مانند مارهایی هستند که دل صادق را زهر آلود می کنند. مردم معمولی خیلی بهتر از مردان ریاکارِ نادرستِ خداوند هستند. در سرتاسر دنیا چنین دغل بازهایی تعداد زیادی پیرو جمع می کنند و مردم مذهبی ساده ذهن و مردم ساده در معنویت را فریب می دهند. آنان ساده هستند چون فریب خورده اند و آن متقلب ها را باور دارند. این مردم به گل های مصنوعی، گرگ های زوزه کش و افسون مار جذب می شوند. آنان هیچ تجربه ای از عطر درونی اولیا حقیقی یا مرشدان کامل ندارند. آن ها اهمیت سکوت اوتار و جریان طبیعی عشق و رحمت او را نمی فهمند. مردم با ظاهر جذابِ نمایش های زوزه ی گرگ ها در مهتاب و حرکت های افسونگر مارها راضی و خشنود می شوند.

اگرچه تعداد بسیاری، پیروان این متظاهران روحانی می شوند، هیچ فایده ی روحانی در دنبال کردن چنین دغل بازهایی وجود ندارد. برعکس، شکست معنوی وجود دارد، زیرا اگرچه این دغل بازها وانمود می کنند که مردان خدا هستند، به مجاز وابسته اند. این دغل بازها به جای نشان دادن راه حقیقت به پیروانشان فقط راه های متفاوتی را به سوی توهم بیشتر نشان می دهند. مراسم مذهبی، تشریفات، تعصب های مذهبی، فخر عقلانی، عقیده های تعصب آمیز، خرافه ها، عقیده ها و غیره، راه هایی به جهل عمیق تر هستند. این ها منبع عمیق سازی جهل هستند. چنین راه هایی دانش شخص را به حقیقت خداوند یا تجربه ی خداوند اضافه نمی کند.

مرشدان حقیقی، اوتار و سدگروها، ایمان حقیقی و عشق برای خداوند را در پیروانشان به وجود می آورند؛ و چون آن ها کامل هستند، پیروانشان به خداوند رهنمون می شوند. مرشد تقلبی یک محیط مصنوعی ایجاد می کند تا توده ی مردم را جذب کند و به جای اینکه آن ها را به حقیقت رهنمون کند، آن ها را از خداوند منحرف می کند. راه به حقیقت، راه ساده و مستقیمی است. فقط یک عاشق حقیقی خداوند می تواند وارد این راه شود. چنین شخصی از تمرین های دنیوی به مانند مراسم و تشریفات جدا شده است. برای آنانی که جامه بر تن می کنند و مراقبه می کنند و به طور ماشینی ذکر می گویند، عقیده های تعصب آمیز را موعظه می کنند، تشریفات مذهبی را اجرا می کنند و وانمود می کنند که پیشرفت روحانی دارند، راه باز نیست. راه به سوی او از عشق درست شده است نه از تشریفات؛ از اشتیاق نه از مراسم؛ از صداقت نه از تعصب مذهبی؛ از تسلیم نه از آموختن؛ از فداکاری نه از موعظه؛ از بخشیدن نه از مراقبه؛ از مست الهی بودن نه از ذکر گفتن.

مرشدان دروغین، اولیا دروغین و شعبده‌بازان وانمود می‌کنند و به این ترتیب آنها پیروان مصنوعی می‌سازند چون خود ساختگی هستند. آن‌ها مردان دروغین خداوند هستند! آن‌ها سخنانی می‌کنند، کلاس‌های مراقبه و محفل‌های مذهبی دارند و محیط ساختگی روحانی ایجاد می‌کنند و مردم به‌سوی آن‌ها جلب می‌شوند. اهل تصوف و شفا دهنده‌ها، معجزه‌های کوچکی می‌کنند و مردم جمع می‌شوند تا نمایششان را ببینند، اما آن‌ها حقه‌های جادوگری است.

زندگی روحانی نمایش نیست. راه زندگی روحانی همیشه راه بی‌هوسی بوده است. چطور شخص می‌تواند با پوشیدن ردا به‌جای لباس معمولی، بدون خواسته شود؟ چطور بی‌هوسی می‌تواند با دنبال کردن کسی که معجزه می‌کند و به او پول می‌دهید، بدست آورده شود؟ چنین چشم‌پوشی سطحی هیچ‌وقت نمی‌تواند حالت بدون خواستن را ایجاد کند. برای بدون خواسته شدن، شخص باید دربارهی بدست آوردن مقصود زندگی جدی شود. وقتی هدفش متمرکز شده و مشخص است، آنگاه جدی بودن در مقصودش، شخص را کم‌کم از همه‌ی امیال، جاه‌طلبی‌ها، خواسته‌ها، دوست داشتن‌ها و دوست نداشتن‌ها رها می‌کند. آنگاه شخص می‌تواند برای خدا زندگی کند، دنیا و همه‌ی مجازش را فراموش کند.

مردم صادق باید از این دغل‌بازهای روحانی فاصله بگیرند. آنان بدترین ریاکاران هستند. آن‌ها وانمود می‌کنند که به خدا نزدیک هستند، آن‌ها قلب و وجدان ندارند. آن‌ها فقط دربارهی خدا حرف می‌زنند تا زندگی مادی‌شان را که برای نام، شهرت، قدرت و ثروت است، برآورده سازند. هر اندازه مشهور، هر اندازه پر قدرت و هر اندازه ثروتمند باشند، آن‌ها دغل‌باز هستند، زیرا اگر آن‌ها حقیقی بودند وقتی خداوند در میانشان بود، او را می‌شناختند.

این دوره‌های اوتاری است و به دلیل کاری که توسط اوتار مهربابا انجام شده، تمام جهان کم‌کم به‌سوی زندگی روحانی می‌گرایند. همزمان دغل‌بازها کارشان را شروع کرده‌اند و نمایششان را اجرا می‌کنند. این گرایش جهانی به‌سوی زندگی روحانی توسط اوتار به‌وجود آمده است.

اکنون دغل‌بازها از جهل مردم سوءاستفاده می‌کنند. اما آن‌ها به هدف در کار اوتار خدمت می‌کنند. آن‌ها کار سطل آشغال را انجام می‌دهند! کسب و کارشان نگهداری از کثافت و آشغال انسان است. مردم می‌توانند کثافت و آشغالشان را در آنان و تشکیلات آن‌ها بریزند.

این آشغال و کثافت چیست؟ آن چیزی جز باقیمانده‌ی سانسکارهای غیرطبیعی ذهن انسان نیست. اما خطر بزرگی در این وجود دارد. تا زمانی که شخص به مرشد قلبی ایمان داشته باشد، کثافت شخص به سطل آشغالی که مرشد قلبی است ریخته می‌شود. اما اگر زمانی فرا رسد که شخص به اعتبار، به آن به‌اصطلاح مرشد شک کند، نه تنها کثافتی که شخص در آن سطل آشغال انداخته می‌تواند به او برگردد، بلکه بعضی از آشغال‌هایی که مردم دیگر هم در دغل‌بازها انداخته‌اند با آشغال خود شخص به آنها باز می‌گردد. فرض کنید فردی پیرو یک به‌اصطلاح مرشدی برای مدت طولانی بوده است، روزی درمی‌یابد مردی که او دنبال می‌کرده، مرشد واقعی نبوده، بلکه یک متقلب بوده که به عنوان مرشد نقش بازی می‌کرده و او را فریب می‌داده است. پیرو تصمیم می‌گیرد که مرشد قلبی را ترک کند. اما او آنجا را فقط با آشغال سانسکارایی خودش ترک نمی‌کند، چون مقداری از باقیمانده‌ی تأثیرها غیرطبیعی



دیگران را هم جمع کرده است. پس از این، شخص بیشتر از ابتدای جستجویش برای راهنمای روحانی که او را به آن به اصطلاح مرشد رهنمون کرد، گرفتار سانسکارهای غیرطبیعی می شود.

فقط اوتار می تواند به توده ای که این مرشدان و اولیا دروغین را دنبال می کنند کمک کند، چون او می تواند آن ها را از کثافت سانسکاری که در تماس با این دغل بازها کسب کرده اند، پاک کند. این تمیز کردن وقتی شروع می شود که مردم در تماس با او بیایند و وقتی کامل می شود که مردم او را در راه زندگی روحانی دنبال کنند. امروزه به دلیل کار درونی که توسط اوتار مهربابا، نزول مستقیم خداوند در شکل انسان، انجام شده، مردم به زندگی روحانی گرایش دارند. او محبوب عاشقانش است و در عاشقانش ظهور خواهد کرد. دلیلی برای شکیبایی وجود ندارد؛ او ظهور خواهد کرد. برای عاشقان اوتار مهربابا، نیازی به دیدار اولیا و مرشدان وجود ندارد. هیچ راهی برای دانستن اینکه آن ها حقیقی یا قلابی هستند وجود ندارد. مهربابا در میان ما هست؛ با این حال مردم دیگری مرشدان و اولیا را پیدا می کنند و خواهند دید که بعضی از آن ها حقیقی و بعضی قلابی هستند. این جستجوی مرشدان و اولیا، مرحله ای از ظهور اوتار است. کار او تمام شده است و آن را قبل از رها کردن بدنش کامل کرده بود. اکنون عاشقان حقیقی خداوند در انتظار ظهور او هستند. او کم کم ظهور می کند، اما زمانی فرا خواهد رسید که او با قدرت و شدت زیاد ظهور خواهد کرد. عاشقانش باید در انتظار باشند و ببینند. برای ما اهمیتی ندارد اگر مردم اکنون مهربابا را در دلشان نپذیرند. فقط این مهم است که ما او را قبول کرده و عاشق او هستیم. مهربابا اول در عاشقانش ظهور می کند.

عشق نیازی به تظاهر یا نمایش ندارد. گنجینه ای است که باید از دیگران مخفی نگه داشته شود. نیایش، باید روشن کردن چراغ عشق در دل هایمان باشد و این به چراغ عشق اجازه خواهد داد تا نیایش محبوب را بجا آورد. این چراغ نمی تواند به طور خارجی دیده شود؛ در درون می سوزد تا در شعله اش تمام وابستگی ها را سوزانده، عاشق را آزاد سازد تا با محبوب یکی شود. بنابراین به مهربابا عشق بورزید و آنچنان با شدت عشق بورزید که خودی خود را فراموش کنید. برای عاشق هیچ تجربه ای دیگری برای دنبال کردن وجود ندارد. عاشق حقیقی، اوتار بودن مهربابا و الوهیتش را در طی ظهورش درون دل خود تجربه خواهد کرد.

## چه مجازاتی!

خداوند بیکران است و بیکرانی اش غیرقابل تقسیم است. در بیکرانی خداوند، همه چیز و همه کس خداست و هیچ چیز به جز خداوند نیست. اگرچه در واقعیت، بیکرانی درون هر یک وجود دارد، اما همه کس، بیکرانی که فرد را خدا می سازد، تجربه نمی کند. برای تجربه ای بیکرانی، فرد باید آگاهی نامحدود داشته باشد و تا آگاهی نامحدود نشود، فرد با اینکه در واقع خدا هست، خود را به عنوان خداوند تجربه نمی کند. هر نفر در آگاهی توسط وابستگی های سانسکاری مجاز محدود است و تا وابستگی های تجربه ای مجازی پاک نشوند، شخص نمی تواند حقیقت خدا بودن را تجربه کند.

ما در حباب کیهانی مجاز حبس شده ایم. هر یک خداوند را در درون خودش در زندان خودی محدودش نگه می دارد. زندان های ما از وابستگی های سانسکاری درست شده و از میان زندان هایمان

بجای خداوند، مجاز را مشاهده می‌کنیم. خداوند به عنوان آگاهی بیکران رنج می‌برد، چون او بیکران است و ما بیکرانی را که در درون ما حبس شده را در نمی‌یابیم. این چه مجازاتی برای خداوند است، یگانه‌ای که هیچ‌وقت مجازات نمی‌کند، اما همه‌ی این‌ها را در سکوت تحمل می‌کند.

خداوند دانش بیکران، قدرت بیکران و سرور بیکران است و طبیعت سه‌گانه‌ی<sup>۳</sup> او به عنوان عشق کل، رحمت کل و بخشندگی کل ظهور می‌کند. خداوند از سر رحمت به مقصود دادن دانش الهی‌اش به انسان، خود را در شکل انسانی اسیر می‌کند تا خود را از آن زندان که محدودیت‌مان است آزاد سازد.

خداوند شکل انسان می‌گیرد تا کار کند. وقتی او در سطح جهانی کار می‌کند از دانش بیکران‌اش استفاده می‌کند، اما قدرت بیکران و سرور بیکران‌اش را بکار نمی‌برد. چون در حین کار کردن از قدرت و سرور بیکران‌اش استفاده نمی‌کند، او همیشه رنج می‌برد. اوتار بار جهان را به دوش می‌کشد و هنگامی که بر روی زمین است، او باید این بار را در طول تمام مدت کارش بر دوش کشد.

وقتی اوتار به رای جهان کار می‌کند، فقط از دانش الهی‌اش استفاده می‌کند. این دانش الهی در ذهن جهانی موجود است، بنابراین از طریق ذهن جهانی است که اوتار کارش را انجام می‌دهد. در ذهن جهانی اوتار، همه‌ی ذهن‌های محدود فعال هستند. چون هر ذهن محدود فردی دروغین است، ذهن‌های هر نفر، بار جهانی است که اوتار متحمل می‌شود. هر ذهن محدود فردی پر از امیال و خواسته‌هاست. نیروی سانسکارایی امیال، ذهن را به یک شیء جذب می‌کند؛ وقتی آن شیء دیده می‌شود، ذهن فرد آن را می‌خواهد. ذهن و اشیایی که آرزویش را دارد و می‌خواهد در نیستی<sup>۴</sup> وجود دارند. اما هر ذهنی وجود خود و همچنین وجود شیء را تأیید می‌کند. به دلیل این ادعا، اوتار رنج می‌برد، چون هر ذهنی درون ذهن جهانی، اوتار را با امیالش می‌کشد.

هر ذهن فردی، امیال را دوست دارد و به خواسته‌هایش می‌چسبد. این به دلیل آن است که هر ذهن فردی، امیال و خواسته‌هایش که دروغین هستند را دوست دارد و هر ذهنی بار اضافی بر ذهن جهانی اوتار قرار می‌دهد. چون اوتار مسئولیت آزاد ساختن افراد را از همه‌ی وابستگی‌ها به عهده گرفته است، او باید باری را که ذهن‌های سانسکارایی تولید می‌کنند را تحمل کند.

برای او آسان نیست تا هر فردی را از همه‌ی امیال و خواسته‌ها آزاد سازد، چون هر ذهنی با امیال و خواسته‌های بی‌شماری محدود شده است. مردم در واقع نمی‌خواهند از این امیال و خواسته‌ها رها شوند. وقتی که اوتار کار می‌کند، مقاومت از همه‌ی گوشه‌های دنیا پدیدار می‌گردد و این، رنج او را به هنگام زندگی‌اش در روی زمین شدت می‌بخشد. وقتی آگاهی انسان با امیال و خواسته‌ها لبریز شده و دنیا پر از چیزهایی می‌شود که توسط مردم در همه‌جا خواسته و مورد هوس قرار می‌گیرد، اوتار می‌آید. اوتار کار می‌کند تا آگاهی بشر را از سه چهارم امیال اضافی رها کند و همچنین سه چهارم چیزهای مجازی غیرلازمی را که مردم می‌خواهند را از بین ببرد. وقتی دنیا در مقابل کارش مقاومت می‌کند، بشر در واقع در مقابل عشق، رحمت و بخشندگی او که این‌ها هر فردی را از امیال و خواسته‌های اضافی آزاد می‌سازند مقاومت می‌کند.

۳ - اعتقاد به داشتن سه صفت قدرت، سرور و دانش بیکران در خداوند

۴ - عدم هستی

هیچ کس نمی تواند تصور کند که چگونه اوتار مهربابا باید به خاطر کار جهانی اش بی اندازه رنج را تحمل می کند! هیچ کس نمی داند در حالی که او در روی زمین کار می کرد باید چه مقدار مخالفت را متحمل می شد! مهربابا برای سود همه ی عالم کار می کرد. او کارش را در حالی که بیشتر بشریت ندیده و ندانسته اند، انجام داد و مخالفت هرکسی در دنیا، چیزی بود که او باید متحمل می شد. با وجود این مهربابا کار جهانی اش را کامل کرد و انسان شروع به تجربه کردن نتیجه های آن کرده است. آنانی که اکنون به او روی می آورند و آنانی که روی خواهند آورد و دنیایی که سرانجام او را قبول خواهد کرد، هیچ تصویری از مخالفتی که او باید از هر یک از آن ها متحمل می شد ندارند.

اگر کسی ادعا کند، «من با کار اوتار مهربابا مخالفت نمی کنم»، او اشتباه کرده است. اگر فرد زیاده روی کرده و اگر به زیاده روی کردن در امیال و خواسته ها ادامه دهد، او با کار مهربابا مخالفت می کند. مخالفت ما باعث می شود که مهربابا حتی بیش از حال رنج ببرد.

وقتی کسی را عقرب می زند، گرچه که نیش فقط در یک نقطه است، درد بر تمام بدنش اثر می گذارد. به طور مشابه بدن جهانی اوتار، تحت تأثیر همه ی بدبختی ها و خوشبختی های هر فردی قرار می گیرد. وقتی پزشک سعی می کند تا درد نیش عقرب را آرام کند، اگر فردی که گزیده شده با تقلا کردن در مقابل پزشک، با معالجه مخالفت کند، پزشک خود رنج می برد، گرچه او دارد کسی را که زهر عقرب بر او اثر گذاشته معالجه می کند. به این ترتیب اوتار به دلیل تقلا و مخالفت نادیده و ندانسته با کارش رنج می برد. او با مهربانی برای دنیا رنج می برد و در سکوت آن بخشیده می شود.

بنابراین ما که به مهربابا گراییده ایم، نباید با کارش مخالفت کنیم، بلکه سعی کنیم تا توسط قربانی کردن امیال و خواسته هایمان به خاطر عشقش، آزاد شویم. بیایید تا ما که بخشنده گی اش را احساس کرده ایم، نگذاریم که او به خاطر ما رنج ببرد. بیایید تا بگذاریم که عشقش در زندگی مان ظهور کند.

## عشق نمی تواند سنگینی عقل را تحمل کند

دانش خداوند عقلانی نیست، دانش تجربه است. دانش خداوند، دانش کل است و تجربه اش همه چیز را دانستن است. این دانش همه ی زمان، همه ی فضا، همه ی چیزها و موجودات را در بر می گیرد؛ از این رو تاریخچه ی هر یک را از ابتدای آفرینش تا به آخر می داند. این دانش بدون درنگ است؛ جاودانه در طول کل مسیر تاریخ ثابت است. خداوند این دانش بیکران است؛ دانش، ماهیت اوست و هیچ چیز از او پنهان نیست، هیچ چیز از این دانش ناپیدا نیست. برای او تاریخ کل جهان و هر موجودی در آفرینش یک کتاب باز است و این دانش برای دانستن، نیازی به فکر کردن ندارد زیرا او همه چیز را در هر زمانی می داند.

وقتی اوتار در روی زمین است، از دانش بیکرانش برای کار جهانی اش استفاده می کند و نه کار و نه دانش او با چیزی محدود می شود. او مسئولیت همه ی آفرینش را به عهده ی خود گرفته است و این مسئولیت را توسط استفاده از دانش بیکران انجام می دهد. تکمیل این مسئولیت توسط بشریت به صورت هلی در آگاهی تجربه می شود. آگاهی تنها رسانه برای تجربه ی دانش است و وقتی آگاهی

بیکران می شود، دانش بیکران را تجربه می کند. افزایش دانش راه به سوی حقیقت است و بشریت، افزایش دانش را توسط هل بزرگی که اوتار در آگاهی به سوی خدا داده است تجربه می کند.

آگاهی اوتار جاودانه، نامحدود باقی می ماند. چون اوتار سانسکاراهای مقید کننده ندارد، چطور او که بیکران است، می تواند بدن جسمی محدودی را نگه دارد؟ بدن جسمی اش توسط سانسکاراهای کار جهانی اش، سانسکاراهای یوگایوگا نگه داشته می شود. دانش بیکران توسط بدن جسمی اوتار، ذهن جهانی را بکار می برد؛ سانسکاراهای یوگایوگایی را که او بر خود می گیرد، برای مقصود کار جهانی اش هستند. این سانسکاراها الهی هستند، آن ها بذر تاریخ هستند. آن ها نیروهایی هستند که سرنوشت بشریت را عوض می کنند، زیرا که این سانسکاراهای یوگایوگا از دانش بیکران پدید می آیند. این سانسکاراهای الهی توسط ذهن جهانی اوتار رها می شوند که تمام تاریخ گذشته و آینده را می داند. آن ها دیگران را از قید و بند سانسکاراهای محدودشان آزاد می سازند.

در ذهن جهانی این سانسکاراهای یوگایوگا شبیه شعله های زنده ی آتش اصلی اش (آتش نخستین) هستند. این سانسکاراهای یوگایوگا الهی هستند چون وقتی اوتار آن ها را بکار می برد تا یک هل جهانی به هر سطح تکامل و درون نگری بدهد، آن ها آگاهی را آزاد می سازند. سانسکاراهای یوگایوگای اوتار، شعله هایی هستند که از عشق الهی متولد شده اند. آن ها به مانند اشعه های بیکران از خورشید عشق، از جایگاه خداوند در آسمان هفتم می آیند. این اشعه ها از ذهن جهانی اوتار سرچشمه می گیرند، تا تاریکی را که توسط سانسکاراهای مقید کننده هر فرد در تاریخ به وجود آمده را پاک سازد. وقتی شخص به خصوصی تسلیم خواست و اراده ی اوتار می شود، رها کردن سانسکاراهای یوگایوگا توسط ذهن جهانی برای اوتار در کار جهانی اش آسان می شود. آنگاه ذهن جهانی اوتار می تواند سانسکاراهای یوگایوگایش را آزادانه برای آنانی که ذهنشان تسلیم او شده بکار برد. تنها وقتی که ذهن تسلیم است برای ذهن محدود امکان آن هست تا فنا شده و آگاهی از همه ی وابستگی ها آزاد شود. چه چیزی مانع می شود تا ذهن نفس فرد تسلیم شود؟ این عقل است. عقل در ذهن هر انسان یک مانع می شود و عشق نمی تواند سنگینی این عقل را که به مانند یک سنگ در ذهن انسان خاکی - آگاه سنگینی می کند را تحمل کند.

دانش خداوند آگاهی است که در هشیاری و تجربه ی بیکران است. عقل، قوه ی ذهنی ادراکی و مفهومی در انسان است که خاصیت و ماهیت همه چیز را معین می کند، اما تجربه ی درونی از چیزها را ندارد. خداوند بیکران، ماورای عقل است زیرا وجودش آگاهی است که تجربه ی بیکران دارد. اگر انسانی سعی کند تا خدا را توسط رسانه ی عقل دنبال کند، او نمی تواند به جایی برسد. خداوند فقط می تواند توسط تجربه ی آگاه دنبال شود و درون نگری، فرآیند این تجربه است. آسمان های درونی لطیف و ذهنی، رسانه هایی برای پرورش تجربه ی آگاه خداوند هستند. خداوند در طی درون نگری توسط رسانه ی آسمان های درونی پیدا می شود، اما برای انسان خاکی - آگاه، خداوند توسط واسطه ی عشق پاک و خالص احساس می شود. این عشق پاک و خالص وقتی ظهور می کند که قوه ی ذهنی عقل، تسلیم خواست و اراده ی اوتار باشد. تجربه کردن خداوند، خواست اوتار است و برای بدست آوردن آن، آگاهی باید خود را از سنگینی عقل آزاد کند. در جستجوی انسان برای خدا، عقل دشمن انسان می شود، زیرا که تجربه ی جریان عشق نامحدود را مسدود می کند.

هوش باید تسلیم باشد تا حقیقت خداوند را طلب کند، تا عشقش را که نامحدود است تجربه کند. وقتی هوش تسلیم می شود، شعله های سانسکاراهای یوگایوتار، که از عشق زاده شده اند، آن را می سوزانند تا راه را برای تجربه ی آگاهی پاک و خالص خداوند باز کنند. اما وقتی هوش تسلیم نیست به مانند یک تخته سنگ بزرگ، باری بر آگاهی شخص است و راه تجربه ی خداوند بسته است. اوتار باید کار کند تا هوش سنگ مانند را شکسته و با نرم کردن، آن را خاک کند. راه خاک به عنوان راه روحانی شناخته می شود، زیرا که ذهن انسان کم کم در مقابل بیکران تجزیه می شود. هوش اولین قوه ی ذهنی است که خرد شده و به مانند خاک نرم می شود.

در آگاهی انسان، انحراف هایی وجود دارد. بعضی از آن ها توسط اعمال غیرطبیعی ایجاد می شوند، برخی توسط انحراف های روحانی و برخی توسط هوش ایجاد می شوند. وقتی راه شخص برای تجربه ی عشق خداوند، تنها به دلیل هوش بسته است، آن عقل منحرف است. برای کسی که در طلب خداست، هیچ مکانی برای چنین عقل منحرفی وجود ندارد. هیچ مکانی در دل برای چنین عقلی وجود ندارد. عقل منحرف، تسلیم نیست و این مانع تسلیم آگاهی ذهن از تسلیم به تجربه ی عشق خداوند و خواست و اراده ی اوتار می شود. فقط وقتی عقل تسلیم است، طالب، عشق را می یابد و تجربه ی خداوند را بدست می آورد.

مرشدان روحانی کم کم عقل های مریدانشان را در هم می شکنند. پرسش ها سرشت عقل هستند، اما عقل منحرف وقتی نیازی به پرسش نیست می پرسد. عقل می تواند در کار مرشد مفید باشد، اما اول باید خودسری پرسش غیرلازم را از دست بدهد و فقط پس از این می تواند تسلیم خواست مرشد شود و کم کم هستی اش را از دست بدهد.

طالب متفکر تحصیل کرده ای بود که از یک اشرام به اشرام دیگری می رفت و معلم های روحانی، پیران و مرتاض ها را که به اصطلاح پیشرفته در روحانیت بودند، ملاقات می کرد. از هرجایی که دیدار می کرد، مراقبه، تمرین های یوگا، ستایش و خواندن را می یافت. او از شخص مسئول می پرسید، «چرا مراقبه لازم است؟... چرا یوگا لازم است؟... چرا ستایش لازم است؟... چرا آوازه لازم هستند؟» طالب هر دیداری را به این ترتیب سپری کرد و هیچ اشرامی او راضی نمی کرد.

یک روز مرد پیری را در راهش ملاقات کرد و آن ها دوستانه صحبت کردند. طالب شرح داد که او در جستجوی خداوند است، اما تا به حال، هیچ کس قادر نبوده به او کمک کند. مرد پیر به طالب اندرز داد تا به پیش مرد به خصوصی برود که در شهری در آن نزدیکی ها زندگی می کرد و اینکه آن مرد قادر خواهد بود تا به او در جستجوی کمک کند.

طالب به آن شهر رفت و مرد را یافت. این مرد یک مرشد کامل بود. او فقط چند مرید داشت که تعدادی از آن ها مشغول کار فیزیکی بودند. عده ای در حال پختن بودند، عده ای در حال شستن ظروف و عده ای باغبانی می کردند و تعداد کمی نزد مرشد نشسته بودند.

مرشد از طالب پرسید، «چرا آمده ای تا مرا ببینی؟ چه می خواهی؟» طالب جواب داد، من از جستجوی خداوند خسته شده ام. من شناخت خدا را می خواهم. «مرشد خوشحال بود و جواب داد، «با من بمان، اما اگر خدا را می خواهی، باید از دستورهایم اطاعت کنی. پس از چند روز به تو دستورهایم را خواهم

داد. اگر قول بدهم که کمکت کنم، آیا آماده‌ای تا از آن‌ها اطاعت کنی؟ طالب بی‌درنگ جواب داد، بله مرشد، اطاعت خواهم کرد.

طالب در مرکب مرشد باقی ماند، اما ذهنش شروع به کار کرد. او کسی را در حال مراقبه، انجام تمرین‌های یوگا، ستایش کردن نیافت؛ و ذهنش شروع به تردید درباره‌ی مرشد کرد. در گذشته او همیشه درباره‌ی مراقبه، یوگا، ستایش و پرستش سؤال کرده بود و اکنون وقتی مشاهده کرد که چیزی مانند آن‌ها انجام نمی‌گیرد، شک نمود که آیا مرشد حقیقی است و به‌راستی می‌تواند او را کمک کند. طالب آنچنان با پرسش‌ها و تردیدهایش ناراحت شده بود که تصمیم گرفت پس از چند روز استراحت آنجا را ترک کند.

روز بعد مرشد از طالب خواست تا پایش را ماساژ بدهد. طالب در حالی که ماساژ می‌داد، فکر می‌کرد که او در چه محیط روحانی عجیبی است و به مرشد گفت، «من فردا از اینجا می‌روم. ذهنم در اینجا خیلی پریشان است.» مرشد گفت، «چه می‌گویی؟ تو به من قول داده‌ای که با من بمانی و دستورهائیم را اجرا کنی و حالا قصد داری که بروی؟ این شایسته‌ی یک شخص تحصیل کرده‌ی باهوشی به مانند تو نیست. یک روز قول می‌دهی و آنگاه روز بعد آن را می‌شکنی! اگر به‌راستی باهوش بودی، قبول نمی‌کردی که اینجا بمانی و دستورهائیم را اطاعت کنی.» مرشد خندید، «اما تو قبول کردی. پس دست کم باید چند روزی با من بمانی.»

طالب مطیعانه جواب داد، «بله، درست می‌گویی. من بیشتر خواهم ماند.» اگرچه او موافقت کرد تا بماند، احساس اضطراب در او ادامه یافت، زیرا که از محیط روحانی آنجا خوشش نمی‌آمد.

روز بعد مرشد او را صدا کرد و گفت، «اولین دستورم را به تو می‌دهم. این سنگ را بگیر. به بازار برو و دو کیلو از سبزی‌های مختلف بجای سنگ برایم بیاور.» طالب در حال نگاه کردن به سنگ جا خورد، به مرشد گفت، «این سنگ به نظر بی‌ارزش می‌رسد. چه کسی دو کیلو سبزی برای آن می‌دهد؟» مرشد سرزنشش کرد، «دستورهائیم را اطاعت کن و بی‌درنگ به بازار برو و چیزی کمتر از دو کیلو از بهترین سبزیجات را بیاور!»

طالب با تردید آنجا را ترک کرد، تمام راه فکر می‌کرد که او باید آنجا را ترک کند زیرا که به نظر می‌رسید که مرشد هیچ ادراکی درباره‌ی ارزش سنگ‌ها ندارد. اما با وجود پریشانی‌اش، او به بازار رفت و سنگ را به فروشنده در مقابل دو کیلو از بهترین سبزیجاتش ارایه داد. اما هیچ‌کس قبول نکرد. یک فروشنده حاضر شد که یک کیلو سبزی به جای سنگ بدهد، اما طالب قبول نکرد و با دستان خالی به پیش مرشد بازگشت.

وقتی طالب به مرشد نزدیک شد، او گفت، «من گفتم که هیچ‌کس دو کیلو سبزی برای این سنگ نمی‌دهد و حرفم درست بود. فقط یک فروشنده قبول کرد که یک کیلو سبزی بدهد و در تعجبم که چرا او حتی این مقدار را هم پیشنهاد کرد. سنگ بی‌ارزش است؛ غیرممکن است که بتوان دو کیلو سبزی در ازای آن بدست آورد.»

با شنیدن شکایت‌های طالب، مرشد لبخند زد و گفت، «حالا این دستور دوم من است. به شهر باز گرد و به مغازه‌ی شکلات‌فروشی برو و پنج کیلو از بهترین شکلات‌ها را در ازای سنگ بیاور.» طالب

بی درنگ گفت، «اما سرورم، چطور ممکن است؟» مرشد لبخند زد، «با من بحث نکن؛ به شهر باز گرد و آنچه را که گفته‌ام، اجرا کن.»

طالب با احساس آشفتگی آنجا را ترک کرد و در فکرش همه نوع فکرهای ناسزاوار و ناشایسته، برضد مرشدش داشت. اما با وجود پریشانی‌اش دوباره به شهر بازگشت. او به بهترین مغازه‌ی شکلات‌فروشی رفت و سنگ را به فروشنده نشان داد و گفت، «سلام آقا، لطفاً پنج کیلو از بهترین شکلات‌هایتان را در ازای این سنگ زیبا به من بدهید.» فروشنده به سنگ نگاه کرد و خندید، «چه کسی به تو پنج کیلو شکلات در ازای این سنگ می‌دهد؟ ارزش زیادی ندارد. اما زیباست و دخترم از آن خوشش خواهد آمد. بنابراین من سه کیلو شیرینی در ازای آن می‌دهم.»

طالب به پیش مرشد بازگشت و گفت، «من می‌توانم سه کیلو شیرینی در ازای سنگ بگیرم. فکر می‌کنم معامله‌ی خوبی است. آن معامله‌ای که می‌خواستی نیست، اما فروشنده این مقدار را قبول کرده و فکر می‌کند که دخترش از سنگ خوشش خواهد آمد.»

مرشد به حرف طالب خندید و به او دستور داد، «فردا صبح به شهر باز گرد. به طلافروشی برو و در ازای این سنگ ۲۰۰۰۰ روپیه بیاور!»

با شنیدن این طالب جا خورد و جواب داد، «چطور ممکن است؟ اگر از طلافروش ۲۰۰۰۰ روپیه در ازای این سنگ بخواهم، او مطمئناً فکر می‌کند دیوانه هستم!» مرشد لبخند زد و گفت «اطاعت کن؛ بدون جر و بحث بیشتری فقط از من اطاعت کن.»

آن شب طالب سعی کرد بخوابد، اما مرتب فکر می‌کرد که این مکان روحانی نبوده و آن مرشد دیوانه است. اما چون قرار بود چند روز دیگر آنجا را ترک کند و هرگز باز نگردد، تصمیم گرفت که صبح به شهر برود.

آن صبح به بهترین طلافروشی که می‌توانست پیدا کند رفت و سنگ را نشان داد. پس از آزمایش دقیق سنگ، طلاساز از او پرسید، «چقدر در ازای این سنگ می‌خواهی؟» طالب جواب داد، «من ۲۰۰۰۰ روپیه می‌خواهم، نه کمتر.» طلاساز جواب داد، «من ۱۰۰۰۰ روپیه خواهم داد، اما نه بیشتر!» طالب جا خورد و به پیش مرشد بازگشت. او در حالت شوک بود، زیرا تمام مدت او فکر می‌کرد که سنگ بی‌ارزش است.

آنگاه مرشد پرسید، «آیا ۲۰۰۰۰ روپیه را برایم آوردی؟» طالب با تردید جواب داد، «نه، مرشد. طلاساز فقط حاضر بود که ۱۰۰۰۰ روپیه در ازای سنگ بدهد.»

مرشد لبخند زد، «خیلی خوب، حالا به جواهرفروشی برو و ۱۰۰۰۰۰ روپیه در ازای سنگ بیاور.» طالب این بار جر و بحث نکرد، زیرا که داشت تا حدودی به مرشد و ارزش سنگ ایمان می‌آورد. او به بهترین جواهرفروشی رفت و سنگ را به او نشان داد. جواهرساز سنگ را آزمایش کرد و پرسید، «چقدر در ازای آن می‌خواهی؟» طالب جواب داد، «۱۰۰۰۰۰ روپیه!» جواهرساز جوابی نداد، اما به سمت گاو صندوقش رفت و ۱۰۰۰۰۰ روپیه برداشت و آن پول را در ازای سنگ داد.

سنگ، جواهر نادری بود و جواهرساز ارزش آن را می‌دانست، بنابراین بهای آن را بدون سؤال پرداخت.

طالب در حالت توبه‌وار با پول به پیش مرشد بازگشت و هنگامی که پول را به مرشد می داد گفت، «مرشد خیلی متأسفم. فکر می کردم که دیوانه هستی. اما حالا می دانم که من دیوانه هستم. لطفاً اجازه بده که با تو بمانم و خدمت کنم.»

مرشد لبخند زد، «تو دیوانه نیستی. تو جواهرساز نیستی، پس چطور می توانی ارزش سنگ را دریابی. عقلت باعث می شد که به این طریق فکر کنی. من می دانم که تو جواهر هستی. اگر به نزد دیگران بروی، ارزشت شناخته نخواهد شد، زیرا که آن‌ها جواهر را نمی شناسند. با من بمان و با تمام دل از من اطاعت کن و یک روز جواهری را که خود تو هستی، پیدا خواهی کرد.»

برای سالیان زیادی طالب، مرشد را با تمام دل خدمت کرد؛ و سرانجام مرشد جواهر بی نظیر شناخت خداوندی را به او داد.

اوتار مهربابا سانسکاراهای آزاد الهی کار جهانی اش را برای هر یک از ما رها کرده است و اگر عقل مان تسلیم باقی بماند، دل مان مزایای این سانسکاراهای یوگایوگا را از او دریافت خواهد کرد. ما متناسب با تسلیم مان به خواسته و اراده‌ی او، از وابستگی هایمان رها خواهیم شد. اما اگر به سنگینی و سختی سنگ به عقل هایمان بچسبیم، عقل هایمان منحرف خواهند شد و در طول ظهور اوتاری، هیچ چیزی بدست نخواهیم آورد. اگر انتظار داریم تا خداوند را از طریق عقل مان تجربه کنیم یا به نزد به اصطلاح مرشدها، پیران و مرتاض‌ها برویم، با این فکر که آن‌ها در روحانیت پیشرفته هستند و می توانند ما را کمک کنند، ارزش ما تنها قیمت دنیوی دارد و ارزش حقیقی مان هرگز شناخته نخواهد شد.

جواهر روح در هرکس هست و قبل از اینکه بتوانیم ارزش کار اوتار را برای هر یک از ما تجربه کنیم، باید هر یک ارزش جواهر را بشناسیم. هر یک از ما فرصتی دارد که توسط اوتار به او داده شده تا به سوی او روی کند. زمان ظهور اوتار دوره‌ی خیلی مهمی است، زیرا که در این دوره می توانیم مزایای سانسکاراهای یوگایوگا را دریافت کنیم و از قید و بند سانسکاراهای مان آزاد شویم. این مهم‌ترین دوره است، زیرا از طریق سانسکاراهای آزاد الهی، شخص قادر است تا ارزش حقیقی روحش را بشناسد و برای شناخت کل به سوی او روی کند.

یک طالب حقیقی خداوند نباید به عقلش اجازه بدهد تا به سختی سنگ بماند. هیچ کس نباید خواست و اراده‌ی اوتار را مورد بحث و سؤال قرار دهد. ما باید عقل را تسلیم نگه داریم تا هستی خداوند را در زمان ظهور اوتار تجربه کنیم، زیرا که عشق خداوند نتیجه‌ی جهانی ظهور اوتار خواهد بود و عشقی که از طریق مهربابا ظهور خواهد کرد، سنگینی عقل هایمان را تحمل نخواهد کرد.



## صدای سؤال نخستین

خداوند در حالت نخستین ماورای ماورایش در حالت سکوت بیکران است. کلمه‌ی نخستین که سؤال نخستین «من کیستم؟» است، صدای بیکران دارد اما این صدا، صدای سکوت است، بنابراین صدای بی صدا است.

خداوند در حالت نخستینش همه چیز است. اما در حالت نخستین خداوند که همه چیز است نمی داند که او همه چیز است. همه چیز از طریق سؤال اصلی «من کیستم؟» از طریق صدای بیکران شناخته می شود. این صدای بیکران، ماورای صدای خاکی، لطیف و ذهنی است. صدای دنیاهای خاکی، لطیف و ذهنی، هفت سایه‌ی صدای بیکران نخستین است. صدای کامل این هفت سایه، محدودترین صدا را ایجاد می کند و درون صدای این هفت سایه، تعداد بی شماری صدا وجود دارند. صدای نخستین، صدای بیکرانی است و چون بیکران است، این کلمه صدای همه‌ی صداهاست. این صدای کلمه از سکوت بیکران (یک صدای بیکران بی صدا) است.

برای اینکه ایده‌ای از این صدای بی صدا داشته باشید، تنها، ذهن در حال فکر خود را مشاهده کنید. سرشت و کار ذهن فکر کردن است؛ ذهن آن حالت اندیشیدن است. ذهن فکر می کند و در حالت فکر کردن، صدایی وجود ندارد. به محض اینکه فکرها به امیال و امیال به کلمه‌ها تبدیل می شوند، شخص صدای فکرهایش را در سطح خاکی می شنود. اما نیروی محرکه‌ی کلمه‌ها، فکر کردن است، خود فکر، که هیچ صدایی ندارد. سؤال نخستین «من کیستم؟» فکر نخستین است، اما وقتی تبدیل به حالت‌های آفرینش خاکی، لطیف و ذهنی می شود، کلمه‌ی نخستین می شود. اما چون این کلمه‌ی نخستین جوابش را بدست آورده است، فکر جاودانه بیکران باقی می ماند؛ و این فکر بیکران بدون صدا هست. با این وجود، خود فکر نامحدود، این فکر کلمه‌ی نخستین، به دلیل ماهیتش باعث یک صدای نامحدود می شود. به نوبه خود این صدای نامحدود، باعث تعداد بی شماری صدا می شود. اما این صدای بیکران جاودانه از صدای بی صدا هست، چون فکر بیکران باقی می ماند.

وقتی فکر کردن در حالت نیروان متوقف می شود، ذهن محدود فنا می شود، کلمه‌ی نخستین به عنوان جواب به فکر بیکران نخستین شنیده می شود. حالت فکر بیکران که جریان فکر کردن بیکران را ایجاد می کند، هیچ صدایی ندارد و هرگز نمی تواند شنیده شود، حتی در آسمان پنجم ذهنی، جایی که جریان فکر کردن بیکران به طور کامل فعال می شود. فکر و فکر کردن، حالت آگاهی ذهنی در آسمان پنجم است، اما این فکر و فکر کردن اگرچه خالص است، هنوز در حالت صدا هست. آن صدای ذهنی، اگرچه «کلمه خدا» نامیده می شود، صدای بی صدای کلمه‌ی نخستین خدا در حالت ماورا نیست. سؤال نخستین نیروی محرکه‌ی هر چیزی در آفرینش ذهنی، لطیف و خاکی هست و به دلیل صدای بی صدای آن سؤال فکر بیکران، هر چیزی صدا دارد، هر سایه فکر می کند و خود را در جریان فکر کردن نامحدود می یابد.

## سکوت خداوند

حالت اصلی خداوند در ماورای ماورا سکوت است. سکوت در بی‌شکلی نخستین خداوند، صدایی ندارد اما در حالت ماورای خداوند، سکوت به دلیل فکر یا سؤال نخستین «من کیستم؟» صدای بی‌صدا دارد. آن صدای بی‌صدای سکوت خداوند، نیروی محرکه‌ی پاسخ به آن سؤال است و این نیروی محرکه بیکران است. این نیروی بیکران، همه‌ی آفرینش خاکی، لطیف و ذهنی را به‌وجود می‌آورد.

صدا از سکوت خداوند در ماورای ماورا بیرون آمده است. سکوت، نیروی محرکه‌ی جاودان این صدا هست. سؤال نامحدودی که در ابتدا برخاست، یک فکر نامحدود بود. بنابراین صدا در حالت نیروانا بی‌صدا می‌شود و سکوت در حالت نیروی کالپا بدست آورده می‌شود. فکر بیکران خداوند، فکر خداوند، «من خدا هستم»، در حالت نیروی کالپا است. به این ترتیب چون ذهن بیکران، فکر نامحدود را می‌اندیشد، سکوت بدست آورده می‌شود.

صدا نامحدود و از سه نوع هست و تفاوت بیکرانی در سرشت هر نوع وجود دارد. صدای فکرها و احساسات، بالاترین صدا در آفرینش است، زیرا که از ذهن پاک، منا، هست. صدای پرانا، قوی‌ترین صدا در آفرینش است، زیرا که از انرژی بیکران است. صدای جهان، محدودترین صدا هست، اما تعداد بی‌شماری صدا را دربردارد، زیرا که شامل صداهای هر موجودی در جهان است. به این ترتیب تفاوت بیکرانی در صدای بین سه جهان وجود دارد.

در حالت ماورای خداوند، همه‌چیز بیکران و هیچ‌چیز بیکران وجود دارد. صدای همه‌چیز، صدای بی‌صدا هست، زیرا که صدای نخستین فکر یا صدای سکوت است. صدای هیچ‌چیز، صدای با صدا هست، زیرا که پژواک صدای سؤال نخستین یا پژواک سایه‌ی صدای نخستین هست. صدا از هیچ‌چیز بیرون آمده است نه از همه‌چیز. اما این صدای هیچ‌چیز نیروی محرکه‌ی همه‌چیز را ندارد، زیرا که صدا نمی‌تواند از هیچ‌چیز به‌وجود آید. پس این صدایی که انسان می‌شنود، چیست؟ آن صدای هیچ‌چیز است! صدا هیچ‌چیز است، زیرا هیچ یک از صداهای این صدا هیچ‌چیز، شخص را به شناسایی نیروی محرکه‌ی همه‌ی آفرینش هدایت نمی‌کند.

وقتی اوتار به آفرینش پایین می‌آید، همه‌چیز برای او همه‌چیز و هیچ‌چیز برای او هیچ‌چیز است. آفرینش هیچ‌چیز و همین‌طور پژواک صدای هیچ‌چیز به فرمان اوست. از طریق ذهن بیکران، او آگاهانه از آفرینش هیچ‌چیز برای کارش استفاده می‌کند و اگرچه سخن می‌گوید، او همیشه ساکت است، زیرا که فکر بیکران را درون ذهن بیکران دارد.

مهربابا کلامش را توسط کار جهانی‌اش بیان کرد و وقتی کار جهانی‌اش کامل شد و بدن جسمانی‌اش را رها کرد، شکستن سکوتش شروع شد. آن کلمه، صدای کارش هست و نتیجه‌های کارش در طی ظهورش شناخته یا شنیده می‌شوند. او کارش را کامل کرد، اما کلمه‌ی کارش را در طی ظهورش به جهان می‌دهد، زیرا این دوره‌ای است که نتیجه‌های کارش در روی زمین ظهور می‌کنند. کارش اساساً برکنار کردن مانع‌های سانسکاری در ذهن برای شنیدن کلمه‌ی نخستین بود و این کلمه از هفت سطح آگاهی انسان و هفت سطح آگاهی تکاملی انتقال داده شده است. در سطح هفتم آگاهی انسان، دنیای

خاکی، کلمه نامش می شود.

هدف نهایی آگاهی انسان، شنیدن کلمه است، اما آن کلمه شنیده نمی شود مگر اینکه صدای آفرینش خاکی، لطیف و ذهنی ناپدید شوند. فنای سانسکاراها، فنای صدا را ایجاد می کند و فقط وقتی فنای همه ی صدا در نیروانا بدست آورده شد، کلمه به راستی آن طوری که هست شنیده می شود - در سکوت. آن کلمه نامحدود، که یک فکر نامحدود است، می تواند در یک حالت سکوت نامحدود شنیده شود. نیروانا، آن خلأ ایست که در آن همه ی صدا ناپدید می شود و نیروی کالپا حالت الهی است که در آن ذهن بیکران، فکر بیکران، «من خدا هستم»، را در سکوت نامحدود می اندیشد.

کار جهانی اوتار، تغییر مسیر صدای تکامل در جهت شنیدن آن کلمه است که از صدای بی صدا هست. کارش فنای سانسکارایی است، برداشتن صدای ناخوشایند از هر سطح تکامل است، مخصوصاً آن صداهای ناخوشایند بازدارنده ی آگاهی انسان که سانسکاراهای غیرطبیعی باعث آن شده اند. در آگاهی انسان، صدای ناخوشایند زیاد شده است. این صدای ناخوشایند که فراوانی مجموع سانسکاراهای غیرطبیعی در دنیا باعث آن شده، مانع بزرگی در سیر طبیعی تمام بشریت به سوی درون نگری شده است. صدای ناخوشایند در دنیای خاکی شامل همه ی فکرهای غیرطبیعی، امیال غیرطبیعی، اعمال غیرطبیعی و رفتار غیرطبیعی به خداوند است. اینها مانع هایی در آگاهی انسان برای پیشرفتش به سوی درون نگری است.

اوتار کار می کند تا این مانع های سانسکارایی را بردارد. او با جذب صدای دنیای خاکی به بدن خودش، کارش را به انجام می رساند. وقتی این صدا جذب می شود، بی صدا می شود و با جذب این صدا توسط بدنش، سانسکاراهای خاکی را فنا می کند. وقتی آگاهی انسان یک حالت تعادل بین صدا و سکوت را بدست می آورد، آماده است تا آن کلمه که از سکوتش بیرون می آید را بشنود. آن کلمه بر صدای هر ذهن متفکری که آن را می شنود، اثر می گذارد زیرا که آن کلمه، صدای سانسکاراها را از بین می برد. آن کلمه از صدای بی صدا هست. بی صدایی صدای کلامش، همه ی صداها را جذب می کند. به این ترتیب سانسکاراهای انسان به اندازه هایی توسط نیروی کلمه ی بی صدای اوتار از بین می رود. کارش، هر انسانی را آماده می سازد تا صدای نهایی آن کلمه ی نخستین را بشنود. وقتی ذهن انسان در حالت نیروانا به طور کامل از همه ی سانسکاراها آزاد است، آنگاه سکوت بیکران فکر نامحدود خداوند را در حالت نیروی کالپا خواهد شنید.

## سکوت جاودانی

حالت خداوند در ماورای ماورا، سکوت جاودانی است. این سکوت جاودانی هرگز نمی شکند. خداوند در حالت ماورای ماورا، جاودانه ساکت است.

در حالت ماورای خداوند، سکوت جاودانی و صدای جاودانی وجود دارد. با آغاز آفرینش، سکوت جاودانی شکسته شد. وقتی فکر نخستین «من کیستم؟» در شکل کلمه ی نخستین در جواب به آن فکر به وجود آمد، سکوت جاودان شکسته شد. جواب حالت آگاه خداوند بود که در ماورا بدست آورده شد:

«من خدا هستم. تنها من هستی دارم.» آفرینش، نخستین شکستن سکوت جاودانی خداوند است که به صداهای نامحدود، زندگی داد. این صداهای نامحدود در صدای بیکران پایان می‌یابند، که با سکوت جاودانی یکی شده و صدای بی صدای بیکران (صدای سکوت جاودانی) می‌شود.

سکوت، حالت جاودانی خداوند است. صداهای نامحدود، حالت آفرینش را به وجود می‌آورند. صدای بی صدای بیکران، حالت خداوند آگاه است. سکوت ظاهری خداوند، که مهربابا نگه داشت، به خاطر کار جهانی‌اش بود. وقتی نتیجه‌ی آن کار ظهور می‌کند، سکوتش شکسته می‌شود. سکوت اوتار، صداهای جهان را درون وجود جهانی‌اش دربردارد تا همه‌ی صداها را در یک صدا هم‌آهنگ کند. در زمان ظهور کلس، هم‌آهنگی همه‌ی صداها در یک صدا، علامت شکستن سکوتش است، زیرا آن هم‌آهنگی، صدای کلامش، آشکار خواهد شد.

اوتار قبل از اینکه بدنش را رها کند، کارش را کامل می‌کند. کامل کردن کارش به آن معناست که همه‌ی صداها در یک صدا هم‌آهنگ شده‌اند و وقتی آن صدا به عنوان کلامش ظهور می‌کند، آن شکستن سکوتش است. مهربابا از وقتی که بدنش را رها کرده است، کم‌کم سکوت ظاهری‌اش را شکسته است و در نتیجه‌ی آن، افراد متفاوت از دورترین نقاط دنیا دارند به او روی می‌آورند. این به آن معناست که صداهای مختلف آن وجودها در او در صدایش، کلامش هم‌آهنگ می‌شوند. وقتی این هم‌آهنگی به این انسان‌ها آشکار می‌شود، آن‌ها درمی‌یابند که او دارد سکوتش را با هم‌آهنگ کردن همه‌ی صداها در کلامش می‌شکند. معنای نهایی سخن کلامش، گرداندن آگاهی مجزای انسان به سوی یگانگی و هم‌آهنگی جهانی است.

## دنیا باید شنیده شود

خداوند در ماورای ماورا در سکوت بیکران بوده، هست و خواهد بود. این سکوت بیکران به عنوان «خدا هست» شرح داده شده و در این سکوت بیکران، هیچ چیز دیگری نیست.

سکوت بیکران فقط یک کلمه‌ی نخستین دارد. اما قبل از شروع آفرینش، خداوند در حالت ماورای ماورا از این کلمه آگاه نبود. فقط می‌تواند گفته شود که خداوند این هوس را دارد که فکر کند و حرف بزند. او فکر کرد، او حرف زد و سکوت بیکرانش شکسته شد. کلمه «ام» در شکل نخستینش از سؤال «من کیستم؟» ناشی شد و بی‌درنگ توسط تکامل و درون‌نگری خودبه‌خود آفرینش جواب داده شد و در «من خدا هستم» به نتیجه رسید.

همه‌چیز در همه‌چیز و هیچ‌چیز هست، سایه‌ی همه‌چیز، هم در همه‌چیز هست. صدای حقیقی نامحدود کلمه در همه‌چیز موجود است و هیچ‌چیز که مخالف همه‌چیز است، صدای دروغین نامحدود کلمه را دارد.

در آغاز وقتی خداوند سکوتش را شکست و کلمه را در شکل سؤال «من کیستم؟» مطرح کرد، هیچ‌چیز عهده‌دار شد تا جواب سؤال را بدهد. هیچ‌چیز به عنوان جواب، خودبه‌خود شروع به خلق شکل‌های جسمی کرد. به این ترتیب آفرینش در قلمرو هیچ‌چیز به وجود آمد. کلمه در آغاز به شکل

یک فکر آمد، سؤالی توسط خدا با شکستن سکوت خودش، اما شکل های جسمی به دنبال آن آمدند تا جواب های آزمایشی به این سؤال بدهند. اما چون هیچ چیز دروغ است، جواب هایی که توسط همه چیز از هیچ چیز دریافت شدند، برای همیشه دروغ بوده و هستند.

آفرینش تشکیل دنیا های خاکی، لطیف و ذهنی در قلمرو هیچ چیز هست. در خلق آفرینش، هیچ چیزهای محدود بی شماری از هیچ چیز نامحدود بیرون آمدند تا جواب های دروغین بی شماری به سؤال حقیقی «من کیستم؟» بدهند.

در جهان خاکی، هفت مرحله ی تکامل توسط هیچ چیز دروغین خلق شد و هیچ چیز ادامه داد و ادامه می دهد، سانسکاراهایی درست می کند تا سه دنیا را حفظ کنند. خداوند ناآگاه دریافت که او باید از همه ی گذرگاه های تکامل و درون نگری گذر کند تا جواب نهایی حقیقی را برای سؤال حقیقی اش بدست آورد. وقتی خداوند ناآگاه از ماورای آسمان ذهنی می گذرد تا به حالت نخستین هیچ چیز برسد، او خلأ کامل، نیروانا را تجربه می کند. در این خلأ نیروانا، صدای نامحدود دروغین جذب می شود، اما در لحظه ی بعد، صدای حقیقی نامحدود آن کلمه در نیروی کالپا شنیده می شود. سمادی نیرویکالپ حالت «من خدا هستم» است و این حالت بیکران خدا-آگاه، شکل حقیقی جواب نهایی به سؤال نخستین است.

قبل از شروع آفرینش، سکوت خداوند به شکل سؤال «من کیستم؟» شکسته می شود و بنابراین جواب حقیقی به این سؤال حقیقی کلمه باید شنیده می شد.

اولین یگانه ای که جواب حقیقی به این سؤال نخستین را شنید، به عنوان یگانه ی قدیم شناخته شده است. این روح از آغاز در دوره های پی در پی به سوی آفرینش پایین آمده است تا به آگاهی انسان کمک کند تا از قلمرو هیچ چیز به ابدیت همه چیز روی بیاورد. او یگانه ی قدیم نامیده می شود، زیرا که از آغاز در آفرینش بوده است.

در این دوره ی زمان، او به شکل مهربابا ظاهر شد و تصمیم گرفت که برای مأموریتش در جهان سکوت اختیار کند. مهربابا اعلام کرد که سکوتش را خواهد شکست، اما مردم می پرسند، «چطور او که دیگر در جسم نیست سکوتش را خواهد شکست؟» بعضی ها باور دارند، «او دوباره در جسم ظاهر خواهد شد تا سکوتش را بشکنند.» اما در حقیقت، سکوتش به وسیله ی او در آغاز شکسته شده بود و در نتیجه ی آن، آفرینش هستی گرفت. آفرینش به هستی ادامه می دهد تا روح های دیگر بتوانند جواب حقیقی به سؤال آن کلمه را همان طور که یگانه ی قدیم آن را دریافت، بیابند.

هیچ کس نباید فکر کند که مهربابا سکوتش را نشکسته است یا اینکه او بدنش را بدون برآورده کردن قولش رها کرده است. چنین طرز فکری بی معنی است. سکوت مهربابا هیچ ربطی به بدن جسمی اش ندارد! وقتی او سکوت بیکرانش را قبل از آغاز آفرینش شکست، آیا او در آن زمان بدن فیزیکی داشت؟ سکوت مهربابا به کار جهانی اش مربوط است و اگرچه او بدن جسمی اش را رها کرده است، کارش با صدایی از سکوتش، به آشکار کردن ادامه می دهد. این به آن معناست که او در حال شکستن سکوتش است و اگر کسی اشتیاق شنیدن صدای کلمه سکوتش را دارد، آن را خواهد شنید! اما اگر کسی دلبسته به شنیدن صدای دروغ است، قیل و قال، چطور برای او ممکن است تا صدای حقیقی را بشنود؟ وقتی

فرد صدای نخستین را فراموش کرده است، چطور ممکن است که صدای حقیقی را دریابد؟ ذهن هر انسانی باید هر چیزی که از هیچ چیز پژواک پیدا می‌کند را فراموش کند. فقط آنگاه انسان می‌تواند سؤال نخستین را به یاد آورده و جواب حقیقی را بشنود.

فرد باید آن کلمه را بشنود. آن هدف همه‌ی زندگی است و به دلیل کمک جاودانه‌ی یگانه‌ی قدیم، برای ما مقدر شده است تا این هدف را به انجام برسانیم. ما باید به جای فکر کردن اینکه، «چه وقت مهربابا سکوتش را خواهد شکست؟» مشتاق شنیدن کلامش باشیم. او در حال شکستن سکوتش است و اگر کسی آن را نشنود، خود را آماده شنیدن آن نساخته است.

## صدای بی صدا

قبل از آغاز بی‌آغاز، سکوت بیکران وجود داشت. خداوند، در حالت سکوت بیکران، نمی‌دانست که او هست! خداوند یک فکر بیکران کرد، «من کیستم؟» و به این ترتیب خداوند برای شروع آفرینش، کلمه را ادا کرد و کلمه جسمانیت بدست آورد. این کلمه بی‌صدا هست، همان‌طور که آغاز بی‌آغاز است؛ آن جسمانیت است که صداست. جسمانیت، آفرینش است و آفرینش، خود را از طریق سانسکاراها خلق می‌کند. سانسکاراها، صدای آن جسمانیت هستند.

در انتها، خداوند دریافت که او بود و به این ترتیب از آن جواب، اوتار برخاست همان‌طور که کلمه جسمانیت را ساخت. وقتی اوتار جسم می‌گیرد و بر روی زمین کار می‌کند، او در وجودش، کلمه بی‌صدا همراه با سانسکاراهای یوگایوگای کارش را به عنوان خداوند بر روی زمین دارد. این سانسکاراهای یوگایوگا از ذهن بیکران بیرون آمده‌اند که همه‌چیز را اندیشیده است. سانسکاراهای یوگایوگا، صدای کلمه بی‌صدا هستند.

صدای جهان از سانسکاراهای مقید کننده است و این سانسکاراها، صدای دروغین را ایجاد می‌کنند. اوتار از صدای دروغین به عنوان وسیله‌ی کار جهانی‌اش استفاده می‌کند، اما او این را انجام می‌دهد تا نیروی این صدای دروغین را ضعیف سازد. او این سست کردن صدای جهان را توسط صدای حقیقی کلمه‌ی بی‌صدا در وجودش بدست می‌آورد.

به این ترتیب وقتی نتیجه‌ی کامل کار جهانی اوتار مهربابا ظهور خواهد کرد، صدای حقیقی در سرتاسر جهان ظهور خواهد کرد و وقتی این بر روی زمین احساس شود، آن شکستن سکوت ظاهری‌اش برای بشر خواهد بود. ظهور صدای حقیقی در جهان، نیروی سانسکارایی صدای دروغین را کم خواهد کرد و آنگاه هر ذهن فردی، این صدای حقیقی را براساس ظرفیت آگاهی‌اش تجربه خواهد کرد و این تجربه‌ی جهانی، شنیدن کلمه توسط همه در سنجش جهانی خواهد بود.

## صدای اوتار

قدرت اوتار، به طور کامل در صدایش نمایان است؛ به این معنا، مهربابا ساکت نبود. صدایش بلند و شفاف بود و قدرت در صدایش، از طریق اعمالش پدیدار می شد، از طریق سفرهایش، از طریق اشاراتش و از طریق پیام‌هایش، که همه‌ی آن‌ها را برای گروه معینی از افراد انجام نمی داد، بلکه برای همه‌ی گیتی انجام می داد.

حالت خداوندی، سکوت بیکران است. خداوند در عمل در سکوت بیکران است و همزمان جاودانه سخن می گوید. مهربابا، به عنوان شکل خداوند در عمل، به طور جاودانه سخن می گفت، اگرچه تمام وقت او سکوت اختیار کرده بود. کار جهانی مهربابا، صدایش هست.

وقتی یک شخص خودپسند حرف می زند و حرف می زند و حرف می زند، سرانجام کسی که با اوست بی حوصله و ساکت می شود. او چیزی به آن شخص نمی گوید، زیرا که حال گوش کردن را ندارد. او اجازه می دهد که خودپرست حرف بزند و حرف بزند. اما سرانجام خودپرست از حرف خودش خسته می شود، در آخر متوجه می شود که کسی به حرفش گوش نمی داد. فقط آنگاه در حالتی قرار می گیرد که قادر به گوش کردن است. به خاطر سکوت آن فرد بود که خودپرست دریافت که سخنش بیهوده و بی فایده بوده. به همین ترتیب، برای اینکه مایا از ایجاد سر و صدا خسته شود، مهربابا سکوت اختیار کرده است.

وقتی یک شخص خودپسند حرف می زند و مرتب بدون گرفتن پاسخ، سؤال می کند، او تحریک شده و انتقادی می شود. خودپرست شروع به بد رفتاری با فردی که جواب نمی دهد، می کند. او فردی را که پاسخ نمی دهد را متهم کرده و سعی می کند او را کوچک کند. اما اگر فرد بی تفاوتی ظاهری خود را حفظ کند، سرانجام باید زمانی فرا رسد که خودپرست احساس خستگی کرده و آنگاه آماده‌ی شنیدن می شود.

نقشی که اوتار در طی این دوره به جای آورد چنین بود. با سکوت اختیار کردن، مهربابا به مایا اجازه داد تا بیشتر و بیشتر سر و صدا کند تا نیرویی که در پشت آن صدا بود خسته شود. مهربابا در درون، صدایش را از طریق کار جهانی‌اش بازتاب می کرد. در نتیجه‌ی سکوت اختیار کردنش، مردم بیشتر و بیشتری برای شنیدن به سوی او می آیند و در طی این دوره، نیروهای مایا دارند از پای درمی آیند. وقتی نتیجه‌ی کامل کارش، ظهور می کند، نیرو و غوغای مایا به طور کامل پاک خواهد شد (صدا متوقف خواهد شد)، هیاهو متوقف خواهد شد و صدای دروغین جهان به حالت هماهنگی برای پیشرفت بیشتر در آگاهی باز گردانده خواهد شد. در آن زمان تمام بشریت آماده خواهد شد تا به پیام حقیقت مهربابا گوش فرا دهد.

ظهورش وقتی خواهد بود که این پیام حقیقت در سرتاسر دنیا شناخته شود. پیامش، حقیقت را به همه‌ی آنانی که آماده‌ی گوش کردن به او هستند و خواهند فهمید که چرا او آمده است، به روشنی خواهد داد. این ظهور پیام حقیقت رخ خواهد داد! این پیام حقیقت توسط قدرت صدایش، (آن کار جهانی که تا رها کردن بدنش در درون خودش نگه داشته بود) به جهان داده خواهد شد.

## صدای روح

«من کیستم؟» سؤال نخستین کلمه است. «من خدا هستم» جواب آن کلمه است. سؤال و جواب یکی هستند. اولین صدای خدا، «اُم» یا «اوم» این کلمه‌ی خداست. این اولین صدا «م-م-م-م» اقیانوسی است که به صورت نخستین در شکل سؤال «من کیستم؟» و جواب «من خدا هستم» آشکار شد. اما سؤال و جواب همزمان در آغاز آشکار شدند.

کلمه حقیقت است و حقیقت خداوند است. کلمه صدای روح است. هر روحی در حقیقت خداست، اما فرد باید از خداوند آگاه شود تا روح را تجربه کند. صدای روح آن کلمه است و روح ناآگاه باید آن کلمه را تجربه کند تا بداند خدا هست. فقط خداوند می‌تواند آن کلمه را ادا کند، زیرا که تنها صدای روح است. برای اینکه خداوند بتواند آن کلمه را ادا کند، روح ناآگاه باید خداوند را تجربه کند و بداند که آن کلمه «من خدا هستم» است، صدای هستی آگاه روح است.

## جواب به سؤال نخستین

سؤال نخستین خداوند، «من کیستم؟» کلمه‌ی نخستین خداوند است. این کلمه تنها نیروی محافظ همه‌ی آفرینش است. دلیل وجود همه‌ی شکل‌ها ست چون که نیرویش پیوسته است. آن نیروی کلمه‌ی نخستین است که باعث تکامل همه‌ی شکل‌ها می‌شود.

در شکل انسان، آگاهی قادر به پاسخ آن سؤال «من کیستم؟» می‌شود. وقتی یک انسان شروع به فهمیدن آن سؤال می‌کند، او از مقصود زندگی آگاه می‌شود. آنگاه جواب به آن سؤال، هدف آگاهی‌اش در زندگی می‌شود. جواب دادن به آن سؤال و بدست آوردن پاسخ به معنای رسیدن به حالت خداوندی و خداوند شدن است.

در طی ظهور اوتار است که آفرینش یک بار دیگر نیروی صدای آن کلمه را حس می‌کند و بشر دوباره به یاد آن سؤال و انگیزه‌ی نخستین آن می‌افتد. این به آن دلیل است که اوتار همه را با سؤال نخستین رودررو می‌کند. صورت اوتار در آینده‌ی دل دیده می‌شود و پاسخ «من کیستم؟» شنیده می‌شود.

## دوره‌های هیاو

خداوند همه‌چیز هست. همه‌چیز، همه‌چیز را در بر می‌گیرد، بنابراین هیچ‌چیز هم در همه‌چیز هست. همه‌چیز سکوت بیکران است. هیچ حرکتی در ابدیت همه‌چیز وجود ندارد. آرام و ساکن است.

هیچ‌چیز متضاد همه‌چیز است. بنابراین وقتی همه‌چیز، سکوت بیکران است، هیچ‌چیز باید صدای بیکران باشد. این صدای بیکران هیچ‌چیز، ماورای صدای خاکی، لطیف و ذهنی است که در سرتاسر دنیاها، خاکی، لطیف و ذهنی پژواک می‌اندازد. این صدای بیکران هیچ‌چیز بیکران در حالت نیروانا تجربه می‌شود. همزمان وقتی هیچ‌چیز نامحدود جذب و تجربه می‌شود، سکوت نامحدود همه‌چیز بیکران به‌طور کامل آگاهانه در حالت نیرویکالپ پدیدار می‌شود.



همه‌ی صداها‌ی خاکی، لطیف و ذهنی از صدای نامحدود هیچ چیز بیکران بیرون آمده‌اند. همیشه صدا در دنیاها‌ی لطیف و ذهنی در هم‌آهنگی طبیعی با این صدای بیکران است، زیرا که این دنیاها آسمان‌ها را در بردارند و در این آسمان‌ها، صدای آسمانی وجود دارد که در هم‌آهنگی طبیعی با آفرینش، حفظ و برچیدگی جهان‌هاست.

صدا در دنیای خاکی، سایه‌ی هفتم صدای بیکران هیچ چیز بیکران است. همان‌طور که گاهی سایه‌ی هر فردی، ماورای اندازه‌ی واقعی بدن جسمی‌اش گسترش می‌یابد، سایه‌ی هفتم صدای بیکران متمایل است که به ماورای هم‌آهنگی طبیعی‌اش گسترش یابد. وقتی این اتفاق می‌افتد، صدای دروغین دنیای خاکی تبدیل به هیاهوی وحشتناکی می‌شود! تغییر شکل صدای این هیاهو خیلی بزرگ است و بر آگاهی انسان آن چنان اثر شدیدی می‌گذارد که باعث ایجاد آشوب و آشفتگی در فکر بشر و یک هرج و مرج واقعی در دنیا می‌شود.

به دلیل این هیاهوی وحشتناک و این واقعیت که دنیای خاکی هم‌آهنگی طبیعی‌اش را از دست داده است، اوتار در این ظهور، سکوت ظاهری اختیار کرده است. اما این سکوت از طریق کاری که او انجام می‌داد، سخن می‌گفت. مقدر شده بود که کار جهانی‌اش، این هیاهوی وحشتناک را در دنیای خاکی از بین ببرد و هم‌آهنگی طبیعی را در این سایه‌ی صدای دروغین ترمیم کند. برای اوتار لازم بود که این کار را انجام دهد تا پیام حقیقتش اکنون توسط دنیا شنیده شود.

در هر ظهوری، اوتار باید پیامی از حقیقت بیاورد. وقتی سایه‌ی صدای دروغین به تناسب طبیعی لازم که برای پیشرفت در تکامل لازم است، آورده می‌شود به این ترتیب پیشرفت بیشتر به سوی درون‌نگری را امکان‌پذیر می‌سازد، همه‌چیز در دنیای خاکی درست می‌شود و پیامش آشکار می‌شود. برای بدست آوردن این تناسب در طی دوره‌هایی که صدای دنیا به هیاهو تبدیل شده، اوتار باید سکوت اختیار کند. این اولین بار در تاریخ نیست که اوتار سکوت اختیار کرده است. یگانه‌ی قدیم در ظهورهای پیشین که در تاریخ ثبت شده، ناشناخته است، سکوت اختیار کرده بود و در دوره‌های آینده وقتی دوره‌های هیاهو دوباره پدیدار خواهد شد و هم‌آهنگی طبیعی صدای جهان ناسازگار می‌شود، سکوت اختیار خواهد کرد.

## صدا در سکوتش

سکوت حقیقی در حالت سامادی نیرویکالپ وجود دارد و این سکوت حقیقی هدف است. سکوت حقیقی در آگاهی الهی اوتار وجود دارد، بنابراین او هدف است. آگاهی بیکران او سکوت حقیقی است.

وظیفه‌ی اوتار، بردن افراد به سوی هدف سکوت حقیقی است. کار جهانی‌اش، گرداندن آگاهی انسان به سوی هدف است. برای بدست آوردن این، اوتار سکوت ظاهری اختیار کرد تا باعث شود که این دنیای شلوغ، نیروی سر و صدایش را از دست دهد. سکوت ظاهری اوتار، نمونه‌ی با معنایی برای دنیای شلوغ خواهد بود. وقتی دنیا از همه‌ی این سر و صداها آزاد شود، از دلبستگی اضافی به مادیات

آزاد شود، بشر به اهمیت سکوت اوتار و پوچی مادیات پی خواهد برد. وقتی این دلبستگی از بین برود، آگاهی انسان به سوی هدف، سکوت حقیقی، متمایل می‌شود.

سکوت حقیقی، حالت بی‌هوسی کامل است. سکوت حقیقی وقتی بدست آورده می‌شود که حتی یک تأثیر سانسکارایی هم به ذهن انسان وابسته نماند. ذهن است که مانع تجربه‌ی سکوت حقیقی می‌شود. فرد می‌تواند با خودداری از سخن گفتن، سکوت اختیار کند، اما او چطور جلوی ذهنش را خواهد گرفت؟ ذهن با سانسکاراها پر شده است و این سانسکاراها باعث می‌شوند که ذهن فکر کند. ذهن با فکر کردن کار می‌کند و فکر کردن نتیجه‌ی سانسکاراهاست. تا وقتی که ذهن فرد سانسکارا دارد، او نمی‌تواند فکرش را متوقف سازد. ذهن بشر، فکرهای خیلی زیاد، امیال خیلی زیاد و وسوسه‌های خیلی زیادی دارد، بنابراین هر فردی برابر با تأثیرهای سانسکارایی خودش عمل می‌کند. جلوگیری از سخن گفتن فرد در ساکت کردن ذهن، نتیجه‌ای نخواهد بخشید. سکوت در نهایت به معنای توقف کامل حرکت ذهنی هست؛ خود فکر کردن باید متوقف شود. وقتی ذهن، فکرها را دربردارد، حتی اگر بدن جسمی حرکت نکند، این فکرها حرکت ذهن را تشکیل می‌دهند. دلیل اصلی همه‌ی حرکت‌ها، حرکت سانسکاراها در ذهن است. حرکت سانسکاراهاست که باعث فکر کردن می‌شود. در آخر وقتی سانسکاراها از بین می‌روند، سکوت حقیقی بدست آورده می‌شود چون ذهن محدود، سرانجام فنا و متوقف شده است.

سکوت ظاهری مهربابا، باعث حرکت و کار سانسکاراهای یوگایوگا می‌شد. بنابراین سکوت ظاهری سخن می‌گفت؛ اگرچه به نظر می‌رسید سکوت کرده اما از طریق سکوتش کار می‌کرد، سکوت ظاهری مهربابا وسیله‌ی کارش بر روی زمین بود تا با سیر ساختن بشر از دلبستگی‌اش به مادیات، جهان را از هیاهو خسته سازد. همچنان که جهان به‌طور فزاینده‌ای از هیاهوی خودساخته‌اش خسته می‌شود و گرایش‌های مادی بشر سست می‌شوند، آگاهی انسان برای شنیدن صدای حقیقی سکوت بیکران اوتار آماده خواهد شد.

## او همراه اشک‌هایمان است

خداوند به هر یک از ما، هزارها بار نزدیک‌تر از نفس مان است و ما را بیشتر از آنچه که بتوانیم خود را دوست داشته باشیم، دوست دارد، زیرا که او، ماست و چیزی به‌جز او وجود ندارد. بیکران تنها یگانه‌ای است که هستی دارد و آنچه که به نظر می‌رسد وجود دارد، چیزی به‌جز مجاز نیست. این زندگی، مجاز و دروغ است. مجاز، دوگانگی را می‌آفریند و به دلیل اثری که این دوگانگی بر زندگی مان می‌گذارد، فراموش کردن خدا، آسان می‌شود و در مجاز جذب می‌شویم.

زندگی‌های ما یک مجاز است و حالت دنیا و حالت آگاهی انسان در نتیجه‌ی سانسکاراهای غیرطبیعی مان در آشفتگی است؛ مجاز به‌هم خورده و اکنون به مانند آشغال است؛ اما به دلیل انباشته شدن سانسکاراهای غیرطبیعی مان، بدون اینکه دریابیم که چه شده است جذب آن باقی می‌مانیم. اکنون آفرینش، انبوهی از سانسکاراهای غیرطبیعی است. زندگی مان و آگاهی مان آشغال شده است. جهان خداوند را فراموش کرده است، زیرا که آگاهی مان با آشغال سانسکاراهای غیرطبیعی پر شده

است و این نتیجه‌ی حالت غیرطبیعی آگاهی مان است. به یاد داشتن خداوند، حالت نخستین و طبیعی انسان است.

جهان در انبوهی از آشغال افتاده است و بشریت نمی‌تواند راه خروجش را پیدا کند. کار جهانی اوتار، بلند کردن بشریت از تباهی‌ای است که جهان به آن تبدیل شده است. اما اول او باید هر فرد را از تباهی مایایی آگاه سازد.

مردم کم‌کم دارند می‌بینند که تمام زمین به انبوهی از آشغال تبدیل شده است. آن آلودگی زمین نیست بلکه آلودگی آگاهی انسان است! به این دلیل است که چنین ناآرامی در سرتاسر دنیا و آشفتگی در ذهن‌های افراد همه‌جا وجود دارد. آنانی که اکنون احساس ناآرامی می‌کنند، تباهی‌ای را که نیروهای مایا ایجاد کرده را می‌بینند و دیگر از آن نمی‌گریزند. برای آنان است که اوتار با سوزاندن آشغال غیرطبیعی سانسکارا، آگاهی را تمیز می‌کند. وقتی سوختن این آشغال درون هر انسانی، در سرتاسر دنیا استشمام شود، آنگاه بشریت خواهد دانست که آتش پاک‌سازی عشق اوتار دارد ظهور می‌کند.

وقتی این آتش در همه‌ی دنیا پخش می‌شود، انسانیت اشک خواهد ریخت و با توبه فریاد خواهد زد، «خداوندا کجایی؟ ای خداوند، کجایی؟» سکوتش خواهد شکست، «من همراه اشک‌هایتان هستم. این اشک‌ها، ظهورش خواهند بود و از طریق این اشک‌ها، انسانیت او را و اینکه او چقدر رنج برده تا جهان را از سانسکاراهای غیرطبیعی آزاد سازد، خواهد شناخت.

اشک‌هایی که او به بشریت خواهد داد، بالاترین رحمتش خواهد بود، زیرا آن‌ها جلوه‌ی ظهورش را در بر خواهند داشت وقتی که پدر برای فرزندانش اشک می‌ریزد! اشک‌های عشق، او را خواهند شناخت، بنابراین اشک‌ها بالاترین هدیه‌اش هستند. اشک‌ها هستند که حجاب را به کنار می‌زنند تا شاهد ظهور او باشیم. اشک‌ها، جلوه‌ی او را نگه می‌دارند.

اوه مهربابا، تو چگونه رنج برده‌ای تا به جهان اشک بدهی! این اشک‌ها چه با ارزش هستند؛ این اشک‌ها چه با ارزش خواهند بود! چه با ارزش خواهند بود اشک‌هایی که تو توسط آن‌ها ظهور می‌کنی. اوه مهربابا، برای دادن اشک‌ها به دنیا، تو بدنت را تکه‌تکه کردی و لکه‌های خونت را برای ما برجا گذاشتی تا ببوسیم! توسط اشک‌هایمان است که ظهور خواهی کرد. اوه مهربابا، چه خوشبخت هستند آنانی که تو را همراه اشک‌هایشان می‌بینند.

## مهتاب هند

خداوند برای کار جهانی‌اش در شکل اوتار بر زمین پایین می‌آید. این کار اوتار برای همه‌ی سطح‌های آگاهی است و چون تعداد نامحدودی از موجودات در سراسر تکامل و درون‌نگری وجود دارند، کارش ماورای اندازه‌ی تصور است، زیرا که بر هر یک از این آفریده‌ها اثر می‌گذارد. این کار جهانی نمی‌تواند شرح داده شود یا تصور شود، اما همه‌ی آفریده‌ها بر کار اوتار استوار هستند. او به تنهایی کارش را انجام می‌دهد.

جهان، در حال حرکت به سوی مبدأ نوینی از آگاهی است. اما فرد هنوز همان الگوی رایج به اصطلاح

آگاهی معنوی را که شامل مراقبه، یوگا، کناره‌گیری سطحی، سخنرانی‌ها، سخن‌های عرفانی و کتاب‌ها هستند، را می‌بیند. همه‌ی این فعالیت‌ها توسط به‌اصطلاح مقدسین، مرشدان و رهبران روحانی اداره می‌شوند. اما آیا آن‌ها به‌راستی می‌دانند که معنویت یا زندگی معنوی چیست؟

آگاهی انسان، سانسکارایی یا تأثیرپذیر است و نتیجه‌ی نهایی کار اوتار فنای تأثیرها است. بیشتر آگاهی بشریت در یک حالت غیرطبیعی، کمبود آگاهی معنوی است. بیشتر آگاهی انسانی در آنجایی که مربوط به آگاهی معنوی می‌شود، بیشتر شبیه سنگ‌ها، سبزیجات یا حیوانات است. چطور می‌توان چیزی درباره‌ی حقیقت را به سنگ‌ها، سبزیجات و حیوانات توضیح داد؟ چه سودی خواهد شد؟ آیا می‌توان از آنان خواست که مراقبه کنند؟ این به‌اصطلاح مقدسین و مرشدان به مردم آموزش روحانی می‌دهند، آنگاه به آنان می‌گویند که مراقبه کنند. اما اثر تمام این‌ها به مانند دادن این آموزش‌ها به سنگ‌ها، سبزیجات یا حیوانات است.

مهربابا به عنوان اوتار این دوره، کار جهانی‌اش را برای همه‌ی سطح‌های آگاهی به‌کاملی انجام داد. آن کار بیشتر در اعتکاف بود؛ او آموزشگاه‌های مراقبه باز نکرد یا برای عموم سخنرانی نکرد. او سکوت اختیار کرد و در سکوت برای هر سطح آگاهی در جهان کار کرد. نتیجه‌ی کارش اکنون در حال ظهور است و تمام آفرینش شروع به بازگشتن و نوشیدن شراب الهی که از هُل جهانی‌اش می‌آید کرده‌اند، مخصوصاً بشریت که بیشترین احساس تشنگی را دارد.

در این زمان مهم برای انسانیت، خیلی از به‌اصطلاح مقدسین و مرشدان عرق‌فروشی‌ها را باز کرده‌اند؛ آن‌ها عرق خانگی را به هرکسی که آن را بخرد عرضه می‌کنند. در هند، مهتاب بیشتر وقت‌ها یک معجون سمی قلبی است؛ در شکل مراقبه، سخنرانی، آموزش روحانی و تمرین یوگا می‌آید. مردمی که در این جلسه‌ها شرکت می‌کنند با نوشیدن عرقی که توسط این مقدسین و مرشدان دروغین داده می‌شود، احساس مستی می‌کنند، اما آن موقتی است. اثر مستی همیشه موقتی است.

کسی که وانمود می‌کند که از اولیاست و اولیا حقیقی نیست، فقط می‌تواند برای مدتی وانمود کند. سرانجام مردم درمی‌یابند که او دارد مردم‌فریبی می‌کند. برای چه مدتی این به‌اصطلاح مقدسین و مرشدان می‌توانند پیروانشان را مست نگه دارند؟ برای چه مدت بیشتری آنان می‌توانند به تظاهر کردن ادامه بدهند؟ امروزه مردم به‌راستی تشنه‌ی معنویت هستند. آن‌ها در جستجوی مستی دائمی هستند. به‌اصطلاح مقدسین و مرشدان، شراب واقعی اوتار را نچشیده‌اند و آن‌ها هیچ تصویری از اینکه به‌راستی شراب الهی چیست را ندارند. آن‌ها مغازه‌هایشان را باز می‌کنند تا عرق خانگی‌شان را بفروشند و پیروانشان را قانع می‌سازند که شراب الهی است. به این ترتیب، آنان افراد بی‌گناهی را که تشنه‌ی شراب الهی هستند، فریب می‌دهند.

عرق مرشد دروغین زیان‌آور است. پس چطور تشنگی آنانی که مشتاق نوشیدن شراب الهی هستند، برطرف خواهد شد؟ این پیروان برای یافتن شراب الهی باید اولیا و مرشدان دروغین را ترک کنند. پس آنگاه در مغازه‌های این به‌اصطلاح مقدسین و مرشدان چه باقی خواهد ماند؟ آن بالا آوردن و دیوانگی خواهد بود که به وسیله‌ی مستی این عرق‌ها به‌وجود آمده است! هیچ‌کس به دلیل محیط خراب و مریضی به مغازه‌هایشان نخواهد رفت. این اولیا و مرشدان دروغین، باقی زندگی‌شان را در این بدبویی

خودساخته سپری می کنند و زندگی شان بدبختی خواهد بود. سود مادی را که در حال حاضر دارند تبدیل به زیان زیادی خواهد شد و این ضرر برای آنان غیرقابل تحمل خواهد شد. اما آنان باید بدبختی را که خود باعث آن شده اند تحمل کنند.

اوه مهربابا، تو بخشنده ی کل هستی؛ به حال این دورویان و همه ی آنانی که اکنون آنان را دنبال می کنند رحم کن! اوه مهربابا، آن پیروان را به سوی خود صدا کن و آنان را به شراب فروشی الهی ات که مستی دایمی، مکانت را پر کرده، هدایت کن!

## نیاز سانسکاراها

بدون سانسکاراها نه آگاهی و نه ذهن وجود نخواهد داشت؛ سانسکاراها، تأثیراتی برای فکر کردن ذهن هستند. آن ها تأثیراتی هستند که آگاهی از آن آگاه است. آن ها میانگینی هستند که توسط آن ها سیر تکاملی، کامل می شود و درون نگری ادامه می یابد، بنابراین این گذرگاه ها برای تکامل آگاهی جمعی و درون نگری آگاهی فردی لازم هستند.

تأثیرهای سانسکارایی، فرآورده ی هیچ هستند و درنهایت در هیچ ناپدید می شوند، سرانجام آگاهی با تأثیرش، روح را سبک می کند. سانسکاراها، بار لازمی هستند که آگاهی باید تحمل کند. اگرچه آن ها فرآورده ی هیچ هستند، آن ها هیچ چیز از هیچ هستند. جریان تکامل و درون نگری آگاهی آفرینش به طور کامل به سانسکاراها وابسته است، زیرا بدون تأثیرها سانسکارایی، جریان تکامل و درون نگری نمی تواند انجام پذیرد.

تکامل و درون نگری، جریان های لازمی برای دستیابی تجربه ی آگاهی الهی هستند. آگاهی الهی نامحدود است و اگرچه تجربه های سانسکارایی محدود هستند، این تجربه ها به ناچار فرد را به تجربه ی بیکران رهنمون می سازند.

آن سانسکاراهایی که برای پیشرفت تکامل لازم هستند، سانسکاراهای طبیعی هستند و آن هایی که محصول فرعی غیرلازم آگاهی انسان می شوند، سانسکاراهای غیرطبیعی هستند.

کهکشان ها و سیاره ها تکامل می یابند، شکل ها تکامل می یابند و به طور کلی جریان تکامل از شکل سنگ تا شکل میمون خیلی طبیعی است. اما در طی بازگشت دوباره، داد و ستد سانسکاراها در بسیاری زندگی های انسان، غیرطبیعی می شود، زیرا که انسان ها بیشتراً آن سانسکاراهایی را که اصلاً برای پیشرفتشان به سوی درون نگری لازم نیست، داد و ستد کرده و جمع می کنند.

پیمودن راه روحانی، گذر کردن از آسمان های درونی لطیف و ذهنی است. توسط نازک شدن تأثیرهای سانسکارایی در طی درون نگری، این گذر کردن صورت می پذیرد. سانسکاراهای طبیعی، اگرچه مقید کننده هستند، برای اینکه آگاهی به شکل انسانی تکامل پیدا کند، لازم هستند. از سوی دیگر سانسکاراهای غیرطبیعی نه تنها مقید کننده هستند بلکه مانع واقعی در پیشرفت معنوی فردی انسان می باشند.

ذهن از سانسکاراها تغذیه می کند و در جریان فکر کردن، آن ها را هضم می کند. هر فکری، هر

خواسته‌ای و هر حرکتی، سانسکاراهایی برای ذهن ایجاد می‌کند و هر فکری، خواسته‌ای و حرکتی برای کار کردن ذهن به سانسکاراها وابسته است. اگر سانسکاراها جمع نشوند، فکر، خواسته و حرکت ممکن نیست زیرا که ذهن کار نمی‌کند. ذهن با جمع شدن سانسکاراها کار می‌کند و نحوه‌ی کار کردنش، داد و ستد سانسکاراها با ذهن‌های دیگر می‌باشد تا بتواند به فکر کردن ادامه دهد. سانسکاراها، ذهن، بدن ذهنی، را پایدار نگه می‌دارند و توسط ذهن، آن‌ها بدن‌های خاکی و لطیف را هم پایدار نگه می‌دارند. بدون سانسکاراها، سه بدن که در شکل انسانی به‌طور کامل پرورش یافته‌اند، نمی‌توانند پایدار بمانند. این سانسکاراها که شکل انسان را پایدار نگه می‌دارند، آمیخته‌ای از سانسکاراهای طبیعی و غیرطبیعی هستند.

سانسکاراها همچنین برای کار اوتار و مرشدان کامل لازم هستند؛ این‌ها سانسکاراهای یوگایوگا برای کار جهانیشان هستند. سانسکاراهای یوگایوگا به هیچ عنوان برای اوتار و مرشدان کامل مقید کننده نیستند؛ سانسکاراهایشان در واقع اثر فنا کننده دارد، زیرا که آن‌ها سانسکاراهای مقید کننده‌ی دیگران را از بین می‌برند. شخص برای کار کردن باید زنده باشد و در واقع این سانسکاراهای یوگایوگا، بدن اوتار یا مرشدان کامل را در زمانی که کار جهانیشان را بر روی زمین انجام می‌دهند، پایدار نگه می‌دارند.

کار ذهن اوتار و مرشدان کامل به‌طور کامل از کار ذهن یک انسان معمولی متفاوت است. فکرها، امیال و حرکت‌های اوتار یا مرشدان کامل هیچ سانسکارای مقید کننده‌ای ایجاد نمی‌کند؛ برعکس فکرها، امیال و حرکت‌هایشان وابستگی‌های آنانی، که برایشان کار می‌کنند را از بین می‌برند. ذهن انسان‌های معمولی، سانسکاراها را داد و ستد می‌کنند، اما وقتی ذهن شخص با ذهن جهانی اوتار یا مرشد کامل مواجه می‌شود، هیچ داد و ستد سانسکارایی وجود ندارد. سانسکاراهای یوگایوگای اوتار یا مرشد کامل به درون ذهن فرد رها می‌شوند و آن سانسکاراهای الهی، سانسکاراهای مقید کننده را از بین می‌برند. هیچ داد و ستد سانسکاراها بین یک شخص معمولی و مرشد الهی وجود ندارد؛ تنها فنای سانسکاراهای شخص معمولی وجود دارد. هر فکر، خواسته و حرکت اوتار یا مرشد کامل نامحدود است، زیرا که ذهنشان از محدودیت‌ها آزاد است.

اوتار برای انجام وظیفه‌ی جاویدانش (آفرینش)، باید هر ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال به شکل انسان نزول کند. بازگشتش برای انجام مسئولیتش مطلقاً لازم است. اوتار به تنهایی نزول نمی‌کند. پنج مرشد کامل آن عصر ویژه هستند که او را بر روی زمین آورده و حجابی بر روی او قرار می‌دهند. حجاب برای تولد بدن انسانی‌اش، رشد و به بلوغ رسیدن (مردانگی) بایسته است. به سانسکاراهایی نیاز دارد تا بدنش را حفظ کند تا اینکه حجاب برداشته شود و او بتواند وظیفه‌ی جهانی‌اش را به عهده بگیرد. این سانسکاراها هستند که حجاب اوتار را تشکیل می‌دهند؛ آن‌ها می‌گذارند تا او متولد شود تا به عنوان یک بچه بزرگ شود تا از جوانی، مردی بالغ شود؛ و به دلیل این حجاب، اوتار به مانند یک پسر یا جوان معمولی به نظر می‌رسد تا اینکه حجاب برداشته شود. این سانسکاراهایی که اجازه دادند تا مهربان شهریار ایرانی در پونای هند در سال ۱۸۹۴ متولد شود، تا به عنوان یک بچه رشد کند و به مدرسه برود تا اینکه مرشدان کامل، او را از اوتار بودنش که «ویدنیانی» هم نامیده می‌شود آگاه ساختند. وقتی پنج مرشد کامل تصمیم می‌گیرند که زمان آن فرا رسیده که او وظیفه‌ی الهی‌اش را برای جهان به

عهدہ بگیرد، حجاب ویدنیانی برداشته می شود. وقتی حجاب برداشته می شود، همه‌ی سانسکاراهای ویدنیانی ناپدید می شوند و آنگاه اوتار، سانسکاراهای یوگایوگا را بدست می آورد، چون سانسکاراهای یوگایوگا برای انجام کار جهانی لازم هستند.

حجاب ویدنیانی اوتار به طور کامل از حجاب جهلی که یک انسان معمولی در آن پوشیده شده، متفاوت است. حجاب جهل، چیزی است که یک انسان معمولی را از خداوند جدا نگه می دارد که از سانسکاراهای خاکی، لطیف و ذهنی درست شده است. حجاب ویدنیانی اوتار از سانسکاراهای ویدنیانی درست شده است و در بدن های خاکی، لطیف و ذهنی او جریان دارد. این سانسکاراهای ویدنیانی تنها برای هدف نگه داشتن بدن یگانه‌ای که اوتار است آفریده می شود؛ تا اینکه او به اندازه‌ای بالغ شود تا شناخت الهی اش را متقبل شود. این حجاب اوتار توسط پنج مرشد کامل خلق می شود و آنان هستند که وقتی یگانه‌ی قدیم به آفرینش باز می گردد، آن را بر روی او قرار می دهند.

کودکی و جوانی اوتار از سانسکاراهای ویدنیانی تشکیل شده است. برخلاف کودکان معمولی، این کودک و جوان به هیچ نوع سانسکارایی وابسته نیست و هنگامی که در حجاب است، سانسکاراهای خاکی، لطیف و ذهنی را جمع نمی کند. به این معنا که اگرچه اوتار به عنوان یک کودک و جوان در زیر حجاب باقی می ماند، همیشه آزاد است. این حجابی که توسط مرشدان کامل بر روی او قرار داده شده، اساساً برای محافظت اوست تا به مردانگی برسد. آنگاه او می تواند مسئولیت جهان را به عنوان اوتار زمان به عهدہ بگیرد.

## فردیت اوتار

اوتار اولین یگانه در آفرینش بود و این او بود که اولین شناخت خداوندی اش را بدست آورد. اما شناخت او از شناخت هر روح دیگری پس از آن متفاوت بود. وقتی نخستین یگانه دریافت، «من خدا هستم»، او همزمان دریافت، «من همه کس و همه چیز» هستم. همه‌ی روح ها پس از آن درمی یابند «من خدا هستم»، اما همه چیز و همه کس بودن را در نمی یابند.

این فردیت اوتار است و تنها برای او برای همیشه بنا شده است. اما وقتی فردیتش استوار شد، همراه با آن، وظیفه و مسئولیت برای آفرینش هم پدیدار گشت، زیرا دریافت که او خود باید آگاهی هرکس و هرچیزی را حمل کند. پس او باید این مسئولیت را برای همیشه بر دوش کشد و بنابراین باید جریان تکامل و درون نگری را مطابقان سازمان دهد تا بتواند آن را تحمل کند.

## زمین، پر برکت ترین

جهان فیزیکی آفرینش، هفتمین سایه‌ی خداوند است و عالم های بی شماری از میلیون ها و میلیون ها سیاره در جهان وجود دارد. در بعضی از این عالم ها همه‌ی هفت مرحله‌ی تکامل پرورش یافته است و در بعضی از این عالم ها جریان تکامل در حال پرورش یافتن است. ۱۸۰۰۰ سیاره در دنیای فیزیکی وجود دارند که در آن ها انسان سکنی دارد. بعضی از این ۱۸۰۰۰ دنیا که در آن ها انسان وجود دارد،

سیاراتی هستند که انسان‌ها در آن‌ها صد در صد هوش دارند و در بعضی از آن‌ها، انسان هفتاد و پنج درصد هوش و بیست و پنج درصد قلب دارند. در این ۱۸۰۰۰ جهان، هوش انسان به بیشترین اندازه گسترش یافته است و هوش تنها اساس زندگی است.

زمین موقعیت منحصر به فردی در جهان فیزیکی دارد. زمین تنها سیاره‌ای است که در آن می و نغمه وجود دارند. زمین نزدیک‌ترین سیاره به نقطه‌ی آفرینش یا نقطه‌ی ام هست که آگاهی از ناآگاهی بیرون آمده است. می و نغمه فقط بر روی زمین در دسترس هستند، بنابراین حوزه‌ی کاملی برای پرورش کیفیت‌های قلب و جریان درون‌نگری وجود دارد.

سیاره‌های دیگری که در آن‌ها انسانیت تکامل پیدا کرده، به‌طور کامل عاری از می و نغمه هستند. چون هیچ می یا نغمه‌ای وجود ندارد، کیفیت‌های قلب (دل) یا ظرفیت‌های احساسی این انسان‌ها دیگر پرورش نمی‌یابد. این انسان‌هایی که فقط عقل دارند، هیچ علاقه‌ای به می یا نغمه ندارند. چون این انسان‌ها هیچ قلبی ندارند، هیچ معنویت یا گرایش معنوی وجود ندارد. از طریق هوش، بازی سایه‌ی هفتم خداوند (نیروهای فیزیکی در جهان) این ۱۸۰۰۰ دنیا را به دام می‌کشند.

آشکار نشده است که آیا این انسان‌های تمام هوش از طریق سفر بین سیاره‌ها، بین خود رابطه برقرار می‌کنند یا نه، اما توسط اوتار مهربابا آشکار شده است که آن‌ها با انسان‌های روی زمین ارتباط فیزیکی ندارند. برای پرورش ظرفیت دل، آن‌ها باید در روی زمین جسم بگیرند و در طی این قرن میلیون‌ها نفر آن را انجام داده‌اند.

زمین، تنها سیاره‌ی روحانی در کهکشان فیزیکی است، زیرا که تنها سیاره‌ای هست که انسان‌ها، نسبت مساوی قلب و هوش دارند. درون‌نگری تنها در این سیاره صورت می‌گیرد و به این دلیل است که هفت هزار عضوهای سلسله سران روحانی در اینجا زندگی می‌کنند. خداوند به عنوان اوتار فقط در این زمین بازگشت می‌کند؛ اوتار به‌طور فیزیکی از ۱۸۰۰۰ دنیای دیگر بشریت دیدن نمی‌کند. زمین جایی است که پنج مرشد کامل همیشه وجود دارند، جایی است که مستان خدا و مقدسین و پیران خدا وجود دارند. یک انسان فقط در روی زمین می‌تواند عاشق خداوند بشود، زیرا که فقط در اینجا است که به او می‌عشق و نغمه‌ای که از مستی معنوی برمی‌خیزد، تقدیم می‌شود.

به‌راستی که زمین مبارک‌ترین سیاره است و ما انسان‌ها که در اینجا زندگی می‌کنیم به‌راستی که خوشبخت‌ترین هستیم، زیرا که در اینجا است که یک انسان می‌تواند در عمل حضور خداوند را حس کند، می‌تواند در عمل چشم باطنی‌اش را پرورش دهد و خداوند را ببیند، می‌تواند در حقیقت همه‌ی تأثیرها سانسکارایی را از دست داده و با خداوند یکی شود. فقط در روی زمین شخص می‌تواند با پنجاه و شش انسانی که در حقیقت خداوند در شکل انسان هستند روبه‌رو شود. وقتی این پنجاه و شش انسان سخن می‌گویند، آن خداوند است که سخن می‌گوید؛ وقتی آن‌ها لمس می‌کنند، آن خداوند است که لمس می‌کند؛ وقتی آن‌ها با انسان‌های دیگر را دیدار می‌کنند؛ آن خداوند تجسم یافته است که این افراد را ملاقات می‌کند.

به‌راستی ما که در روی زمین زندگی می‌کنیم، خوشبخت‌ترین هستیم، زیرا که خداوند در عصرهای پیاپی در این سیاره پایین می‌آید و هر بار که می‌آید، می و نغمه‌ی بیشتری را می‌آورد. تنها به خاطر اوتار



است که برای انسان‌ها ممکن است تا حقیقت را دریابند.

## بازی عالم‌گیر خداوند

جهان نتیجه‌ی هوس خداوند است. وقتی خداوند به هوس خود پی‌برد و حاصل هوسش را در شکل آفرینش مشاهده کرد، او مسئولیت همه‌ی جهان را بر دوش خود گرفت. او آفرینش را به میدان بازی‌اش تبدیل کرد که در آن بازی الهی‌اش را بازی کند.

در آغاز خداوند طفل بازیگوشی بود و پس از اعصار بی‌شماری، او برای بشریت، یگانه‌ی قدیم شد. با وجود اینکه بشر چه فکری می‌کند، آفرینش هوس این طفل بازیگوش، باقی می‌ماند. بی‌توجه به اینکه او چگونه خود را به انسان آشکار می‌سازد، همیشه در او طبیعت بازیگوش و غریبی باقی می‌ماند.

خداوند، همیشه بازی آفرینش را با خرج زیادی برای خود در شکل بی‌شکل غیرشخصی‌اش اجرا می‌کند. از آنجایی که برای انسان امکان ندارد تا بازی‌اش را دریافته یا بفهمد، خداوند از زمین به شکل انسان دیدار می‌کند، به عنوان یک کودک متولد می‌شود تا مهرش را در دل بشریت برجای گذارد. به عنوان یک مرد کار می‌کند تا مهرش بر هر جنبه‌ی زندگی زده شود و وقتی این کار کامل شد، او بدن را به عنوان یک مرد مسن رها می‌کند تا اینکه آفرینش بتواند هُل جهانی را برای همه‌ی سطح‌های آگاهی حس کند.

هوس این فرزند که به عنوان خداوند ستایشش می‌کنیم، از ابدیت متولد شده و ابدیت، خود برمی‌خیزد تا از درون، هوسش ظهور کند. فرزند بازیگوش که جاودانه احساس نیاز به بازی دارد، از زمین دیدار می‌کند و حلقه‌ای از دوستانش تشکیل می‌دهد تا با او در بازی عالم‌گیری که خود آفریده، شرکت کنند.

## خداوند و حلقه‌اش

حلقه‌ی خداوند از ۱۲۲ مرد و زن تشکیل یافته تا به او در کار جهانی‌اش کمک کنند. حلقه‌اش از ده حلقه تشکیل یافته که هر یک دوازده عضو دارد. حلقه‌ی داخلی از چهارده عضو تشکیل یافته (دوازده مرد و همچنین دوزن). هر نه حلقه‌ی دیگر از دوازده عضو تشکیل یافته که تعداد معینی مرد و زن دارند. خداوند برای تشکیل حلقه‌اش افراد را بر حسب شرایط کار جهانی‌اش انتخاب می‌کند. این کار جهانی‌اش است که معین می‌سازد چه افرادی را او انتخاب کند تا در حلقه‌اش باشند، زیرا که مقام هر عضو حلقه دقیق است و کیفیت‌های معینی دارد. شخصیت‌های خاصی برای پر کردن هر مقامی لازم است.

مقام هر عضو حلقه از سرشت بیکران است و آن مقام به‌خصوص، توسط یک ذات نامحدود متضاد ارائه داده می‌شود. برای مثال ذات خداوند، حقیقت بیکران است و متضادش نخستین مایاست، بنابراین یک عضو حلقه وجود دارد که نمایانگر مایاست. ذات خداوند، آگاهی بیکران است و مخالفش ناآگاهی بیکران است، بنابراین یک عضو حلقه نمایانگر ناآگاهی بیکران، ایشوار هست. ذات خداوند، نور بیکران است و متضادش تاریکی نامحدود است، بنابراین یک عضو حلقه نمایانگر تاریکی نامحدود،

«چهیا»، هست و به همین ترتیب برای همه‌ی ۱۲۲ عضوهای حلقه نقشی وجود دارد.

هر عضو حلقه‌ی درونی نمایانگر مقامی است که یک جنبه یا یک صفت نامحدود متضاد خداوند است. هر ده حلقه، پی‌درپی براساس زنجیرهای پی‌پی سانسکارایی به یکدیگر پیوسته‌اند. برای مثال دومین حلقه‌ی دوازده نفره به اولین حلقه‌ی درونی پیوسته است، سومین حلقه‌ی دوازده نفره به حلقه‌ی دوم پیوسته است و به همین ترتیب تا حلقه‌ی دهم که به حلقه‌ی نهم پیوسته است.

مایای بیکران نخستین، متضاد خداوند است و هر جنبه یا صفت متضاد نامحدود خداوند در مایای نخستین وجود دارد. بنابراین مقام مایای نخستین، بالاترین مقام است و آن مقام همیشه توسط یک زن نگه داشته می‌شود که نمایانگر هوا یا «ویکونت» هست.

در حالت نیروانا وقتی ناآگاهی بیکران تجربه می‌شود، آگاهی بیکران به دنبال آن بی‌درنگ در حالت نیرویکالپ تجربه می‌شود. وقتی تاریکی بیکران در نیروانا تجربه می‌شود، بی‌درنگ نور بیکران در نیرویکالپ تجربه می‌شود و به همین ترتیب تا ابد ادامه می‌یابد. عضوهای حلقه‌ی درونی، نمایانگر مقام یک جنبه یا یک صفت بیکران متضاد خداوند هستند و چون مقام‌هایشان در حالت نیروانا ماندگار شده، برای آن‌ها مقدر شده تا شناخت خداوند را در زندگی‌شان بدست آورند. مقام عضوهای حلقه‌های دیگر هم در نیروانا مستقر شده و چون حلقه‌های پی‌پی به یکدیگر پیوسته‌اند، برای آن‌ها هم مقدر شده تا شناخت خداوند را بدست آورند، اما شناختشان در طی ظهور جهانی ۱۰۰ یا ۲۰۰ ساله‌ی اوتار است. سانسکارای ویدنیانی هر عضو نمی‌تواند سانسکاراهای مقیدکننده‌ی جدیدی را به دلیل نفوذ سانسکاراهای یوگایوگای اوتار جمع‌آوری کند. سانسکاراهای ویدنیانی هر عضو حلقه، وجود فیزیکی‌شان را در بین افراد دیگر نگه می‌دارند؛ سرانجام این سانسکاراهای ویدنیانی در زمان معین شناختشان ناپدید می‌شوند.

اوتار، کار جهانی‌اش را با عضوهای حلقه‌اش شروع می‌کند و به دلیل نیروی جهانی این کار، کم‌کم افراد دیگر به او گرایش پیدا می‌کنند. بعضی از عاشقان اوتار به عضوهای حلقه‌اش پیوسته‌اند و بعضی مقام کارگر اوتار را بدست می‌آورند. این کارگران از طریق اتصال سانسکارایی گذشته مستقیماً به عضوهای حلقه‌ی اوتار پیوسته‌اند و از طریق عشق و فرمان‌برداری به اوتار پیوسته‌اند. بعضی از عاشقانش به‌طور غیررسمی برای اوتار کار می‌کنند و بعضی کار نمی‌کنند بلکه عاشق اوتار هستند و از او فرمان‌برداری می‌کنند، اما هیچ‌یک از آن‌ها رابطه‌ی مستقیم سانسکارایی با هیچ‌کدام از عضوهای حلقه ندارند. رابطه‌شان، به تنهایی پیوند مستقیم عشق با اوتار است و وابستگی‌شان با حلقه یک رابطه‌ی غیرمستقیم است. کارگران ویژه در نگاه اوتار مستان خدا هستند. وظیفه‌ی کار بزرگ معنوی به این زنان و مردان مست خداوند واگذار شده است. این مستان خارج از الگوی سانسکارایی حلقه و عاشقان کار می‌کنند، اما با این حال آنان واسطه‌ی اصلی کار روحانی اوتار در طی این دوره هستند.

آنانی که مستقیماً به عضوهای حلقه وابسته نیستند، اما عشق عمیقی برای اوتار محبوب دارند هم شناخت خداوند را به طریقی شبیه عضوهای حلقه بدست می‌آوردند. الگوی سانسکارایی حلقه، الگوی رسمی کار اوتار هست و الگوی عاشقان و مستان الگوی غیررسمی کار اوتار هست. مثلاً کلیان مرید ویژه‌ی سدگرو هندی، رمداس در قرن ۱۸ بود، اما با اینکه کلیان مقام مرید ویژه و شناخت

خداوند را بدست آورد، عضو حلقه‌ی دوازده نفری رماداس نبود. الگوی حلقه، کار اصلی کار جهانی اوتار هست. اما قسمت‌های بی‌شمار دیگری از کارش وجود دارند و اوتار، خودش مستقل از حلقه با این قسمت‌های دیگر سر و کار دارد. مثلاً همیشه کارش را با مست‌ها و پیران مستقیماً انجام می‌دهد. شناخت خداوند بیشتر در طی ظهور اوتاری بیش از هر زمان دیگری رخ می‌دهد. هر نفر به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با تمام جهان در رابطه است. اگر هر انسانی شناخت خداوند را بدست آورد، تمام جهان از آن استفاده می‌برد زیرا که رابطه‌های سانسکارایی دیگران با یک مرد یا زن به خدا رسیده به‌طور کامل از بین می‌رود.

فرض کنید «الف» به «ب» با ۵۰ میلیون سانسکارا وابسته است. از این ۵۰ میلیون سانسکارا با «الف»، «ب» به «پ» با ۴۰ میلیون سانسکارا وابسته است. از این ۴۰ میلیون سانسکارا با «ب»، «پ» با «ت» با ۳۰ میلیون سانسکارا وابسته است. در این روش ارتباط سانسکارایی، «الف» به «ی» (تمام جهان) از طریق مقداری سانسکارا وابسته است.

حال اگر «الف» شناخت خداوند را بدست آورد، به آن معناست که «الف» از همه‌ی سانسکاراها آزاد است. بنابراین رابطه‌ی سانسکارایی همه‌ی کسان دیگر با «الف» شکسته خواهد شد. در این فنای سانسکارایی، ۵۰ میلیون سانسکاراها «ب» پاک خواهند شد، ۴۰ میلیون سانسکاراها «پ» از بین خواهند رفت، ۳۰ میلیون از سانسکاراها «ت» ناپدید خواهند شد و همین‌طور تا «ی»، تا همه‌ی جهان، اثر نابودی اتصال آن را با «الف»، احساس کند.

یک دوره‌ی اوتاری، شناخت و آزادی خیلی از روح‌هایی که در جهان گرفتار هستند را سرعت می‌بخشد. نه تنها عضوهای حلقه‌ی اوتار شناخت را بدست می‌آورند، بلکه خیلی از عاشقان و کارگانش هم همان آگاهی الهی را بدست می‌آورند. اگرچه خیلی از افراد در حال حاضر دارند شناخت را بدست می‌آورند، اما آن‌ها بدنشان را بی‌درنگ پس از شناخت خداوند رها می‌کنند، زیرا که تعداد انسان‌های به خدا رسیده در روی زمین همیشه پنجاه و شش نفر باقی می‌ماند. آزادی یا مُکتی همیشه در لحظه‌ی رها شدن بدن صورت می‌پذیرد و در دوره‌ی اوتاری تعداد فراوانی هستند که امتیاز کمیاب آزادی از دور زایش‌ها و مرگ‌ها را بدست می‌آورند و از سرور جاویدان بهره‌مند می‌شوند.

به این ترتیب به دلیل برکت شناخت یا آزادی که اکنون اوتار به تعداد فراوانی می‌دهد، تمام الگوی سانسکارایی جهان تغییر می‌کند. اساس و شیرازه‌ی بند ضخیم مجاز، نازک و ضعیف می‌شود و آگاهی بشریت تغییر یافته، چشم‌هایشان را قادر می‌سازد تا اشعه‌های نور را ببینند و به این ترتیب آزادانه‌تر و با اطمینان بیشتری به‌سوی راه حقیقت حرکت کنند. وقتی تمام الگوی سانسکارایی جهان تغییر می‌یابد، آن هنگام، زمان ظهور کامل اوتار مهربابا خواهد بود و بشریت آن را به عنوان ظهور جهانی اش مشاهده خواهند کرد.

## نغمه خوانده می شود

خداوند به خاطر کار جهانی اش بر روی زمین پایین می آید. اوتار در همه‌ی آسمان‌های آگاهی درون‌نگری و در همه‌ی مرحله‌های آگاهی تکاملی کار می‌کند. کار جهانی اوتار به چهار بخش تقسیم شده است. در درجه‌ی نخست کارش برای عضوهای حلقه‌ی ۱۲۲ نفری است؛ کار برای حلقه، کار اصلی اوست. اوتار کار ویژه را برای نزدیک‌ترین دوستانش و کارگرانی که وقف او هستند انجام می‌دهد. او در هر ظهوری، مأموریت به‌خصوصی برای جهان دارد و کار جامعی برای همه‌ی سیاره‌ها در گیتی که زندگی انسانی و شکل‌های تکاملی دارند انجام می‌دهد.

حلقه‌ی اوتار شامل ۱۲۲ مرد و زن است. انگار که هر عضو حلقه یک قسمت یا قسمت جزئی از بدن جسمی اوست. اوتار مطمئن می‌شود که هر قسمت بدنش خوب کار می‌کند؛ بنابراین او هر عضو حلقه‌اش را نیرومند و قادر به انجام کار نگه می‌دارد.

کار هر عضو، مشخص باقی می‌ماند، همانند عمل مغز، چشم‌ها، گوش‌ها، دهان، بینی، بازوها، دست‌ها، لگن، پاها و غیره. همان‌طور که مغز، چشم‌ها، گوش‌ها، بازوها، پاها و عضوهای دیگر بدن با هدایت شدن بدون آگاه بودن به کارشان کار می‌کنند، عضوهای حلقه هم برای اوتار کار می‌کنند. عضوهای حلقه که بدن در حال کار اوتار هستند، نمی‌دانند که آن‌ها چه عملی انجام می‌دهند. به عنوان مثال آقا بیدول، بینی اوتار نامیده می‌شد، اما بیدول از بینی بودن بدن در حال کار اوتار آگاه نبود.

عضوهای حلقه، سانسکارا دارند، اما سانسکاراهای آن‌ها به مانند سانسکاراهای خاکی، لطیف یا ذهنی مقید کننده نیستند. سانسکاراهای حلقه، سانسکاراهای ویدنیانی نامیده می‌شوند، یعنی این سانسکاراها هیچ اثری ندارند؛ آن‌ها سانسکاراهای جدیدی را جذب نمی‌کنند. اما این سانسکاراهای ویدنیانی حلقه به مانند سانسکاراهای یوگای اوتار که برای کارش بکار می‌برد نیستند. سانسکاراهای یوگای اوتار، سانسکاراهای آزاد الهی هستند که در واقع سانسکاراهای مقید کننده را خنثی می‌سازند. سانسکاراهای ویدنیانی عضوهای حلقه مقید کننده هستند، اما با تفاوت بسیار از قید سانسکاراهای خاکی، لطیف یا ذهنی که سانسکاراهای جدید را جذب می‌کنند. اوتار از سانسکاراهای یوگای اوتار استفاده می‌کند تا این سانسکاراهای ویدنیانی را پاک سازد. اوتار به عضوهای حلقه‌اش، سانسکاراهای یوگای اوتار را به چنان فراوانی می‌دهد که سرانجام این مردان و زنان به‌طور کامل از سانسکاراهای ویدنیانی - شان آزاد می‌شوند. به این ترتیب اوتار هر عضو حلقه‌اش را برای شناخت خدا آماده می‌سازد.

اوتار می‌اش را اول به عضوهای حلقه‌اش می‌دهد تا آن‌ها را قادر سازد تا وظیفه‌ی به‌خصوص خود را انجام دهند. اساساً وظیفه‌ی عضوها، یک کار است و آن خلق نغمه‌ی می و ساختن تصنیف برای نغمه‌ی این دوره‌ی اوتاری است. می به معنای عشق الهی است و می اوتار، عشقی است که او می‌دهد. نغمه، کار الهی اوتار است و نغمه‌ی این دوره‌ی اوتاری کاری است که برای جهان انجام می‌دهد. در طی هر دوره‌ی اوتاری باید نغمه‌ی جدیدی درست شود و عضوهای حلقه به اوتار در ساختن تصنیفی که برای این دوره‌ی زمان مناسب خواهد بود کمک می‌کنند. عضوهای حلقه نمی‌دانند که آن‌ها نغمه‌اش را خلق می‌کنند. فقط اوتار از این وظیفه‌های به‌خصوص همه‌ی قسمت‌های بدنش آگاه است: دهان

سخن می گوید، اما نمی داند که چه می گوید؛ دست می نویسد؛ اما نمی داند که چه می نویسد؛ دل حس می کند؛ اما نمی داند که چه احساسی دارد.

وظیفه‌ی معین هر عضو حلقه یکسان می ماند و آن‌ها در ساختن تصنیف برای نغمه‌ی کار جهانی‌اش سهیم می شوند. آن‌ها با سهیم شدن در کار جهانی‌اش، انجام وظیفه‌های خاص جهانی، به اوتار در کار ساختن یک نغمه کمک می کنند. پس از رها شدن بدن جسمی اوتار، کار ساختن ترانه عضوها ادامه می یابد تا آن‌ها، همگی شناخت خداوند را بدست آورند.

چون عضوهای حلقه بخش‌های بدن اوتار هستند، آن‌ها هنوز آن بخش‌ها باقی می مانند حتی پس از اینکه او بدن جسمانی‌اش را رها می کند؛ به این معنا، بدنش توسط عضوهای حلقه کار می کند. اگرچه اوتار بدن جسمانی‌اش را رها کرده، او هنوز توسط شکل غیرشخصی‌اش کار می کند و اگرچه بعضی از عضوهای حلقه بدنشان را رها کرده‌اند، اوتار به وظایفش توسط عضوهای حلقه که زنده هستند ادامه می دهد؛ و او توسط آن عضوهای زنده کار خواهد کرد تا کار جهانی‌اش به طور کامل ظهور کند.

هر عضو حلقه‌ی ۱۲۲ نفری وظیفه‌ی خاصی دارد که توسط اوتار برای او معین شده است. اوتار بدون دانستن عضوهای حلقه، توسط کار و وظیفه‌ی آن عضو براساس دستورهای خودش کار می کند. هر عضو نقش مهمی را در کار جهانی اوتار به جای می آورد، چون در واقع توسط کار هر عضو حلقه است که کار اوتار بر جهان تأثیر می گذارد.

هر مقامی در حلقه، متضاد نامحدود حقیقت اوتار است. حقیقت، بیکران است. ابدیت، هستی نامحدود است. ابدیت همه چیز را شامل می شود و هیچ چیزی ماورای این ابدیت نامحدود وجود ندارد. درون این ابدیت همه چیز و هیچ چیز قرار دارند. همه چیز نامحدود و ذات است. اما هیچ چیز هم نامحدود است، زیرا که سایه‌ی ذات است. همه چیز و هیچ چیز، متضادهای نامحدود هستند، زیرا که ذات و سایه‌اش متضادهای نامحدود هستند.

هیچ چیز متضاد همه چیز است. همه چیز شامل حقیقت، دانش، قدرت، سرور، نور، عشق بیکران و غیره است. بنابراین هیچ چیز شامل متضاد این کیفیت‌هاست. در هیچ چیز متضاد حقیقت، مایا؛ متضاد دانش، جهل نامحدود؛ متضاد قدرت، ضعف بیکران؛ متضاد سرور، رنج بیکران؛ متضاد نور، تاریکی بیکران و متضاد عشق، نفرت بیکران و به همین ترتیب تا بی انتها وجود دارد.

این بازی متضادها در حالت نهایی آگاهی، نیروانا- نیرویکالپ، بکار می رود. زیرا وقتی جهل بیکران در نیروانا تجربه می شود، دانش بیکران در نیرویکالپ تجربه می شود. وقتی تاریکی نامحدود در نیروانا تجربه می شود، نور بیکران در نیرویکالپ تجربه می شود. وقتی رنج بیکران در نیروانا تجربه می شود، سرور بیکران در نیرویکالپ تجربه می شود و به همین ترتیب تا بی انتها تا اینکه ابدیت همه چیز را دربر می گیرد.

این وظیفه‌های عضوهای حلقه‌ی اوتار هست که این متضادهایی که در نیروانا تجربه می شوند را آشکار می سازند. بنابراین مایا یا مجاز بیکران، جهل بیکران، ضعف بیکران، رنج بیکران و غیره مقام‌هایی هستند که نمایانگر نیروانا هستند؛ و هر عضو حلقه‌ی ۱۲۲ نفره اوتار، ندانسته نمایانگر مقام معین و خصوصیت معین نیروانا است، زیرا که هر یک در مرحله‌ی خیلی نزدیک به شناخت هستند.

## متضاد

خداوند هستی است و هستی ذات است. ذات حقیقی است؛ همه چیز است و باید سایه اش که غیر حقیقی، هیچ چیز است را داشته باشد. سایه متضاد ذات است و چون ذات خداوند بیکران است، سایه اش هم بیکران است. ذات خداوند همه چیز است و بیکران و سایه هیچ چیز است، اما هیچ چیز هم بیکران است، به طور بیکرانی غیر حقیقی.

خداوند، همه چیز، جنبه های بی شماری دارد و چون خداوند بیکران است، همه ی جنبه هایش هم بیکران هستند. همه چیز یک متضاد دارد و آن هیچ چیز است که همه چیز دیگر است، همه چیزی که از ذات خداوند نیست. جنبه های خداوند شامل حقیقت بیکران، دانش بیکران، صداقت بیکران، زیبایی بیکران و غیره تا به آخر هستند. بنابراین سایه متضاد است و متضاد حقیقت نامحدود مجاز نامحدود است؛ متضاد دانش نامحدود جهل نامحدود است؛ متضاد صداقت بیکران نادرستی نامحدود است و متضاد زیبایی بیکران زشتی بیکران و غیره است. سایه یک متضاد نامحدود است و چون خداوند همه چیز است، سایه متضادهای بیکران بی شماری دارد.

حالت واجب الوجودی خداوند فقط می تواند با گذشتن از واسطه ی متضادش، مجاز بیکران بدست آورده شود. این به آن معناست که ارزش نور یا آگاهی فقط به دلیل متضادش، تاریکی یا ناآگاهی می تواند شناخته شود. اگر هیچ تاریکی یا ناآگاهی وجود نداشته باشد، نور به عنوان نور یا آگاهی درک نخواهد شد. اما ارزش فقط یک واژه ی مقیاسی است و حقیقت به دلیل سایه اش، مایا، که متضاد حقیقت است به عنوان حقیقت شناخته می شود. بنابراین توسط تجربه ی متضادهاست که همه ی چیزها شناخته می شوند.

در اصل، آفرینش از سایه ی بیکران پدیدار گشت و از این سایه ی بیکران نخستین، سایه های بی شماری در مجاز آفرینش پدیدار گشته اند. این به آن معناست که تعداد بی شماری از حالت های جهل از جهل نامحدود نخستین بیرون آمده اند؛ تعداد بی شماری از دروغ ها از نادرستی نامحدود نخستین بیرون آمده اند و تعداد بی شماری از چیزهای زشت از زشتی بیکران نخستین بیرون آمده اند و غیره تا به آخر. خداوند غیر قابل تقسیم است و اگرچه سایه اش بیکران است، این سایه متضاد است؛ در سرشت محدود و قابل تقسیم است. چون سایه قابل تقسیم است، تعداد بی شماری از سایه ها در شکل های حالت های بی شماری از حالت های مجازهای نامحدود به مانند جهل ها، دروغ ها، زشتی ها و غیره از آن بیرون آمده اند.

خداوند در حالت ماوراء در حالت نیرویکالپ هست و سایه ی متضاد حالت نیروانا است. سایه ی نامحدود که شامل جهل نامحدود، ناآگاهی بیکران و مجاز نامحدود است، فقط می تواند در حالت نیروانا تجربه شود.

محدودیت ها از سایه ی نخستین خداوند در شکل آفرینش بیرون آمدند تا آگاهانه به حالت نخستین باز گردند. هر چیزی که از حدش گذر می کند، متضاد می شود. بنابراین هر قطره که وارد آفرینش می شود از محدودیت های تکامل و درون نگری می گذرد تا سرانجام آگاهانه سایه ی بیکران را در نیروانا تجربه

کند. تعداد بی شمار محدودیت‌ها در تکامل و درون‌نگری پدیدار می گردند تا فرد سرانجام آگاهی بیکران را در نیرویکالپ تجربه کند. ناآگاهی، خداوند بیکران است، اما چون سایه است، در سرشت محدود است. بنابراین قطره که از حد ناآگاهی اش گذر می کند و سایه‌ی بیکران را تجربه می کند، در سرشت، بیکران شده و خداوند می شود.

ناآگاهی بیکران، آفریننده آفرینش است و هر قطره آفریننده است. اما ناآگاهی بیکران نمی تواند چیزی را بدون ذات، آگاهی بیکران، بیافریند. تعداد بی شماری از قطره ناآگاهی بیکران را تشکیل می دهند که آفرینش را خلق می کند. ناآگاهی بیکران که نامحدود است جاودانه قطره‌های بی شماری را خلق می کند. اما قطره‌ها که محدود هستند، محدودیت را به وجود می آورند. وقتی قطره، محدودیت را به وجود می آورد، محدودیت را تجربه می کند. بنابراین آفرینش به طور محدودی توسط تعداد بی شماری از قطره‌ها تجربه می شود. در نیروانا، هر قطره خودبه خود ظرفیت خلق بی نهایت را بدست می آورد و وقتی هر قطره شروع به خلق بی نهایت می کند، از حد سرشتش که محدود بودن است می گذرد. وقتی محدود بودن از بین رفت، قطره خودبه خود در سرشت، نامحدود (اقیانوس) می شود. اقیانوس، طبیعت بیکران نیرویکالپ هست.

همه چیز در قلمرو سایه مجازی و بنابراین بی معنا است. تا تجربه‌ی خداوند با گذشتن از ماورای همه‌ی حدها در قلمرو سایه‌ها تجربه نشود، همه‌ی تجربه‌ها، مجازی و بی معنا هستند. حد، متضاد است و همه‌ی حدها به معنی همه‌ی متضادها هستند. هوش و حماقت به عنوان محدودیت در سایه وجود دارند. در حقیقت چنین چیزی به عنوان هوش یا کند ذهنی وجود ندارد چون حقیقت نه به هوش و نه به حماقت محدود است. هوش و حماقت، پدیده‌های متضاد مجاز هستند. خداوند غیرقابل تغییر و جاویدان است؛ هوش خداوند هیچ حدی ندارد، بنابراین در حقیقت خداوند، درجه بندی هوش و متضادی که حماقت نامیده شود وجود ندارد. هوش و حماقت فقط پدیده‌های مجاز هستند و فرد باید فراسوی حد هوش محدود در مجاز برود تا حقیقت یا هوش بیکران را تجربه کند.

وقتی فرد سایه‌ی بیکران را در حالت نیروانا را تجربه می کند، او سرشت محدود سایه‌ی بیکران را تجربه می کند و در یک آن حالت نیرویکالپ یا سرشت نامحدود ابدیت را تجربه می کند. در این هنگام آگاهی محدود فردی به آگاهی بیکران تبدیل می شود.

نیروانا- نیرویکالپ، حالتی الهی از شرایط پی در پی است. برای تجربه‌ی خداوند در حالت نیرویکالپ، بی گمان، اول لازم است که سایه‌ی بیکران در حالت نیروانا تجربه شود. بنابراین متضاد خداوند یعنی سایه‌ی بیکران مهم است؛ اما این اهمیت تنها از تابعیت است. بهر حال به دلیل درگیری سانسکارایی با سایه‌های بی شمار در جریان تکامل و درون‌نگری آگاهی، هر یک از ما در قلمرو مجاز یا پوچی گرفتار باقی می مانیم، بنابراین آن بی اهمیت است.

اوتار و مرشدان کامل در این حوزه‌ی سایه‌های بی شمار کار می کنند تا قطره‌ها را به سمت سایه‌ی نخستین - نیروانا هدایت کنند. زیرا وقتی فرد سایه‌ی نخستین را تجربه می کند، یک لحظه بعد خداوند (حقیقت نخستین)، نیرویکالپ تجربه می شود.

اوتار برای کار جهانی اش در قلمرو سایه‌ها، حلقه‌ای از ۱۲۲ نفر دارد. هر عضو حلقه‌ی اوتار، نمایانگر

جنبه‌ی متضاد بیکران حقیقت در ابدیت سایه‌ی نخستین، در نیروانا می‌باشد. اوتار، نمایانگر ابدیت حقیقت نخستین در نیرویکالپ می‌باشد.

وقتی متضاد بیکران در حالت نیروانا تجربه می‌شود، آنگاه سرشت نامحدود خداوند در حالت نیرویکالپ تجربه می‌شود. بنابراین هر شخصی که نمایانگر یک تضاد نامحدود در حلقه‌ی اوتار است، برای تمام تکامل و درون‌نگری آفرینش مهم است. اوتار هر عضو حلقه‌اش را انتخاب می‌کند تا نمایانگر یک جنبه‌ی متضاد نامحدود خودش برای کار جهانی باشد. وقتی که اعضا توسط ذهن جهانی‌اش کار می‌کنند، او از طریق هر متضاد کار می‌کند و همه‌ی سطح‌های آگاهی در تکامل و درون‌نگری از طریق آن عضو حلقه تحت تأثیر واقع می‌شوند.

اوتار آزاد است و هر عضو حلقه، نمایانگر یکی از قیدهایی است که او برای از بین بردنش در آفرینش کار می‌کند. چون مهربابا که رحمت بیکران است، بی‌اندازه رحیم است، توسط عضوی از حلقه که نمایانگر بی‌رحمی بیکران است کار می‌کند تا جهان را از همه‌ی شکل‌های بی‌رحمی رها کند. چون مهربابا که دانش بیکران است، بی‌نهایت داناست، توسط عضوی از حلقه که نمایانگر جهل بی‌نهایت است کار می‌کند تا جهان را از همه‌ی شکل‌های جهل‌رهایی بخشد و غیره.

اوتار مستقیماً با هر عضو حلقه و به‌طور غیرمستقیم با شکل‌های دیگر در جهان کار می‌کند. هر عضو حلقه، نمایانگر و بازتاب دهنده‌ی یک جنبه از ذهن و بدن جهانی اوست، در حالی که اوتار در همه‌ی سطح‌ها و آسمان‌های هستی در دنیاها، لطیف و ذهنی کار می‌کند.

این عصری است که مادیات در بالاترین درجه است و انسانیت به‌طور استواری با چیزهای مادی شناخته و وابسته شده است. اوتار از دانش نامحدودش استفاده می‌کند تا بشریت را از گیرودارش با همه‌ی جنبه‌های دنیای مادی آزاد سازد.



## خداوند در ماورای ماورا



خداوند همه آگاه بیکران	خداوند ناآگاه غیرقابل بخش	ناآگاهی بخش پذیر
اوتار	عضوهای حلقه	همه چیز و همه کس
۱. حقیقت بیکران	مایا- مجاز بیکران	مجازها به تعداد نامحدود
نور بیکران	تاریکی بیکران	تاریکی ها به تعداد نامحدود
۳. عشق بی نهایت	تنفر بی نهایت	تنفرها به تعداد نامحدود
۴. خوشحالی بی نهایت	بدبختی بی نهایت	بدبختی ها به تعداد نامحدود
۵. صلح بی نهایت	خشم بی نهایت	خشمها به تعداد نامحدود
۶. رحمت بیکران	بی رحمی بیکران	بی رحمی ها به تعداد نامحدود
۷. حقیقت بیکران	دروغ بیکران	دروغها به تعداد نامحدود
خرد بیکران	نادانی بیکران	نادانی ها به تعداد بیکران
۹. خلوص بیکران	ناخالصی بیکران	ناخالصی ها به تعداد نامحدود
۱۰. آزادی بیکران	اسارت بیکران	اسارتها به تعداد نامحدود
شجاعت بیکران	ترس بیکران	ترسها به تعداد نامحدود
۱۲. دانش بیکران	جهل بیکران	جهلها به تعداد نامحدود
۱۳. محبت بیکران	بی تفاوتی بیکران	بی تفاوتی ها به تعداد نامحدود
۱۴. غیرقابل تقسیمی نامحدود	قابل تقسیمی نامحدود	جدایی ها به تعداد نامحدود

## دوست عزیزش

اوتار به طور مستقیم برای حلقه‌اش و به طور غیرمستقیم برای جهان توسط عضوهای حلقه‌اش کار می‌کند. نظر به اینکه مقام هر عضو نمایانگر متضادی از ابدیت است، هر مقام واسطه‌ای برای کار جهانی اوتار است.

متضاد نور بیکران اوتار، تاریکی نامحدود است. مهربابا درباره‌ی دوست قدیمی‌اش، گوستاجی می‌گفت، «او جنبه‌ی تاریک من است... سایه‌ام.» گوستاجی، عضو حلقه بود و مقام به خصوص او نمایانگر تاریکی نامحدود بود. به عبارت دیگر، مهربابا توسط گوستاجی درونان بر روی جنبه‌ی تاریک شخصیت هر انسان کار می‌کرد.

در طی ظهور اوتاری، همه‌ی ۱۲۲ عضو حلقه‌ی مهربابا، شناخت خداوند را تک تک در هنگام ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال ظهورش بدست می‌آورند. فنای سانسکارایی آن‌ها است که الگوی سانسکارایی آگاهی را در سراسر جهان تغییر می‌دهد. عضوهای حلقه، شناخت خداوند را یک به یک بدست می‌آورند نه در گروه‌های دو یا سه نفره.

گوستاجی در میان اولین حلقه‌ی درونی چهارده تن بود که شناخت خداوند را بدست آورد. پس از اینکه گوستاجی در سال ۱۹۵۸ جان سپرد، مهربابا تلگرافی را به پیروان به خصوص در سراسر دنیا فرستاد که در آن ذکر کرده بود، «دوست عزیزم، گوستاجی مرا آن طور که به راستی هستم دریافته است.» به زودی پس از این پیشامد، مهربابا اعلام کرد که او نور بیکران است، زیرا که سایه‌ی تاریکی نامحدودش از طریق مرگ گوستاجی نابود شده بود.

با فوت مندلی‌های قدیمی، کا کا، بیدول، ادی، پادری و دیگران، من آن خلأی را که توسط هر مندلی ایجاد شده را حس می‌کنم که هرگز نمی‌تواند تا ظهور اوتاری بعدی پر شود. در طی هر ظهوری، اوتار به هر عضو حلقه وظیفه‌ی جهانی خاصی را واگذار می‌کند. اگرچه ممکن است آن وظیفه، برای عضو حلقه که ناآگاهانه در سطح جهانی کار می‌کند ناشناخته باشد، اما نمی‌تواند به شخص دیگری منتقل شود. خلأی که با مرگ هر مندلی ایجاد شده، خلأی نیست بلکه انجام وظیفه‌ی جهانی است. وقتی وظیفه‌ی معین مربوط به پست حلقه انجام شده، تا ظهور بعدی اوتار هیچ وظیفه‌ی دیگری نباید برآورده شود. اما اگر وظیفه توسط عضو حلقه به طور کامل برآورده نشده باشد، او دوباره باید بازگردد تا آن وظیفه‌ی به خصوص را به انجام برساند. وظیفه‌ی هر پست حلقه باید در عرض ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال پس از رها شدن بدن جسمی اوتار انجام شود.

برای گوستاجی یا پادری و افراد به خصوص از حلقه‌ی درونی هیچ امکان جانشینی وجود ندارد. کسی به انجام کار بیرونی به جای آن‌ها ادامه خواهد داد، اما آن شخص نمی‌تواند به جای جانشینی برای گوستاجی یا پادری به حساب آید. اگرچه هر عضو حلقه، سایه‌ای دارد، همان طور که گوستاجی سایه‌ی جسمی بابا بود، اما هیچ جانشینی برای مردان یا زنان مندلی وجود ندارد. مندلی در اینجا فقط به معنای حلقه‌ی ۱۲۲ نفر است.

## نغمه اش برای جهان

کار مخصوص اوتار برای دوست داران نزدیک و کارگرانی که خود را وقف او کرده اند هست. عضوهای حلقه به اوتار در سرودن نغمه‌ی کار جهانی اش کمک می کنند و دوست داران به او در خواندن نغمه‌ای که توسط حلقه سروده شده کمک می کنند. دوست داران، بلبل های باغ رُز در دل نامحدود اوتار هستند و کارگزارانش به نگهداری از رزها کمک می کنند.

اوتار شراب عشق را به دوست دارانش می دهد و بدین وسیله آن ها شایستگی را برای خواندن نغمه‌ای که توسط حلقه سروده شده دریافت می کنند. کار مخصوص اوتار برای دوست دارانش وادار ساختن آنان به خواندن نغمه‌ی این عصر است تا آتش خواندنشان، سانسکارهای مقید کننده شان را بسوزاند.

در حالی که نغمه‌ی اوتار توسط حلقه اش سروده می شود و توسط دوست دارانش خوانده می شود، اوتار به جهان شراب می دهد و بشریت در مستی اش، شایستگی آن را دریافت می کند تا نغمه‌ی این عصر اوتاری را که توسط دوست دارانش خوانده شده را بشنود. بشریت در روی زمین این نغمه را می شنود و به کلمه‌ی نخستین که منشأ نغمه است بیدار (آگاه) می شود. به این ترتیب عضوهای حلقه و دوست دارانش واسطه‌های کار اوتار هستند و اگرچه اوتار، خودش کارش را انجام می دهد، او از این واسطه‌ها به سود خودش استفاده می کند.

موهبت های شراب و نغمه‌ی اوتار فقط در روی زمین سبب آشکاری می شوند، اما هنوز او باید هلی به آگاهی همه سیاره‌ها بدهد و این کار برای سیاره‌های دیگر، کار کلی است. اوتار، شراب و نغمه اش را به ۱۸۰۰۰ سیاره‌ی دیگر که انسان‌ها در آن‌ها هستند نمی دهد چرا که انسان‌های آن سیاره‌ها بدون قلب هستند، اگرچه توسعه‌ی آهسته کیفیت قلب در بعضی از این سیاره‌ها وجود دارد.

از زمان تولد اوتار بر روی زمین، میلیون‌ها انسان از این سیاره‌های دیگر بر روی زمین تولد یافته‌اند. این انسان‌ها که فقط هوش دارند برای شراب و نغمه‌ی اوتار به اینجا می آیند، اما چون تنها هوششان است که رشد کرده، نه قلبشان، این انسان‌ها به تولدهای بی شماری بر روی زمین نیاز دارند تا سرانجام شروع به چشیدن شراب عشق کنند و نغمه‌ی یگانه‌ی قدیم را بشنوند.

به راستی که ما انسان‌های روی زمین با ظهور اوتار مهربابا، خوشبخت هستیم، زیرا اکنون زمانی است که شراب عشقش بیشترین دسترسی را دارد. بنابراین بیایید تشنه‌ی این شراب باشیم و نغمه‌ی شکوه اوتار را در این عصر بخوانیم.

«نمی توانم تو را که چنین به من نزدیک هستی، ببینم؟»

خداوند همه چیز هست و بنابراین آگاهی بیکران در خداوند هست و ناآگاهی بیکران هم در خدا هست. آفرینش در حالت ناآگاهی بیکران هست و هدف آفرینش برای موجودات فردی، آن است که آگاهی بیکران را تجربه کنند. اما برای اینکه این موجودات بتوانند نور و دانش را تجربه کنند، آن‌ها باید متضاد را یعنی تاریکی و جهل را تجربه کنند. در آفرینش، تفاوت بیکرانی بین نور خداوند و تاریکی گیتی و بین دانش خداوند و جهل در ذهن انسان وجود دارد. برای اینکه انسان خداوند را تجربه کند، این

تفاوت‌های بیکران باید متصل شوند؛ و بنابراین برای تجربه‌ی آگاهی بیکران، انسان باید الزاماً آگاهانه ناآگاهی بیکران را تجربه کند.

خداوند یگانه‌ی بیکران است و او از هر نظر بیکران است. این وجود بیکران، غیرقابل تقسیم است و بنابراین هر فردی از خداوند بیرون آمده و در اصل خداست. این به آن معناست که هر فردی از آگاهی بیکران بیرون آمده، اما درون هر فردی هم ناآگاهی بیکران و هم آگاهی بیکران وجود دارد، زیرا که هر یک به حالت آگاهی بیکران به خداوند باز می‌گردند. اما آگاهی بیکران در هر فردی، خود را به عنوان آگاهی بیکران نمی‌شناسد. فقط خود را توسط واسطه‌ی ناآگاهی بیکران می‌شناسد.

در ابتدای بی‌ابتدا، ناآگاهی بیکران و آگاهی بیکران از ابدیت خداوند برخاستند. ناآگاهی بیکران، فکر نخستین، «من کیستم؟» است و این ناآگاهی بیکران به صورت جریان فکر نامحدود پدیدار می‌گردد. آگاهی بیکران، کلمه‌ی نخستین، «من خدا هستم» است. این کلمه بی‌صدا هست. ناآگاهی بیکران صدا دارد و این صدای مقید، متضاد بی‌صدایی است. ناآگاهی بیکران، هیچ‌چیز است و صدایش دروغ است، زیرا که صدای هیچ‌چیز است.

جریان آهسته بدست آوردن آگاهی بیکران، پیشرفت تکامل و درون‌نگری است و در قلمرو ناآگاهی بیکران است که از آن جریان تفکر بی‌نهایت پدیدار می‌گردد. بلند شدن صدای دروغ در دو مرحله‌ی اول تکامل، شکل‌های سنگ و فلز، کمترین است. صدای دروغ در مرحله‌های تکاملی سبزیجات، کرم، ماهی، پرنده و حیوان بلندتر می‌شود، تا در انسان بالاترین صدا را دارا می‌باشد. دروغ این صدا در یوگی با آگاهی لطیف، انرژی لطیف می‌شود و این صدا در پیر با آگاهی ذهنی، تفکر نامحدود و حس نامحدود می‌شود. همه‌ی صداهای دروغ، هیچ‌چیز نامحدود می‌شوند و بدین وسیله در حالت الهی نیروانا، این صدای هیچ‌چیز خنثی می‌شود، کلمه‌ی نخستین به صورت بی‌صدایی همه‌چیز در حالت الهی نیرویکالپ درک می‌شود.

وقتی خداوند در حوزه‌ی ناآگاهی بیکران به عنوان اوتار پایین می‌آید، او در بدنش در قلمرو صدای دروغ به کلمه بی‌صدای نخستین جسم می‌دهد. اوتار در جهان‌ها کار می‌کند تا کم‌کم صدای دروغ موجودات در تکامل و درون‌نگری را به‌سوی بی‌صدایی پیش برد. پیشرفت در تکامل و درون‌نگری به‌طور کامل به سانسکاراها بستگی دارد. بدون خیلی از نوع‌های سانسکاراها، پیشرفت در تکامل و درون‌نگری ممکن نخواهد بود؛ بنابراین سانسکاراهای خاکی، لطیف و ذهنی برای گذشتن افراد از ناآگاهی بیکران لازم هستند.

معمولاً جریان تکامل در یک پیشرفت طبیعی آگاهی از سنگ به حیوان گسترش می‌یابد. تکامل اساساً جریان طبیعی انباشته شدن سانسکاراهاست، که شکل انسانی از توده‌ی کل سانسکاراها تشکیل یافته است تا آگاهی کامل در مرحله‌ای بدست آورده شود. این توده‌ی سانسکاراها در ابتدای شکل انسانی طبیعی است، اما پس از آن کم‌کم در جریان میلیون‌ها بازگشت دوباره، غیرطبیعی می‌شود. انسان در طی بازگشت دوباره، سانسکاراهایی را جمع می‌کند که برای پیشرفت به‌سوی شناخت خداوند لازم نیستند.

حالت شناخت خداوند یک حالت بی‌صداست. نیرویکالپ حالت بی‌صدایی است و این بی‌صدایی،

حالت تهی از تأثیر است. حالت شناخت، یک حالت تهی از تأثیر ذهن است و این حالت ذهن به طور کامل بی صداست.

سانسکاراها که برای پیشرفت به سوی بی صدایی لازم هستند، سانسکاراهای طبیعی جلورونده هستند و آنهایی که مانعی در پیشرفت هستند، سانسکاراهای غیرطبیعی مسدود کننده هستند. هر دو نوع سانسکاراها صدای دروغین دارند. سانسکاراهای جلورونده، صدای طبیعی دارند و سانسکاراهای مسدود کننده، صدای غیرطبیعی دارند. برای اینکه هر دو خنثی شوند باید بی صدایی را بدست آورند.

سانسکاراهای یوگایوتای اوتار هم صدا دارند. این صدای سانسکاراهای الهی اش، صدای حقیقی هستند که از کلمه بی صدای نخستین بیرون می آیند<sup>۵</sup>. صدای حقیقی که از سانسکاراهای یوگایوتای جاری می شود، اثر صدای دروغین در افراد را با تناسب به پیشرفتی که برای هر یک از آنها لازم است، خنثی می کند.

کلمه ی نخستین که از طریق سانسکاراهای یوگایوتای اوتار جاری می شود همیشه صدای بی صداست. چون اوتار برای همه ی آفرینش از آغاز تا به انجام مسؤل است، آگاهی بیکرانش جاودانه فعال است. وقتی کلمه توسط اوتار در آگاهی بیکران آگاه به کار گذارده می شود، صدای بی صدا دارد؛ اما وقتی فعال نیست، بی صداست. وقتی یک مرشد کامل برای جهان کار می کند، کلمه در او صدای بی صدا دارد. وقتی مرشد کامل بدنش را رها می کند، کلمه بی صدا باقی می ماند زیرا آگاهی بیکران توسط او فعال باقی نمی ماند. اما آگاهی بیکران همیشه توسط اوتار فعال باقی می ماند، چه او در بدن جسمی باشد و چه نباشد، زیرا او همیشه مسؤل همه ی آفرینش است و کلمه در او جاودانه صدای بی صداست. برای داشتن ایده ای از آگاهی بیکران که همیشه توسط اوتار فعال است، حادثه ی زیر را هنگامی که اوتار مهربابا در جسم بود، نقل می کنم.

در سال ۱۹۵۵ مهربابا در ساتارا اقامت داشت و من هر شب در کنار او نگهبانی می دادم. قبل از حادثه ی دوم اتومبیل، بابا به نگهبان شب می گفت که بیرون اتاقش بنشیند. وقتی بابا کف می زد، نگهبان شب به اتاق می رفت تا از بابا مراقبت کند. معمولاً بابا هر پانزده تا بیست دقیقه کف می زد و باید چندین بار در طول شب به بالینش می رفتم.

در ابتدای نگهبانی شب، بابا سه دستور را هر بار تکرار می کرد: «اول بیدار بمان. دوم حرکت نکن؛ و سوم ساکت باش.»

وقتی یک شب به خصوص شروع به نگهبانی کردم، بابا این دستورها را حداقل پنج بار، دوباره و دوباره تکرار کرد. آنگاه به من گفت تا بیرون اتاقش بنشینم. وقتی بابا در داخل اتاق استراحت می کرد، همه ی درها، پنجره ها و هواکش ها بسته بودند. اتاقش در تابستان به مانند یک کوره می شد.

به دستور بابا، در ایوان روی یک صندلی نشسته بودم. به مانند یک مجسمه نشستم، چون بابا تأکید کرده بود که نباید کوچک ترین حرکتی بکنم. پشه ها بدجوری می گزیدند، اما نمی توانستم آنها را کنار بزنم.

انتظار داشتم که پس از پانزده دقیقه، بابا دست بزند و من به داخل بروم. هر شب این تنها رهایی ام بود.

منتظر کف زدن بابا بودم، اما آن شب بابا دست نزد. منتظر کف زدنش بودم. نیم ساعت گذشت؛ سپس یک ساعت، سپس یک ساعت و نیم. دو ساعت گذشت و بابا هنوز کف نزده بود! تمام بدنم شروع به خارش کرد. به مانند چوب خشک شده بودم و درد داشتم، چون که به مانند مجسمه نشسته بودم؛ و آن پشه‌ها مرا سخت می‌گزیدند و خونم را می‌مکیدند!

ناگهان صدای خر و پف بابا را شنیدم و فکر کردم، «اکنون فرصت مناسبی است.» خیلی خشک شده بودم و فکر کردم حالا می‌توانم جایم را تغییر دهم. به آهستگی بدون کمترین صدایی شروع به بلند کردن پایم کردم، اما به محض اینکه شروع به بلند کردن پایم کردم، بابا کف زد.

به داخل رفتم و بی‌درنگ بابا مرا سرزنش کرد، «چرا حرکت کردی؟» متحیر مانده بودم، زیرا که هیچ صدایی در نیاورده بودم. چطور او توانسته بود صدای مرا بشنود، هم درها و هم پنجره‌ها بسته بودند و او داشت خرخر می‌کرد؟ نمی‌توانستم جوابی به بابا بدهم و پس از اینکه آرام شدم، او اشاره کرد، «وقتی که همه‌ی جهان را هنگامی که به نظر می‌آید که خواب باشم می‌بینم، چطور می‌توانم تو را که این چنین به من نزدیک هستی، نبینم؟»

این حادثه آشکار ساخت که چطور اوتار همیشه آگاه است و همیشه کار می‌کند و اگرچه مهر بابا به بدن جسمانی اش استراحت می‌داد، آگاهانه برای جهان کار می‌کرد. مهر بابا بدن جسمانی اش را رها کرده است، اما او هنوز دارد کار می‌کند. او به همان صورتی کار می‌کند که وقتی به بدن جسمانی اش استراحت می‌داد، کار می‌کرد. بدن جسمانی باید استراحت کند و از زمانی که مهر بابا بدنش را رها کرده است، در حال استراحت است. او برای ۷۰۰ سال استراحت خواهد کرد. اما با وجود غیبت جسمانی اش، مهر بابا به کارش در طول این دوره‌ی ۷۰۰ سال ادامه می‌دهد. این کار ۷۰۰ سال آینده به مانند زمانی خواهد بود که بدنش استراحت می‌کرد، اما هنوز او از جهان آگاه باقی می‌ماند.

مهر بابا برای کار جهانی اش سکوت ظاهری اختیار کرد تا سکوتش را بشکند و او برای تکمیل کار جهانی اش باید سکوتش را می‌شکست. نتیجه‌ی کار جهانی اش باید به کمال، ظهور پیدا کند و این به آن معناست که او به شکستن سکوتش ادامه می‌دهد تا نتیجه‌ی کامل کارش در جهان به طور کامل ظهور کند. سانسکاراهای یوگایوگای کارش صدای حقیقی دارند. از طریق رهایی سانسکاراهای یوگایوگا از طریق ذهن جهانی اش که صدای حقیقی که نتیجه‌ی کارش است ظهور خواهد کرد و این شکستن سکوت مهر بابا خواهد بود.

از زمانی که مهر بابا بدنش را رها کرده است، صدای حقیقی فعال است و این صدا آثار ناخواستنی صدای دروغ در آفرینش را خنثی می‌کند. این توسط رهایی سانسکاراهای یوگایوگا از ذهن جهانی بدست آورده می‌شود. آگاهی بیکران آگاه از طریق شکل غیرشخصی ذهن جهانی اوتار فعال است و صدای حقیقی کلمه‌ی نخستین هم به صورت سانسکاراهای یوگایوگا از طریق شکل غیرشخصی اش رها می‌شود.

صدای حقیقی که توسط ذهن جهانی رها شده، صدای دروغ سانسکاراهای مسدود کننده‌ی غیرطبیعی همراه با صدای دروغ سانسکاراهای طبیعی پیش برنده را خنثی می‌کند و زمان سفر هر روح به سوی حالت بی‌صدایی یا نیرویکالپ نیروانا را به کمترین مقدار می‌رساند.

اکنون اوتار مهربابا فقط در حالت فیزیکی در حال استراحت است. او هنوز درونان کار می کند و این کار احتیاجی به کوشش جسمانی ندارد. آگاهی بیکران که توسط او ظهور می کند، همیشه فعال است، زیرا که اوتار جاودانه مسئول همه‌ی آفرینش است. اگر مهربابا به خواب می رفت، همه‌ی آفرینش می خوابید و هستی در غیر هستی به طور کامل ناپدید می شد! اما او هرگز نمی خوابد؛ او تنها استراحت می کند! او همیشه بیدار است و همیشه بدون لحظه‌ای استراحت، همیشه کار می کند.

قسمت عمده‌ی نتیجه‌ی کار مهربابا هنوز پدیدار نشده و صدای حقیقی کار جهانی‌اش باید به طور کامل ظهور کند. بنابراین بیاید تا با تسلیم زندگی مان به او بر پاهایش افتاده، منتظر بمانیم. آگاهی بیکران مهربابا، تماماً به کار ادامه می دهد تا روزی ظهور کاملش را پدیدار سازد. در آن روز تجربه خواهیم کرد که اوتار زمان در حال استراحت نبوده بلکه به طور کامل فعال بوده است.

خداوند عشق است. اوتار به دلیل عشقش همیشه به سود همه‌ی آفرینش کار می کند. عشق و بخشندگی‌اش برای آفرینش به او رخصت آسایش را نمی دهد. اگر او آگاهی آفرینش خود را رها می کرد، ما همه از بین می رفتیم.

## نیروی اقیانوس

هر رودخانه‌ای باید به اقیانوس بپیوندد یا به رودخانه‌ی دیگری می پیوندد و آنگاه به اقیانوس جاری می شود یا اینکه مستقیماً به اقیانوس می ریزد. هر رودخانه‌ای باید زودتر یا دیرتر به اقیانوس بپیوندد. پس بنابراین هر رودخانه‌ی زندگی باید به اقیانوس خداوند بپیوندد. اما جریان هر رودخانه‌ی زندگی به سوی اقیانوس خداوند به وسیله‌ی مجاز مسدود شده است. در نتیجه هر رودخانه به خود برمی گردد و در یک گرداب که مخالف جهت اقیانوس خداوند است، گرفتار می شود. هر رودخانه‌ی زندگی محکوم در گرداب مجاز شده است.

وقتی اوتار پایین می آید به نیروی اقیانوس جسم می دهد و جریان هر رودخانه‌ی زندگی را به سوی اقیانوس خداوندی برمی گرداند. او این کار را با نابود کردن سدهایی که توسط جریان‌های سانسکارایی غیرطبیعی به وجود آمده انجام می دهد و به این ترتیب جهت آن را به جریان طبیعی باز می گرداند. تمام جریان سانسکارایی جهان عوض می شود، همه‌ی رودخانه‌هایی که به گرداب‌های تاریکی غیرطبیعی جریان داشتند، حال به طور طبیعی به سوی نور جریان می یابند.

اوتار اقیانوس است و اگرچه در زمانی که در آفرینش است، به شکل قطره است، او همیشه به صورت اقیانوس خداوندی باقی می ماند. نیروی وجودش اقیانوسی است و از طریق این نیروی اقیانوسی وظیفه‌اش را در گرداندن جریان هر رودخانه زندگی به سوی او (اقیانوس)، انجام می دهد.

## هر رودخانه بهسوی اقیانوس باز می‌گردد

هر شکل آگاهی، رودخانه‌ی زندگی است. وقتی جریان هر رودخانه‌ی زندگی در جهان، توسط کار اوتار بهسوی اقیانوس خداوندی باز می‌گردد، هر رودخانه الوهیت را در آگاهی‌اش متجلی می‌سازد. اما این ظهور الوهیت، از رودخانه‌ای به رودخانه‌ی دیگر و از یک سطح آگاهی به سطح دیگری متفاوت است. بعضی از رودخانه‌ها هستند که جریانشان از قبل تغییر یافته است و آن آگاهی به سطح خاصی رسیده است و به اقیانوس خداوندی ملحق شده است. خیلی از رودخانه‌ها هستند که اکنون دارند تغییر می‌یابند و آن آگاهی سعی می‌کند که به اقیانوس ملحق شود. خیلی از رودخانه‌ها هستند که جریانشان تازه شروع به تغییر یافتن کرده است، از مجاز روی برمی‌گرداند و تازه دارند سعی می‌کنند تا بهسوی اقیانوس جریان یابند.

ظهور الوهیت اوتار از فردی به فرد دیگر، مطابق با درجه‌ی آگاهی تغییر یافته، متفاوت است. با وجود این تفاوت‌ها، جریان یکایک و همه‌ی رودخانه‌ها به درجه‌های مختلف بهسوی بی‌نهایت (اقیانوس)، باز می‌گردد.

بنابراین الوهیت درون اوتار برای یکایک و همه در جهان در حال ظهور است و چون الوهیتش اقیانوسی، (بی‌نهایت) است در حال ملحق شدن با یکایک و همه است.

نیروی اقیانوسی کلمه کلمه‌ها، از سکوت اوتار مهربابا، جریان هر رودخانه‌ی زندگی در جهان را بهسوی اقیانوس باز می‌گرداند. وقتی جریان هر رودخانه در جهان بهسوی اقیانوس برگردد و همه‌ی آگاهی این تغییر را احساس کنند، بشریت مشاهده خواهد کرد که او سکوتش را شکسته است. او به بشریت سرتاسر جهان کلمه را گفته است و با ملحق کردن همه‌ی صداها درون صدای بی‌صدای اقیانوسی‌اش، خود را متجلی کرده است.

شکستن سکوت مهربابا، نیروی اقیانوسی در جهان است. این شکستن سکوتش نیرویی است که جریان هر رودخانه‌ی زندگی در جهان را بهسوی اقیانوس برمی‌گرداند. چون جریان هر رودخانه بهسوی اقیانوس برگشته است، هر حالت آگاهی به شدت تغییر یافته است، زیرا که هر فردی نیروی هُل اقیانوسی را درون رودخانه‌ی آگاهی خودش احساس می‌کند. هر حالت هستی ظهور اوتار را تجربه خواهد کرد و هر آگاهی انسان، برخورد را احساس خواهد کرد و بدینسان درون خودش صدای بی‌صدای هُل دهنده‌ی کلمه سکوتش را می‌شنود. این احساس درونی نیروی اقیانوسی یا شنیدن هُل اقیانوسی درون خودش، مطابق با تغییر آگاهی هر فرد یا وصل رودخانه‌ی درون خودش با جریان اقیانوسی در سرتاسر جهان است.

عصر جدیدی خواهد بود وقتی هر سطح آگاهی بهسوی حقیقت بیکران، (اقیانوس) برمی‌گردد و انسان بیدار، فراتر از تفاوت‌های طایفه، اعتقاد، مذهب، رنگ و باور خواهد رفت زیرا آگاهی انسان، نور را در سرتاسر دنیای جهان احساس خواهد کرد. این تجربه‌ی برادری حقیقی خواهد بود و آن نوری است که آگاهی بیکران همه‌جا حاضر است، اقیانوس عشق است.



## نقطه، اینجا

خداوند همه جا حاضر است و نمی تواند ناپیدا باشد. اینجا نقطه ای است که بیکران و همیشه حاضر است. این نقطه، نقطه ای در ابدیت و ازلیت، جایی که گذشته و آینده ای وجود ندارد می باشد. اینجا در ابدیت است. اینجا فقط حال جاویدان وجود دارد.

اینجا نقطه ای است که هیچ فضایی وجود ندارد. این نقطه ماورای خیال خاکی، لطیف و ذهنی است. جایی که خیال خاکی، لطیف و ذهنی متوقف می شود، این نقطه به صورت بی نهایت پدیدار می گردد. اینجا جایی است که ذهن متوقف می گردد. مکان خداوند در این نقطه ی اینجا هست. این نقطه درون هر دلی است و وقتی این نقطه پیدا شود، خداوند پدیدار می گردد.

خیال، چیزی است که انسان را از این نقطه به دور می کند؛ آنگاه او نقطه های متفاوتی را در فضا خیال می کند که در میان آن ها سرگردان است. خیال شدید است؛ نیرویش سخت است؛ انسان را برده ی خودش می سازد. در خداوند، نقطه ای به جز اینجای جاویدان وجود ندارد؛ این حقیقت است. در خیال نقطه های بی شماری وجود دارند، زیرا که فضا در خیال، هستی دارد. همیشه در خیال سرگردانی وجود دارد و این سرگردانی بدون هدف است. این سرگردانی انسان را به جایی نمی رساند، زیرا که سرگردانی های انسان همیشه او را در فضای خیال نگه می دارد.

اگرچه خیال پر قدرت است اما از عشق الهی می ترسد. جایی که کوچک ترین ذره ای از عشق الهی وجود دارد، خیال، بی قدرت می شود. عشق الهی ذهن را آهسته می سازد و این خیال را ضعیف می گرداند. وقتی شخص حتی کوچک ترین ذره ای از عشق الهی را تجربه کرده است، او از سرگردانی دست برمی دارد و سفرش به سوی حقیقت، اینجا را شروع می کند. خوشحالی آن شخص که سفر درونی اش را شروع کرده، بیشتر از هر خوشحالی در دنیا است.

وقتی آوارگی ها، هدف اصلی انسان می شود، خداوند باید شکل انسان بگیرد تا جلوی آوارگی های انسان را در هر جایی بگیرد. او خیال را به بُعدهای درست خود باز می گرداند تا سفرش به سوی حقیقت را شروع کند. آن بُعد اینجا هست. اینجا تنها یک نقطه هست و در ابدیت اینجا، سفری وجود ندارد. سفر از نقطه ی خیال انسان به حقیقت ابدیت خداوند ادامه می یابد؛ و وقتی اوتار، کارش را تمام می کند، هر انسانی سفرش به سوی حقیقت را شروع خواهد کرد. نقطه ای که انسان دوباره آن سفر را آغاز می کند، اینجا هست.

آوارگی ها همیشه در خیال هستند و آوارگی مان در زمان و فضا به دلیل سانسکارهای غیرطبیعی رخ می دهد. مادامی که سانسکارهای غیرطبیعی بر ذهن انسان تسلط دارند، آوارگی ها ادامه خواهند یافت و سفر درونی آغاز نمی شود. آوارگی می تواند در اینجا پایان یابد. آوارگی ها کثیر هستند، اما سفر به سوی حقیقت یکی است.

سفر اینجا شروع می شود. هیچ فاصله ای در نقطه ی اینجا وجود ندارد. سفر به سوی شناخت حقیقت بدون سفر کردن است، اما این سفر در طول مسیر بدون راهه، (بدون سفر کردن) لازم است. آن سفر کردن در یک مسیر بدون راهه، سفر کردن بدون یک مسیر است. راه اینجا است و اینجا بدون راه است.

بنابراین انسان باید سفری کند بدون سفر کردن. این خیال انسان را در هم می‌شکند، زیرا سفر و راه ماورای تصورش هستند. آن اینجا هست، جایی که خیال تا به نقطه‌ی متوقف شدن، آهسته می‌شود. وقتی کسی خواب می‌بیند که در یک خیابان متروکه‌ی تاریک است و به‌سوی خانه می‌دود، او خسته می‌شود، اما هنوز می‌دود تا خانه را پیدا کند. او خسته می‌شود، اما اشتیاق رسیدن به خانه آنچنان شدید است که او را وادار می‌کند تا به دوییدن ادامه دهد. سرانجام او از خواب بیدار می‌شود و درمی‌یابد که او در خانه بوده و تمام وقت در تخت خواب بوده است؛ راهی را که پیموده تا به خانه برسد فقط یک خواب است. شخص به دلیل اشتیاقش برای رسیدن به خانه، راه را پیموده و آن اشتیاق بود که او را از خواب بیدار کرد.

به‌طور مشابه، به دلیل اشتیاق در دانستن حقیقت است که انسان سفرش به‌سوی حقیقت را شروع می‌کند. اگرچه این سفر بدون سفر خود یک خیال است، این سفر برای بیدار شدن در حقیقت لازم است. آوارگی‌ها باید در یک سفر، (هدف) پایان یابند. این سفر برای رسیدن به حقیقت لازم است. اما سفر هم خیال است، زیرا که پایان این سفر، پایان خیال است. آن پایان هم اینجاست. این پایان، پایان بی‌پایان است.

## خدمت به خدا و انسان

در جایی که عشق آشکاری می‌کند، نفس وجود ندارد. در ظهور عشق الهی، نفس هستی ندارد. هستی نفس مجاز دروغین، با عشق مخالف است؛ عشق به نفس اجازه‌ی ورود به محدوده‌اش را نمی‌دهد. عشق محدودیت‌های نفس را می‌سوزاند و وقتی نفس از پا درمی‌آید، آزادی جاویدان بدست آورده می‌شود. آزادی جاویدان، حوزه‌ی عشق است.

محدودیت‌های نفس دروغین، شخص را در مجاز محدود نگه می‌دارد، اما آتش عشق الهی کم‌کم فرد را از همه‌ی قید و بندها آزاد می‌کند. نفس دروغ، آفرینش مجاز است، در حالی که عشق، آفرینش راستی است. نفس دروغین توسط مجاز زندگی می‌کند، در حالی که عشق با حقیقت زندگی می‌کند.

در راه راستی، آشکاری عشق وجود دارد و هرگز شناخت خداوند نمی‌تواند بدون داشتن عشق برای اوتار یا مرشد کامل بدست آورده شود. این عشق، هدیه‌ی خداوند توسط شکل شخصی اوتار یا مرشد کامل است و هدف آگاهی فردی انسان، دریافت این هدیه و یکی شدن با خداوند است. بنابراین وقتی شکل انسان بدست آورده شد، برای اینکه هدف انسان برآورده شود، عشق به خداوند لازم است. بهترین راه عشق به خداوند، عاشق اوتار یا مرشد کامل بودن است زیرا که تجسم خداوند هستند.

عشق به اوتار یا مرشد کامل باید به‌طور طبیعی سرچشمه بگیرد زیرا که نمی‌تواند آموخته شود. به کسی یاد داده نمی‌شود که چطور به یک معشوق عشق بورزد. او عاشق معشوقش است و به همین ترتیب به عاشق یاد داده نمی‌شود که چطور به او عشق بورزد، عشقش برای یک معشوق به‌طور طبیعی سرچشمه می‌گیرد. عشق برای یگانه‌ای که تجسم خداوند است باید همان‌طور طبیعی باشد و ما باید عاشق این فرد که خداوند است باشیم زیرا او تنها معشوقی است که به‌طور کامل عاشق ماست. خداوند در تجسم

اوتار و مرشد کامل همیشه حاضر است. حتی وقتی اوتار جسماً حاضر نیست، ما را ترک نکرده است، او همیشه با ماست. ما همیشه این تجربه را نداریم، زیرا که دل‌هایمان او را فراموش می‌کند. افسوس که بشر تجسم خداوند (اوتار) را که دوباره و دوباره به زمین باز می‌گردد، فراموش می‌کند. تنها خدایی که در مجاز وجود دارد، آن تجسم در شکل اوتار یا مرشد کامل است.

وقتی شکل انسانی بدست آورده شد وظیفه‌ی ماست تا تجسم خداوند را بیابیم و به همان حالت طبیعی که عزیزترین معشوق‌مان را دوست داریم، به او عشق بورزیم. برای عشق ورزیدن به تجسم خداوند، نیاز به درستی و صداقت است و چون او معشوق نهایی است، فرد می‌آموزد که برای او زندگی کند و برای او بمیرد.

عملی‌ترین روش عشق ورزیدن به خداوند به روش شخصی، خدمت بدون انتظار به هموعان خودمان همراه با عشق است. در خدمت بدون انتظار حقیقی، سودهای شخصی یا فکر سودهای شخصی وجود ندارد و این خدمت فقط می‌تواند توسط عشقی که در خدا-انسان است داده شود.

شعله‌های آتش عشق به نرمی گلبرگ‌های رز هستند و خودخواهی نفس دروغین به سختی سنگ است. عشق نمی‌تواند سختی نفس را تحمل کند، اما عشق چنان قوی است که می‌تواند سنگ را در آتش خود ذوب کند.

خداوند بخش‌ناپذیر است و بنابراین، سرانجام هر فردی خداوند است. هر فردی باید این را تجربه کند، اما آن فقط می‌تواند با نظر یگانه‌ای که تجسم خداوند است تجربه شود. فرد در او می‌یابد که خداوند بخش‌ناپذیر است و در او، خدای در همه را می‌یابد. هنگامی خدمت به بشریت، خدمت به خدا نامیده شود که برای نفس فرد نباشد. برای بدست آوردن وحدت با خداوند، باید به تجسم خداوند خدمت کنیم - تنها آن هنگام فرد بدون انتظار به بشریت خدمت می‌کند.

خدمت بدون انتظار مشکل است. اگر خدمت به بشریت برای نام یا شهرت یا برای سودهای مادی انجام شود، آنگاه بدون انتظار نیست. حتی کمترین فکر نفس فرد که خدمت بدون انتظار انجام می‌دهد، کار را خودخواهانه می‌سازد، زیرا نفس از آن کار احساس غرور می‌کند. خدمت به بشریت باید به حالت طبیعی انجام شود و می‌تواند طبیعی انجام شود اگر به صورت وظیفه به خداوند با شکل انجام شود.

خدمت بدون انتظار به بشریت باید به صورت طبیعی صورت بگیرد و باید به صورت وظیفه به هموعانمان انجام شود. خدمت به برادرهایمان، خواهرهایمان و دوستانمان نمی‌تواند برای نام یا شهرت انجام شود؛ نباید سؤال برای سود یا ضرر شخصی وجود داشته باشد. باید برای خشنودی تجسم خدا، اوتار زمان، مهربابا انجام شود.

نتیجه‌ی خدمت بدون انتظار به بشریت، سود معنوی دارد. فرض کنید مرد فقیری دارد از گرسنگی می‌میرد و از سر صدقه، شخصی به او غذا می‌دهد تا جاننش را نجات دهد. شخص فقط به مرد گرسنه غذا داده، اما به جای آن قسمتی از سانسکارهای خوب مرد را دریافت می‌کند و صدقه دهنده، سود برده است. گرسنه‌های دنیا به ما فرصت خدمت به خداوند در آن‌ها را می‌دهند و می‌توانیم هم‌زمان با غذا دادن به آن‌ها سود معنوی ببریم. چون برای مردم سانسکارها قابل مشاهده نیستند و آن‌ها نمی‌توانند ببینند که چه سانسکارهایی خوب و بد هستند، مردم می‌گذارند که دیگران از گرسنگی بمیرند.

فایده‌ی معنوی هرگز برای محاسبه نیست. عشق، جریان محاسبه‌ای نیست. اگر شخص عاشق است می‌دهد و اگر عاشق نیست نمی‌دهد. اگر موقعیتی برای شخصی جهت کمک به گرسنه‌ها پدیدار گردد، لحظه‌ای که شخص فکر می‌کند که آن‌ها را سپاسگزار خود می‌سازد و برای آن‌ها سودمند است، او بیشتر اسیر سانسکاراها می‌شود. حتی اگر خیریه‌ای با انگیزه‌ی بدست آوردن منفعت مادی یا معنوی کمک کند، آن‌ها بیشتر گرفتار می‌شوند. فکر خدمت و منفعت برای اینکه به‌راستی فداکارانه باشند، نمی‌توانند با هم در ذهن زیست کنند. خدمت بدون انتظار به بشریت به خاطر عشق، بدون محاسبه‌ی قبلی به‌طور طبیعی و خودبه‌خود است.

واقعه‌ای را از سال ۱۹۶۴ به یاد می‌آورم. قحطی بزرگی «بیهار» که یکی از ایالات هند است را در برگرفته بود و خیلی از مردم از گرسنگی می‌مردند. ما توسط روزنامه از گرفتاریشان آگاه می‌شدیم و من فکر می‌کردم حداقل ما که با مهربابا بودیم، یک غذای خوب در روز می‌خوریم، در حالی که کسانی بودند که هر روز از گرسنگی می‌مردند. از ناتوانی‌ام برای کمک به این مردم فکر می‌کردم. برای کمک به آنان هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم زیرا که با مهربابا بودم، اما برای آنان متأسف می‌بودم.

یک روز در روزنامه خواندم که چطور یکی از ثروتمندترین سرمایه‌داران هند، آشپزخانه‌های مجانی در نقاط زیادی از بیهار باز کرده تا به حد امکان به مردم گرسنه غذا داده شود. از خواندن آن خوشحال شدم و فکر کردم که سرمایه‌دار به‌راستی به بشریت خدمت بدون انتظار می‌کند. خداوند به او برکت ثروت داده بود و این مرد ثروتمند می‌دانست که چطور از ثروتش برای کمک به هموعانش که به مراتب از او کم شانس‌تر بودند استفاده کند.

آن شب با مهربابا بودم و همان‌طور که پایش را ماساژ می‌دادم، فکر به ذهنم خطور کرد، «آن سرمایه‌دار به بشریت خدمت بدون انتظار می‌کند و در واقع زندگی خیلی از مردم را نجات می‌دهد.»

ناگهان بابا پرسید، «درباره‌ی چه فکر می‌کنی؟» گفتم، «هیچ چیز، به‌راستی چیزی نیست.» بابا به من خیره شد و سؤال را تکرار کرد و بنابراین جواب دادم، «بابا، درباره‌ی سرنوشت بد آنانی که در بیهار گرسنگی می‌کشند فکر می‌کردم. چه خوب است که یک مرد ثروتمند آشپزخانه‌های مجانی باز کرده است. به‌راستی که او دارد به بشریت خدمت بدون انتظار می‌کند.»

«خدمت بدون انتظار؟» بابا اشاره کرد، از آنچه که گفته بودم خیلی متحیر شده بود. او با اشاره تأکید کرد، «آن سرمایه‌دار با اینکه کار خوبی انجام می‌دهد، خدمت خیلی خودخواهانه‌ای می‌کند.»

از شنیدن آن متعجب شدم. بابا توضیح داد: «سرمایه‌دار برای نام و شهرتش به قحطی زده‌ها کمک می‌کند. او وقتی در روزنامه‌ها درباره‌ی کار خیریه‌اش و شهرتش می‌خواند، از خود متشکر می‌شود. او می‌داند که به این طریق در سراسر کشور بسیار مشهور خواهد شد و مردم به او احترام خواهند گذارد. اگرچه خیلی ثروتمند است، این موسسه خیریه را تشکیل داده تا کمتر مالیات بدهد. بنابراین خدمتش خیلی خودخواهانه است. گرچه به نظر همه در ظاهر، دارد کار خوب انجام می‌دهد، او با این حال با آن گرفتار شده و به هیچ عنوان از قیدهای کارمایی که به آن قحطی‌زدگان وابسته است آزاد نیست.»

بابا به من نگاه کرد و ادامه داد، «تو اینجا هستی و از روی عشق بدون هیچ چشم‌داشتی به من خدمت می‌کنی. تمام جهان در من است. توسط خدمت به من به خاطر عشق، به تمام جهان خدمت می‌کنی

و بنابراین از قیدهای کارما آزاد هستی.»

«بی توجه به آن که آن سرمایه دار به چند آدم گرسنه غذا می دهد، او نمی تواند همه ی دنیا را نجات بدهد. برای او غیرممکن است زیرا که او این کار را نه برای خدا بلکه برای خود انجام می دهد! با وجود این واقعیت که او کار خوب انجام می دهد، به دلیل انگیزه ی خودخواهانه اش به طور کامل گرفتار اعمالش است.»

این پیشامد، به مانند راهنمایی برای درک کمک بدون انتظار است. کارهای خوب و بد، هر دو گرفتار کننده هستند. کارهای خوب، برای شخص باعث ایجاد زنجیرهای طلایی می شوند و کارهای بد، زنجیرهای آهنی را درست می کنند. اما پس از اینکه همه کار انجام شد، زنجیرها هنوز آنجا هستند. کاری که برای خداوند انجام می شود به ایجاد زنجیر نمی انجامد.

فرد مجبور است که در زمان های مختلف به شوهر، زن، بچه ها، فامیل ها و دوستان خدمت کند. در حال خدمت به این نزدیکان، اگر عشق وجود داشته باشد و شخص آن را به عنوان وظیفه انجام دهد، آنگاه بدون انتظار است. به طور کلی خدمت بدون انتظار برای بشریت، انجام وظیفه ی شخص به خداوند است. بنابراین انجام هر کاری با انگیزه ی خدمت به خدا، اگر عشق خداوند حاضر باشد و در جستجوی منفعت شخصی نباشد، در چشمان خدا - انسان خدمت بدون انتظار است و همزمان شخص توسط خدا - انسان از قیدهای کارمایی این اعمال آزاد می شود.

بعضی از ثروتمندان بشردوست می شوند. یک بشردوست واقعی، بی توجه به ستایش از کارش می بخشد. او اهمیتی به ستایش و شناخت عمومی نمی دهد. او نسبت به آنانی که از بخشش او تعریف یا از انگیزه های بخشش او انتقاد می کنند، بی تفاوت می ماند. بشردوست واقعی به همان اندازه به بیچاره ای که از او قدردانی نمی کند می بخشد تا به آنانی که از بخشش او قدردانی می کنند.

به همین روش باید خدمت بدون انتظار به تجسم خداوند و کارش ارائه شود. ما باید نسبت به انتقاد یا ستایش، قدردانی یا عدم قدردانی بی تفاوت باقی بمانیم. ما باید به تجسم خداوند، مهربابا با عشق خدمت کنیم و بدانیم که این خدمت مان را به بشریت کامل می کند.

## هدف زندگی نوین

خداوند تنها حقیقت است و همه چیز دیگر مجاز است؛ اما مجاز کیهانی واسطه ای برای گسترش آگاهی و تجربه ی خداوند است. بنابراین مجاز واجب است زیرا که تنها واسطه برای یافتن خداوند است. اما به طور کلی انسان فراموش می کند که خداوند را به وسیله ی مجاز بیابد و به مجاز وابسته می ماند زیرا که مجاز را حقیقت می پندارد.

مهربابا به انسان زندگی نوین را داد. زندگی نوین که توسط مهربابا تفسیر شده، راه تجربه ی خداوند و خدا شدن است. به این ترتیب زندگی نوین، هدف آفرینش مجازی را برآورده می سازد. زندگی نوین انسان را برمی انگیزد تا برای خداوند زندگی کند تا بتواند خدا بشود. به این دلیل نوین است زیرا انسان را هدایت می کند تا از فریب مجاز جدا نگه داشته شود و به حقیقت خداوند وابسته بماند و زندگی کهنه ی

مرسومی دنیای مجاز را رها کند.

هر انسانی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به کل دنیا به وسیله‌ی زنجیر سانسکارایی وابسته است. تا ارتباط این زنجیر سانسکارایی تکه‌تکه نشود، فرد نمی‌تواند به طور کامل از دنیا جدا شود. هر انسانی با سانسکاراها به فامیل، دوستان و وابستگان پیوسته است؛ و همه‌ی فامیل، دوستان و وابستگان با سانسکاراها به خیلی از مردم دیگر پیوسته هستند و آن مردم با سانسکاراها به خیلی‌های دیگر پیوسته هستند. به این ترتیب وقتی شخص انتهای زنجیر را پیدا می‌کند، درمی‌یابد که توسط سانسکاراها به مردم در همه‌ی دنیا پیوسته است. هر انسانی به طور مستقیم به فامیل، دوستان و وابستگانش توسط ارتباط سانسکارایی مستقیم پیوسته است؛ و هر مرد و زنی به طور غیرمستقیم، توسط ارتباط سانسکارایی غیرمستقیم به همه‌ی مردم دیگر در دنیا پیوسته است. هر انسانی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به نوعی یا طریقی به هر انسان دیگری پیوسته است.

زندگی نوین راهی برای آزاد شدن (نفس شخص) از وابستگی سانسکارایی است. وقتی فرد از همه‌ی سانسکاراهایش آزاد می‌شود، خدا را درمی‌یابد، نه تنها از آزادی جاویدان لذت می‌برد، بلکه همزمان، همه‌ی افرادی که به او پیوسته بودند، به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آزادی‌اش سود می‌برند. این سود به همه، به دلیل آن است که وقتی همه‌ی سانسکاراهای فرد پاک می‌شود و او خدا-آگاه می‌شود، همزمان همه‌ی ارتباط‌های پیوند سانسکارایی با تمام کسان دیگر هم خودبه‌خود شکسته می‌شوند.

به این ترتیب وقتی فردی شناخت خدا را بدست می‌آورد، همه‌ی دنیا به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آن استفاده می‌برد. بنابراین دنبال کردن زندگی که وقف عشق و خدمت به خدا برای شناخت خداست، بهترین و بالاترین شکل خدمت بدون انتظار به بشریت است. دلیلش آن است که فردی که شناخت خدا را بدست آورده، به بشریت به بهترین و خالص‌ترین راه ممکن خدمت می‌کند. هنگامی که فرد تلاش می‌کند تا با خدا یکی شود، حتی نمی‌داند که به کل جهان توسط از بین بردن سانسکاراهایش خدمت می‌کند.

آزاد شدن از همه‌ی قیدهای سانسکارایی، هدف زندگی است و به خصوص هدف زندگی نوین مهرباباست. کسی که در زندگی نوین است، به دیگران در شکستن زنجیر سانسکارایی کمک می‌کند و این کمک به دیگران در واقع خالص‌ترین شکل خدمت بدون انتظار به دنیا است. اگر شخصی به دیگران از لحاظ مادی یا مالی کمک کند، کمکش نمی‌تواند این افراد را از قیدهای سانسکارایی‌شان آزاد سازد. اما اگر فردی بکوشد تا خداوند را از صمیم قلب دوست داشته باشد و فقط برای خدا زندگی کند، او نه تنها قیدهای سانسکارایی خودش را در آتش عشق الهی می‌سوزاند، بلکه سانسکاراهای آنانی که به او پیوسته هستند را هم می‌سوزاند. چون کل دنیا به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آن فرد پیوسته است، در حالی که سانسکاراهایش را به خاطر عشق می‌سوزاند، او خالص‌ترین آشکاری خدمت بدون انتظار به جهان را بدست می‌آورد، زیرا که در واقع توسط فنای نفس خود، به همه در کل جهان کمک می‌کند. این سوختن در عشق، راه زندگی نوین مهرباباست.

هدف زندگی نوین، بدست آوردن آزادی جاویدان یعنی حالت خداوندی توسط، واسطه‌ی سوختن در آتش و اشتیاق برای خداوند است. زندگی نوین از خودگذشتگی را می‌بخشد زیرا فرد فقط برای خدا

زندگی می کند و این بهترین و خالص ترین شکل خدمت بدون انتظار به بشریت است. فردی که فقط زندگی را که وقف عشق و خدمت به خداست دنبال می کند، نمی داند به آنانی که توسط ارتباط های سانسکارایی به او پیوسته هستند، چه سودی می رساند. با عدم مشاهده به اینکه چطور خدمتش به خداوند برای جهان مفید است، نفس هیچ راهی را نمی یابد تا خود را ابراز کند. نتیجه ی نهایی زندگی نوین، پاکی ضمیر یعنی از بین رفتن نفس محدود است. این زندگی نوین، بهترین زندگی ممکن برای فرد است، زیرا هدف آن سود به کل بشریت توسط فنای نفس کامل همه ی ارتباط های سانسکارایی با جهان است.

## هَلْ به سوی شناخت

در حوزه ی حقیقت، یگانگی وجود دارد و در حوزه ی مجاز، دوگانگی وجود دارد و این دوگانگی تبدیل به کثرت می شود. کل حوزه ی مجاز به سه دنیای هستی بی شمار تقسیم می شود. آن هستی های بی شمار، «جهان ها» نامیده می شوند و در این جهان ها آفریده ها و حالت های آگاهی بی شماری وجود دارند. دنیای خاکی، (دنیای ماده) موجودات از ماده و حالت های آگاهی که از ماده تکامل می یابند است. دنیای لطیف، (دنیای انرژی) وجودهای لطیف (فرشته ها) و حالت های آگاهی که از انرژی پرورش می یابند. دنیای ذهنی، وجودهای ذهنی (فرشتگان بزرگ) و حالت های آگاهی که از ذهن پرورش می یابند است.

در دنیای خاکی ماده، هفت مرحله ی تکامل آگاهی (سنگ، فلز، سبزیجات، کرم، ماهی، پرنده، حیوان و انسان) وجود دارند که از ماده پدید می آیند. در سطح انسان، آگاهی ماده به طور کامل گسترش یافته است و آگاهی به طور کامل تکامل یافته است. انسان، آخرین شکل و بنابراین بالاترین شکل در تکامل آگاهی در دنیای مادی است.

هدف آفرینش، بدست آوردن آگاهی خداوندی است و برای بدست آوردن این هدف، تکامل در شکل انسان به بالاترین اندازه می رسد و آنگاه جریان درون نگری باید گسترش یابد. اما نقوش خاکی ماده به آگاهی انسان پیوسته باقی می ماند و تا نقوش خاکی پاک نشوند، جریان باطنی درون نگری به سوی شناخت خداوند غیر ممکن است.

تکامل آگاهی در دنیای مادی، سفر بیرونی آگاهی جمعی است و درون نگری آگاهی، سفر درونی آگاهی فردی است. سفر درونی بدون از بین رفتن نقوش خاکی شروع نمی شود.

در ابتدا، جریان تکامل آگاهی از شکل سنگ تا شکل حیوان طبیعی است، اما آگاهی فردی در شکل انسان غیرطبیعی می شود، زیرا که انسان گرفتار چیزهایی در دنیا می شود که برای جریان درون نگری لازم نیستند. شکل ها در هفت مرحله ی تکامل به طور طبیعی وارد شکل های جدیدی از همان قلمرو می شوند. برای مثال کرم ها به طور طبیعی به حشرات تکامل می یابند و حشرات به طور طبیعی به خزنده ها تکامل می یابند. اما یک شکل در حال تکامل نمی تواند بدون هَلْ مستقیم اوتار به قلمرو بالاتری از تکامل وارد شود. برای مثال اگر یک شکل حیوانی سگ یا میمون، تجربه ی مرحله ی حیوانی را تکمیل

کند و آماده‌ی وارد شدن به شکل انسان باشد، آن سگ یا میمون نمی‌تواند بدون هَل درونی اوتار آن را انجام دهد. وقتی اوتار به جهان پایین می‌آید، آگاهی هر مرحله‌ی آفرینش را به اندازه‌ی معینی که برای پیشرفت جمعی آگاهی از پایین‌ترین سطح سنگ‌ها به بالاترین سطح انسان لازم است، بالا می‌برد. به این ترتیب با هَل دادن شکل‌های جدید به مرحله‌های بالاترِ تکامل آگاهی، جریان همه‌ی تکامل جهان، شکل و نیروی حرکت جدیدی را بدست می‌آورد.

چون آگاهی در سطح انسانی به‌طور کامل پرورش یافته است، باید در آگاهی انسان حتی با تأثیرهای خاکی، گرایش طبیعی به‌سوی خداوند وجود داشته باشد. اما به دلیل اینکه کم و بیش، بی‌درنگ در جریان تکامل، آگاهی انسان فردی با تأثیرها غیرلازمِ خاکیِ دنیایِ مادی گرفتار می‌شود، این اتفاق نمی‌پذیرد. این تأثیرهای غیرلازم ماده، سانسکاراهای غیرطبیعی هستند و آن‌ها مانع ورود فرد به سفر درونی به‌سوی شناخت خدا می‌شوند. تا زمانی که سانسکاراهای غیرطبیعی باقی می‌مانند، سفر به‌سوی خداوند بسته می‌شود. تجربه‌ی انسان از دنیای خاکی ماده، غیرطبیعی می‌شود.

در اصل آگاهی انسان، سفری مستقیم به‌سوی شناخت خداوند بود. در سفر مستقیم، تعدادی از مرحله‌های اصلی گسترش وجود دارند که آگاهی، بیشتر و بیشتر تغییر می‌یابد تا مستقیماً با خداوند هم‌تراز شود و تجربه‌ی مستقیم با خدا را دارد. این مرحله‌های اصلی تبدیل آگاهی، توسط انسان به عنوان گرایش، الهام، تنویر و شناخت تجربه می‌شوند.

گرایش به خداوند می‌تواند توسط یک انسان با آگاهی خاکی تجربه شود، اما فقط وقتی که فرد زیر بار این تأثیرهای ناخواسته یا سانسکاراهای غیرطبیعی نیست. نتیجه‌ی سانسکاراهای غیرطبیعی برای آگاهی انسان نامطلوب است. برای آگاهی انسان نامطلوب است که توسط دنیای ماده از خداوند منحرف شود. وقتی اوتار می‌آید، کار جهانی می‌کند تا جنبه‌های نامطلوب افراد خاکی-آگاه را پاک کند. او این کار را با از بین بردن سانسکاراهای غیرطبیعی، که گرایش افراد را به‌سوی خداوند بسته ساخته انجام می‌دهد.

کار جهانی اوتار، بشریت خاکی-آگاه را به سطح معینی از آگاهی می‌برد و آن سطح، جنبه‌های مختلفی دارد. استدلال یکی از جنبه‌های آگاهی خاکی است و ما می‌بینیم که در این دوره، قدرت استدلال تا حد زیادی در هر ناحیه‌ای از هستی انسان وجود دارد. کمال استدلال، نتیجه‌ی کار اوتار در ظهورهای گذشته بوده است. اکنون در این دوره، مهربابا اصولی را بیان داشته که برای قوه‌ی استدلال منطق قابل قبول هستند. اگرچه مهربابا سکوت اختیار کرد، گفته‌های خیلی زیادی را حتی بیش از سخن‌هایی که در ظهورهای اوتاری گذشته بیان شده بود، به دنیا به صورت نوشته داد. کتاب‌ها، پیام‌ها و مقالاتش به دنیا داده شدند تا استدلال فکری را آرام و قانع سازد. هم‌زمان سکوتش به جهان نشان می‌دهد که رستگاری در سکوت است. رستگاری با ساکت ساختن عقل در مقابل خداوند بدست آورده می‌شود و نه از طریق استدلال فکری درباره‌ی خدا.

در دوره‌ی مادیات، فرد درمی‌یابد که نفوذ مجاز دنیای ماده، آگاهی انسان را سراسر پوشانده است. هوس مادیات، تجربه‌ی انسان از دنیا شده است. تا سه چهارم نفوذ مادیات از بین نرود، به‌طور کلی بشریت به خداوند گرایش نمی‌یابد. گرایش به خداوند حاصل خواهد شد وقتی که سه چهارم حرص



در دنیا از بین برود، وقتی که سه چهارم جاه طلبی حسادت آمیز برای منفعت مادی از بین برود، وقتی که سه چهارم قدرت رشک بر ثروت از بین برود و غیره، تا اینکه تعادلی در آگاهی انسان درباره‌ی ارزش و هدف دنیای ماده به وجود آید.

اوتار مهربابا کار کرده تا خواب مادیات را به سرانجام برساند، خواب دروغین است و ارزش های آن دروغین است. بشریت گرایش استواری را به سوی خداوند بدست خواهد آورد، چون اوتار برایش کار کرده است. آگاهی بشریت نوینی که پدیدار خواهد شد، گرایش زیادی به سوی خداوند خواهد داشت و جریان درون نگری شروع خواهد شد. وابستگی به مجاز و ارزش های مادی کمتر خواهد بود. آشکار شدن این گرایش به سوی خداوند، دوره‌ی ظهور اوتار خواهد بود. مهربابا از طریق آگاهی بشریت نوین، ظهور خواهد کرد.

الهام از خداوند، توسط انسان با آگاهی لطیف تجربه می شود، زیرا که الهام، حالت طبیعی ذهن انسان در دنیای لطیف است. شاعران، موسیقی دانان، نویسندگان و نقاشان خاکی-آگاه هم الهام دارند، اما الهام آنان از دنیای خاکی می آید و به طور اساسی از نیروی غالب الهام است که در سراسر کل قلمرو لطیف فوران می کند.

الهام در سراسر دنیای لطیف ثابت است و الهام شاعر، موسیقی دان یا نقاش خاکی-آگاه ثابت نیست. الهام انسان لطیف-آگاه، او را در دنیای لطیف، آسمان ها و عرش هایش حرکت می دهد. الهام هنرمند خاکی-آگاه که به هنگام نوشتن، نواختن موسیقی یا نقاشی الهام می گیرد، او را به خداوند گرایانده و سرانجام به درون نگری که الهام پایدار، نشو و نما می کند. نفس «پران» در دنیای لطیف، نیروهای لطیف را به درون دست های انسان لطیف-آگاه می دمد، در حالی که نسیم های انرژی لطیف که به پایین می وزد، ذهن انسان خاکی-آگاه را با الهام کلمه، تصویرها یا نوای موسیقی پر می کند که توسط شعر، آواز و تصویرهای هنری به مانند سایه های نیروهای لطیف بازتاب می یابد.

بینش خداوند توسط انسان با آگاهی پنجم آسمان ذهنی تجربه می شود. وقتی فرد بر قسمت فکر ذهن تسلط می یابد، ذهنش پیوسته در حالت بینش عمل می کند و او از این ادراک ذاتی بی درنگ همه چیز را می داند. دانستن آنی، ادراک «ولی» آسمان پنجم است، که می تواند کل ذهن هر فردی را در هر فاصله ای در دنیای خاکی بخواند. این حالت بینش به مرشد ذهنی آسمان پنجم اجازه می دهد که کل جهان و همه ی کارش را بفهمد. او مرشد حضوری یوگی های لطیف-آگاه و مردم خاکی-آگاه است. بینشش به او اجازه می دهد تا کار خداوند را در جهان درک کند و به او اجازه می دهد تا خداوند را به طور شخصی به عنوان یک دوست بشناسد.

تنویر خداوند توسط انسان با آگاهی ذهنی آسمان ششم تجربه می شود. وقتی فردی بر قسمت احساسی ذهن تسلط می یابد، ذهنش پیوسته در حالت تماس مستقیم با خدا عمل می کند و از این تماس مستقیم، تنویر ذهن انسان حاصل می شود. دیدن رو در روی خداوند باعث می شود که پیر طبقه ی ششم در یک حالت پیوسته تنویر باشد، که به واسطه ی آن خداوند را در همه جا در سراسر جهان و در هر وجود جهان می بیند. او خداوند را در همه ی کارهای جهان می بیند و همچنین مرشد حضوری برای یوگی های لطیف-آگاه و انسان های خاکی-آگاه است. بینش خدایی پیر، به او اجازه می دهد تا

خداوند را به عنوان محبوب درک کند و به او اجازه می‌دهد تا خداوند را شخصاً به عنوان یک عاشق بشناسد. بینش او، الهام فرخنده‌ی خداوند را در سراسر جهان می‌بیند.

شناخت خداوند توسط انسانی که با خداوند یکی شده است تجربه می‌شود. این تجربه‌ی نهایی روح یعنی تجربه‌ی خودش به عنوان خداوند است. حالت «من خدا هستم» سفر خیالی درون‌نگری را به سرانجام می‌رساند.

تعداد اندکی از انسان‌ها مرشدِ خدا می‌شوند. بیشتر انسان‌ها به مدت کوتاهی پس از شناخت دانش، قدرت و سرور بیکران خداوند جان می‌سپارند. تعداد آنانی که در روی زمین زندگی می‌کنند دقیقاً پنجاه و شش نفر است و اکنون در میان این پنجاه و شش روح به خدا رسیده در روی زمین، «جیوان مکتی‌ها»، روح‌هایی که آزادی را بدست آورده‌اند، «مجدوب‌ها، آنانی که در خداوند غرق شده‌اند» و «پنج سدگرو»، مرشدان خدا و جهان‌ش هستند. وقتی فردی، روحش به وسیله‌ی خدا تقدیس می‌شود، او مرشد خدا می‌شود. ذهن و بدنش جهانی می‌شود و ذهن جهانی‌اش در حالت «من خدا هستم و همه‌چیز را کنترل می‌کنم.» عمل می‌کند. این حالت «سهاج سمادی» یا مقدس زنده به خداست و مرشد کامل به دلیل تقدیس به خداوند، کل جهان و همه‌ی کارهایش را کنترل می‌کند. مرشد کامل تجسم تقدیس یافته‌ی روح به خداوند است. او مرشد حضوری پیرهای ذهنی-آگاه، یوگی‌های لطیف-آگاه و مردم خاکی-آگاه است. حالت تقدیسش به او اجازه می‌دهد تا نقش خداوند را در جهان بازی کند و به او اجازه می‌دهد تا در میان پنج نفری در روی زمین باشد که دانش، قدرت و سرور بیکران خداوند را در روی زمین اداره می‌کنند.

چون حالت «من خدا هستم» پایان سفر مجازی است، هرچیز دیگری که در طی سفر درون‌نگری اتفاق می‌افتد در مجاز است. کل سفر، تمامی دروغین و غیرحقیقی است. به هنگام گذر از دنیای خاکی، مجاز خاکی تجربه می‌شود. به هنگام گذر از دنیای لطیف، مجاز لطیف تجربه می‌شود و به هنگام گذر از دنیای ذهنی، مجاز ذهنی تجربه می‌شود. تجربه‌ی مجاز خاکی، فرد را خیلی به دور از تجربه‌ی خداوند نگه می‌دارد؛ تجربه‌ی مجاز لطیف تجربه‌ی نزدیک‌تری را به خداوند استوار می‌سازد؛ و تجربه‌ی مجاز ذهنی، فرد را خیلی به تجربه‌ی خداوند نزدیک می‌کند.

اوتار آمده تا به بشریت هُلی برای پیشرفت آگاهی‌اش که گرایش به سوی خداوند دارد را بدهد. اوتار این کار را با پاک کردن تأثیرهای ناخواسته‌ای که توسط سانسکارهای غیرطبیعی ایجاد شده به انجام می‌رساند. این پیشرفت در آگاهی بشریت، استدلال ذهن انسان را در افراد خاکی-آگاه بیشتر ذاتی خواهد ساخت. آنانی که از قبل گرایشی به سوی خداوند دارند، هُلی به سمت الهام دریافت خواهند کرد و از خداوند الهام می‌گیرند. آنانی که الهام پیوسته دارند، هُلی به سوی بینش دریافت خواهند کرد و شناخت و معرفت بیشتری خواهند داشت. آنانی که شناخت فوری یعنی بینش دایمی دارند، هُلی به سوی تنویر دریافت خواهند کرد و آنانی که تنویر را از طریق بینش خدا بدست آورده‌اند، هُلی نهایی شناخت خدا را دریافت خواهند کرد. این پیشرفت آگاهی انسان فردی، ظهور اوتار در سراسر سه دنیای هستی است. در طی این ظهور، اوتار آزادی را به افراد زیادی خواهد بخشید و این آزادی بستگی به سطح آگاهی انسانیشان چه ذهنی، لطیف یا خاکی باشد ندارد.

## ضربه‌ی ظهورش

ضربه‌ی ظهور مهربابا به معنای بیداری در تجربه‌ی الوهیتش است. این بیداری معنوی است و هیچ ربطی به آنچه که از آن به عنوان مذهب فکر می‌کنند ندارد. آنانی که تحت تأثیر این بیداری قرار می‌گیرند هیچ کاری به عنوان مذهب با مسیحیت، اسلام، آیین هندو، بودایی یا یهودیت نخواهند داشت. مردمی که مسیحی، مسلمان، بودایی، هندو یا یهودی، ارتودوکس باقی می‌مانند یا برخی از فرقه‌ها را به صورت مذهب دنبال می‌کنند، در بیداری بشریت به حقیقت در بین آخرین‌ها خواهند بود. آن‌ها کسانی خواهند بود که کمترین ضربه‌ی ظهور اوتار در جهان را احساس خواهند کرد.

ضربه‌ی ظهور مهربابا بر روی ارتودوکس‌ها به صورت غیرمستقیم تجربه خواهد شد. فرض کنید یک مسیحی، مسیح را از صمیم قلب دوست دارد، او یک هل درونی از آگاهی بیشتری را درباره‌ی مسیح و پیامبرش دریافت خواهد کرد. اگرچه این هل درونی به‌سوی عیسی مسیح است، با این حال مستقیماً از اوتار مهربابا می‌آید و به‌طور غیرمستقیم تجربه می‌شود؛ یعنی شخص مسیح را بیشتر دوست می‌دارد، اما عشقی برای مهربابا ندارد و مهربابا را به عنوان الوهیت قبول نمی‌کند.

در بین دوست‌داران مهربابا هیچ تفاوتی بین دیگر تجسم‌های پیشین خداوند وجود ندارد. عشق، حقیقت را آشکار می‌سازد؛ و محمد پیغمبر، عیسی مسیح، گوتاما بودا، خداوند کریشنا، شاهنشاه رام و زرتشت پیغمبر، تجسم‌های یک حقیقت هستند. در ظهور مهربابا، حقیقت‌هایی که این شخصیت‌های الهی گذشته آشکار کردند به عنوان یک حقیقت به‌گردد هم می‌آیند و همان حقیقت خداوند را بیان می‌کنند.

ضربه‌ی ظهور مهربابا، توسط شدت عشقی که در جهان رها شده، احساس می‌شود. ظهورش مطابق با شدت عشقی که هر یک برای حقیقت دارند، تجربه خواهد شد. آنانی که ضربه‌ی مستقیم ظهورش را تجربه خواهند کرد، بین ظهورهای پیشین یگانه‌ی قدیم، فرقی مذهبی قائل نخواهند شد. آن‌ها آشکارا محمد، مسیح، بودا، کریشنا، رام و زرتشت را به عنوان تجسم‌های همان حقیقت قبول خواهند کرد.

تفاوت‌های مذهبی که اکنون در بین مذاهب‌ها رایج است، کم‌کم در طی ظهور مهربابا به حد گسترده‌ای حل خواهد شد. راه و روش‌هایی که توسط مهربابا برای یافتن حقیقت آشکار شده، توسط بیشتر بشریت اتخاذ خواهد شد، زیرا که او آن‌ها را به دور خود به عنوان خدا-انسان راهنمایی کرده است.

## قدرت ایمان

اوتار مهربابا برای کار جهانی‌اش به حد بیکرانی رنج برده است. او خداست و برای اینکه لایق ایمانی که در ما نهاده بشویم، باید ایمانی به مانند سنگ به او داشته باشیم. اوتار برای ما کار کرده زیرا او ایمان دارد که ما در طول راه به حقیقت، بدون پریشان شدن توسط نیروهای مایا، از او پیروی خواهیم کرد. او انتظار دارد که در همه‌ی موقعیت‌ها او را نگه داشته و رها نکنیم.

در سال ۱۹۲۶ بیمارستان، داروخانه‌ی رایگان و مدرسه‌ی پسرانه در مهرآباد وجود داشت و در حدود

پانصد نفر در آنجا زندگی می‌کردند. مهرآباد مشکل بحرانی آب داشت زیرا که در آن زمان فقط یک چاه وجود داشت.

یک روز مهرآباد دربارۀ مشکل آب با مندلی‌ها بحث می‌کرد. رستم ک. ایرانی به بابا گفت، «باید چاه دیگری در اینجا ایجاد کنیم تا این مشکل را حل کنیم.» بابا در حالی که او را تشویق می‌کرد، جواب داد، «بله، شروع به درست کردن چاه دیگری بکن.»

رستم به احمدنگر رفت و ماشین‌آلات لازم را آورده و بی‌درنگ شروع به ایجاد چاهی در مهرآباد کرد. رستم چاه را به عمق چهل فیت<sup>۶</sup> کند، اما هیچ آبی پیدا نشد.

در همین هنگام، یک روستایی برای دیدن بابا از ارنگان آمد. مرد فقیر و بدبخت به نظر می‌رسید و بابا از او پرسید که چرا این قدر غمگین است. روستایی سرگذشتش را بازگو کرد، «بابا، من روستایی فقیری هستم. من زمین خوبی دارم، اما نمی‌توانم بدون آب هیچ محصولی در زمین به بار آورم. بنابراین باید پول قرض می‌گرفتم تا با آن پول چاهی ایجاد کنم. امیدوار بودم که اگر به آب برسیم، می‌توانم زمینم را آبیاری کرده و پس از فروختن محصول‌هایم، وامم را پرداخت نمایم. چاه را درست کردم، اما متأسفانه آب پیدا نکرده‌ام. حالا چطور می‌توانم وامم را پردازم؟ اگر آن را پردازم، زمینم مصادره می‌شود.»

بابا پرسید، «چاه را به چه عمقی کندی؟» و روستایی جواب داد، «سی و پنج فیت<sup>۷</sup>.» آنگاه بابا به او گفت، «پنج فیت<sup>۸</sup> بیشتر سوراخ کن.»

روستایی از راهنمایی دلگرم‌کننده‌ی بابا خوشحال شد و با سپاسگزاری آنجا را ترک کرد. پس از چند لحظه بابا به مندلی‌ها گفت، «امروز اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ام. چه چیزی باعث شد که به آن مرد بگویم که پنج فیت عمیق‌تر سوراخ کند؟ اینجا شما دارید چاه می‌کنید و هنوز آب پیدا نکرده‌اید. با دانستن موقعیت مهرآباد، از آن مرد بدبخت خواستم که پنج فیت بیشتر سوراخ کند. این اشتباه جدی است و نمی‌دانم چرا آن را انجام دادم! اگر آن مرد بیچاره آب پیدا نکند، چه بر سرش خواهد آمد؟ به‌راستی که اشتباه بزرگی مرتکب شدم.»

مندلی‌ها از کلمه بابا متحیر شده بودند، اما جوابی ندادند و موضوع فراموش شد.

یک هفته بعد، روستایی با چندین کشاورز دیگر از همان دهکده به نزد بابا آمدند. آن‌ها همه در یک صف طولانی می‌خواندند و می‌رقصیدند. کشاورز شیرینی و گل برای بابا آورد و خیلی خوشحال بود.

بابا از او پرسید، «چه اتفاقی افتاده؟ امروز خیلی خوشحال به نظر می‌رسی.»

کشاورز جواب داد، «بابا، با لطف و نظر شما آب پیدا کردم!»

بابا شیرینی‌ها را به عنوان تبرک بین همه‌ی روستایی‌ها پخش کرد و آن‌ها با خوشحالی در حالی که برای بابا نیایش می‌خواندند آنجا را ترک کردند. پس از چند لحظه بابا به مندلی‌ها گفت، «او به خاطر ایمانش آب پیدا کرد. من برای کمک او هیچ کاری انجام ندادم.»

رستم که داشت این صحنه را می‌دید و می‌شنوید به بابا گفت، «منظورتان چیست؟ ما چاه کندیم ولی

۶- تقریباً ۱۲ متر

۷- تقریباً ۱۰ متر و نیم

۸- تقریباً یک متر و نیم

آب پیدا نکردیم. این به آن معناست که ما ایمانی به شما نداریم؟»

بابا لبخند زد، آنگاه به رستم جواب داد، «من از تو خواستم که چاه بکنی، تو به این دلیل چاه کنیدی. باید کسی باشد که به او ایمان داشته باشی، اما من کسی را پیدا نمی‌کنم که به او ایمان داشته باشم. من تنها یگانه هستم... من کسی را به جز خودم نمی‌بینم.»

رستم رنجیده شد، «بابا، پس ما چی؟ شما کسی را به غیر از خود نمی‌یابید، اما پس ما چی؟ ما به شما ایمان داریم.»

بابا به رستم دیکته کرد، «نمی‌دانم، من درباره‌ی ایمان شما نمی‌دانم. اما این اندازه می‌دانم که من کاری برای آن کشاورز انجام نادم. او به خاطر ایمانش آب پیدا کرد.»

مندلی‌ها جا خوردند، اما بابا حرفش را تکرار کرد، «من کاری برای آن مرد انجام نادم. به خاطر ایمانش او آب پیدا کرد.»

رستم بیشتر رنجیده شد و با صدای بلند به بابا گفت، «وقتی که ایمانی به شما نداریم، برای ما بی‌فایده است که نزد شما بمانیم.»

بابا با لبخند دیکته کرد، «شما نمی‌فهمید. کشاورز فقط برای آب نزد من آمد و ایمانش تنها به آب پیوسته بود. اگر او آب پیدا نمی‌کرد، به دیگران می‌گفت که من از او خواسته بودم تا پنج فیت بیشتر سوراخ کند. اگر او آب پیدا نکرده بود، کلمه‌ی مرا ننگین می‌کرد.»

«شما همه اینجا با من هستید و چه آب پیدا کنید یا نه، ایمانتان به من یکسان باقی می‌ماند. ایمانتان به هیچ چیز دیگری جز من پیوسته نیست. ایمانتان به واسطه‌ی عشقتان به من پیوسته است. بنابراین می‌توانم به شما اعتماد کنم، اما نمی‌توانم به آن مرد که ایمانش فقط به آب پیوسته بود، اعتماد کنم.»

دل رستم و مندلی‌های دیگر با حرف‌های بابا آرام شد و دیگر درباره‌ی آن موضوع حرف نزدند.

این داستان مثالی است از اینکه ایمان در واقع چیست. ایمان به خدا در هر موقعیتی، ایمان باقی می‌ماند. هیچ پیشامد زیان‌آوری، ایمان به مرشد که نقش خداوند را بازی می‌کند، تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. وقتی ما چنین ایمانی به مهربابا داریم، ما شایسته اعتمادش هستیم. او کار کرده تا ما را به نزد خداوند بیاورد، زیرا او به ما اطمینان دارد که فرق بین خدا و آب را می‌دانیم.

## فاجعه‌ی یک خواننده

آنانی که مذهبی هستند آنچنان غرق در مراسم و تشریفات هستند که ایمانشان به مراسم بیش از خداوند به هنگام ظهورش است.

حادثه‌ای در سال ۱۹۳۸ رخ داد که نشان می‌دهد چطور مردم می‌توانند به مراسم و تشریفات وابسته باشند. مهربابا در کلبه‌ای در احمدنگر اقامت داشت. یک شب مسلمانی با دوستش به دیدار بابا آمد. مسلمان به بابا گفت، «دوستم اینجاست، او در غزل‌خوانی معروف است.»

بابا گفت، «از ملاقات خیلی خوشحالم. در حال حاضر به مردم اجازه‌ی دیدارم را نمی‌دهم، اما تصمیم گرفتم که به تو اجازه بدهم. تو خیلی خوشبخت هستی.»

مسلمان گفت، «بله بابا، او خیلی خوشبخت است. او صدای فوق‌العاده‌ای دارد و از شنیدن صدایش خشنود خواهی شد.»

بابا لبخند زد و دیکته کرد، «به هر دوی شما اجازه داده‌ام که فقط برای یک دقیقه مرا ببینید و حالا از من می‌خواهی که خواندنش را بشنوم. خیلی خوب، اما فقط یک غزل بخوان.»

ناگهان خواننده به ساعتش نگاه کرد و با معذرت گفت، «متأسفم، حالا نمی‌توانم بخوانم. باید برای نماز به مسجد بروم. به زودی وقت نماز خواهد رسید و من باید بروم تا نماز بخوانم.»

مهربابا اخم کرد اما اجازه داد تا خواننده برود تا به موقع به نماز برسد و هر دو مرد آنجا را ترک کردند. این پیش‌آمد ناگوار است! خود خداوند از مرد خواست که یک غزل بخواند، اما با دوری کردن از خدا، او به دعای عرفی‌اش رفت. دعایش چیزی به جز مراسم نبود، اما مردمی که فکرای مذهبی دارند آنچنان در مراسم و تشریفات غوطه‌ور می‌مانند که خداوند را از دست می‌دهند. نمی‌توان خداوند را در مراسم و تشریفات یافت، او را تنها می‌توان توسط عشق و ایمان پیدا کرد.

ما که پیرو مهربابا هستیم، باید به او ایمان راسخ داشته باشیم. در حال حاضر این ایمان ممکن است زیرا که او توسط کارش، زمینه را برایش آماده کرده است. ما خوشبخت هستیم زیرا در زمانی زندگی می‌کنیم که کار اوتاری شروع به ظهور کرده است. زمینه‌ی دل اکنون آماده است و ما باید بگذاریم تا همچنان که او ظهور می‌کند بذرای ایمان و عشق رشد کنند.

### «گودتر و گودتر حفر کنید»

در زمان ظهور مهربابا، گرایش زیادی به سوی زندگی معنوی و بدست آوردن آگاهی معنوی در شرق و غرب وجود خواهد داشت. آنانی که در جستجوی معنویت هستند باید اوتار را پیدا کنند. همین که کسی نزد اوتار آمد، باید به او به عنوان مرشدش، ایمان کامل داشته باشد و نباید در جستجوی هدایت از مرشدی به مرشد دیگر یا از پیری به پیر دیگر رفت.

حادثه‌ی زیر معنای ایمان به مرشد را آشکار می‌کند. یک روز در توکای هند، در سال ۱۹۲۸، یک درویش سرگردان به زیارت مهربابا آمد. درویش ویژه‌ای بود، اگرچه او در هند آواره بود، به مانند یک منزوی خود را از همه دور نگه می‌داشت.

پس از اینکه درویش به مهربابا سجده کرد، بابا از او پرسید، «چه می‌خواهی؟»

درویش جواب داد، «من چیزی نمی‌خواهم. من فقط برای زیارت آمده‌ام و خشنود هستم. اجازه بده که بروم.»

بابا پرسید، «اما کجا می‌خواهی بروی؟»

درویش جواب داد، «من دارم به دورکا می‌روم» (محلّی برای زیارت هندوها)

بابا پرسید، «چه مدتی آنجا خواهی ماند؟»

درویش جواب داد، «مدت زیادی در آنجا نخواهم ماند. من پیران را در آنجا زیارت می‌کنم و به محل

زیارت دیگری می روم. من در یک مکان نمی مانم. من به مکان های زیارت می روم و در هر محلی، هر پیر و ماهاتما (مرد مقدس) را زیارت می کنم. این مأموریت من در زندگی است. «

بابا به نظر علاقه مند و خوشحال می رسید، «خیلی خوب، خوشحالم که این را انجام می دهی. اما فرض کن اینجا آب نیست و ما به آب نیاز داریم... به من بگو، چکار باید بکنیم؟»

درویش جواب داد، «نقطه ای را انتخاب کنید و یک چاه در آنجا حفر کنید.»

و بابا جواب داد، «اما فرض کن در آنجا هم در همان عمق آبی پیدا نمی کنیم؟»

درویش جواب داد، «آنگاه نقطه ای دیگری را انتخاب کنید و دوباره حفر کنید.»

بابا جدی شد و به او گفت، «اگر یکی پس از دیگری محلی را انتخاب کنی و سپس نظرت را عوض کنی، هیچ گاه آب پیدا نخواهی کرد. اما اگر بر روی یک محل خوب تمرکز کنی و آن را گودتر و گودتر حفر کنی، یک روز بدون شک به آب خواهی رسید.»

کلمه ای مهربابا به آن درویش همچنین می تواند به آنانی که از یک مرشد به مرشد دیگر یا از پیری به پیر دیگر می روند هم صدق کند. شخص باید یک مرشد پیدا کند و به آن مرشد ایمان کامل داشته و به او خدمت کند.

اگر شخصی مهربابا را به عنوان مرشدش قبول می کند، باید به او ایمان راسخ داشته و تنها به او خدمت کند. وقتی شخصی نقطه ای را برای حفر چاه انتخاب می کند، باید آن را گودتر و گودتر بکند تا به آب برسد. وقتی شخص، مهربابا را به عنوان مرشدش انتخاب کرد، باید او را نگه دارد و به او خدمت کند تا کثافت سانسکارهایش برداشته شود و آب عشق در چاه دلش پدیدار گردد.

### «چرا من حرف نمی زنم»

مذهب زندانی است که از میله های مراسم و تشریفات ساخته شده است و برای رویارو شدن با حقیقت خداوند، این میله های زندان باید شکسته شوند. برای اینکه انسان پافراتر از مذهب بگذارد باید بیشتر در فکر خداوند باشد و در باطن، حقیقتش را به یاد داشته باشد.

در سال ۱۹۳۷ مهربابا با مندلی های غربی و شرقی اش در ناسیک هند اقامت داشت. در آن زمان، کنفرانس بزرگی از همه ی مذاهبها برپا بود؛ رهبران همه ی مذاهبها در این کنفرانس شرکت داشتند. پس از پایان کنفرانس، یک کشیش مسیحی به نزد «ملگم شلس» رفت. ملگم با او درباره ی معنویات حرف زد و کشیش گرایش خود را برای دیدن مهربابا بیان کرد. ملگم قول داد تا سعی کند وقت مصاحبه ای را ترتیب دهد.

ملگم به پیش بابا رفت و از بابا درخواست کرد که به کشیش اجازه دهد تا بابا را ملاقات کند، اما بابا گفت، «چرا می خواهی او را ببینم؟ فقط به او درباره ی من و پیامم بگو و آنگاه بگذار برود.»

کشیش با این راضی نشد و ملگم دوباره از بابا درخواست کرد که آن مرد را ببیند. بابا قبول کرد که فقط او را برای پنج دقیقه ببیند.

ملکم کشیش را نزد بابا آورد و بابا دیکته کرد، «من از ملاقات تو خوشحالم. تو روح خوبی هستی.»  
 کشیش از حرف‌های مهربابا خوشش آمد و بابا پرسید، «کنفرانس چطور بود؟»  
 کشیش جواب داد، «خیلی خوب بود.»  
 آنگاه بابا دیکته کرد، «شانکاراچاریا<sup>۹</sup> مرد خوبی است. ملاها مردان خوبی هستند. اما آن‌ها همه حرف می‌زنند، حرف می‌زنند و حرف می‌زنند.»  
 کشیش بی‌درنگ مداخله کرد، «شانکاراچاریا نبود، بلکه من بودم که بیشتر از همه در کنفرانس حرف زدم. شانکاراچاریا نمی‌توانست حتی یک کلمه در مقابل من بگوید.»  
 بابا لبخند زد و دیکته کرد، «بله، آن‌ها سخنران‌های بزرگی هستند. آن‌ها حرف می‌زنند و حرف می‌زنند.»  
 کشیش عصبانی شد، «من به شما می‌گویم این من بودم که بزرگ‌ترین سخنرانی را در آنجا داشتم. من تمام مدت حرف می‌زدم. هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد که کلامی در مقابل من بگوید.»  
 بابا دوباره لبخند زد و تکرار کرد، «بله، آن‌ها همه سخنران‌های بزرگی هستند... آن‌ها حرف می‌زنند، حرف می‌زنند و حرف می‌زنند.»  
 کشیش خیلی عصبانی شد و با صدای بلند گفت، «چرا شما حرف نمی‌زنی؟ چرا از این تخته‌ی الفبا استفاده می‌کنی؟»  
 حالت بابا تغییر یافت و با حالت جدی دیکته کرد، «چون من از طریق همه‌ی شما حرف می‌زنم! به این دلیل است که حرف نمی‌زنم!»  
 مرد بیچاره احساس سردرگمی می‌کرد و پرسید، «منظورت از این حرف چیست؟ من شما را درک نمی‌کنم.»  
 و بابا به‌طور جدی دیکته کرد، «تو نمی‌فهمی چون به رُم می‌روی... من می‌دانم چون همیشه در خانه هستم.»  
 پنج دقیقه تمام شد و کشیش با بی‌میلی آنجا را ترک کرد زیرا چیز دیگری نبود که او بتواند بگوید.  
 مهربابا کلمه‌ی رُم را استفاده کرد تا چسبیدن به تشریفات و مراسم مذهبی را توصیف کند. آنانی که به مذهب می‌چسبند، از جویدن استخوان احساس رضایت می‌کنند، اما سعی نمی‌کنند که مغز داخل استخوان را مزه کنند. برای آنان خداوند فقط در مذهب ظاهری است. اعتقادشان به آن، آنچنان ثابت است که آن‌ها نمی‌توانند ماورای استخوان‌های خشک مراسم، تشریفات و عقیده‌های دینی را ببینند.  
 مهربابا، کلمه‌ی «خانه» را برای مکان جاویدان خداوند یعنی دل بکار برد. شخص وقتی به این مکان می‌رسد که نفس به‌طور کامل در آتش عشق الهی سوخته است. تنها آنگاه دل به اندازه‌ای پاک است که خداوند بتواند در آنجا زندگی کند.



## لبخندش

مکان خداوند، دل هر انسان است و تنها پس از اینکه دل خالص شده باشد، خداوند در آن ظهور می کند. هر ذهن محدود فردی انسان، دو بخش دارد، یکی از فکرها و دیگری از احساسات است. قسمت فکری ذهن جایی است که جریان فکر کردن صورت می پذیرد، قسمت احساس، دل یا جایگاه ذهن نامیده می شود، جایی که جریان فکر کردن آهسته می شود و حالت خالص احساس، جایش را می گیرد. جریان پاک سازی لازم است، زیرا تا دل از امیال و وابستگی ها آزاد نشود با وجودی که خداوند همیشه آنجاست، نمی تواند خودش را در دل آشکار سازد.

سانسکارهای ذهن به طور پیوسته فکرها و امیال را به وجود می آورند. تا سانسکارهای خاکی از بین نروند، درون نگری آگاهی انسان نمی تواند شروع شود، دل انسان های خاکی - آگاه از امیال پوشیده شده است و خداوند چهره اش را در دل هایشان پنهان نگه می دارد. خداوند نسبت به امیال خجالتی است و با دیدن امیال در دل هایمان احساس ترحم می کند. همچنان که امیال و فکرهای خاکی کم کم شروع به از بین رفتن می کنند، خداوند در دل شروع به لبخند زدن می کند.

وقتی امیال و فکرهای سانسکارایی خاکی به طور کامل از بین می روند، همه ی فضا در دنیای خاکی ناپدید می شود و تمام زمان دنیوی متوقف می شود؛ در آن لحظه، راهی که به سوی خداوند رهنمون است پدیدار می شود. وقتی حالت خاکی از آگاهی انسان ناپدید می شود، شخص می تواند به ماورای فضا و زمان به سوی خداوند پیش رود.

عشق، قدرتی است که سانسکارهای خاکی را از بین می برد. عشق، آتشی است که سانسکارهای خاکی را می سوزاند. همچنان که این آتش در حال سوختن است، محبوب شروع به لبخند زدن در دل می کند. لبخندش، آشکاری او برای آنانی است که این سوختن در عشق را احساس می کنند. همچنان که دل در آتش او پاک می شود، برخی جسم فیزیکی اش را به صورت الهام می بینند، برخی او را در خواب می بینند و برخی او را در زندگی هایشان می بینند؛ همه ی این مردم اشتیاق به دیدن لبخند او را دارند.

## ایمان یا انتظار

ایمان به خداوند به هیچ چیز خارجی بستگی ندارد. ایمان به خدا، ایمان به حقیقت است و از دل بیدار شده برمی خیزد. چنین ایمانی کور نیست، زیرا نمی تواند در هیچ موقعیتی تزلزل یابد. ایمان دارای چشم اندازی است که تنها مشتاق دیدار محبوب است و انتظار هیچ چیزی را از محبوب به جز این دیدار ندارد. عشق، نغمه ی دل بیدار و ایمان، آهنگ آن است. شخص نمی تواند بدون عشق و ایمان در مرشد کامل به مکان محبوب برسد.

زمانی یک مرشد کامل بود که فقط چند مرید داشت. مرشد با مریدانش دور از شهر زندگی می کردند و به غریبه ها اجازه ی دیدارش را نمی داد. مریدان در زیر دستوره های سخت مرشد زندگی می کردند.

آن‌ها در حالی که در جنگل کار می‌کردند، باید کم غذا می‌خوردند و کم می‌خوابیدند. مرشد از آن‌ها خیلی کار می‌کشید و آسایش کمی به آن‌ها می‌داد، اما ایمان مریدان بر اینکه مرشد آن‌ها را به سوی خداوند هدایت می‌کرد راسخ بود.

سال‌ها به این ترتیب گذشت و مریدان با ایمان، به خدمت خود به مرشد ادامه دادند. آن‌ها نیامده بودند تا انتظار چیزی از او داشته باشند. یک روز مریدها با هم نشستند و یکی از آن‌ها گفت، «مرشد ما حقیقی است، با این حال هیچ‌کس به جز ما او را دنبال نمی‌کند. اکنون در شهر مرشدان دروغی فراوانند و آن‌ها پیروان زیادی جمع کرده‌اند. نمی‌فهمم چرا مرشدمان به مردم اجازه نمی‌دهد تا او را ملاقات کنند.»

پس از گفتگوی بسیار، مریدان موافقت کردند که از مرشد تقاضا کنند تا به مردم اجازه دهد تا آمده و او را ملاقات کنند. پس از شنیدن این تقاضا، مرشد گفت، «کار من به‌طور کامل از درویش‌های در شهر متفاوت است. من چیزی به کسی نمی‌دهم. به جای کارم گرفتن همه‌چیز از کسی است که مریدم می‌شود. آسان نیست که بدن، ذهن و دلتان را به من تسلیم کنید و هیچ‌چیز به جای آن دریافت نکنید. آسان نیست که به قیمت جانتان از من اطاعت کنید. من علاقه‌ای به جمع کردن توده‌ی مردم از شهر ندارم. من فقط به تعداد کمی از شما که ایمان راسخ و عشق به من دارید علاقه‌مندم.»

دو سال بعد، یک روز مرشد مریدانش را صدا کرد و گفت، «با دقت به من گوش دهید. زمان آن فرا رسیده است. بدنم را یک هفته‌ی دیگر پس از فردا رها خواهم کرد. به شهر بروید و به مردم بگویید که اگر آن‌ها دعای خیر مرا می‌خواهند، می‌توانند اکنون نزد من بیایند.»

این خبر برای مریدان تکان بزرگی بود، اما با این حال به شهر رفتند تا مردم را با خبر سازند. خیلی از مردم هیجان زده شدند و تصمیم گرفتند که یک هفته را وقف ستایش به مرشد کنند تا بتوانند فایده‌ی کامل برکتش را دریافت کنند. جمعیت زیادی در محلی که مرشد بود جمع شدند و در انتظار دریافت برکت از مرشد بدون وقفه تمام روز و شب شعر خواندند. همه عشق و ایمان به مرشد ادا کردند و مرشد را پرستش کردند.

مرشد بر روی سن، جایی که همه می‌توانستند او را ببینند، نشسته بود و سالم به نظر می‌رسید و با خوشحالی لبخند می‌زد. سه روز گذشت و مرشد هر روز سالم‌تر به نظر می‌رسید. مردم شروع به شک کردند و حیران ماندند که آیا مرشد درباره‌ی مرگ حتمی‌اش آنان را فریب داده است. وقتی چنان سالم به نظر می‌آید، چطور مرگ او نزدیک مرگ است؟

اما مردم به خواندن ادامه دادند، اگرچه بعضی‌ها مشکوک بودند و مرشد را از نزدیک مشاهده می‌کردند. اما مرشد با سپری شدن هر روز، سالم‌تر به نظر می‌رسید و با لذت خاص و عمیقی لبخند می‌زد.

در روز ششم، بیشتر مردم خیلی به مرشد مشکوک شده بودند. اما تا روز هفتم به خواندن ادامه دادند. تمام روز جمعیت، سوء ظن خود را زمزمه می‌کردند و آشفته و بی‌تاب شده بودند. پنج بعد از ظهر، مرشد با جلال‌تر از همیشه به نظر می‌رسید. جمعیت شروع به حرکت کردند، خواندن متوقف شد. ناگهان آن‌ها شروع به بد رفتاری و توهین به مرشد کردند و او را حقه‌باز نامیدند. جمعیت شروع به

پرتاب سنگ به او کردند تا سرانجام او را کشتند.

مردم، مرشد را با پرتاب سنگ به سویس گشتند و وقتی او درگذشت، آن‌ها متوجه شدند که خورشید در حال غروب بود و دریافتند که آن زمان دقیق در روز هفتم بود. آن‌ها از عمل زشت خود، مات مانده بودند و وقتی فهمیدند که مرشد حقیقی بوده، اشک توبه می ریختند.

مریدان در قتل شرکت نکرده بودند. آن‌ها هرگز هیچ انتظاری از مرشد نداشتند. تمام این مدت آن‌ها ایمان داشتند که او حقیقی بوده و اینکه در روزی که اعلام کرده است از این جهان می رود.

ایمانی که با انتظار همراه باشد، مرشد را می کشد و ایمان نیست. آن تنها خواستن امیال است. کار درونی مرشد باعث می شود که شخص او را با ایمان و بدون انتظار قبول کند.

اوتار مهربابا، بدن فیزیکی اش را رها کرده است. مایا سعی می کرد که او را بگشود، اما با رها کردن بدنش، او جاودان و پیروز شده است. کار مهربابا در حال ظهور کردن است، در حال تمیز کردن دل هر فرد تا ایمان مان به او به خاطر عشق باشد و نه به خاطر انتظار و توقع.

## سرنوشت

مرشد کاملی بود که مریدان جان سپار داشت. این مریدان هر جایی که مرشد می رفت با او بودند و هر کاری که از آن‌ها می خواست انجام می دادند.

یک روز مرشد به مریدانش گفت، «شما چقدر خوشبخت هستید که در همه‌ی این سال‌ها با من بوده‌اید. شما از دنیا کناره‌گیری کرده‌اید و دیگر آرزوی چیزی را ندارید. شما خواهان آن هستید که هر خواسته‌ی مرا برآورده کنید و این شانس خوب شماست که با من هستید و هر اتفاقی که می افتد مطابق با نقشه‌ی الهی است.»

مدت کوتاهی پس از آن، مرشد مریدانش را برای اولین بار به ساحل برد. همان‌طور که در ساحل نشسته بودند و به موج‌ها نگاه می کردند، مرشد گفت، «من هم اقیانوس هستم. اما در اقیانوس من، نه تنها باید شنا کنید، بلکه برای پیدا کردن مرواریدم باید در عمق آب شیرجه بروید. مروارید، فیض من از شناخت است. اما اگر فیض مرا نداشته باشید، باید به شنا ادامه دهید. بدون توجه به اینکه موج‌ها شما را به کجا پرتاب می کنند، به شنا و شیرجه‌ی عمیق در جستجوی مرواریدم ادامه دهید.»

همان‌طور که مرشد حرف می زد، کشتی به دریا رفت و مرشد با دلواپسی زیاد، آن را نگاه می کرد. همان‌طور که مرشد با دقت به کشتی نگاه می کرد، حرف زدنش را متوقف کرد. سکوتی او را در برگرفت و مریدان در اینکه چرا مرشد چنین دلواپس کشتی بود، هاج و واج ماندند.

یکی از مریدان از مرشد پرسید، «چه اتفاقی دارد می افتد؟»

مرشد جواب داد؛ «قرار است آن کشتی غرق شود.» ناگهان کشتی در زیر موج‌ها شروع به غرق شدن کرد.

مرید دیگری پرسید، «مرشد، اگر می دانستی که این اتفاق می افتد، چرا قبل از اینکه کشتی سفرش را شروع کند، به آن‌ها هشدار ندادی؟ اگر هشدار داده بودی، کشتی نجات پیدا می کرد.»

مرشد لبخند زد و گفت، «این سرنوشت است. این‌ها همه در نقشه‌ی الهی مقدر شده است. حتی اگر به کشتی هشدار داده بودم، نجات پیدا نمی‌کرد.»

مریدها نمی‌توانستند آن را باور کنند. آن‌ها جوابی به مرشد ندادند، اما فکر می‌کردند که مرشد می‌توانسته کشتی را نجات دهد. آن‌ها نمی‌توانستند بفهمند که چرا او هشدار نداده بود.

مریدان سر در گم با مرشد به مکانشان باز گشتند. پس از چند روز، یک مرد جوان برای دعای خیر مرشد آمد. مرشد به مرد جوان اجازه‌ی زیارتش را داد.

پس از اینکه او رفت، مرشد گفت، «آن مرد جوان پس از هفت روز کشته خواهد شد.»  
با شنیدن آن، مریدی به دنبال جوان دوید و به او آنچه را که مرشد درباره‌اش گفته بود، باز گفت. او همچنین به جوان درباره‌ی کشتی که غرق شده بود گفت و به جوان نصیحت کرد که برای هفت روز پنهان بماند تا کسی نتواند او را پیدا کند.

مرد جوان حرف مرید را باور کرد و به انبوه‌ترین قسمت جنگل رفت تا پنهان شود. اطمینان داشت که در آنجا کسی نمی‌تواند او را پیدا کند. او آنچنان به عمق جنگل رفته بود که احساس امنیت می‌کرد.

چند روز بعد، شاهزاده و همراهانش در همان ناحیه‌ی جنگل در حال شکار بودند. به طریقی شاهزاده از همراهانش جدا شد و بدون نشانی ناپدید شد. خیلی از همراهان به جستجوی شاهزاده بدون هیچ نتیجه‌ای پرداختند و یک نفر که خیلی دلواپس بود به قصر بازگشت تا به پادشاه خبر ناپدید شدن شاهزاده را بدهد.

پادشاه خیلی پریشان شد و به ارتش دستور داد تا برای جستجوی پسرش به جنگل بروند. جستجوی سختی صورت گرفت و ارتش به اعماق جنگل رفت.

یک سرباز جوانی را پیدا کرد که در آنجا پنهان شده بود و فکر کرد که جوان شاهزاده را به قتل رسانده است. اگرچه جوان پافشاری کرد که او کسی را به قتل نرسانده، با وجود انکارهایش، پادشاه دستور داد که جوان بی‌درنگ به دار آویخته شود.

دار زدن در روز هفتمی صورت گرفت که جوان مرشد را زیارت کرده بود. مرد جوان مطابق با پیشگویی مرشد کشته شد.

وقتی مرشد کامل از قتل مرد جوان با خبر شد و اینکه شاهزاده در جنگل پیدا شده بود، او به مریدانش گفت، «این سرنوشت است. در نقشه‌ی الهی مقدر شده بود که آن مرد جوان کشته شود. او نمی‌توانست نجات پیدا کند، حتی با اینکه یکی از شما به او هشدار دادید تا خود را پنهان کند.»

پس از آن، مریدان آنچه را که مرشد درباره‌ی نقشه‌ی الهی گفته بود باور کردند: که نمی‌شد با وجود هر هشدار، کشتی و جوان را نجات داد.

نقشه‌ی الهی توسط اوتار درست می‌شود. یک مرشد کامل، اگرچه مسئول جهان است، نمی‌تواند این نقشه‌ی الهی را تغییر دهد. تنها اوتار می‌تواند تغییراتی را در نقشه‌ی الهی به وجود آورد. چنین کاری حق ویژه‌ی اوست. اوتار مسئول همه‌ی خلقت است و او تنها قدرتی است که می‌تواند آنچه را از قبل در نقشه‌ی الهی مقدر شده تغییر دهد. تقدیر، آینده‌ی انسان و دنیا، در دست‌های اوست و آنچه را که انسان

سرنوشت می نامد در حقیقت نقشه‌ی اوست.

## بزرگ‌ترین ظهور از آن اوست

اوتار ظهور خداوند در روی زمین است و ظهور مهربابا، الوهیتش را به بشریت آشکار می کند. اوتار به هر سطحی از تکامل و درون‌نگری آگاهی هُل می دهد. او از طریق کار جهانی اش، تجربه‌ی ظهورش به عنوان خداوند را برای بشریت ممکن می سازد.

در دوره‌های پی‌درپی، اوتار همان کار جهانی که بشریت را به سوی راه حقیقت و آزادی بیدار می کند انجام می دهد. به دلیل عشق جاودانی، اوتار به خاطر جهان شکل فیزیکی می گیرد و پس از تکمیل کار جهانی اش، در فداکاری نهایی اش برای جهان، بدن جسمانی اش را رها می کند.

اما کار اوتار پس از رها کردن بدن جسمی اش متوقف نمی شود. نتیجه‌ی کارش کم‌کم در طی دوره‌ی ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال آشکار می شود تا نتیجه‌ی کامل بدست آورده شود. وقتی نتیجه‌ی کامل کار جهانی اش آشکار شد، هر سطح آگاهی، از سنگ تا به انسان، هُل بیشتری دریافت کرده و به سطح جدیدی ارتقا می یابد. در طی صد سال آینده آگاهی بشریت به سطح بصیرت بالا خواهد رفت. آنگاه برای انسان‌ها ممکن خواهد شد تا سفر درونی بر روی یک خط مستقیم به سوی خداوند بدون آن مانع‌های عقلانی که به سیله‌ی دلیل پدید می آید را طی کنند.

همیشه در نتیجه‌ی کار جهانی اوتار، بشریت بر روی یک خط مستقیم به سوی خداوند قرار داده می شود. همیشه در طول دوره‌ی ظهور است که بشریت به سوی خداوند بیدار می شود. در هر دوره‌ی اوتاری، گرایش‌های بشریت به سوی خودخواهی، حرص و طمع، حسودی، شهوت، خشم، تنفر و غرور کم‌کم به سطح مناسبی کاهش می یابد و در نتیجه بشریت می تواند یگانگی در عشق خداوند را تجربه کند.

اما پس از چند صد سال، دوباره مایا شروع به نمایش می کند، بشریت را بی توجه به شکوه خداوند می سازد و مذهب جدیدی را به وجود می آورد تا بار دیگر انسان را اسیر کند. کم‌کم با گذشت قرن‌ها، این مذهب جدید به ارتدکسی منحرف می شود. آیین مذهبی، بدون عشق خداوندی به طور مکانیکی اجرا می شود. این ارتدکسی در هر دوره‌ای اتفاق می افتد. به اسم مذهب، زندان‌های ارتدکسی بشر را محاصره می کنند. از زمان زرتشت، رام، کریشنا، بودا، مسیح و محمد تا حال حاضر در این دوره از زمان، نوع‌های مختلف ارتدکسی پدیدار شده‌اند که در زمان‌های گذشته به وجود آمده‌اند. در طی این دوره‌ی اوتاری کنونی، همه‌ی زندان‌های مذهبی گذشته شروع به خرد شدن می کنند و همه‌ی کسانی که در زندان‌ها نگه داشته شده‌اند، آزاد می شوند.

کار جهانی اوتار در طی چندین ظهور تشدید می یابد و در پایان دوره، او هُل جهانی به هر سطح آگاهی می دهد و در عین حال زندان‌های مذهب‌های انحراف یافته را می شکند. بنابراین ظهور اوتار، در آخر هر دوره بزرگ‌ترین است. ما در آخر دوره‌ی دوره‌ها هستیم. مهربابا آخرین ظهور این دوره‌ی اوتاری است. بنابراین، ظهور اوتار مهربابا از همه‌ی ظهورهای قبلی بزرگ‌تر خواهد بود، زیرا کارش مجموع

کامل کار همه‌ی اوتارهای گذشته در این دوره‌ها ست. به مانند دوره‌های عرب‌ها و محمد، یهودیان و رومی‌ها با مسیح، هندوها با بودا، کریشنا و رام، تنها یک قسمت دنیا تحت تأثیر ظهورش قرار نخواهد گرفت، بلکه در طی ظهور مهربابا به عنوان خدا، بشریت در سرتاسر دنیا بیدار خواهد شد. پابرجایی مذهب، نتیجه‌ی اُرتدکسی است. اُرتدکسی از رهبران دین‌گرا برمی‌خیزد که مردم را مجبور می‌کنند تا از یک مجموعه‌ی تعیین شده‌ی معین پیروی کنند. در حال حاضر اُرتدکسی در هر مذهبی در دنیا با شکل‌های متفاوت پدیدار است.

اُرتدکسی یک‌جانبه به نام مذهب دایر شده است و این نوع اُرتدکسی هیچ اجازه‌ای برای پیشرفت در راه روحانی نمی‌دهد. این اُرتدکسی بُعدهای آسمان‌های بالاتر لطیف و ذهنی آگاهی را خنثی می‌کند. اُرتدکس قانون‌ها را فقط برای مراسم و تشریفات ایجاد می‌کند و جامعه‌ی بسته‌ی خودش را حفظ می‌کند. رهبران، مردم را در زندان مذهب گمراه شده آنچنان در بند نگه می‌دارند که آن‌ها حتی نمی‌توانند مبادرت به تجربه‌ی چیزهایی که خارج از مذهبشان وجود دارد بکنند. این اُرتدکسی، عرفان و همه‌ی حالت‌های بالاتر آگاهی روحانی که در طول درون‌نگری پرورش می‌یابد را خنثی می‌کند. زندان این اُرتدکسی که بر روی مذهب ساخته شده، توسط نیروی کار جهانی اوتار مهربابا شکسته خواهد شد. مردم از زندان آزاد خواهند شد تا از نسیم بیداری معنوی لذت ببرند.

بعضی از این زندان‌های اُرتدکسی، زندان‌های کوچک‌تری در داخل خود دارند. هر زندان کوچک‌تر آیین دینی یا طبقه‌ی مذهبی به‌خصوصی را با دیدگاه اُرتدکس خاص خود دربردارد. این اُرتدکسی چند جهتی است. هر طبقه یا دسته یا فرقه، قانون‌های متفاوتی برای مراسم و تشریفات دارد و اگرچه همه به یک مذهب اعتقاد دارند، بین فرقه‌ها و دسته‌ها جدایی و دوگانگی وجود دارد. بعضی از فرقه‌ها به حالت‌های درون‌نگری بالاتر آگاهی اعتراف می‌کنند، اما تجربه‌شان به مراسم یا تشریفات خاص خودشان است. حالت‌های معنوی می‌تواند با مراسم و تشریفات معینی تحریک شود، اما در آنان هیچ نشانه‌ی واضحی برای رسیدن به هدف وجود ندارد.

اُرتدکس مهاجم به آنانی تعلق دارد که کوشش می‌کنند تا به نام مذهبشان آرام و ساکت باقی بمانند، در حالی که در اطرافشان، تحول معنوی، در جنب و جوش است. این رفتار در آنانی که به شدت اُرتدکس هستند چیره است. آن‌ها درهایشان را به همه به‌جز پیروانشان می‌بندند و در ظاهر ساکت و آرام در امنیت زندانشان به کارهای تجاوزکارانه‌شان ادامه می‌دهند.

جامعه‌شناسی اُرتدکسی، جنبه‌ی دیگری از مذهب است. یک شعبه (شاخه)، عمیقاً در گیر مراسم و تشریفات است، در حالی که شعبه‌ی دیگر به کار اجتماعی متعهد است. در حالی که شعبه‌های دیگر درگیر کار پزشکی و مبلغ مذهبی و توسعه‌ی مذهبشان در سراسر دنیا هستند. کار اجتماعی اُرتدکس به مردم کمک اقتصادی می‌دهد که با بیماری‌ها و فقر می‌جنگد، اما به این دلیل است که مردم را به کیش عقیده‌های اُرتدکس خودشان بیاورند.

اُرتدکسی احساسی خشونت‌آمیز، تعصب است. آن متعصب‌هایی که به نام مذهب با احساس خیلی زیاد تند و سخت می‌شوند، فرقه‌ها و دسته‌های متفاوتی دارند، اما کم و بیش در روش‌هایشان یکسان هستند. این متعصبان سرانجام تروریست‌هایی می‌شوند که به نام اعتقاد مذهبشان مرتکب قتل می‌شوند

و آن‌ها به امید گسترش تعصبشان و بدست آوردن پیروان جدیدی که به مانند آنان متعصب شوند، شهید می‌شوند.

در عرض ۱۰۰ سال آینده، توسط کار جهانی اوتار مهربابا، مردم همه‌ی مذاهب‌ها به عشق خداوند بیدار خواهند شد و همه‌ی مذاهب‌ها به مانند دانه‌های تسبیح بر روی یک نخ قرار خواهند گرفت. او همان یگانه‌ی قدیمی است که عصر پس از عصر می‌آید و همیشه می‌آید تا بشریت را به راه حقیقت بیدار کند. او به عنوان زرتشت، پیغمبر ایرانی‌ها، رام و کریشنا برای مردم هند، گواتما بودا برای هندوهای هند، عیسی مسیح برای یهودی‌ها و رومی‌ها و به عنوان محمد پیغمبر برای طایفه‌های عرب نزول کرد. مهربابا در طی این دوره، پدر مهربان بشریت است و چون این آخرین دوره است، بزرگ‌ترین مأموریت را دارد، زیرا برای همه‌ی نژادهای دنیاست.

وقتی یگانه‌ی قدیم پایین می‌آید، بخشی از بشریت را به سمت عشق الهی بیدار می‌کند، اما پس از آن، آن قوم زندان مذهب را به نام او برپا می‌کند. آن قوم به جای برادری و عشق، حسادت و تنفر را تکرار می‌کند؛ به این ترتیب در آخر هر دوره‌ای در دنیا مذاهب‌های بسیاری وجود دارند. مهربابا که آخرین اوتار این دوره است، باید همه‌ی مذاهب‌ها، قوم‌ها، فرقه‌ها و عقیده‌ها را به گرد هم آورد و این کار را با خرد کردن یکایک ارتدکس‌های مذهبی انجام می‌دهد.

مهربابا، بزرگ‌ترین اوتار این دوره است، زیرا که او برای همه‌ی بشریت است. کار جهانی اش مجموع همه‌ی کارهای همه‌ی اوتارهای پیشین است. مهربابا در این دوره سکوت اختیار کرد، با این حال کلمه، پیام‌ها، سخنان و کتاب‌های حقیقت را بیشتر از هر اوتار پیشینی داد. مهربابا بیشتر زندگی اش را در اعتکاف گذراند، با این حال بیش از هر اوتار پیشینی سفر کرد. هیچ اوتاری در گذشته با چنین تعداد زیادی از نژادهای مختلف بشر تماس نداشته است. او بیش از هر اوتار پیشینی با مست‌های خدا تماس گرفت و آسمان‌های دنیاها را لطیف و ذهنی و مستی خداوندی را آشکار کرد. بنابراین کارش بیش از هر اوتار پیشینی برای دنیا سودمند خواهد بود.

کار جهانی مهربابا، خلاصه‌ی همه‌ی ظهورهای اوتاری گذشته خواهد بود و در طی این دوره‌ی اوتاری به اوج خواهد رسید. مردم تمام مذاهب‌های دنیا او را به عنوان همان یگانه‌ی قدیم که در شکل زرتشت، رام، کریشنا، بودا، مسیح و محمد ظاهر شد، خواهند شناخت.

مهربابا همه‌ی کار جهانی که در دوره‌های اوتاری گذشته کامل شده را به نقطه‌ی اوج رسانده است. او کار بیشتری را در این دوره انجام داده، از این رو ظهورش در این دوره‌ها والاترین خواهد بود. مهربابا آخرین اوتار این دوره است و او برای یکایک انسان‌ها کار کرده تا آن‌ها را به سطح درونی عمیق‌تر آگاهی بیاورد تا آن‌ها بتوانند ذاتاً یکی بودن با خداوند را تجربه کنند. نقطه‌ی اوج کار جهانی اش وقتی خواهد بود که بشریت یکی بودنش با خداوند را احساس کند. این نقطه‌ی اوج والاترین ظهورش در روی زمین خواهد بود. تمامی بشریت در عشق خداوند احساس یکی بودن خواهد کرد. حسادت، تنفر، حرص، خودخواهی، غرور، شهوت و خشم، توسط نیروی عشقش که در طی ظهورش رها شده، به‌طور قابل توجهی از بین خواهد رفت. تنها وقتی که این عشق تجربه شود، بشریت از زندان مذاهبش آزاد خواهد شد تا یکی بودن در عشق خداوند را احساس کند و از آن مسرور شود.

## تصفیهی دل

مجاز عمیقاً بر هر جنبه‌ای از آگاهی انسان اثر می‌گذارد. چون آگاهی انسان مجازی است، کسی نمی‌تواند شکل بی‌شکل حقیقی بیکران اوتار را ببیند. عشق قدرتی است که حجاب مجاز را از آگاهی انسان برمی‌دارد و به مجرد اینکه حجاب برداشته می‌شود فرد، بی‌شکلی بیکران و حقیقی اوتار را می‌بیند. این برداشته شدن حجاب، ظهور اوتار برای تعدادی از افراد است.

تمام بشریت باید آشکاری عشقش را تجربه کنند. برای اینکه بشریت بتواند حقیقت ظهورش، عشق، را تجربه کند، اوتار باید خود را در دل استوار کند. اما در ابتدا اوتار باید دل را از کثافتِ سانسکارایی مجاز پاک کند. ظهورش برای افراد خاکی-آگاه، احساس وجودش در دل شخص و تجربه‌ی دل از عشق اوست؛ زیرا که عشق راه را به سوی حقیقت باز می‌کند.

اوتار به خاطر عشق پایین می‌آید؛ و کار اصلی‌اش برای بشریت استوار کردن خود، عشقش، در هر دلی است. او کار می‌کند تا مانع‌های سانسکارایی که هر دلی را از بیدار شدن و احساس عشقش باز می‌دارد، بردارد، زیرا که این مانع‌های سانسکارایی هستند که باعث آن می‌شود که مردم با او مخالفت کنند. کارش، جریان پاک‌سازی برای هر دلی است و تنها وقتی یک دل به صورت شایسته‌ای پاک شود، او می‌تواند در آن دل جای گیرد، زیرا آنگاه ظرفیت آن را دارد تا عشق خداوند را احساس کند. از طریق تجربه‌ی عشق الهی، راه به سوی حقیقت باز می‌شود.

وقتی اوتار خود را در هر دلی پایدار کند، جهان به طور کامل تغییر خواهد یافت، زیرا بعد از آن بشریت به سوی نور حقیقت حرکت خواهد کرد و راه به سوی خداوند در هر دلی باز خواهد شد. ظهورش در دنیا وقتی است که دل هر انسانی، عشق و حضورش را حس کند.

اکنون شروع آشکاری جهانی است. آنانی ظهورش را تجربه می‌کنند که اکنون عشقش را احساس می‌کنند. در عرض ۱۰۰ سال آینده، همه‌ی بشریت، عشق اوتار را به عنوان آشکاری عشق خداوند احساس خواهند کرد.

## نگه داشتن دامن

تجربه‌ی حقیقت، ماورای حوزه‌ی مجاز است. مجاز سه دنیای هستی از آفریده‌ها و حالت‌ها دارد که این‌ها جهان‌های خاکی، لطیف و ذهنی هستند. تجربه‌ی حقیقت، نور است و تجربه‌ی مجاز تاریکی است. تجربه در دنیای خاکی، از تاریکی کور کننده است؛ تجربه در دنیای لطیف از تاریکی لطیف، فریبنده و جادویی است؛ و تجربه در دنیای ذهنی از تاریکی ظریف و شفاف است.

چون دنیای خاکی از تاریکی کور کننده است، بدیهی است که شخص خاکی-آگاه، راه حقیقت را گم می‌کند. آن‌ها نسبت به حقیقت کور هستند. چراغی لازم است تا از این قلمرو خاکی تاریکی گذر کرد. اگر شخص در این تاریکی بدون چراغ سرگردان شود، بی‌گمان گم شده و در مجازش سرگردان خواهد شد.



تکامل، پدیدار شدن آگاهی از تاریکی، بدون دانستن است. در شکل انسان، آگاهی آماده است تا نور را تجربه کند، اما نمی تواند، چون با رسیدن به شکل انسان، در عمق مجاز خاکی کور می شود. خودی مجازی از تاریکی بیکران، ناآگاهی نامحدود به وجود آمده است. این خودی مجاز، به نوبه خود، تاریکی بیشتری به وجود می آورد. وقتی ذهن انسان شهوت ران، خشمگین، حسود، خودخواه، منزجر، مغرور، دورو، نادرست، رشک بر و حریص می شود، تاریکی غالب می شود. فکرها و امیال تاریک که از اعماق این حالت های افراطی آگاهی انسان برمی خیزند، نفس دروغین بیکران انسان را تشکیل می دهند.

مجاز متضاد حقیقت است و حالت های محدود آگاهی در مجاز، متضاد حالت بیکران آگاه از حقیقت هستند. کشش مجاز همیشه ذهن را در جهت مخالف حقیقت می راند. در هر انسانی، نفس نامحدود دروغین، فرآورده ی مجاز است و وقتی نفس نامحدود دروغین، حق خود را ادعا می کند، جهل، تاریکی و نابینایی را می آفریند. هر ذهن فردی، نفس نامحدود دروغین را دربردارد و هر نفسی، تاریکی را ارائه می کند. اگر شخص، راه ذهن را در پیش گیرد، در تاریکی بوده و کور باقی می ماند.

جایگاه ذهن، دل است. دل، مکانی است که ذهن در آن می تواند فعالیت هایش را آهسته نماید و سرانجام متوقف سازد. دل، «مکان خداوند» نامیده می شود، زیرا در اینجا ذهن سرانجام می تواند از کار بی افتد و وقتی ذهن از کار می افتد، خداوند شناخته می شود. وقتی دل به مانند آینه به طور کامل پاک است، خداوند چهره اش را متجلی می سازد. چهره اش در آینه ی دل پاک دیده می شود. چنین دلی در پیر حقیقی یافت می شود. پیر از همه ی دنیا های تاریکی گذر کرده تا با نور چهره ی خداوند رودررو شود. او نور را حس می کند و این احساس به اندازه ای است که پیر حس می کند که خداوند را رودررو می بیند. این فقط زمانی امکان پذیر است که ذهن به اندازه ای آهسته شده باشد که جریان فکر کردن متوقف شده و تنها بخش احساس در ذهن باقی مانده باشد.

درون نگری جریان گذر از سه دنیای تاریکی برای یکی شدن با نور حقیقت است. برای گذشتن و به آن سوی دنیای خاکی تاریکی رفتن، نیاز به چراغ است. دل می تواند این چراغ را نگه دارد. وقتی دل این چراغ را نگه می دارد، آگاهی انسان از تاریکی و ماورا گذشته وارد دنیای لطیف می شود و درون نگری آغاز می گردد.

راه روحانی در واقع یک جریان است. مرحله های جلورونده ی آگاهی انسان درون نگر است. این راه در دنیای خاکی یافت نمی شود؛ پس از اینکه فرد از دنیای خاکی گذر می کند، بدست آورده می شود. دنیای خاکی، جنگل ضخیم سانسکاراهاست، جایی که درخت های خار، فرد را محاصره می کنند. درخت های خار، سانسکاراهای غیرطبیعی هستند. در این دنیای تاریکی، سیاهی در اوجش هست و هیچ راهی که به راه روحانی کشیده شود وجود ندارد. بدون کمک یک راهنما، امکان گذر از این جنگل تاریک وجود ندارد. یک راهنمای حقیقی باید پیدا شود. چشمان خاکی، حجاب تاریکی خاکی هستند؛ آن ها حجاب تاریک کوری معنوی را ایجاد می کنند. به دلیل این حجاب، فرد نمی تواند نور چراغ را حتی اگر ارائه شود ببیند.

یک راهنمای حقیقی را باید یافت. به طور کل اوتار، راهنمایی برای بشریت است. برای اینکه فرد از

جنگل دنیای خاکی گذر کند، لازم است که محکم به راهنما بچسبید. اوتار چراغی را ارائه می دهد، اما به دلیل تاریکی حجاب، فرد نمی تواند به راحتی نورش را ببیند. اما فرد می تواند نور چراغ را حس کند و این به فرد توانایی می دهد تا در حالی که راهنما را نگه داشته از جنگل گذر کند.

خروج از جنگل دنیای خاکی به آن معناست که حجاب تاریکی بینش خاکی برداشته شده و سرانجام آگاهی خاکی ناپدید گشته است. وقتی حجاب برداشته می شود، شخص اولین آسمان لطیف را با نور چراغ می بیند. آنگاه راهنما، چراغ را در دست خود شخص می گذارد، چون فرد با آگاهی لطیف، آن بینش را برای نگه داشتن چراغ دارد.

اولین حالت آگاهی لطیف، تجربه ای است که همه چیز رویاست، یک رویای زیبا. دنیای لطیف از ایالت ها و شهرهای درخشانده ساخته شده و درون هر شهری، قصرهای بهشتی و زیبا وجود دارند. دنیای افسون، دنیای تاریکی لطیف است. این دنیا انباشته از موسیقی جادویی و زیبایی فریبنده و قدرت است. این دنیای لطیف است و از انرژی بیکران است؛ به مفهوم خاکی، هیچ فضا و زمانی وجود ندارد. سفر درونی آگاهی انسان است که به لطیف تبدیل شده و سفر مستقیم به سوی خداوند است. اما اگر شخص به افسونش به دام بیفتد، در گذر از دنیای لطیف می تواند تأخیر به وجود بیاید. این در مورد آنانی (مست ها) است که با زیبایی و قدرت های افسونی اش مست شده اند.

نور چراغ به فرد کمک می کند تا از طبقه های لطیف گذر کند و قدرت نورش به فرد الهام می بخشد تا به حرکت ادامه دهد. وقتی فرد یک راهنما دارد، او بی دلیل درگیر فریب های دنیای لطیف نمی شود. آنانی که از به دام افتادن در فریب های لطیف پرهیز می کنند سالک ها هستند.

چنین فریب خطرناک قدرت در آسمان های ذهنی وجود ندارد. کسی که به آسمان های ذهنی می رسد، به طور معنوی امن است. کسی که به آسمان های ذهنی رسیده، در انتظار فنای نهایی اش در نور حقیقت می ماند؛ فنا (وحدت با خداوند) چیزی است که او در اشتیاق آن است.

مشکل های بی شماری در گذر از جنگل انبوه دنیای خاکی وجود دارد که بدون یک راهنما تقریباً غیر ممکن است. برای همه ی بشریت راهنما، اوتار است که از شکوه بیکرانش پایین می آید تا به بشریت کورمال کورمال کمک کند تا راهش را به سوی نور پیدا کند. او راهنمای حقیقی برای بشریت است. شخص نمی تواند شکل بی شکل، حقیقی و بیکران اوتار را در تاریکی انبوه جنگل این دنیای خاکی ببیند، بنابراین، او شکل انسانی که به اندازه ی کافی درخشان است را می گیرد تا در تاریکی خاکی دیده شود.

پیروی از راهنما به آن معناست که دامنش را نگه داریم. دامن به معنای جامه ی اوست و او را دنبال کردن به معنای آن است که لبه ی جامه ی اوتار را نگه داریم. هدایت توسط اطاعت بدست آورده می شود و عبارت مهربابا، «دامن مرا نگه دارید»، به معنای اطاعت دستوراتش و پیروی از آن ها بدون سؤال «چرا؟» یا «چه؟» است. اطاعت شامل تسلیم نفس دروغین فرد و ذهن محدودش است.

این فقط وقتی ممکن است که فرد سرانجام از دنبال کردن انگیزه های نفس دروغین بیکرانش که فقط او را بیشتر در تاریکی فرو خواهند برد، دست برمی دارد. اگر کسی انگیزه های نفس دروغین را دنبال کند، نمی تواند راهنما را دنبال کند و از این رو نمی تواند دامنش را نگه دارد.

نفس دروغین بیکران تا به آخر باقی می ماند. برای شخص غیرممکن است تا خود را از نفس خود جدا سازد. به این دلیل شخص نیاز به راهنما دارد و اگر کسی این خوش شانسی را دارد تا یک راهنما پیدا کند، او را دنبال نکردن، از او اطاعت نکردن و نگه نداشتن دامنش نادانی محض است.

وقتی که نفس دروغین بیکران سعی می کند تا خود را ابراز کند، فرد نباید احساس پریشانی کند. آن طبیعت نفس دروغین بیکران است تا خود را به هر روش ممکن به مانند شهوت، خشم، طمع، غیره ابراز کند، زیرا که در نیستی وجود دارد. از هیچ چیز بیکران ساخته شده و از آن هیچ چیز سعی می کند تا خود را ابراز کند. اما وقتی این نفس دروغین بیکران خود را ابراز می کند، کسی نباید خواسته ها و انگیزه هایش را دنبال کند. این فقط توسط به یاد داشتن خداوند ممکن است. اگر در به یاد داشتن اوتار پا فشاری کند، دامنش نمی تواند از چنگ او رها شود.

اوتار مهربابا رد پایش را به طور ثابت بر روی زمین در شکل پیام ها، مقاله ها و کتاب هایش بجا گذارده است. رد پاهایش، آموزش های هدایتی هستند که باید دنبال کنیم. اگر ما راهنمایی اش را دنبال کنیم، می توانیم مطمئن باشیم که دامن اوتار را تا به آخر نگه داشته ایم.

### «شما نمی دانید من چکاری انجام می دهم»

خداوند در حالت ماورا هم در بیداری نامحدود و هم در خواب نامحدود است. خداوند به عنوان ناآگاهی بیکران خواب است، اما در حال خواب دیدن است. رویای او خواب آفرینش است. خداوند به عنوان آگاهی بیکران، بیدار است و در زمانی که دانش، قدرت و سرور بیکران را تجربه می کند، در حال خواب دیدن نیست. خداوند به عنوان اوتار، آگاهی بیکران آگاه و ناآگاهی بیکران آگاه است. اوتار به عنوان آگاهی بیکران آگاه از دانش بیکرانش برای خوبی کل آفرینش استفاده می کند و به عنوان ناآگاهی بیکران آگاه کار می کند تا افراد را از خواب آفرینش بیدار کند.

وقتی مهربابا در روی زمین کار کرد تا بشریت را بیدار کند، کارش آموختن نبود. هیچ اندازه ای از آموزش معنوی نمی تواند بشریت را بیدار کند. مهربابا برای بیدار کردن آمد و او توسط نیروی کار جهانی اش بیدار می کند. آن بشریت است که به دلیل جهل رویای خودش همیشه سعی می کند تا آموزش دهد. بشریت سعی می کند به خداوند بیاموزد، زیرا نمی تواند از خواب خودش بیدار شود. همه ی آموزش ها درباره ی خداوند، الهیات و فلسفه، بازی جهل انسان است. تمام آموزش های بزرگ درباره ی خداوند چیزی به جز نموده های خواب نیستند.

مردم می پرسند، «وقتی خداوند، قدرت کل است، چرا رنج را کم نمی کند؟ وقتی خداوند عشق کل است، چرا ناخوشی را کم نمی کند؟ وقتی خداوند، دانای کل است، چرا مرگ را کم نمی کند؟ وقتی خداوند رحیم کل است، چرا قحطی، فقر و همه نوع پیش آمده های ناگوار دیگر را کم نمی کند؟ وقتی خداوند سرور کل است، چرا همه را خوشحال نمی سازد؟»

خداوند، دانای کل، قدرت کل و سرور کل است؛ او همه چیز را برای خوبی همه انجام می دهد. اما به جای اینکه سعی کنیم تا این واقعیت را درک کنیم که خداوند همه چیز را برای خوبی همه در آفرینش

انجام می دهد، شکایت می کنیم و از خدا می خواهیم که این و آن را انجام دهد. به این طریق است که سعی می کنیم به خداوند بیاموزیم. ما نمی توانیم بعد دانایی کل خداوند را درک کنیم.

کشاکش وحشتناک در دنیا، نتیجه‌ی خودخواهی، حرص، حسادت، تنفر، خشم، رشک و شهوت بشر است. بشریت به دلیل این نمودهای آگاهی انسان همیشه رنج خواهد برد. اگر خودخواهی وجود نداشت، برادری وجود داشت؛ اگر حرص نبود؛ فقری وجود نداشت؛ اگر تنفر نبود، جنگ وجود نداشت. اما مردم کوشش نمی کنند تا خود را از ویژگی‌های نامطلوب رها کنند؛ به جای آن‌ها از طریق همین ویژگی‌ها در جستجوی خوشحالی هستند. در نتیجه رنج و نارضایتی که در سرتاسر جهان وجود دارد؛ بشریت خداوند را فرا می خواند تا خواسته‌هایش را برآورده سازد. دنیا خداوند را می خواهد تا به خواسته‌هایش سر فرود آورد. ملت‌ها از خداوند می خواهند تا دشمنانشان را نابود سازد؛ مردم از خدا، ثروت، قدرت و برتری می خواهند. خداوند که دانای کل و رحیم کل است، می داند که چرا بشریت این چنین عمل می کند. کار اوتار که از بین بردن امیال مان است، خوبی او به دنیا است.

مهربابا در طی ماه‌های آخر زندگی اش در روی زمین، بدون وقفه در اعتکاف کار کرد. بیشتر بشریت از کار او بی اطلاع بودند، اما هر کاری که او انجام می داد برای خوبی دنیا بود. حتی من نمی دانستم که مهربابا چکاری انجام می دهد. اما از وقتی که بدنش را رها کرده است، مردم شروع به آمدن به سوی او به عنوان حقیقت کرده‌اند و به این ترتیب به کاری که او در اعتکاف می کرد پی برده‌ام. اکنون که مردم سراسر دنیا در عشق او گرد هم می آیند، نتیجه‌ی کار جهانی اش را می بینم. ویژگی‌های خودخواهی، حرص، حسادت، تنفر، خشم، رشک و شهوت به طور طبیعی شروع به کم شدن کرده‌اند.

من همه‌ی مکاتبه‌ها به زبان هندی را برای بابا انجام می دادم. یک شب در سال ۱۹۶۷ وقتی بابا در اعتکاف سخت بود، به طور همیشگی پرسید، «امروز چند نامه نوشتی؟»

جواب دادم، «بابا، چه نامه‌ای؟ نامه نوشتن به دوست‌دارانت چه فایده‌ای دارد؟»

بابا پرسید، «منظورت چیست؟»

جواب دادم، «اکنون همیشه در اعتکاف هستی. به دوست‌دارانت اجازه نمی دهی تا شما را زیارت

کنند.»

بابا آزرده شد و اشاره کرد، «به من درس نده! تو اصلاً نمی دانی که من برای دوست‌دارانم چه می کنم. کارم در اعتکاف برای آنان و برای دنیا است. من نمی توانم همانند آنچه که تو فکر می کنی برای آن‌ها مفید است، عمل کنم. من می دانم که چه چیزی برای آن‌ها خوب است. پس به من درس نده!»

مدتی طول کشید تا به اشتباهم پی ببرم. او اوتار است و تنها او کار دوره‌های ظهورش را می داند. کسی نباید سعی کند تا به یگانه‌ای که دانای کل است درس بدهد، زیرا که کارش برای خوبی همه به بالاترین میزان است.

## بندهی خوشبخت

پیروی از اوتار به معنای انجام خواسته‌اش، اطاعت از دستوراتش، به مانند بنده‌ای است که از اربابش اطاعت می‌کند. یک بنده‌ی اسیر از اربابش فرمان‌برداری می‌کند زیرا که او مجبور به اطاعت خواسته‌ی ارباب است. برده از آزادی و حقوق شخصی محروم است. فرمان‌برداری از مرشد الهی، اوتار، باید داوطلبانه و از روی عشق باشد. شخص باید بنده‌ی مرشد بودن را شانس خوب خود به حساب بیاورد. شخص باید بخواهد تا بنده‌ی مرشد بشود و وقتی که بنده‌ی مرشد الهی شد، دیگر بنده‌ی نفس دروغین خود باقی نمی‌ماند. آنگاه مرشد، بار تأثیراتش را خود به گردن می‌گیرد.

اوتار مهربابا مرشد الهی است و آن افرادی که می‌خواهند بنده‌هایش شوند و با میل و علاقه به او خدمت کنند، در واقع خوشبخت هستند. تنها آن افرادی که عشق ژرف به او دارند و حتی به قیمت جان خود می‌خواهند از او فرمان‌برداری کنند، می‌توانند بنده‌هایش شوند.

وقتی من تازه آمده بودم تا با مهربابا زندگی کنم، معنی بنده‌ی او بودن را نمی‌دانستم. در طول شبی در سال ۱۹۵۸ بود که یاد گرفتم که بنده‌ی او بودن به‌راستی به چه معناست.

من نگهبان شب بودم. وقتی مهربابا برای استراحت به اتاقش می‌رفت، درها و پنجره‌های اتاقش را به دستور او می‌بستیم. در سال ۱۹۵۸، در مهرآزاد برق نبود. دو چراغ نفتی، بیرون پنجره‌هایش گذاشته می‌شد و نور آنها از شیشه‌ی پنجره‌ها به اتاقش منعکس می‌شد. اما گاهی پس از اینکه او برای مدت طولانی استراحت کرده بود، به من می‌گفت تا پرده‌ها را بکشم تا نور خیلی کمی در اتاق باشد.

پاسی از آن شب به‌خصوص گذشته‌بود که بابا حدود نیمه شب بر روی تخت نشست و به من اشاره کرد، «گرسنه‌ام، چیزی بده تا بخورم.» از گوشه‌ی اتاق بلند شدم تا جعبه‌ی شکلات را بردارم. جعبه‌ی شکلات را بر روی تخت بابا گذاشتم. در حلبی‌اش را باز کردم و آن را در کنار جعبه در کنار بابا گذاشتم؛ آنگاه رفتم تا پرده را کنار بزنم.

همین‌طور که بابا داشت یک شکلات را از قوطی برمی‌داشت، در حلبی افتاده و به پایش خورد. بابا بی‌درنگ خیلی ناراحت شد و با عصبانیت اشاره کرد، «تو چقدر بی‌احتیاط هستی! در حلبی بر پایش خورد و حالا خیلی درد می‌کشم. دردم غیرقابل تحمل است. تو به درد نمی‌خوری!»

بابا به قدری ناراحت شد که شکلات را نخورد. او برای نیم ساعت به سرزنش کردن من ادامه داد. جوابی ندادم. سرانجام پس از پایان سرزنش‌ها، اشاره کرد، «من نمی‌توانم که باقی شب استراحت بکنم. درد بدی دارم. چقدر تو بی‌احتیاط هستی!»

احساس خیلی بدی کردم که بابا را به این اندازه ناراحت کرده بودم و یک کلمه هم به او نگفتم. همچنان که آنجا نشسته بودم و امیدوار بودم که سرزنش کردنش تمام شود، او دوباره شروع به اشاره کرد، «به تو می‌گویم که درد بدی است... غیرقابل تحمل است. من نمی‌توانم به راحتی استراحت کنم، اما سعی خواهم کرد.»

بابا روی تخت دراز کشید و چشمانش را بست. فکر کردم که نمی‌بایستی در حلبی را روی تخت

می گذاشتم. درباره‌ی آن خیلی احساس تأسف می کردم. بعد از تنها پنج دقیقه بابا دوباره روی تختش نشست و با ناراحتی اشاره کرد، «درد غیرقابل تحمل است... نمی توانم آن را تحمل کنم. چرا تو این طور هستی؟ آیا خوشحال می شوی که بینی من به این صورت رنج ببرم؟ تو چرا با من هستی؟... با من هستی تا باعث رنجم شوی!»

سرزنش کردنش ادامه پیدا کرد، اما من ساکت ماندم. از بی احتیاطی که ندانسته مرتکب شده بودم احساس ناراحتی می کردم. سعی کردم که به اظهاراتش واکنشی نشان ندهم، آنگاه او با عصبانیت بیشتری اشاره کرد، «بگو که آیا آمده‌ای به من خدمت کنی یا مرا بگوشی؟ من جوابت را می دهم، تو داری مرا می کشی!... اکنون این درد برایم غیرقابل تحمل شده است.»

سرانجام، بابا دوباره بر روی تختش دراز کشید. همان طور که به او خیره شده بودم، ذهنم شروع به کار کرد. فکر کردم، «چطور او می تواند بار نامحدود دنیا را تحمل کند وقتی که نمی تواند حتی چنین درد کمی را تحمل کند؟ چطور می شود در حلی به آن نازکی باعث چنین دردی شود؟ حتی یک انسان معمولی هم درباره‌ی چنین تماس سبکی شکایت نمی کرد. به راحتی درد نمی تواند آنچنان که او می گوید شدید باشد، او فقط سعی می کند که مرا عذاب دهد. تمام حرفش درباره‌ی رنج بیکران و بار نامحدودش، فقط فلسفی است و هیچ معنایی ندارد. چطور او می تواند رنج بیکران را تحمل کند وقتی که در حلی به این نازکی برایش باعث چنین دردی می شود؟»

همان طور که داشتم این فکرهای انتقادی را می کردم، ناگهان بابا بلند شد و اشاره کرد، «به چه فکر می کنی؟»

در این زمان آرامش خود را از دست داده بودم. از سرزنش پیوسته بابا و بزرگ‌نمایی آشکارش رنجیده بودم. ناگهان جواب دادم، «هیچ چیز.»

آنگاه بابا اشاره کرد، «بیا نزدیک من و اینجا بنشین.»

گفتم، «اینجا خوب هست.»

چشمان بابا یک آن برق زد و با تأکید به من اشاره کرد، «از من اطاعت کن. بیا نزدیکم و اینجا بنشین.» با بی میلی اطاعت کردم، زیرا که هنوز رنجیده خاطر بودم.

بابا به چشمانم خیره شد و اشاره کرد، «صادقانه به من بگو، تو مرا به عنوان چه قبول داری؟»

گفتم، «مرشدم.»

بابا پرسید، «اگر مرا به عنوان مرشدت قبول داری، پس تو که هستی؟»

جواب دادم، «بنده‌ات.»

بابا اشاره کرد، «تو مرا به عنوان مرشدت قبول کرده‌ای و من تو را به عنوان بنده‌ام و حالا می خواهم بگویم که وظیفه‌ی بنده چیست.»

جواب دادم، «به مرشد خدمت کنم و او را خوشنود نگه دارم.»

بابا پرسید، «آیا داری مرا خوشنود نگه می داری؟»

جواب دادم «نه»، «اما من این را ندانسته انجام دادم، بابا.»

بابا جواب داد، «دانسته یا ندانسته. من آن را نمی دانم. اما این اندازه می دانم... به خاطر بی احتیاطی ات خیلی از تو دلخور شدم. من تو را به عنوان بندهام قبول کرده ام، بنابراین وظیفه ی من است که مطمئن شوم که بندهام به من با صداقت و شایستگی خدمت می کند... که با خدمتش مرا خشنود می سازد، بی احتیاط نمی شود، به طور کامل از من اطاعت می کند و به هر سازی که می زنم می رقصد».

«من مرشد هستم و وظیفه ام را با صداقت انجام می دهم، اما تو وظیفه ات را انجام نمی دهی. وقتی مرا ناراحت دیدی باید آن را احساس می کردی. اما به جای احساس درد من، به این فکر مشغول شدی که من چطور رنج بیکران را تحمل می کنم درحالی که به تو می گویم که درد پایم خیلی زیاد است.»

«درست نیست که بنده چنین فکر کند. وظیفه ی تو خدمت به من به هر قیمتی است و خدمت باید مرا خشنود سازد. اگر تو را به عنوان بندهام قبول نکرده بودم، اهمیتی نمی دادم. حتی اگر کوه هیمالیا بر رویم می افتاد، اهمیتی نمی دادم. اما نمی توانم وزن کمترین بی احتیاطی را از سوی یکی از بندهایم تحمل کنم، زیرا که مسئولیت یکایک آن ها را به عهده گرفته ام.»

«پس صادقانه به تو می گویم، دردی که از بی احتیاطی تو دریافت کرده ام بیشتر از همه ی رنج بیکرانم بود، زیرا که تو را به عنوان بندهام قبول کرده ام.»

پس از آن می توانستم رنج بابا را درک کنم. او چطور به آنانی که بنده اش شده اند اهمیت می دهد و به چه اندازه مواظب است که بنده هایش به او درست خدمت کنند. به راستی که بنده های اوتار خوشبخت هستند.

اگر کسی بخواهد دامن مهربابا را تا به آخر نگه دارد، باید بنده ی حقیقی شود. اوتار خداست و او اینجاست تا فرد را به عنوان بنده اش قبول کند، اما برای این چنین بنده شدن باید عشق، شهامت و فرمان برداری داشت. وظیفه ی نهایی عاشق، بنده ی او شدن است و بنده ی او شدن، خداوند را پایبند نمی سازد. برعکس خداوند با قبول او به عنوان بنده اش او را متعهد می سازد، زیرا که در آخر، بنده باید به خداوند اجازه دهد تا او را از همه ی قیدهای آزاد سازد. بنده تصمیم می گیرد تا با فرمان برداری از دستورهای خداوند، او را از صمیم قلب دوست داشته و خشنود سازد. بنده کمتر برای خود کاذبش و بیشتر برای خدا زندگی می کند. بنده سرانجام در به یاد داشتن خداوند، خود را فراموش می کند. کسی که این کار را انجام می دهد، دامن مهربابا را نگه داشته است. نگه داشتن او وظیفه ای است که خداوند به بنده داده است، تا اینکه روزی خداوند بتواند بنده اش را تبدیل به مرشد کند.

## من رنجش را دیده ام

خداوند دانش کل، نیروی کل و سرور کل است. خداوند در سرشت سه گانه ی بیکرانش جاودانه آزاد است. آزادی جاویدانش، نمی تواند در بیکرانی هستی اش تصور شود. آزادی خداوند در ابدیت فقط وقتی می تواند تجربه شود که ذهن، خود را به فراسوی خیال رسانده است.

جهان، خود خیالی است و هر وجودی در جهان در خیال گرفتار شده است. همه ی جریان تکامل و درون نگری آگاهی، درون دایره ی خیال جا گرفته است و تا وقتی که فرد در این دایره است نمی تواند

آزادی جاویدان را تجربه کند.

خداوند، غیرقابل تقسیم است؛ بخش ناشدنی بودن او، بیکران است و همه‌جا را دربرگرفته است و بنابراین هر فردی در جهان در ماهیت، خداست. اما هر وجودی در جهان تجربه نمی‌کند که خداست، زیرا که خیال را تجربه می‌کند. به این ترتیب، هستی، تجربه و آزادی‌اش به خیال وابسته‌اند. در نتیجه خداوند در محدودیت‌های تخیل هر فرد از جهان، زندانی می‌ماند؛ و به چه اندازه او که جاودانه آزاد و نامحدود است، باید در زندان خیال هرکس رنج ببرد!

بخشنده‌ی کُل در شکل یگانه‌ی قدیم از سرشت سه‌گانه‌ی دانش، نیرو و سرور کُل تولد یافته است. این یگانه بخشنده‌ی کُل مسئول آزاد ساختن یکایک آن‌ها از زندان خیال است. اوتار از سر رحمتش در دوره‌های پیاپی، شکل انسانی می‌گیرد و کار می‌کند تا افراد را از خیالشان آزاد سازد. او برای خوبی کُل بشریت در سطح جهانی کار می‌کند، اما بشریت در زندان خیالش، همیشه با کار اوتار مخالفت می‌کند. به‌طور کل، بشر هرگز اوتار را قبول نمی‌کند و از او پیروی نمی‌کند. این جهل و مقاومت در بشریت همیشه، رنج جاودان اوست. اوتار آمده تا کارش را انجام دهد و او در میان مخالفت شدید کار می‌کند که سبب رنج بیکران او می‌شود. با این حال سرانجام کارش موقعیتی را برای بشر پدید می‌آورد تا او را قبول کرده و کم‌کم از او پیروی کند.

سانسکارها شبیه بیماری‌ای هستند که ما همه باید از آن رنج ببریم. خیال و تصور، همه‌ی ما را بیمار کرده است. اوتار برای درمان ما از بیماری‌مان می‌آید و برای این مقصود در سطح جهانی کار می‌کند. او کار می‌کند تا داروی مخصوصی (عشق) را آماده سازد، اما بشریت با قبول نکردن عشق، با او مخالفت می‌کند. پس جهل بشریت، رنج او می‌شود.

چگونه بشریت با اوتار و کارش مخالفت می‌کند؟ کار اوتار، آزاد ساختن افراد از زندان خیالشان (مجاز) است. اما بیشتر بشریت به مجاز معتاد شده و معتاد باقی می‌مانند. بیشتر بشریت به دلیل اعتیادشان، بیشتر و بیشتر در شهوت، سود شخصی، طمع، حسادت، تنفر و غرور زیاده‌روی می‌کنند؛ که همه‌ی این‌ها فرآورده‌ی خیال آگاهی سانسکارایی هستند. به این ترتیب بیشتر بشریت، حقیقت را نادیده می‌پندارد. اوتار در زمانی که در دنیا کار می‌کند باید با این نگرش انحراف زیاده‌روی پیوسته، در شکل مخالفت، روبه‌رو شود. به دلیل میلیون‌ها انسانی که در این امیال زیاده‌روی می‌کنند و به نگرش منحرفشان به‌سوی خداوند ادامه می‌دهند، این مخالفت به رنج بیکرانی برای او می‌انجامد. این نگرش در بشریت به عنوان «رد وجود خدا» شناخته شده است. رد وجود خدا، بیماری این دوره است و نتیجه‌ی غیرطبیعی بودن سانسکارهای جمع شده‌ای است که اکنون در دنیا رایج هستند.

آیا این بزرگ‌ترین تحقیر کردن اوتار نیست که بشر او را به هنگام نزول بر زمین نادیده می‌گیرد؟ آیا این تحقیر کردن او نیست که فراموش شده و الوهیتش رد شده است؟ آیا رنج جهانی اوتار، روبه‌رو شدن با نگرش بشریت در رد وجود خداوند و مخالفت با فرمان‌های پیشین او نیست؟ اوتار آمده تا آشکار سازد که بشریت را دوست دارد، با این حال در گذشته بشریت در به صلیب کشیدن و شکنجه‌ی او که برای حفاظت دنیا نزول کرده بود، تأمل نکرده است.

اوتار در زمانی که در دنیا کار می‌کند، به‌طور فیزیکی، ذهنی و معنوی رنج می‌برد و رنجش نامحدود



است. او همچنان که کوشش زیادی می کند تا دنیای خاکی-آگاه را در مسیری به سوی حقیقت قرار دهد، به طور فیزیکی رنج می برد. وقتی در می یابد که بشریت او را قبول نخواهد کرد، به او گوش نخواهد داد و با معتاد ماندن به مجاز او را نادیده می گیرد، او به طور ذهنی رنج می برد. اوتار به طور معنوی رنج می برد هنگامی که آگاهی، بشریت را به سوی نور حقیقت می کشاند و آن را در نور نگه می دارد، با این وجود بشریت به سوی تاریکی کشیده می شود و پشتش را به نور بر می گرداند.

من دیده ام که اوتار مهربابا بی نهایت برای دنیا و کل جهان رنج برده است. او یگانه ای است که جاودانه آزاد است، اما خود را با وظیفه و مسئولیت جهان مقید کرده است. من دیده ام که او برای همه ی وجودها در جهان کار کرده تا یکایک را از جهلشان آزاد سازد، در حالی که دنیا او را نادیده گرفت و تحقیر کرد. در آخرین مرحله ی اعتکافش در سال ۱۹۶۹، تشنج های پی در پی، بدنش را از بین بردند. او به من می گفت که با هر تشنجی حس می کند که انگار با شوک برقی، شکنجه می شد و احساس می کند که استخوان هایش در حال خرد شدن هستند. من دیدم که او به خاطر عشقش برای جهان، استخوان های بدنش را تیکه تیکه کرد. من دیدم که در صبح ۳۱ ژانویه ی ۱۹۶۹ بدنش را قربانی جهان کرد. این رنجی است که من شاهد آن بودم.

خیلی از مردم شاهد رنج فیزیکی مهربابا در طول زندگی اش بوده اند. او در اعتکاف تا پنج یا شش ماه روزه می گرفت. او برای تماس با مست های خدا از یک نقطه ی هند به نقطه ی دیگر مسافرت می کرد. او در طی فصل باران و در طول تابستان های گرم و زمستان های سرد در قطار درجه سه مسافرت می کرد یا در جنگل ها با گاری و گاو مسافرت می کرد تا با مست ها تماس برقرار کند. او از تب و بیماری های دیگر رنج می برد، اما به سفرش ادامه می داد تا با مست ها تماس حاصل کند. او خودش را در شرق و غرب در دو حادثه ی اتومبیل ریخت.

او به من گفته که جاودانه آزاد است، کارش برای جهان است و هیچ نفعی برای خود او ندارد. می دیدم که هر حرکتش فقط برای خوبی به جهان بود.

به آسانی می توانستم نگرش بشریت را به سوی او به هنگامی که در حضور فیزیکی اش بودند مشاهده کنم. دیدم که چقدر او برای هر فردی رنج می برد و تا چه اندازه گام بر می داشت تا به آن ها کمک کند، آن ها را بیدار کند و از خواب مجاز بیرون کشد.

حالا می بینم که مردم دنیا کم کم به سوی او می آیند. او به من گفت، «یک روز، تمام بشریت به پای من خواهند افتاد.» اما چه کاری را باید مهربابا برای بشریت انجام می داد و چه رنجی را باید متحمل می شد تا کارش را کامل کند! آن غیرقابل تصور است.

در مدت زمانی که مهربابا گفت که درباره ی ظهورش بنویسم، با هر اشاره ای از تشنج ها رنج می برد. می دانم که او بی نهایت رنج برد تا بشریت را برای تجربه ی ظهورش بیدار کند. بشریت باید ظهورش را تجربه کند، زیرا که او برای آن کار کرده است. ظهور جهانی اش، مسیر راه باطنی به سوی حقیقت را باز خواهد کرد. بشریت خاکی-آگاه این را در طی ۱۰۰ سال آینده تجربه خواهد کرد.

مهربابا با یکایک کسانی است که اکنون به سوی او آمده اند، اما اگر یکی از ما کاری را بر ضد خواسته ی

او انجام دهیم، او هنوز رنج می برد. بنابراین وظیفه‌ی معنوی ماست تا خواسته‌ی محبوب مان را اجرا کنیم و نگذاریم که او بیشتر رنج ببرد. او از وقتی که شروع به کار جهانی اش کرده، بی نهایت رنج برده است و ما می توانیم با برآورده ساختن خواسته اش و با به جامه‌ی عمل پوشاندن پیامش، از رنج او بکاهیم.

## پیام نهایی اش

اوتار به عنوان یگانه بیکران و جاویدان همیشه متجلی است. ظهور الهی اش به عنوان یگانه‌ی بیکران و جاویدان در آسمان هفتم حقیقت<sup>۱۰</sup> تجربه می شود که به معنای قلمرو حقیقت است.

قلمرو مجاز از دو آسمان ذهنی، چهار آسمان لطیف به دنیای خاکی گسترش می یابد. اگرچه الوهیت اوتار همیشه از طریق این سه آسمان هستی آشکاری می کند، ظهور الهی اش در هر سطح آگاهی به طور متفاوتی تجربه می شود. در دنیای ذهنی، ظهور الوهیت اوتار همیشه در شکل ذهنی توسط ذهن به عنوان ذهن جهانی و دانش بیکران تجربه می شود. در دنیای لطیف، الوهیت اوتار همیشه در شکل لطیف توسط انرژی پرانا به عنوان انرژی جهانی و نیروی بیکران تجربه می شود. در دنیای خاکی، ظهور الهی اش فرداً از شخصی به شخص دیگر، به عنوان خدا-انسان با مأموریت الهی و پیام الهی اش به دنیا تجربه می شود. فرد خاکی-آگاه ظهور اوتار را تجربه نمی کند تا اینکه لایه‌ی هفتم حجاب آگاهی نازک شده یا در واقع توسط کار اوتار پاره شود. حجاب پاره شده، تجربه‌ای است که منجر به برداشته شدن لایه‌ی هفتم حجاب می شود.

آگاهی بیکران ناآگاه هر انسان در دنیای خاکی از هفت حجاب پوشیده شده که با لایه‌های ضخیم پارچه‌ی سانسکارایی به هم بافته شده‌اند. حجاب هفتم خیلی ضخیم است زیرا که از سانسکارای خاکی درست شده است. تا این حجاب خاکی توسط پاک شدن امیال خاکی نازک نشود، افراد خاکی-آگاه نمی توانند ظهور الوهیت اوتار را احساس کنند.

کار اوتار در فنای سانسکاراها، امکان آن را برای افراد خاکی-آگاه فراهم می سازد تا ظهور الوهیتش را در جهان احساس کنند. فنای سانسکارایی کم کم لایه‌ی خاکی حجاب را نازک، نازک تر و باز هم نازک تر می سازد تا به طور کامل از بین برود و در نتیجه از ذهن انسان برداشته شود. اوتار به طور جهانی کار می کند تا حجاب هفتم آگاهی ذهن هر انسان را نازک تر سازد، تا اینکه هر یک آشکاری الوهیتش را به اندازه‌ای که در دنیای خاکی ممکن است تجربه کنند. آشکاری الوهیت در دنیای خاکی، تجربه‌ی یگانگی جهانی، برادری با کل بشریت و قبول خداوند به عنوان پدر است. این حجاب جهل چیزی است که انسان را از خداوند و از انسان‌های دیگر جدا نگه می دارد. تا زمانی که این حجاب توسط فنای سانسکارایی امیالی که در شهوت، حرص، خشم، تنفر، خودخواهی، غرور و رشک ریشه دوانده‌اند، نازک نشود، احساس جدایی از خداوند ادامه می یابد.

سه چهارم سانسکاراهای خاکی بشریت خاکی-آگاه کم کم در طول ۱۰۰ سال ظهور اوتار از بین خواهد رفت. این به آن معناست که سه چهارم امیال خاکی بشریت، شهوت، حرص، خشم، تنفر، خودخواهی، غرور و رشک، همراه با سه چهارم همه‌ی این فکریایی که انسان را با این امیال مشغول

نگه می دارد، کم کم از بین خواهند رفت. برای پیش آمدن آن، همه‌ی آنچه که در آگاهی انسان وجود دارد باید در دنیا ظاهر شود. به این دلیل است که آگاهی انسان بیشتر و بیشتر با شهوت مشغول می شود و بیشتر و بیشتر حرص، خشم، تنفر، خودخواهی، غرور و رشک را تجربه می کند.

فنای آهسته‌ی سانسکارایی امیال و فکرهای خاکی، نمایانگر نازک شدن حجاب خاکی است. همان طور که این فکرها و امیال خاکی از بین می روند، حجاب در افراد خاکی - آگاه نازک تر و نازک تر می شود. در زمانی که هفتمین حجاب بعضی از افراد نازک می شود، این فنا صورت می پذیرد؛ عده‌ی کمی هستند که حجاب خاکیشان به نازک ترین حد رسیده و آنان آماده‌ی ورود به قلمروی دنیای لطیف هستند؛ تعداد خیلی کمی هستند که حجاب خاکیشان پاره شده و آنان در حال ورود به قلمروی ظهورش هستند. اما هفتمین حجاب همه‌ی مردم خاکی - آگاه در دنیا به روش های مختلف توسط کار جهانی اوتار در حال نازک شدن می باشد. آنانی که بیش از دیگران شهوت دارند، فنا سانسکارایی امیال شهوانی شان را تجربه خواهند کرد؛ آنانی که از دیگران حرص و طمع بیشتری دارند، فنا حرصشان را تجربه خواهند کرد و در مورد هر هوسی این چنین خواهد بود. با این حال فنا سانسکارایی متفاوت خواهد بود زیرا مردم، امیال متفاوت زیادی دارند. بهر حال همه‌ی مردم، ظهور مهربابا را بنابر میزان نازکی هفتمین حجابشان تجربه خواهند کرد. فنا سانسکارایی برای نازک کردن حجاب بشریت خاکی - آگاه، آشکاری او به دنیاست و به تجربه‌ی بشریت از الوهیتش پایان می پذیرد.

وقتی فردی وارد دنیای لطیف می شود، هیچ سیر قهقرایی در آگاهی اش وجود ندارد؛ آگاهی خاکی اش به طور کامل از بین رفته و همچنان که او پیشرفت می کند، آگاهی اش خالص و خالص تر و با قدرت می شود. قلمروی ظهور خداوند از اولین آسمان دنیای لطیف آغاز می گردد و تا آسمان ششم دنیای ذهنی توسعه می یابد، تا اینکه در آسمان هفتم حقیقت به طور کامل تجربه می شود. آسمان هفتم، قلمروی حقیقت است و در این آسمان فرد، ظهور زنده‌ی خداوند می شود. تجربه‌ی سرور برای چنین کسی غیرقابل توصیف است، زیرا وقتی وجود به خدا رسیده، می دمد، نفس او همان نفس کل، زندگی ایجاد می کند.

به دلیل پیچیدگی های سانسکاراهای خاکی، خطرهای بسیاری در دنیای خاکی وجود دارند؛ این پیچیدگی ها، وسوسه های مایا هستند. این وسوسه های مایا، هفت امیالی هستند که آگاهی خاکی انسان را می سازند. به دلیل وسوسه هایی که در ذهن انسان به عنوان امیال پدید می آیند، برای هر انسانی با آگاهی خاکی بسیار مشکل است تا وجود خداوند را احساس کند. این وسوسه ها، انسان خاکی - آگاه را محاصره می کنند و در هر گوشه ای از دنیای خاکی یافت می شوند. تقریباً در هر جایی که انسان خاکی - آگاه هست، ابراز شهوت، حرص، خشم، تنفر، خودخواهی، غرور و رشک هم وجود دارد. بنابراین اوتار باید کار کند تا تأثیرهای خاکی همه‌ی بشریت را نازک کند و به این ترتیب حجاب هفتم آگاهی انسانی هر بشری با از بین رفتن این امیال در دنیا نازک تر می شود تا اینکه بتواند وجود خداوند را احساس کند.

اوتار در طول تجلی اش، نزدیک شدن به قلمرو تجربه‌ی الهی را برای بشریت ممکن می سازد و اگر انسان به صورت گروهی همچنان به دنبال این قلمرو برود، حجاب هر انسانی نازک تر و نازک تر می شود.

آنگاه برای کُل بشر پیشرفت به سوی قلمرو الهی وجود دارد. تجربه‌ی انسان در احساس نزدیک‌تر بودن به خدا و تکیه به نیروهای ادراک درونی خود فرد به عنوان بصیرت به وجود می‌آیند. مردم خاکی-آگاه نه تنها با دلیل و برهان، بلکه با بصیرت درونی هم عمل می‌کنند. حتی در پیشرفت جمعی آگاهی انسان، مایا همیشه نقشش را به جای می‌آورد. پس از دوره‌ی ظهور اوتار، بشر دوباره به وسوسه‌های مایا روی می‌کند و همچنان که دوباره در مجاز گرفتار می‌شود، یک بار دیگر خدا را فراموش می‌کند.

وسوسه‌های مایا همیشه در دنیای خاکی خواهند بود و راه ورود به قلمرو الهی، پیروی از اوتار با اطاعت از آموزش‌هایی است که او بجای گذارده است. راه ورودی به قلمروی درونی الهی وجود دارد؛ با پیروی و فرمان‌برداری از اوتار، فرد دروازه‌ای را درست می‌کند که از طریق آن می‌تواند به قلمرو درونی وارد شود. فرمان‌برداری، دروازه‌ی ورود و قبول شدن در قلمرو درونی است که آشکاری الهی اش می‌باشد. هر فردی که به اوتار روی می‌آورد باید دروازه‌ی خود را درست کند تا با فرمان‌برداری از اوتار وارد این قلمرو درونی شود.

وقتی کسی به اوتار مهربابا علاقه‌مند می‌شود، به او فکر می‌کند، وجود او را احساس می‌کند، او را دوست دارد و به این ترتیب به یاد اوست. شخص باید بداند که اوتار او را به قلمرو تجلی اش نزدیک‌تر کرده است. تجربه‌ی ظهور الهی اوتار سرانجام به آن معناست که از او به اندازه‌ای فرمان‌برداری کرده که دروازه‌ای درست کرده که از طریق آن می‌تواند وارد قلمرو درونی اوتار شود.

صبح ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۹، پس از اینکه مهربابا، کار جهانی اش را شب قبل تمام کرد، تعدادی از مندلی‌های نزدیکش را به اتاقش در مهرآزاد فرا خواند. حال مهربابا خیلی بد بود، اما هیچ یک از ما نمی‌دانستیم که این‌ها ساعت‌های آخر قبل از تسلیم بدن فیزیکی اش به عنوان فداکاری نهایی اش می‌باشد. بابا خواست قابی را که برای سه دوییتی از شعرهای حافظ بود، از مندلی‌ها به اتاقش بیاورند. بابا از یکی از مندلی‌ها<sup>۱۱</sup> خواست که سه دوییتی را در مقابل همه‌ی ما که حاضر بودیم بخواند.

این دو بیت‌های حافظ عبارتند از:

قبول کرده جان هر سخن که سلطان گفت

مزن ز چون و چرا دم که بنده‌ی مصل

سخن شناس نی‌ای دلبر اخطا اینجا است

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سیرا هر چه کند عین عنایت باشد

بنده سیرمغانم که ز جهلم برهاند

این آخرین پیام اوتار مهربابا به پیروانش بود. وظیفه‌ی معنوی ما نه تنها به یاد داشتن این دو بیت‌ها، بلکه جامه‌ی عمل پوشاندن به آن‌ها در زندگی مان است.

مهربابا، ما را به نزدیک حوزه‌ی آشکاری الهی اش آورده است و او همه‌ی دنیا را به این نقطه خواهد آورد که در آنجا مردم به او به عنوان خداوند روی خواهند آورد. اما هیچ فردی نمی‌تواند وارد حوزه‌ی

آشکاری الهی اش بشود تا اینکه با فرمان برداری اش از اوتار بتواند دروازه ای بسازد که توسط آن بتواند وارد شود. به این دلیل است که مهربابا این سه دو بیتی را در حالی که از دنیا می رفت، به ما یادآوری کرد، تا ببیند که آیا فرد پیامش را تا به آخر دنبال خواهد کرد. آخرین پیام مهربابا به دنیا، فرمان برداری از اوست.

### «مایا می خواهد مرا بگشود»

روز ۳۱ ژانویه ی ۱۹۶۹ آخرین تقلا ی بین مهربابا و مایا بود. مایا داشت بدن فیزیکی اوتار را تکه تکه و خرد می کرد و پس از تشنج های پی در پی بابا اشاره کرد، «مایا می خواهد مرا بگشود. مایا دارد سعی می کند که مرا بگشود. اما من برنده خواهم شد.»

مهربابا برنده شد، او با تکمیل کردن کار جهانی اش و به این ترتیب استوار کردن خود و عشقش در دل های یک به یک مردم دنیا، پیروز شد. کارش پیروزی بر مایاست، زیرا که کارش تمیز کردن دل های همه است و این دل ها او را متجلی می سازند.

مهربابا در طی آخرین جنگش با مایا، حافظ را به عنوان پیام نهایی اش به دنیا بیان کرد، تا مردم هم بدانند که چطور با مایا بجنگند و بر آن غلبه کنند. بشریت نباید این پیام را فراموش کند. این پیام، در شکل دو بیتی حافظ، راه شکست مایا و پیروز شدن به مانند اوتار را برای هر فردی آشکار می کند.

### «چرا نادانیات را قبول نمی کنی؟»

مهربابا همیشه اهمیت فرمان برداری را تأکید می کرد و اکنون نمی توانم اهمیتش را فراموش کنم. به یاد می آورم که چگونه اهمیت فرمان برداری را آموختم. سال ۱۹۶۰ بود و مندلی ها در «گروپرساد» در شهر پونا بودند. هر شب در کنار بابا نگهبانی می دادم. یک شب وقتی به پیش بابا رفتم، از من خواست که به او یک لیوان آب بدهم. در حین ریختن آب در لیوان، بابا از من خواست که چراغ را روشن کنم. به کنار دیوار رفتم و چراغ را روشن کردم؛ آنگاه لیوان آب را به او دادم. ناگهان بابا ناراحت شد و اشاره کرد، «وقتی خواستم که یک لیوان آب به من بدهی، چرا اول به من آب ندادی؟ چرا دستور اولم را اطاعت نکردی؟ چرا اول چراغ را روشن کردی و بعد به من آب دادی؟» واکنشی نشان ندادم و ساکت ماندم. اما بابا با تکرار دوباره و دوباره همان سؤال به ابراز ناخشنودی اش به من ادامه داد.

شب بعد وقتی به اتاقش رفتم، دوباره خواست که به او یک لیوان آب بدهم و دوباره در حین ریختن آب از من خواست که چراغ را روشن کنم. چراغ را بی درنگ روشن نکردم، با این فکر که باید دستور اولش را اجرا کنم و سپس دستور دومش را. بنابراین لیوان آب را به بابا دادم و بی درنگ به سمت دیوار رفته و چراغ را روشن کردم.

بابا ناگهان دوباره ناراحت شد و اشاره کرد، «چرا اول چراغ را روشن نکردی؟»

جواب دادم، «دیروز گفתי که باید اول دستور اولت را اجرا کنم. به این دلیل اول چراغ را روشن نکردم، زیرا که دستور دومت بود.»

بابا هنوز ناراحت بود، «آن برای دیروز بود. امروز، می خواستم که اول چراغ را روشن کنی و بعد به من آب بدهی.»

جواب دادم، «اما بابا، چطور می توانستم بدانم که می خواستی اول چراغ را روشن کنم؟»  
بابا بی درنگ به دلیل جر و بحثم از دستم خیلی ناراحت شد. ایرج را به اتاق فرا خواند و به او گفت، «بائو از من فرمان برداری نمی کند و این خیلی مرا ناراحت می کند.»

ایرج بدون گفتن کلامی در جواب آنجا را ترک کرد. وقتی او رفت، بابا دوباره شروع کرد، «چرا از من فرمان برداری نمی کنی؟ چرا مرا می آزاری؟»

گفتم، «بابا نمی فهمم چطور از شما اطاعت کنم. چطور ممکن است دو دستور متفاوت را همزمان اطاعت کرد؟ چطور برایم ممکن است که بدانم چه می خواهی؟»

بابا داشت آرام می شد، اما با سخت گیری به اشاره اش ادامه داد، «نمی دانی و بنابراین نادان هستی. پس چرا نادانی ات را قبول نمی کنی؟ چرا با من جر و بحث می کنی؟... فکر می کنی دیوانه هستم؟ وقتی نمی فهمی، بگو که اشتباه توست.»

اشتباهم را دریافتم. نباید با بابا جر و بحث می کردم و باید می گفتم، «بابا مرا ببخش. اشتباه من بود که اول چراغ را روشن نکردم.»

اهمیت فرمان برداری را نمی توان تنها با عقل درک کرد. وقتی شخص مهربابا را به عنوان دانش کل و حقیقت کل قبول می کند، بابا نمی تواند اشتباه کند. اگر کسی فکر می کند که او اشتباه می کند، این عدم صلاحیتش در درک اوست. کسی نمی تواند مرشد الهی را از طریق ذهن محدودش درک کند. برای درک او، باید بر ذهن محدود برتری یافت.

## پدر، پسر و روح القدس

الوهیت، حالت خودشناسی انسان است. در حالت الوهیت، سه نمود وجود دارد - پدر، پسر و روح القدس. حالت پدر، سمادی نیرویکالپ هست و فقط آگاهی خداوند هست و هیچ آگاهی از آفرینش وجود ندارد. تجربه ای انسان در حالت سمادی نیرویکالپ این است، «من خدا هستم و چیزی به جز من وجود ندارد. تنها من هستی دارم.» آفرینش در نیستی وجود دارد، بنابراین آفرینش در تجربه ای حالت پدر، «من هستی ام. من خود هستی ام» وجود ندارد.

حالت پسر<sup>۱۲</sup>، است و در این حالت الهی، آگاهی خداوند بعلاوه ای آگاهی همه ای آفرینش وجود دارد. تجربه ای انسان در حالا سمادی سهاج این است، «من خدا هستم و من همه چیز و همه کس هستم.» اگرچه آفرینش در نیستی وجود دارد، برای این فرد به خدا رسیده، آفرینش فقط به صورت مجاز و خیالش وجود دارد. تجربه ای حالت پسر این چنین است، «من هستی ام. آفرینش سایه ای من است.»

اوتار جاودانه در حالت پسر است و تجربه‌ی جاودانش این است، «من خدا هستم و من همه‌کس و همه‌چیز هستم.» به عنوان خداوند، اوتار از سرور، قدرت و دانش بیکران لذت می‌برد، اما به عنوان همه‌کس و همه‌چیز، در نادانی و ضعف بیکران رنج می‌برد. اوتار رنج می‌برد زیرا که تجربه‌اش از همه‌کس و همه‌چیز نیست بلکه او همه‌چیز و همه‌کس شده است.

روح القدس در واقع همه‌کس و همه‌چیز است. اما حالت آگاه روح القدس تجربه نمی‌شود تا اینکه فرد، حالت پسر، سمادی سهاج را بدست آورد. «جیوان-مکتی‌ها» و «سدگروها» هم سمادی سهاج، «من خدا هستم و من همه‌کس و همه‌چیز هستم» را تجربه می‌کنند. اما این انسان‌های به خدا رسیده به مانند اوتار همه‌کس و همه‌چیز نمی‌شوند. وظیفه‌ی معنوی اوتار، قبول مسئولیت برای همه‌کس و همه‌چیز است. وظیفه‌ی روحانی «جیوان-مکتی» برای یک انسان دیگر است؛ وظیفه‌ی روحانی مرشد کامل برای تعدادی، به ویژه عضوهای حلقه‌اش است. اما تنها اوتار نسبت به همه وظیفه‌ی روحانی دارد. تجربه در سمادی سهاج «من همه‌کس و همه‌چیز هستم» به این معنا نیست که فرد در واقع پس از شناخت خدا، همه‌کس و همه‌چیز می‌شود. فقط اوتار است که همه‌کس و همه‌چیز می‌شود. او نه تنها باید برای همه مسئول باشد بلکه باید در واقع همه‌کس و همه‌چیز بشود. «جیوان-مکتی» و «سدگرو» با همه یکی می‌شوند، اما فقط اوتار همه‌کس و همه‌چیز می‌شود.

یک انسان معمولی، آگاهی آفرینش محدودی دارد، در حالی که انسان در حالت سمادی سهاج آگاهی آفرینش بیکرانی دارد. پسر از همه‌ی آفرینش، هر وجودی در سه دنیا آگاه است. آگاهی آفرینش، همیشه آگاهی دوگانگی است و فردی که پس از بدست آوردن آگاهی خدایی به آگاهی آفرینش پایین می‌آید، درمی‌یابد که با همه‌کس و همه‌چیز یکی است. چون این یگانگی همه‌چیز را دربرمی‌گیرد، این انسان به خدا رسیده تجربه می‌کند که او همه‌کس و همه‌چیز است، چون او به‌طور کامل از دوگانگی آگاه است. این آگاهی کامل دوگانگی، تجربه‌ی وحدت با همه‌کس و همه‌چیز را می‌دهد؛ انگار که فرد همه‌کس و همه‌چیز است.

اما اوتار به مانند هیچ انسان به خدا رسیده‌ی دیگری نیست. او نزول مستقیم خداوند به شکل مذکر انسان است و به عنوان خدا-انسان، تنها یگانه‌ای است که مسئول هر وجودی در سیر تکامل و درون‌نگری از سنگ تا به انسان و از آگاهی خاکی، لطیف و ذهنی انسان تا حالت شناخت خداوند است. اوتار نه تنها تجربه می‌کند که همه‌کس و همه‌چیز هست، بلکه بار آگاهی یکایک و همه را به گردن می‌گیرد. تنها او همه‌کس و همه‌چیز می‌شود تا به یکایک و همه، هُل درونی را در آگاهی بدهد.

میلیون‌ها مرد و زن در دنیا وجود دارند و هر یک، آگاهی‌ای از بعضی از جنبه‌های آفرینش را دارند. بعضی‌ها دکتر، بعضی‌ها استاد، بعضی‌ها وکیل، بعضی‌ها درویش و بعضی‌ها جنایتکار و غیره می‌شوند. آن‌ها همه انسان هستند، اما آن‌ها دکتر، استاد، وکیل، درویش یا جنایتکار شده‌اند. وقتی آن‌ها این افراد می‌شوند، باید مسئولیت‌هایی معینی را که مربوط به صنف کارشان است را بر دوش بگیرند. به‌طور مشابه اوتار در آگاهی آفرینشش، همه‌کس و همه‌چیز است، اما او به خاطر وظیفه‌اش به عنوان اوتار همه‌کس و همه‌چیز شده است. نه تنها او به تنهایی در آگاهی همه‌کس و همه‌چیز سهیم می‌شود، بلکه در مسئولیت همه‌کس و همه‌چیز هم سهیم می‌شود. این بار عالم‌گیر که او حمل می‌کند، نتیجه‌ی

همه کس و همه چیز شدن اوست. اوتار، بار درونی سانسکاراهایی را حمل می کند که باعث می شود هرکس کار معینی را انجام دهد و این باعث پیدایش همه چیز در آفرینش می شود.

خداوند غیرقابل تقسیم است و بنابراین همه کس و همه چیز، خداوند در حقیقت هست. اگر انسانی پس از بدست آوردن آگاهی خدایی به آگاهی آفرینش باز گردد، برای او طبیعی است تا تجربه ی «من همه کس و همه چیز هستم» را داشته باشد، چون خدا در همه کس و همه چیز هست. اما این انسان به خدا رسیده به مانند اوتار مقید همه کس و همه چیز نیست، زیرا فقط اوتار مسئول هر وجودی از آغازش تا پایانش هست. بنابراین آگاهی اوتار، همه کس و همه چیز می شود تا از درون برای همه کار کند.

اوتار به عنوان خدای جاویدان از سرور بیکران برخوردار است، اما به عنوان همه کس و همه چیز بی نهایت رنج می برد. اگر اوتار از سرور بیکران استفاده کند نمی تواند همه کس و همه چیز بشود. همه کس و همه چیز شدن او چنان کامل است که از همه ی آنچه که هر وجودی از آن در تکامل یا درون نگری اش می گذرد، او هم می گذرد و حتی بی نهایت بیشتر زیرا او برای همه کس و همه چیز کار می کند؛ و به این صورت است که او بی نهایت رنج می برد. او از هر آنچه که هر وجودی در آفرینش از آن در رنج است، رنج می برد.

اوتار دو نوع آگاهی بیکران دارد: آگاهی خدا-آگاه و آگاهی آفرینش آگاه. او به طور بیکرانی از همه ی آن، که خداست آگاه است و به طور بیکرانی از همه ی آن که آفرینش است آگاه است. او توسط تجربه ی نامحدودش از خدای بیکران بودن، از سرور بیکران برخوردار است و او توسط تجربه ی نامحدود آگاه از آفرینش بودن، بی نهایت رنج می برد.

وقتی انسانی، نقش رنج بردن کسی را بازی می کند، در واقع هنرپیشه، رنج انسانی را که توصیف شده تجربه نمی کند. اما او آنچنان نقش بازی می کند که انگار رنج شخصیتی را که بازی کرده را تجربه می کند. اما وقتی هنرپیشه به راستی دچار رنج و درد می شود، احساس درد واقعی را تجربه می کند و او نقش بازی نمی کند بلکه خودش هست. به همین ترتیب اوتار همه کس و همه چیز می شود و نقش بازی نمی کند، زیرا که او برای همه کس و همه چیز مسئول است. چون او همه کس و همه چیز شده، نمی تواند از سرور بیکران در کار کردن برای آن ها استفاده کند؛ در غیر این صورت او نمی توانست همه کس و همه چیز بشود و فقط نقش ناجی دنیا را بازی می کرد، در حالی که او ناجی دنیا هست.

## او نمی تواند به کسی آسیب برساند

در آغاز، اولین روح، یکتای بازیگوش بود. پس از شناخت خداوند، او همچنین دریافت که همه کس و همه چیز بود. در آن لحظه ی شناخت، یکتای بازیگوش، به خاطر همه کس و همه چیز، عشق کل، رحمت کل و شفقت کل شد. اگر او در نیافته بود که همه کس و همه چیز بود، هرگز عاشق کل، بخشنده ی کل و مهربان کل نمی شد و نمی بایست هرگز به آفرینش باز گردد.

وقتی او دریافت که همه کس و همه چیز بود، به همه عشق داشت؛ به همه احساس رحمت داشت و برای همه احساس ترحم می کرد و بنابراین به آفرینش بازگشت. چون که احساس عشق او، رحمتش و



ترحمش به همه پیوسته است، به بازگشت در دوره‌های پیاپی ادامه می‌دهد. برای او عشق، رحمت و مهربانی اش مسئولیتی شده تا عشق، رحمت و مهربانی را به همه کس و همه چیز برساند.

اگرچه جاودانه آزاد باقی می‌ماند، او خود اولینی بود که از قید مجاز آزاد شد و اکنون خود را با مسئولیت آزاد ساختن هر یک از آنان گرفتار ساخته است.

یکتای بازیگوش پیشین، اکنون باید به خاطر نگرش بشریت در اعتیاد به مجاز، بی‌نهایت رنج ببرد. این نگرش آن است که انسان فکر می‌کند همه چیز حقیقی است در حالی که اوتار می‌داند که به‌طور کامل اشتباه می‌باشد. او کار می‌کند تا این نگرش را عوض کند و در حالی که او کار می‌کند تا بشریت را عوض کند، نمی‌تواند به کسی آسیب برساند، زیرا که یگانه بخشنده‌ی کل، عاشق کل و مهربان کل است و دیگر یکتای بازیگوش نیست.

یکتای بازیگوش پیشین اکنون باید نتیجه‌های بازیگوشی خود را تحمل کند و بنابراین وقتی به عنوان بخشنده‌ی یکتای کل می‌آید تا برای آسایش همه کار کند، مردم با او مخالفت می‌کنند، از او خُرده‌گیری می‌کنند و او را رد می‌کنند. او رد می‌شود، به مبارزه طلبیده می‌شود و مسخره می‌شود، اما هنوز همه را قبول می‌کند چون او یکتایی شده که به هیچ کس آسیب نمی‌رساند.

در این دوره‌ی زمان، به عنوان زرتشت از پشت خنجر خورد، به عنوان بودا به او زهر داده شد، به عنوان مسیح تازیانه خورد و به صلیب کشیده شد، به عنوان محمد سنگ باران شد. هر باری که باز می‌گردد، شکنجه شده و به مبارزه طلبیده می‌شود؛ در این دوره با نادیده گرفته شدن در سکوتش، عذاب داده شد. او اجازه داد که بدنش در دو حادثه‌ی اتومبیل خرد شود. اگرچه وقتی همه‌ی درد و رنجش تمام می‌شود و بدن فیزیکی اش را رها می‌کند، مردم شروع به تغییر می‌کنند و شروع به قبول او می‌کنند. کم‌کم مردم درمی‌یابند که چطور او برای دنیا رنج برد تا آگاهی بشریت را سوق دهد، تا اینکه آشکاری او را به عنوان عشق کل، بخشنده‌ی کل و مهربان کل ببینند.

چرا مردم او را پس از اینکه بدنش را رها کرده قبول می‌کنند؟ این روش کار اوست. کارش بالا بردن آگاهی بشریت برای قبول حقیقت است و کارش فقط پس از اینکه بدنش را رها کرد، آشکار می‌کند. در طول ۱۰۰ سال تجلی اش، نتیجه‌های کار جهانی اش به‌طور فزاینده‌ای در جهان آشکار می‌شوند.

در ابتدا بیشتر مردم همیشه اوتار را هنگامی که بر روی زمین ظاهر می‌شود رد می‌کنند. این رد چون مخالفت به پیامش، انتقاد به پیامش و بی‌تفاوتی به پیامش ابراز می‌شود. اوتار کار می‌کند تا مخالفت، انتقاد و بی‌تفاوتی به او را ظاهر سازد. اعتیاد به مجاز همیشه دلیل مخالفت به اوست. اوتار فقط وقتی می‌آید که مایا آگاهی بشریت را معتاد کرده است؛ و این حالت اعتیاد در حال حاضر در سرتاسر جهان همه‌گیر شده است. آنگاه او، عشق کل، به روی زمین می‌آید تا با مخالفت روبه‌رو شود. او (بخشنده‌ی کل) می‌آید تا با انتقاد روبه‌رو شود. او، (مهربان کل) می‌آید تا با بی‌تفاوتی روبه‌رو شود. چه معمایی! او فقط وقتی می‌آید که می‌داند با او مخالفت می‌شود و او را مردمی می‌کنند و به مبارزه می‌کشاند. این مسئولیت اوست، زیرا باید همه را با هُل دادن به حقیقت نزدیک‌تر کند و تنها وقتی می‌تواند این کار را انجام دهد که مخالفت زیادی به خدا در دنیا وجود داشته باشد. او تنها وقتی می‌آید که کارش بر همه کس و همه چیز تأثیر خواهد داشت. از طریق کارش برای جهان و از طریق رنجش برای همه کس

و همه چیز، تمایل‌هایی که با او مخالفت می‌کنند، او را رد می‌کنند و او را به مبارزه می‌طلبند، از آگاهی بشر پاک می‌شوند. ظهورش برای دنیا وقتی است که آگاهی هر فردی به اندازه‌ای بالا رفته باشد که حقیقت را قبول کند.

اوتار مهربابا، کار جهانی را که برای آن آمده کامل کرده است و به این دلیل است که او دیگر جسماً در روی زمین حاضر نیست. تجلی‌اش، قبول بشریت از اوست و این تنها پس از اینکه او بدنش را رها می‌کند، می‌تواند بدست آورده شود. به این دلیل است که اکنون مردم او را بیشتر از زمانی که بر روی زمین بود قبول می‌کنند.

اگرچه مهربابا هنگامی که بر روی زمین بود رنج می‌برد، اما آن رنج اکنون به دنیا خوشحالی می‌دهد. این خوشحالی، بیدار شدن اوتار در دل‌های افراد در هر جایی است و این بیداری انسان را به سوی حقیقت رهنمون خواهد ساخت. این عشق، مهربانی و بخشندگی او برای بشریت بود که مهربابا را وادار کرد تا برای دنیا رنج ببرد. او باید رنج می‌برد، زیرا تمام رنجش به دلیل آزار و اذیت ما بر او بود. او بزرگ‌ترین است، او نمی‌تواند به کسی صدمه برساند! او باید برای همه رنج ببرد تا به هر یک عشق، بخشندگی و مهربانی را به جای مخالفت، انتقاد و بی‌تفاوتی مان بدهد.

## پیام او در طی این دوره

مردم مذهب‌های مختلف بر سر اینکه آیا خداوند شکل انسانی می‌گیرد یا نه، با هم در ستیزند. هندوها باور دارند که خداوند، شکل انسانی می‌گیرد و اوتار نامیده می‌شود؛ مسلمان‌ها این را قبول ندارند. مسلمان‌ها باور دارند که خداوند، یک فرستاده‌ی الهی یا پیامبر را می‌فرستد، در حالی که مسیحی‌ها باور دارند که مسیح یا عیسی، پسر خداست. اما با وجود همه‌ی این تفاوت‌ها، همه قبول دارند که اوتار یا رسول یا مسیح، راه حقیقت را به بشریت نشان می‌دهند.

این کشاکش به دلیل جهل است و تا کسی، دانش الهی را بدست نیاورد، هیچ توانایی یا تجربه‌ای برای آشکارسازی حقیقت‌های الهی ندارد. حضرت محمد بر روی زمین نزول کرد و خود را فرستاده‌ی الله خواند. عیسی مسیح بر روی زمین نزول کرد و خود را پسر خدا خواند. رام بر روی زمین نزول کرد و خود را خداوند در شکل انسان خواند، اما وقتی بودا نزول کرد، اعلام داشت که بدست آوردن نیروانا هدف نهایی زندگی است. این بیانات از خدا انسان‌های پیشین باعث سردرگمی آشکار شده است، اما مردم جوهر پیام‌هایشان را تجربه نمی‌کنند. به جای آنان، خود را در کشاکش‌های عقلانی فیلسوفانه و الهیات گرفتار می‌سازند. این مردم در سطحی که ساحل اقیانوس خداوند است، باقی می‌مانند، وارد بحث و مبادله در بین خود می‌شوند. حتی اگر همه، دید محدودشان را قبول کنند بی‌فایده است، زیرا همه‌ی آن‌ها هنوز در سطح خواهند بود. آن‌ها، تنها با کوشش در شیرجه رفتن به عمق اقیانوس و یکی شدن با اقیانوس خداوند به عمق معنا پی می‌برند.

هر بار که خدا-انسان می‌آید، بیانات خاصی را درباره‌ی حقیقت اعلام می‌کند که مطابق با چگونگی آگاهی بشر و حالت دنیاست. عیسی مسیح اعلام کرد، «پدرم و من یکی هستیم.» «کلامش به آن

معناست که مسیح خود پدر است و چون پدر خداست، مسیح خود خداست. مسیح همان آگاهی را به مانند پدر دارد.

هرکس که به خداوند ایمان دارد، باور دارد که خداوند غیرقابل تقسیم است و بنابراین باید باور داشته باشد که همه چیز و همه کس در آفرینش خداوند است. طبیعت غیرقابل تقسیم خداوند به آن معناست که یک سنگ، در واقع سنگ نیست بلکه خداست. یک سبزی، در واقع سبزی نیست بلکه خداست. یک ماهی یا یک پرنده یا حیوان، در واقع ماهی، پرنده یا حیوان نیستند بلکه خدا هستند. یک انسان در واقع یک انسان نیست بلکه خداست. اما هیچ یک از این وجودها، خود را به عنوان خداوند تجربه نمی کنند، با این حال هیچ کس رد نمی کند که خدا در همه چیز و همه کس هست و اینکه خداوند همیشه غیرقابل تقسیم است.

معنای آفرینش آن است که خداوند برای اینکه خود را تجربه کند، شکل های بی شماری می گیرد. خداوند ناآگاه، شکل های بی شماری می گیرد و خداوند آگاه هم همه ی این شکل های را توسط بدن اوتار می گیرد. خداوند آگاه، شکل انسان را توسط بدن پیغمبران، بودا، مسیح، رسول یا اوتار می گیرد تا تجربه ی خود را به همه در آفرینش بدهد. تجربه ای که او می دهد مطابق با همه ی تکامل آگاهی در جهان و توسعه ی ذهن انسان در کل است. این هلی در آگاهی به کل آفرینش به سمت راه درونی حقیقت است.

خداوند در دوره های پیاپی شکل پیامبران، بوداها، عیسی ها، رسول ها یا اوتارها را می گیرد. شکل انسان، تکامل یافته ترین و بالاترین شکل در سراسر جهان است. چون شکل انسان، حد کمال تکامل است، انسان شایستگی درونی برای تجربه ی خداوند را دارد، بنابراین در این شکل است که یگانه ی بیکران پدیدار می گردد. وقتی خداوند آگاه بیکران شکل انسانی می گیرد، او همه چیز و همه کس در جهان می شود و به این ترتیب می تواند یک هل درونی به هر وجودی در سیر تکامل و درون نگری بدهد. تنها انسان می تواند جهان خاکی را بفهمد. یک سگ یا گربه یا میمون نمی تواند دنیای خاکی را بفهمد. اگر خداوند شکل انسانی نمی گرفت، او نمی توانست با دیگران دربارهی طبیعت جهان خاکی ارتباط برقرار کند. کار او در مرحله های مختلف تکامل، همان کاری نیست که او برای انسان انجام می دهد، زیرا او نمی تواند پیامش دربارهی جهان را به حیوانات، گیاهان و سنگ ها برساند. خداوند فقط به عنوان خدا-انسان می تواند پیام آن دوره را برساند.

پیامی را که اوتار مهربابا در طی این دوره می آورد، آن است که انسان باید تجربه کند که او خداست و وقتی که انسان، خودی اش را در عشق الهی فنا کند، می تواند تجربه کند که خداست. بنابراین بحث کردن دربارهی خداوند احمقانه است. برای خدا شدن، فرد باید خدا را با تمام دل دوست داشته باشد. این هدف تکامل جهان و سرنوشت نهایی آگاهی انسان است.

## مرحله‌های تجربی درونی

نتیجه‌ی بدیهی ظهور اوتار، تجربه‌ی درونی بیشتری از خداست، زیرا ظهور اوتار، در نهایت آشکاری آگاهی الهی خداوند است.

برای اینکه آشکاری بیکران اوتار چون خداوند در شکل دانش، نیرو و سرور بیکران تجربه شود، باید فراموشی کامل از دنیاهای هستی خاکی، لطیف و ذهنی وجود داشته باشد. آشکاری بیکران اوتار در حالت نیروانا تجربه می‌شود و آشکاری بیکران اوتار چون خداوند در حالت نیرویکالپ تجربه می‌شود. این تجربه، سرنوشت نهایی حلقه‌ی اوتار و عاشقان خیلی نزدیکش است که در طی دوره‌ی ۱۰۰ سال ظهور، شناخت خدا را بدست می‌آورند.

برای اینکه آشکاری اوتار چون شکوه بیکران خداوند دیده شود، باید فراموشی کامل از دنیاهای لطیف و خاکی به علاوه‌ی فراموشی آسمان پنجم در دنیای ذهنی وجود داشته باشد. آشکاری شکوه بیکران اوتار از آسمان ششم دنیای ذهنی دیده می‌شود و وقتی این بینش بدست آورده شد، آزادی کل به آنان در طی ظهور اوتار تضمین شده است.

برای اینکه آشکاری اوتار در شکل آوای الهی یا چون آوای خداوند<sup>۱۳</sup>، شنیده شود، باید فراموشی کامل از دنیاهای لطیف و ذهنی وجود داشته باشد. آشکاری اوتار چون آوای خداوند از آسمان پنجم دنیای ذهنی شنیده می‌شود.

برای اینکه آشکاری اوتار در شکل قدرت بیکران تجربه شود، باید فراموشی کامل از دنیای خاکی به علاوه‌ی سه آسمان اول دنیای لطیف وجود داشته باشد. ظهور اوتاری چون قدرت بیکران، سرچشمه‌ی همه‌ی نیروهای نهانی و رمزی، از آسمان چهارم که دروازه‌ی بین دنیاهای لطیف و ذهنی است، تجربه می‌شود.

برای اینکه آشکاری اوتار در شکل نیروی بیکران تجربه شود، باید فراموشی کامل از دنیای خاکی وجود داشته باشد. آشکاری اوتار چون نیروی بیکران<sup>۱۴</sup>، در سراسر سه آسمان دنیای لطیف وجود دارد، اما بیشتر در آسمان سوم تجربه می‌شود.

برای اینکه آشکاری اوتار در شکل خدا-انسان (ناجی)، مسیح یا پیغمبر توسط آگاهی انسان خاکی احساس شود، سرگردانی در راه‌های پست و بلند باید متوقف شود و شخص باید خود را در راه راست به سوی حقیقت که به سوی درون‌نگری کشیده می‌شود پابرجا سازد. سرگردانی وابسته به گرایش‌های ناخواسته‌ی سانسکاراهای غیرطبیعی است که جلوی جریان طبیعی درون‌نگری را می‌گیرند. کار اوتار در دنیای خاکی به صورت فنای سانسکاراهای خاکی طبیعی و غیرطبیعی آشکار می‌شود. تنها پس از اینکه فنای سانسکارایی تا اندازه‌ای صورت پذیرفت، انسان خاکی-آگاه شروع به قبول اوتار به عنوان ظهور خداوند کرده و تا اندازه‌ای آگاهی الهی را تجربه می‌کند.

۱۳ - برهما ناد

۱۴ - پرانا

## رنج جاودان و سرور جاودان

آزادی جاودان و سرور جاودان در ابدیت خداوند وجود دارد. حوزهی مجاز، متضاد حقیقت خداوند است؛ بنابراین همیشه اسارت همراه با رنج بی نهایت در مجاز حاضر است.

وقتی کسی شناخت خداوند را بدست آورد، سرور بیکران را تجربه می کند، او جاودانه خوشحال است. اما هر اندازه هم که انسان در حوزهی مجاز خوشحال باشد، خوشحالی اش مجازی، دروغین و موقت است. تا زمانی که انسان توسط سانسکاراها در مجاز اسیر است، نمی تواند خوشحالی دائمی را تجربه کند. تا وقتی که انسان به طور کامل از همه ی قیده های سانسکارایی در مجاز آزاد نشده، نمی تواند سرور بیکران را تجربه کند.

تا وقتی که انسان به طور کامل از قید و بندهایش در مجاز رها نشده، آزاد نیست. حتی خوشحالی به مانند بدبختی سبب اسارت می شود، زیرا هر دو از مجاز پدیدار می شوند. هم خوشحالی و هم بدبختی در حوزهی مجاز سبب اسارت می شوند، زیرا که طبیعت مجاز (سانسکاراها)، گرفتار کننده است.

خداوند بیکران به عنوان اوتار از بالاترین حالت سرور بیکران به حوزهی مجاز پایین می آید و این نزول رنج آور است. خداوند بیکران، جاودانه آزاد و در سرور است، با این حال او خود را اسیر ساخته تا دیگران را از قید و بند مجاز آزاد سازد. او باید برای آزاد ساختن دیگران کار کند و این کار در حوزهی مجاز تنها سبب رنج او می شود. قیده های سانسکارایی هر وجودی در آفرینش، رنج بی نهایت او می شود، زیرا که این قید و بندها هستند که او را در هر وجودی اسیر نگه می دارند.

هیچ تشریح خاکی برای آسمان هفتم (عرش مولا) جایگاه خداوند، که تخت پادشاه عالم، اوتار، است وجود ندارد. دانش بیکران بالاترین حالت نیرو است، نیروی بیکران بالاترین حالت سرور است و سرور بیکران بالاترین حالت حقیقت است. او پادشاهی است که مسئول سعادت و سرنوشت همه کس و همه چیز در عالم است. مکان حقیقی او در آسمان هفتم است که در آنجا از دانش کل، نیروی کل و سرور کل برخوردار است؛ اما او برای به انجام رساندن مسئولیتش برای جهان باید به جهل تمام، رنج تمام و ضعف تمام نزول کند. اوتار خوبی کل و مهربانی کل است؛ او مسئولیتی را که به تنهایی عهده دار است و کارش را که به همه ی موجودات در جهان سود می رساند را به طور کامل می داند.

وقتی اوتار بر دنیا پایین می آید، به مانند آن است که پادشاه بزرگی تاج و تختش را رها کرده و برای زندگی به خرابه می رود. او در خرابه باقی می ماند تا برای رفاه مردم آنجا کار کند و به مانند آن ها در کثافت، فقر، ناامیدی و درماندگی زندگی می کند. پس از اینکه پادشاه کارش را تمام کرد و از شرایط اصلاح شده در خرابه احساس رضایت کرد، دوباره به قصرش باز می گردد؛ اما مسئولیتش برای مردم ساکن در خرابه پایان نمی یابد. پادشاه به توجه برای آسایش آنان ادامه می دهد، اما این کار را از قصرش انجام می دهد.

رها کردن زندگی اش از قصر و زندگی و کار کردن در خرابه ها، چیزی جز رنج برای او نبوده است. پادشاه با زندگی کردن در خرابه، مسئولیتش را انجام داده تا به از بین بردن کثافت، فقر، ناامیدی و درماندگی کمک کند. پادشاه شخصاً با زندگی کردن و کار کردن با مردم و خوبی کردن به مردم ناامید

و درمانده کار می کند؛ این نزول او بود.

اوتار بی نهایت بخشنده و مهربان است و وقتی از بالاترین حالت سرور به حوزه رنج پایین می آید، بی نهایت رنج می برد. همان طور که پادشاه هنوز پادشاه باقی می ماند در حالی که در خرابه ها کار می کند، اوتار هم هنوز در بالاترین حالت سرور باقی می ماند در حالی که در دنیا کار می کند. اما در حالی که پادشاه به مانند یک گدا و نادان زندگی می کند، در واقع در مجاز با همه یکی است؛ او به مانند همه ناامید و درمانده شده است.

کار اوتار فقط هنگامی می تواند انجام شود که او با همه یکی شود و وقتی او همه می شود، بی نهایت رنج می برد و این رنج غیرقابل تصور است. این بخشندگی، مهربانی و خوبی اوست که وادارش می سازد تا برای همه در آفرینش رنج ببرد. او با اینکه پادشاه جهان است، تنها یگانه ای است که به طور جاودان برای آفرینش رنج می برد.

## استفاده اش از دانش بیکران

اولین یگانه ای که از سیر تکامل و درون نگری گذر کرد و شناخت خود را به عنوان خداوند بدست آورد زمانی که بر روی زمین شکل انسان می گیرد یگانه ی قدیم نامیده می شود. هوس «من کیستم؟» نیروی پشتیبان آفرینش است و چون خداوند غیرقابل تقسیم است، این هوس در هر روحی هست و نیروی آگاهی هر روحی است. به دلیل نیروی حرکت این سؤال، «من کیستم؟»، هر روحی در سیر تکامل و درون نگری اش پیشرفت می کند تا پاسخ حقیقی، «من خدا هستم.» را پیدا کند.

وقتی اولین روح توسط نیروی هوس از سیر تکامل و درون نگری گذر کرد، برای بدست آوردن پاسخ حقیقی نیازی به سرور بیکران و نیروی بیکران نداشت. او نیاز به دانش بیکران داشت. برای دانستن جواب به سؤال، «من کیستم؟» نیاز به دانش است، نه به نیرو و سرور. برای خاموش ساختن نیروی هوس، دانش ضروری است.

وقتی یگانه ی قدیم بر زمین پایین می آید، همیشه از دانش بیکران استفاده می کند. او از نیرو و سرور بیکران استفاده نمی کند، زیرا وقتی جسم می گیرد، او همه چیز و همه کس می شود. اگر قرار بود که از نیرو و سرورش برای کار جهانی اش استفاده کند، در واقع نمی توانست همه کس و همه چیز بشود. از ابتدا برای یافتن جواب حقیقی به اصل سؤال هوس، نیاز به دانش است و بنابراین اوتار برای اینکه به آن روح های در سیر تکامل و درون نگری برای دانستن جواب حقیقی کمک کند باید از دانش بیکران استفاده کند.

اگر یک ریاضی دان نابغه می بایست به بچه های کوچک درباره ی عددها بیاموزد، او باید به سطح درک آنان نزول کند و به زبانی که آنان می توانند بفهمند صحبت کند. برای این منظور، نابغه از دانش زیادش استفاده می کند، اما در موارد دیگر در همان سطح بچه ها باقی می ماند، تا بتواند به آن ها عددهای ابتدایی را بیاموزد. برای رسیدن به سطح آن ها، نابغه باید خود را به سطح بچه ها بیاورد.

به همین طریق، اوتار به هر سطح آگاهی پایین می آید و با هر سطحی یکی می شود. برای این هدف

جهانی، استفاده‌ی کامل از دانش بیکران‌ش لازم است. ذهن جهانی باید به هر سطح ذهن محدود نزول کند. اوتار برای انجام کار جهانی‌اش از دانش بیکران استفاده می‌کند و چون به هنگام نزول در هر سطح آگاهی از نیرو و سرورش استفاده نمی‌کند، در مانده می‌شود و متحمل رنج می‌شود.

همان‌طور که اوتار همه‌کس و همه‌چیز می‌شود، کم‌کم همه را به هدف رهنمون می‌سازد به همان‌گونه که خود در ابتدا آن را انجام داد. او دانش الهی‌اش را بکار می‌برد تا مانع‌های سانسکارایی را از راه یکایک بردارد. به مانند آن است که فرد، راه را در بین کهکشان‌های جهان می‌داند و با استفاده از دانش خود، دیگران را در بین جهان‌ها راهنمایی می‌کند. هدف در نقشه‌ی الهی گذر کردن و به ماورای جهان‌ها رفتن است. اگر قرار بود که اوتار از نیرویش استفاده کند، این به آن معنا بود که او نقشه‌ی الهی را نادیده انگاشته و از آن می‌گذشت. چنین واقعه‌ای به مانند دادن شناخت به سنگ است؛ سنگ از تمام تکامل و درون‌نگری در کمتر از یک ثانیه می‌گذرد، در حالی که به‌طور طبیعی نیاز به میلیون‌ها شکل و میلیاردها سال برای به دست آوردن شناخت دارد. اما اوتار معمولاً در محدوده‌ی نقشه‌ی الهی‌اش کار می‌کند. او در کارش از دانش خود استفاده می‌کند تا همه‌ی روح‌ها را در تکامل و درون‌نگری‌شان براساس طرح الهی در حرکت نگه دارد.

هنگامی که اوتار بر روی زمین جسم گرفته، از نیرویش استفاده نمی‌کند، بنابراین به در ماندگی یک انسان معمولی می‌شود. وقتی که جسم گرفته از سرورش استفاده نمی‌کند، بنابراین به مانند یک انسان معمولی رنج می‌برد. اما رنج اوتار بی‌همتا و غیرقابل تصور است، زیرا که او همه‌چیز و همه‌کس شده است، این در ماندگی اوست. مرشدان کامل به مانند انسان عمل می‌کنند، آن‌ها انسان نمی‌شوند. از این‌رو آنان به مانند اوتار رنج نمی‌برند. وقتی اوتار جسم می‌گیرد و همه‌کس و همه‌چیز در آفرینش می‌شود، در جهل هر وجودی برای او رنج همیشگی است.

رنج جسمی اوتار در مقایسه با این رنج نامحدود آگاهانه همه‌چیز و همه‌کس شدن، هیچ است. وقتی اوتار گفت او به‌طور جسمی، ذهنی و معنوی رنج می‌برد، این به آن معناست که او جسماً به صورت همه‌کس رنج می‌برد. رنج جسمی برای او وقتی است که انسان‌ها از بدنشان در یک راه مناسب برای هدف شناخت خدا استفاده نمی‌کنند. این رنج جسمی او در آن‌هاست و منحصر به فرد است. اوتار به‌طور ذهنی رنج می‌برد زیرا همه‌ی ذهن‌های بشریت، مقدار فراوانی خواسته‌ها، امیال و فکرها را دارد. گرایش افراطی بشر به مادیات و این رفتار ذهنی غیرطبیعی، رنج ذهنی اوتار است و منحصر به فرد است. هنگامی که مردم از خداوند رویگردان می‌شوند و او را رد می‌کنند، اوتار به‌طور معنوی رنج می‌برد. وقتی پیروانش از راه و از او به دور می‌شوند، او رنج می‌برد. رنج معنوی‌اش منحصر به فردترین و برای او دردناک‌ترین است؛ به این دلیل است که مهربابا به پیروانش اصرار ورزید تا دامنش را تا به آخر محکم نگه دارند.

## «اگر من خدا هستم، من حقیقت هستم»

خداوند حقیقت هست و خداوند واجب‌الوجود است. صفت واجب‌الوجودی خداوند فقط می‌تواند با متضادش که نبود<sup>۱۵</sup>، مجاز است تجربه شود. درخشندگی، نور است و حقیقت، صداقت است، اما ارزش وجودی نور و حقیقت ناشی از تضادشان، تاریکی و دروغ است. اگر تاریکی و دروغ نباشد، چطور درخشندگی می‌تواند به عنوان نور شناخته شود و چطور حقیقت می‌تواند به عنوان صداقت شناخته شود؟

ارزش و معنا به دلیل تضادهایشان به هستی می‌آیند. ارزش و معنا، اصطلاح‌های نسبی هستند. بنابراین حقیقت به دلیل سایه‌اش، مجاز که متضادش است به عنوان حقیقت گواهی می‌شود. به‌طور مشابه، ارزش و معنا به دلیل تضادهایشان، بی‌ارزشی و بی‌معنایی به عنوان داشتن ارزش و معنا تصدیق می‌شوند.

حقیقت، جاویدان و بیکران است. هیچ دلیلی برای هستی‌اش وجود ندارد؛ تنها او وجود دارد. اما برای دانستن هستی‌اش، مجاز ضروری است و برای دانستن ارزش و معنایش، مجاز باید چون بی‌ارزش و بی‌معنا بودن، تجربه شود.

وقتی مجاز نقش خود را در تجربه‌ی حقیقت به‌جای می‌آورد، آنگاه لازم، با ارزش و با معناست. اما وقتی مجاز، نامتناسب شده و آنچنان از شکل طبیعی خارج می‌شود که نقش تجربه‌ی حقیقت را به‌جای نمی‌آورد، آنگاه غیرلازم، بی‌ارزش و بی‌معنا می‌شود. وقتی مجاز نامتناسب می‌شود، ارزش و معنا، پوچ و هیچ چیز می‌شوند؛ و آنچه که ارائه می‌کند، بی‌ارزش، بی‌معنا و غیرضروری است. در چنین دوره‌ای خداوند شکل انسان می‌گیرد و کار می‌کند تا اصول سانسکارایی غیرلازم را در زندگی انسان از بین ببرد، تا بتوان درک کرد که مجاز مربوط به عالم هستی برای هدف بدست آوردن حقیقت، ضروری، با ارزش و با معنا است.

خداوند، حقیقت است و حقیقت، جاویدان است. وقتی کسی به‌سوی اوتار می‌آید، حقیقت را که در شکل اوتار زندگی می‌کند، درمی‌یابد. وقتی کسی باور دارد که حقیقت همیشه راستی را بیان می‌کند، حقیقت همیشه درست عمل می‌کند و حقیقت همیشه درست می‌پندارد، او آشکاری حقیقت را که در اوتار ساکن است، درمی‌یابد. مهربابا حقیقت است و اگر کسی مشتاق تجربه‌ی ظهورش است، باید باور داشته باشد که خداوند همیشه در جهان حاضر است. او باید باور داشته باشد که مهربابا حقیقت را گفته، انجام داده و می‌پندارد. مهربابا، خود را به کسی که این باور را دارد، متجلی می‌سازد.

یک بار وقتی نگهبان شب مهربابا بودم، او به من ارزش و معنای اینکه او حقیقت است را نشان داد. تابستان بود و حتی شب‌ها هم خیلی گرم بود. اما همه‌ی درها، پنجره‌ها و هواکش‌ها در اتاق بابا همان‌طور که دستور داده بود، بسته شده بودند. بابا اتاقش را تبدیل به کوره کرده بود. همان‌طور که با هم نشسته بودیم، من عرق می‌ریختم و او هم عرق کرده بود.

بابا بر روی تختش نشسته بود و من روی زمین نشسته بودم. او به من نگاه کرد و پرسید، «به چه فکر



می کنی؟»

جواب دادم، «هیچ چیز.» اما در واقع فکر می کردم که به طور غیرقابل تحملی گرم است! چرا او می خواست که درها، پنجره ها و هواکش ها بسته بمانند؟ چرا او به محض اینکه به اتاقش می رفت، می خواست که همه چیز بسته شود؟

بابا دوباره به من نگاه کرد و اشاره کرد، «من امشب سردم است.»

من بی درنگ جواب دادم، «نه، بابا، خیلی گرم است!»

بابا دوباره و دوباره تکرار کرد، «من سردم است، امشب سرد است.»

و من مرتب جواب می دادم، «نه، نه، گرم است، خیلی گرم است.»

سرانجام بابا از دستم کلافه شد و پرسید، «تو فکر می کنی من کیستم؟»

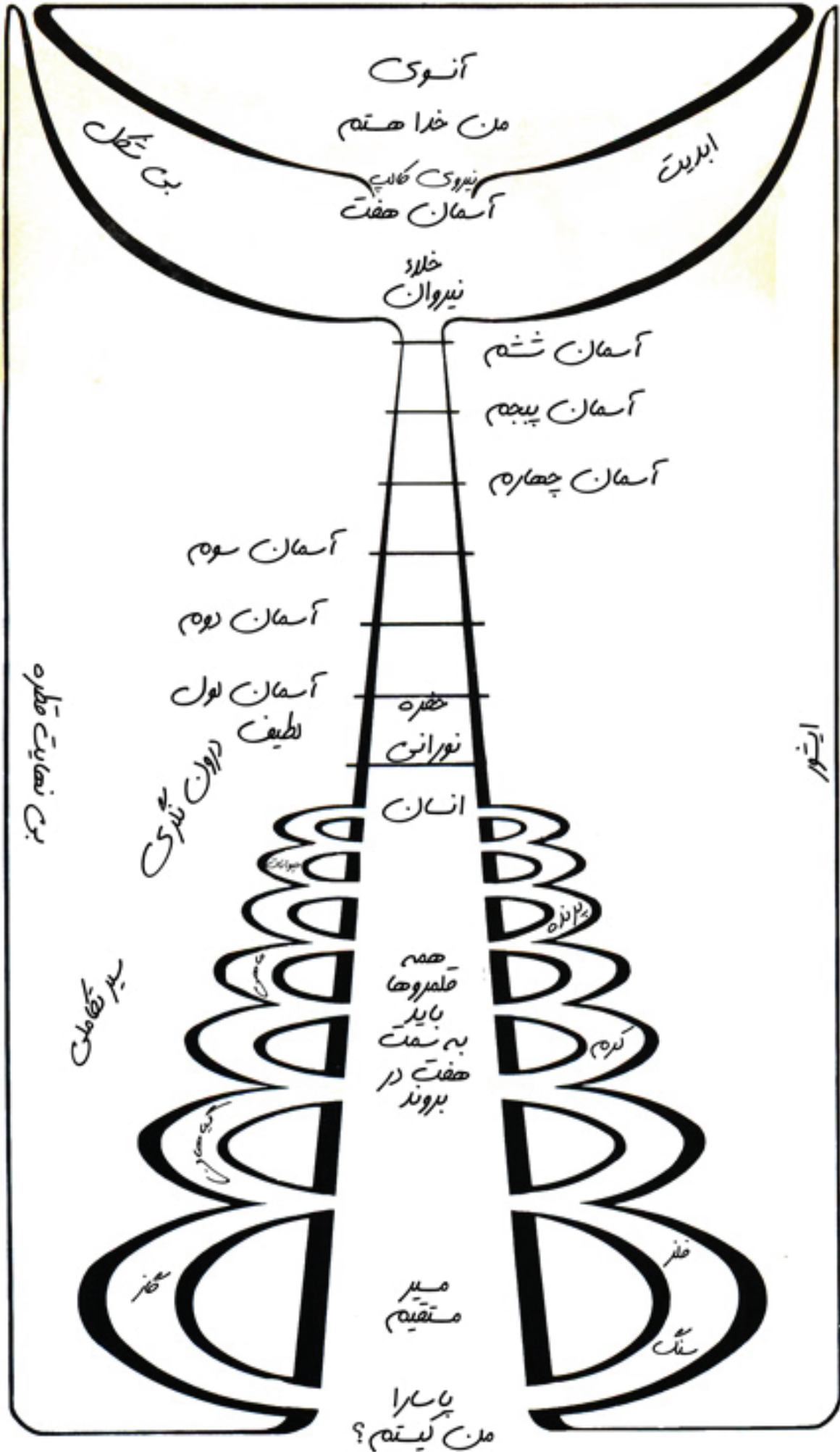
جواب دادم، «خدا هستی.»

بابا اشاره کرد، «فکر می کنی خدا هستم، اما آنچه را که می گویم باور نمی کنی!»

دریافتم که نمی بایست با بابا مخالفت می کردم. او ادامه داد، «اگر خدا هستم، من حقیقت هستم و حقیقت همیشه حق می گوید. حقیقت نمی تواند دروغ بگوید... اگر این باور را داشتی، احساس سرما می کردی، چون من گفتم که سرد است.»

جهل شخص از مجاز، مانع تجربه اش از حقیقت می شود. مهربابا، حقیقت را متجلی خواهد ساخت و اگر شخص ایمان راسخ داشته باشد که او حقیقت است، او همیشه برای آن شخص متجلی خواهد بود. این ایمان را به هر یک از ما در طول ظهورش خواهد داد و برای این هدف، حقیقت در او شکل انسان گرفته و او کار کرده تا ما را به سمت حقیقت بیاورد. کار جهانی مهربابا در حال ظهور است و روزی هر یک از ما باور خواهیم داشت که او در حال متجلی ساختن حقیقت هستی خداوند است.

خدا در ماورای ماورا



آنوی  
من خدا هستم  
بن شکل  
ابدیت  
نیروان  
آسمان هفت

خلود  
نیروان  
آسمان ششم  
آسمان پنجم  
آسمان چهارم

آسمان سوم  
آسمان دوم  
آسمان اول  
حظه  
نورانی  
انسان

ایمان و خیر

ایشان

همه قلمروها  
باید  
به سمت  
بیرون  
بروند

میر متقی

میر  
متقی

فخر  
تفت

من کیستم؟

## هفت در

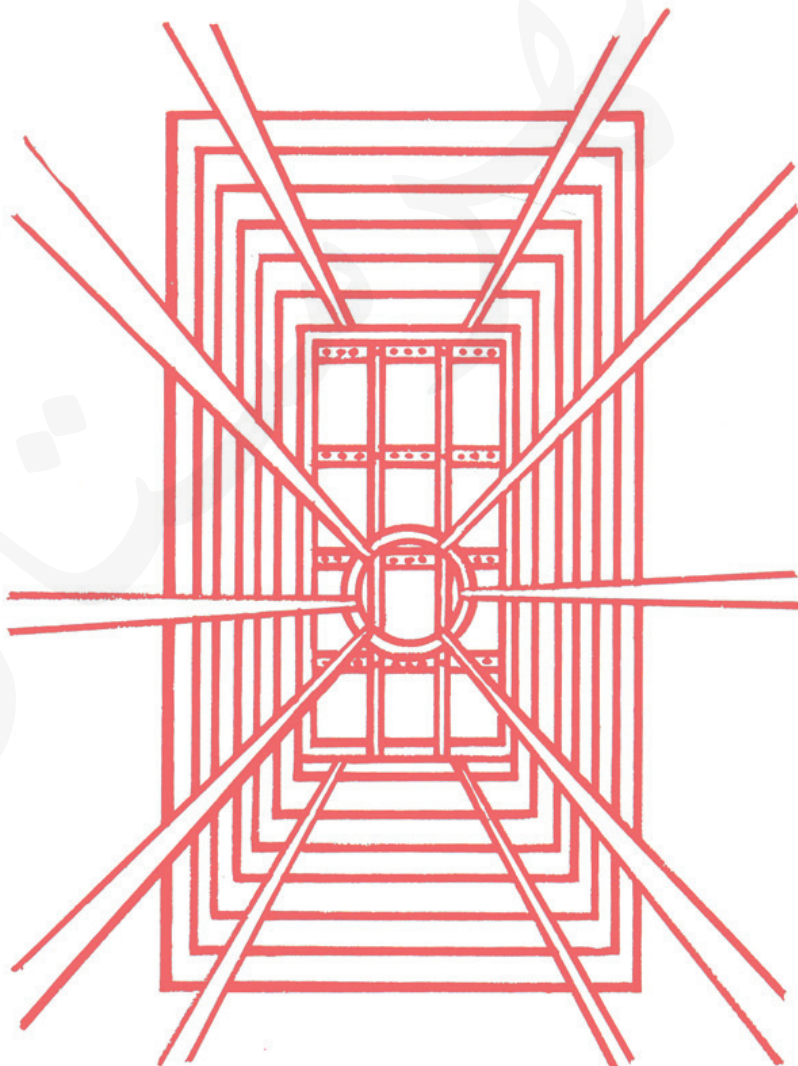
در سال ۱۹۶۷، قبل از اینکه مهربابا از من بخواهد که شرح حال زندگی اش و همچنین درباره‌ی کار و ظهورش را بنویسم، به من چندین نکته را بیان کرد.

در طول نگهبانی شب بود و بابا گفت که کاغذ و قلم بردارم. بابا فرمود، «چندین نکته‌ی مهم درباره‌ی ظهورم می‌گویم. همه‌ی نکته‌ها را بنویس.»

«مکانم بیکران است... بی‌شکل است... اما هفت در در مکانم وجود دارند... تمام درها بر روی آنانی که در مجاز گرفتار هستند، بسته باقی می‌ماند... هدف درون‌نگری باز کردن این هفت در برای تجربه‌ی ابدیتم هست.»

«باز کردن اولین در بسیار مشکل است... کل قلمرو تکامل در پای این در ایستاده است... بشریت پشتش را به این در کرده است... همه به سمت مجاز رو گردانده‌اند... بشریت نزدیک‌ترین قلمرو به این در است.»

«من می‌آیم تا این هفت در را باز کنم... من کار می‌کنم تا روزنه‌ای در اولین در ایجاد کنم... آن در به اولین آسمان وصل می‌شود... این سوراخ کردن، کار من در طول زندگی ام است.»



## روزنهای که او باید ایجاد کند

مکان بیکران خداوند، هفت در دارد و همه‌ی درها بر روی آنانی که در مجاز گرفتار هستند بسته باقی می‌ماند. هدف آگاهی انسانی که دست‌خوش درون‌نگری شده، باز کردن این هفت در، یکی پس از دیگری و سرانجام تجربه‌ی ابدیت است.

باز کردن اولین در بسیار سخت است. همه‌ی قلمروهای تکاملی آگاهی، بیرون اولین در باقی می‌مانند. همه‌ی قلمروهای تکامل، همچین بشریت، پشتشان را به این در کرده‌اند و همه روی‌شان را برگردانده به مجاز خیره شده‌اند. بشریت از همه به اولین در نزدیک‌تر است. خوشبخت آن افراد کمی هستند که روی‌شان را به اولین در کرده‌اند. خوشبخت‌تر آنانی هستند که اولین در را باز کرده و وارد حوزه‌ی لطیف انرژی نامحدود شده‌اند.

باز کردن این اولین در از همه مشکل‌تر است، زیرا که کشش مجاز آنچنان زیاد است که بیشترین بشریت را از این در دور نگه می‌دارد. بشریت حتی فراموش کرده که دری به حوزه‌ی انرژی نامحدود وجود دارد، زیرا که کشش بزرگ مایا، آگاهی انسان را در مجاز غوطه‌ور نگه داشته است. بشریت نمی‌داند به کجا روی آورد تا این در را پیدا کند. با اینکه بشریت به این در نزدیک است، در تاریکی جهل کورمال می‌رود و نمی‌داند که کجا این در را می‌تواند پیدا نماید.

وقتی خداوند به عنوان اوتار، در شکل انسان پایین می‌آید، او از مکان بی‌شکل خود از طریق هفت در می‌آید. کارش در روی زمین، ایجاد یک روزنه در اولین در است. این در از دنیای خاکی به اولین آسمان لطیف منجر می‌شود. سوراخ کردن روزنه در اولین در برای اجازه‌ی گذر فرد به حوزه‌ی لطیف است. این کاری است که او در طول زندگی فیزیکی‌اش در روی زمین انجام می‌دهد. کار فردیش برای کل بشریت است.

این سخت‌ترین کار است و اوتار هنگام کارش در ایجاد این روزنه در اولین در، متحمل رنج شدیدی می‌شود. اگر اوتار این روزنه را ایجاد نمی‌کرد، امکان راه یافتن به سیر درون‌نگری برای افراد وجود نداشت. اگرچه روزنه ایجاد شده، اما تا بعد از رها شدن بدن جسمانی اوتار باز نمی‌شود.

وقتی تدارکات برای باز کردن روزنه کامل شدند، اوتار، زمان باز کردن روزنه را معین می‌کند و آنگاه بدنش را رها می‌کند. وقتی روزنه باز می‌شود، نور از حوزه‌ی انرژی خالص به دنیای خاکی جاری می‌شود. به محض اینکه روزنه باز می‌شود و نور از میان آن جاری می‌شود، از دیدن نور، سرور بر بشریت غلبه می‌کند. بدون مقاومت رو به نور کرده و از مجاز روی برمی‌گرداند.

وقتی نور از دنیای لطیف به دنیای خاکی جاری می‌شود، این برای کل بشریت، ظهور جهانی اوتار بر روی زمین را پدید می‌آورد. تجربه‌ی این نور، یک نظم جهانی جدید را ایجاد می‌کند و بشریت نوین از این نور پدیدار می‌شود. در طی این آشکاری جهانی نور اوتار است که بشریت مهربابا را به عنوان خدا، مسیح یا پیغمبر قبول می‌کند. از طریق تجربه‌ی این نور غلبه‌کننده است که بشریت در سرتاسر جهان مهربابا را به عنوان خداوند قبول می‌کند.

به هنگام باز شدن روزنه، آن افرادی که خیلی نزدیک هستند نور بیشتری می بینند و او را به عنوان خداوند قبول می کنند، اشتیاق وحدت با او را دارند و با چنان شدتی الهام می گیرند که از روزنه‌ی اولین در گذر می کنند و وارد حوزه‌ی انرژی بیکران می شوند. بعضی از افراد مهربابا را به عنوان خداوند قبول می کنند و آرزو دارند که روزنه را توسط نوری که تجربه می کنند بیابند. باقیمانده‌ی بشریت، او را تا اندازه‌ای به عنوان خدا قبول می کنند و توسط نوری که تجربه می کنند، به سوی روزنه حرکت می کنند. این گرایش توده‌ی مردم بنا به کشش طبیعی حقیقت است، اگرچه کل بشریت به سیر درون‌نگری راه نمی یابد. کل توده‌ی بشریت به نوری که از روزنه جاری است روی می آورد؛ اما روزنه توسط همه‌ی آنان پیدا نمی شود. اگرچه آگاهی تجلی اش در سرتاسر دنیا آشکار خواهد شد، این آگاهی در هر انسانی متفاوت خواهد بود. وقتی کل بشریت، الوهیت مهربابا را قبول کند، کشش به سوی حقیقت به مراتب پر قدرت می شود، همچنان که کشش مجاز به مراتب ضعیف تر می شود. در طی ظهور اوتار، دوران حقیقت شروع می شود و به اوج می رسد در زمانی که حقیقتی که او متجلی کرده بر مجاز غلبه می کند. ظهور اوتار با از بین بردن سه چهارم غیرطبیعی بودن دنیا، مرحله‌های تکاملی را به حالت طبیعی باز می گرداند. سه چهارم تاریکی جهل انسان توسط خورشید حقیقتی که از روزنه به همه‌ی بشریت می تابد، باطل می شود. این اوتار است که توسط این نور در طی ظهور جهانی اش، تغییر کلی در آگاهی بشریت به وجود می آورد. این نور در آگاهی بشریت به طور طبیعی تغییر کلی در دنیا به وجود می آورد. مردم در همه جا در خواهند یافت که این نور، الهی است و از مکان خداوندی اوتار می آید.

### سه مرحله‌ی کار او

هدف زندگی شناخت خداوند است و تمام آفرینش، به هستی آمده تا این هدف را برآورده سازد، اگرچه تمام آفرینش در واقع هستی ندارد. راه مستقیمی به شناخت خداوند وجود دارد و به طور مستقیم از هفت مرحله‌ی تکامل و هفت مرحله‌ی درون‌نگری می گذرد.

راه به شناخت خدا مستقیم است، اما تقریباً هر انسانی آن را گم می کند، زیرا مجموع سانسکارهای غیرطبیعی باعث آن می شود که تقریباً همه از آن راه منحرف شوند. سانسکارهای طبیعی، آگاهی را در تکاملش به جلو می رانند و برای پیشرفت در هفت مرحله‌ی تکامل آگاهی لازم هستند. سانسکارهای غیرطبیعی در شکل انسانی جمع می شوند و پیشرفت انسان را به سوی درون‌نگری اش متوقف می سازند. تا این سانسکارهای غیرطبیعی از ذهن انسان پاک نشوند، پیشرفت به سوی درون‌نگری به تأخیر می افتد. انسان در آگاهی خاکی اش گرفتار شده است و بنابراین برای زندگی‌های پیاپی در دنیا سرگردان می ماند. به دلیل اینکه تمام نقش سانسکارایی تکامل، غیرطبیعی شده، اوتار بر روی زمین پدیدار می گردد. بشریت به دلیل حالت غیرطبیعی اش، راه مستقیم به سوی شناخت خداوند را گم می کند. حتی مرحله‌های تکامل هم بیشتر به دلیل اکتشافات علمی بشر، آزمایش‌ها و بهره‌کشی از نوع‌های مختلف شکل‌های زنده‌ی تکاملی، غیرطبیعی شده است.

اولین مرحله‌ی کار جهانی اوتار، شامل از بین بردن سانسکارهای غیرطبیعی در بشریت و شکل‌های

تکاملی پایین‌تر است تا اینکه همه‌ی سیر تکامل را در روی یک راه مستقیم به‌سوی شناخت خدا قرار دهد. اوتار پس از تکمیل این اولین مرحله، جسمش را رها می‌کند. نتیجه‌ی اولین مرحله‌ی کارش کم‌کم در طول ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال آشکار می‌شود. این مرحله، سوختن و فنا‌ی سانسکارایی هست.

پس از اینکه اوتار بدنش را رها می‌کند، دومین مرحله‌ی کارش شروع می‌شود. دومین مرحله‌ی کار اوتار، توزیع می، (عشق الهی‌اش) است. می‌کده‌ی اوتار برای همه‌ی بشریت باز می‌شود و اول میرا، آزادانه به آنانی که از قبل بر روی راه مستقیم به‌سوی شناخت خدا هستند و دل‌هایشان را در قبول این می تقدیم می‌کنند، توزیع می‌کند. این مرحله‌ی مستی است.

کسی که ذهنش بیشتر با سانسکاراهای غیرطبیعی پر شده، نمی‌تواند برای می این دوره‌ی اوتاری تشنه باشد. پس از اینکه سانسکاراهای غیرطبیعی جدا شده و سوختند، تشنگی شروع می‌شود؛ تنها آن وقت، راه مستقیم پیدا می‌شود. نتیجه‌ی اولین مرحله‌ی کار اوتاری، جهانی است، زیرا که او همه‌ی مرحله‌های تکامل را به راه مستقیم برمی‌گرداند. وقتی این اتفاق می‌افتد، بار دیگر تکامل جهان طبیعی می‌شود. این مرحله‌ی پاک‌سازی است.

اوتار در طی دومین مرحله‌ی مستی کار می‌کند تا می‌اش را آزادانه توزیع کند و عده‌ای هستند که حدیث‌تر سعی خود را می‌کنند تا بیشترین میرا را بنوشند؛ آنان هلی به آسمان بالاتر دریافت می‌کنند. عده‌ای که مست الهی می‌شوند، تشنه‌ی شراب بیشتری هستند و آنان به ابتدای سیر درون‌نگری وارد می‌شوند. عده‌ای فقط میرا را می‌چشند، اما در مستی موقتیشان به ماورای آگاهی خاکی پیشرفت نمی‌کنند، اما به ورودی راه درونی نزدیک می‌شوند. همچنان که عشق اوتار دنیا را گرفته و تا اندازه‌ای همه‌ی آگاهی بشر را پاک می‌کند، می اوتار به درون دل‌های بشریت جاری می‌شود.

تابش نور خورشید اوتار از طریق هفت در به سه دنیا جاری می‌شود. نورش توسط روزنه‌ی در هفتم به دنیای خاکی جاری می‌شود. وقتی همه‌ی مرحله‌های تکامل در یک راه مستقیم به شناخت خداوند در حرکت هستند و بشریت می‌عشق الهی را تجربه می‌کند، آنگاه آگاهی هر سطحی بر نور خورشیدش که از در هفتم بیرون می‌آید، متمرکز می‌شود. وقتی این نور در هر گوشه‌ای از زمین توسط بشر دیده می‌شود، مرحله‌ی سوم کار اوتار شروع می‌شود و این ظهورش در زمین است.

در سومین مرحله، بشریت اثر شدید و کامل ظهور اوتار را آگاهانه تجربه می‌کند، در حالی که مرحله‌های دیگر شکل‌های زنده‌ی در حال تکامل به‌طور جهانی تحت تأثیر واقع می‌شوند و پیشرفتشان سریع‌تر می‌شود. آن انسان‌هایی که به در هفتم خیلی نزدیک هستند، ظهورش را مستقیماً و شدیدتر تجربه می‌کنند. باقی بشریت، ظهور را مطابق با فاصله‌شان از در هفتم تجربه می‌کنند. این نوری که توسط بشریت به عنوان ظهورش دیده می‌شود، آگاهی انسان را شعله‌ور می‌سازد تا در واقع آن مستی الهی تجربه شود.

اوتار مهربابا، روزی که جسمش را رها کرد دومین مرحله کار جهانی‌اش را آغاز کرد. از ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۹ آزادانه در حال توزیع می‌اش است. آنانی که با او تماس نزدیک نداشتند و او را جسماً هنگامی که در طول اولین مرحله‌ی کارش به هنگام حضورش در روی زمین ندیده‌اند، چیزی را از دست نداده‌اند! مهربابا، اولین مرحله کار درونی‌اش را برای آنان بدون آگاهی‌شان از او یا حضورش در روی زمین

کامل کرد. اولین مرحله‌ی کارش، آنان را آماده ساخته تا می‌اش را دریافت کنند و در دومین مرحله کارش شرکت کنند. اما اگر آن‌ها دل‌هایشان را به او تقدیم نکرده و می‌اش را قبول نکنند، شکوه حقیقی ظهورش، (مستی الهی) را از دست خواهند داد.

واقعه‌ای را از سپتامبر ۱۹۶۸ به یاد می‌آورم که به‌طور واضح مربوط به دومین مرحله‌ی کار مهربابا است. بابا با مندلی‌ها درباره‌ی برنامه‌ی دارشان ۱۹۶۹ گفتگو می‌کرد.

پادری به بابا گفت، «ما اکنون پیر هستیم، بابا، مغازه را ببند!»

بابا بی‌درنگ ناراحت شده و اشاره کرد، «تو چه می‌گویی؟ مغازه را ببند! مغازه اکنون باز خواهد شد!» هیچ‌یک از ما در آن موقع نفهمیدیم که منظور بابا از این حرف چه بود. اما خیلی زود پس از اینکه بابا بدنش را رها کرد، مردم بیشتری با اینکه او را ملاقات نکرده بودند در ارتباط با او درآمدند. جریان در حال حرکت بشریت دلالت بر آن دارد که او میکده‌اش را برای دنیا باز کرده است تا آزادانه میرا را به همه‌ی آنانی که نادانسته در اولین مرحله‌ی کارش شرکت داشتند توزیع کند. اکنون آنان در راه به‌سوی او هستند.

حادثه‌ی دیگری در اکتبر ۱۹۶۸ در مرحله‌ی اعتکاف بابا رخ داد. من خیلی احساس آشفتگی می‌کردم که بابا به مکاتبه‌های دوستدارانش پاسخ نمی‌دهد. در آن زمان مکاتبه‌ها از سوی شرق و غرب ممنوع شده بود.

بابا در پاسخ به آشفتگی من توضیح داد، «دوستدارانم خیلی خوب هستند، آن‌ها چیز مادی یا معنوی از من نمی‌خواهند. من بر روی زمین نزول می‌کنم تا آنان را ستایش کنم... چرا تو این چنین آشفته هستی؟ تو برای سال‌های پیاپی با من بوده‌ای و هنوز نمی‌فهمی که برای آن‌ها چه می‌کنم.»

«اگر آنان به اینجا بیایند، چه خواهند دید؟ فقط این جسم را! این چیز حقیقی است که به آن‌ها می‌دهم.» آنگاه بابا با اشاره، علامتی را که برای کار اعتکافش (ضربه بر ران‌هایش) بود را نشان داد. او ادامه داد، «کارم، چیز حقیقی است که به آن‌ها می‌دهم و تو با چشمان خود شاهد خواهی بود که چه اتفاقی برای آنانی که مرا جسماً ملاقات نکرده‌اند خواهد افتاد.»

به دلیل کارش که چیز حقیقی است و او به دنیا داده، اکنون مردم با اینکه او را جسماً ملاقات نکرده‌اند، به او روی می‌آورند. مهربابا اولین مرحله‌ی کارش را برای آنان کامل کرده است، اگرچه آنان با او تماس فیزیکی نداشته‌اند. او بدون آگاهی آنان، نعمت بزرگی را به آنان اعطا کرده و به روش خود، آنان را آماده کرده تا در دومین مرحله کارش که می‌عشق هست، شرکت کنند.

اواخر، حال بابا خیلی خیلی بد بود. در طول ژانویه‌ی ۱۹۶۹ بابا درباره‌ی برنامه‌ی دارشان آوریل صحبت می‌کرد. درد و رنجش خیلی زیاد بود. بدنش توسط بار نامحدود جهان در حال خرد شدن بود. این آخرین ضربه‌ی اولین مرحله‌ی کارش بر روی زمین بود. تشنج‌های پیاپی بدنش را در هم شکست. به مانند آن بود که استخوان‌هایش در حال خرد شدن بودند. این خاطره را هرگز فراموش نمی‌کنم.

بابا در هنگام گفتگو درباره‌ی دارشان گفت، «وقتی شروع به دارشان دادن به دوستدارانم کنم، هرگز به آن پایان نخواهم داد. پیوسته خواهد بود و در آن زمان خیلی قوی خواهم بود.»

خدا در حالت ماورای ماورا

سکوت

آگاهی بیدران

صدای حقیقی  
بیدران  
کلمه

صدای دروغین  
بیدران  
کلمه

من کیستم؟  
بوجود آورنده صدای  
دروغین کلمه برشته به جسم  
در شکل آفرینش

من خدا هستم  
صدای بی صدای  
قلب کلمه در  
سکوت کامل

INFINITE REAL MIND

صدای ذهنی دروغین

دنیای ذهنی

صدای لطیف دروغین

دنیای لطیف

سازگارهای  
ممدود کننده  
غیر طبیعی

دنیای  
خاکی

میر

مقیم

سیر تکامل

سازگارهای

طبیعی

آنها - قطره ها

آیینوس بیدران همه چیز

آیینوس بیدران هیچ چیز

آیینوس بیدران توهم

آیینوس بیدران حقیقت



دوباره ما مندلی‌ها منظورش را نفهمیدیم. اما از زمانی که بدنش را رها کرده است، شاهد بوده‌ام که مردم بیشتر و بیشتر برای دارشان او می‌آیند. اکنون می‌بینم که چگونه به‌طور پیوسته دارشان می‌دهد و چگونه می‌اش را توزیع می‌کند.

اکنون او خیلی قوی است. می‌کده باز است و در باز می‌ماند. مایا نمی‌تواند آن را ببندد. شراب، دومین مرحله است و دنیا در حال دریافت آن است، زیرا که می‌کار اوست. می‌مهم‌ترین مرحله برای این دوره‌ی آمادگی برای شرکت در سومین مرحله‌ی کارش (ظهور الهی) برای همه‌ی دنیا است.

اکنون زمان آن است که از صمیم قلب در دومین مرحله‌ی کار مهربابا شرکت کنیم و شراب عشقش را بنوشیم. ما باید با نوشیدن هر چه بیشتر شرابش، از این فرصت معنوی بهره‌مند شویم. مستی ما، آماده‌سازی اوست. این آماده‌سازی ما را آماده خواهد ساخت تا ظهورش را بیشتر تجربه کنیم. ما باید آماده شویم تا خود را بر پاهایش بیندازیم و به او که در کارش برای ما بی‌نهایت رنج برده، سجده کنیم.

## خنجر در پشت

راه عشق آنچنان باریک است که فقط یک نفر می‌تواند از آن گذر کند. خود مجازی در این راه می‌میرد، تا خود حقیقی بتواند آگاه شود. این مردن خودی مجاز، سوختنش در آتش عشق است.

صداقت مهم‌ترین نهاد در راه عشق است. دورویی که خداوند نمی‌تواند آن را ببخشد، بدترین گناه است. اگر کسی جنایتکار است، باید خود را به همان عنوان به دنیا نشان دهد و نه به عنوان یک تاجر قابل احترام. کسی که فقط پول را دوست دارد نباید وانمود کند که یک پرهیزگار است. شخص باید خود را آن‌طور که هست نشان بدهد. این صداقت است.

هنگامی که مهربابا در جسم بود، کسانی بودند که در جستجوی بدست آوردن مقام به نزد او می‌آمدند. پس از تماس برقرار کردن با او به نقاط مختلف رفته و می‌گفتند که نماینده‌های اوتار هستند. آن‌ها تقاضای احترام و پول می‌کردند. آن‌ها پیرو جمع کرده و ادعا می‌کردند که خود، مرشد هستند. آنان ریاکاران معنوی هستند و دورویی‌شان بدترین نوع است. منظور مهربابا از بیان اینکه از پشت خنجر می‌خورد این است.

این وقتی اتفاق افتاد که مهربابا در جسم بود و اکنون که بدنش را رها کرده بیشتر صورت می‌پذیرد. این ریاکاران، آنانی هستند که به مهربابا از پشت خنجر می‌زنند. آنان مردم ساده و بی‌گناه را فریب می‌دهند، اما در واقع آنان هستند که فریب می‌خورند. هشدار مهربابا برای نجات آنان از خودشان بود که دوباره و دوباره تکرار شد. بابا، عاشقان بی‌گناهِش را بره‌هایش می‌نامید. اما آنانی را که به او خیانت می‌کردند و خود را به عنوان مرشد معرفی می‌کردند، گرگ‌هایش می‌نامید. او به ما می‌گفت، «باید مواظب باشم تا گرگ‌هایم بره‌هایم را نبلعند.»

مستان خدا و پیرهای حقیقی، فرزندان حقیقی مهربابا هستند. اگرچه او خداوند است، خدمت‌گزارشان می‌شود. در آن‌هاست که او تجلیل می‌یابد. در آن‌هاست که شکوه حقیقی‌اش یافت می‌شود.

پیر آسمان ششم، «گاج ماهاراج» در «پندهرپور» هند در سال ۱۹۵۴ در مقابل هزاران نفر از پیروانش

اعلام داشت، «مهربابا خداوند جهان است. شما دارشان خداوند را در همه‌ی این سال‌ها در شکل بت گرفته‌اید. اما امروز، خداوند در شکل انسان به اینجا آمده است. دارشان او را بگیرید.» «گاج ماهاراج» به عنوان یکی از پسران محبوب مهربابا شناخته می‌شد. چنین پسر حقیقی، الوهیت اوتار را ستایش می‌کند، زیرا می‌داند که مهربابا در حقیقت کیست.



مهربابا به همراه پیر آسمان ششم، گاج ماهاراج  
پانداپور، هند، نوامبر ۱۹۵۴

## تحقیر

وقتی اوتار بر زمین پایین می آید، نشانگر زمان یک تحول روحانی است. این تحول ضروری است، زیرا وقتی اوتار می آید، آگاهی بشر با سانسکاراهای غیرطبیعی آلوده شده که باعث حالتی ناخوشایند در دنیا می شود.

سانسکاراها ذهن را به کار کردن وامی دارند؛ آن‌ها ذهن را خلق می کنند و آن را به فکر کردن، هوس و کُنش وامی دارند. انسان معمولی نمی تواند سانسکاراها را با چشمان خاکی اش ببیند؛ او حتی نمی تواند آن‌ها را تصور کند. ذهن خاکی - آگاه فقط می تواند آنچه را که جسم دارد تصور کند. موج‌های رادیو توسط آنتن دریافت می شوند؛ موج‌های ویدیو توسط ماهواره دریافت می شوند. هر دو آنچنان ریز و کوچک هستند که در دیوار و مسافت وسیعی نفوذ می کنند، اما کنترل کننده رادیو یا تلویزیون نمی تواند این موج‌هایی را که مخابره می شوند ببیند. پس چطور یک انسان خاکی - آگاه می تواند سانسکاراها را که خیلی لطیف‌تر و نازک‌تر از نور هستند ببیند؟

وقتی اوتار پایین می آید، او فضای سانسکارایی دنیا را به وسیله‌ی کارش با آگاهی سانسکارایی انسان پاک می سازد. برای انجام کارش در سنجش جهانی، او از ذهن جهانی و سانسکاراهای آزاد الهی، سانسکاراهای یوگایوگا، استفاده می کند. این‌ها هستند که فضای سانسکارایی کل جهان را پاک می کنند. وقتی که اوتار بدنش را رها می کند، این سانسکاراهای یوگایوگا را در سراسر جهان منتشر می کند. بی درنگ پس از رها کردن بدنش واکنشی در سنجش جهانی در دنیا صورت می پذیرد زیرا که این سانسکاراهای یوگایوگا شروع به کار پاک‌سازی می کنند.

در حال حاضر آگاهی انسان خیلی غیرطبیعی است. در هر جنبه‌ای از آگاهی انسان حرص و طمع، شهوت، خشم و غیره بیش از هر دوره‌ای موجود است. مردم پرخورتر از دوره‌های پیشین هستند. آنان خیلی بیش از آنچه که بدن فیزیکیشان به آن نیاز دارد می خورند. اگر کسی بیش از اندازه بخورد، معده‌اش به هم می خورد و پس از مدتی از سوءهاضمه رنج می برد. اگر به او مسهل داده شود، معده‌اش کار می کند و پس از آن احساس خوبی و سلامت می کند.

به همین طریق، اکنون هر انسانی در دنیا، سوءهاضمه درونی شدیدی دارد که به دلیل مسدودیت سانسکاراهای غیرطبیعی اش به وجود آمده است. هر انسانی یا بیش از حد حریص، بیش از حد شهوانی یا پر از تنفر، خیلی مغرور، خیلی حسود، بیش از حد خشمگین یا بیش از حد خودخواه شده است. سانسکاراهای یوگایوگای که اوتار توسط ذهن جهانی اش منتشر می کند، سانسکاراهای مسدود کننده در ذهن هر انسانی را پاک می کند. به این معنا، سانسکاراهای یوگایوگا به مانند داروی مسهل کار می کنند. سانسکاراهای غیرطبیعی اضافی باعث سوءهاضمه درونی فرد یا ناامیدی یا نبودن رضایت او می شوند که راه فرد را به سوی حقیقت مسدود می سازد. کسی نمی تواند به هدف شناخت حقیقت نزدیک شود جز اینکه این سانسکاراها از آگاهی اش زدوده شوند. این تا اندازه‌ای به فنای ذهن نیاز دارد.

وقتی اوتار در شکل سانسکاراهای یوگایوگا، مسهل می دهد تا این سوءهاضمه درونی را از سیستم پاک سازد، فرد احساس ناآرامی می کند. سانسکاراهای یوگایوگای کار اوتار، خاک و کثافت سانسکاراهای

غیرطبیعی را پاک می‌سازد. وقتی کسی داروی مسهل مصرف می‌کند، به توالی می‌رود تا معده‌ی خود را خالی کند. بعضی‌ها ندانسته به سانسکاراهای یوگایوگای کار اوتار واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها احساس می‌کنند که لازم است تا به نزد به اصطلاح قدیس‌ها و پیران و آنانی که ادعای نزدیکی به خداوند را می‌کنند بروند. پیران و قدیس‌های دروغین در کار اوتار به مانند توالی، وسیله‌ای برای مصرف سانسکاراهای مسدود کننده‌ی غیرطبیعی هستند.

هرگز باور نکنید که این پیران و قدیس‌های دروغین، پیشرفت معنوی دارند. آنان فقط تظاهر می‌کنند که پیشرفته هستند. آن‌ها سانسکاراهای عجیب و غریب غیرطبیعی خود را دارند که باعث این گرایش می‌شود که از جمع‌آوری پیروان لذت ببرند. آنان می‌خواهند که مردم به آنان سجده کنند. این گرایش غیرطبیعی باعث می‌شود که آنان از اینکه پیر، قدیس یا مرشد نامیده شوند، لذت برده و فقط تظاهر به روحانی بودن می‌کنند. با این حال اوتار از این گرایش‌های غریب آن‌ها استفاده می‌کند و آن‌ها را وسیله‌ی کارش در جهان می‌سازد. آنان توالی‌های اوتار هستند. مردم نادانسته نزد این پیران و قدیس‌های دروغین رفته تا سانسکاراهای مسدود کننده‌شان را از بین ببرند. وقتی همه‌ی آنچه را که می‌توانند در توالی ریختند، احساس راحتی و آرامش می‌کنند. راهشان به سوی خداوند باز شده است. کم‌کم از پیرهای دروغین به اوتار که سرچشمه‌ی حقیقی آزادیشان است روی می‌آورند. این سانسکاراهای یوگایوگای اوتار که در آن‌ها به مانند مسهل کار می‌کرد، آنان را واداشت تا در جستجوی پیر یا قدیس باشند.

بوجود آمدن سریع این همه پیر و قدیس دروغین با پیروان زیاد در دنیا، تماماً به دلیل کار اوتار است که بر آگاهی انسان اثر گذاشته است. آنانی که طرفدار چنین دغل‌بازهایی هستند، ناخودآگاه به نیروی پاک کننده‌ی سانسکاراهای آزاد کننده‌ی مهربابا، واکنش نشان می‌دهند. مردم در جستجوی آزاد ساختن خود و آرامش یافتن از حالت غیرطبیعی آگاهی خود هستند.

آنانی که مستقیماً به مهربابا روی می‌آورند، رابطه‌ی مستقیمی با او دارند. این یک رابطه‌ی درونی است و سانسکاراهای غیرطبیعی آنان تا اندازه‌ای از قبل پاک‌سازی شده است و بنابراین آنان از آمدن در تماس با سانسکاراهای آزاد الهی اوتار، احساس ناآرامی نمی‌کنند. سوءهاضمه‌ی آن‌ها رفع شده است، زیرا که سانسکاراهای غیرطبیعی‌شان تا اندازه‌ای از قبل زدوده شده است. راهشان که از قبل پاک‌سازی شده، آنان را قادر می‌سازد تا مستقیماً به سرچشمه‌ی حقیقت، اوتار مهربابا روی آورند.

اوتار، یگانه‌ای است که سرانجام همه‌ی کثافت‌ها و خاک‌ها را از ذهن هر انسانی می‌زداید. تنها او وجود دارد، بنابراین همه‌ی پیرها و قدیس‌های دروغین هم در درون او هستند و قسمتی از کارش در دنیا هستند. اوتار از آن‌ها به عنوان وسیله‌اش برای پاک‌سازی فضای دنیا استفاده می‌کند.

اگر کسی می‌بایست تمام دنیا را پاک‌سازی کند، باید خیلی‌ها را استخدام می‌کرد تا تمام زباله‌ها کشورهای مختلف را در یک ناحیه جمع کنند. داشتن سطل زباله در هر نقطه‌ی دنیا، کار اوتار را کم کرده و جریان پاک‌سازی را آسان می‌سازد. آنانی که گرایش غیرطبیعی و ریاکارانه برای تظاهر به مرشد بودن را دارند، به مانند سطل‌های زباله برای اوتار کار می‌کنند. پیروانشان بار زباله‌شان را به این فریب‌کاران می‌دهند. پیران و قدیس‌های دروغین به مانند سطل‌های آشغال برای زباله‌ی پیروانشان هستند. تا زمانی که پیروان به پیر یا قدیس دروغین ایمان دارند، آشغالشان به سطل زباله رفته و در

آنجا می ماند. اما اگر به پیر دروغین شک کنند، آشغالی را که به دور انداخته اند همراه با آشغال‌هایی که دیگران به دور انداخته اند به آنان باز می‌گردد! در این موقع است که اوتار باید مداخله کرده و فرد را از شرایط غیرطبیعی بیشتری نجات بخشد. وقتی همه‌ی زباله در یک محل جمع شده، برای اوتار دور انداختن آن آسان است. اوتار فقط باید آن سطل زباله را خالی کند، اما نه قبل از اینکه سطل زباله، (پیر دروغین) از بار همه‌ی آشغالی که در او انباشته شده، رنج برده باشد.

اگرچه این پیرها و قدیس‌های دروغین به مانند زباله‌دان‌ها و توالت اوتار هستند که آشغال و کثافت پیروانشان را جمع می‌کنند، سرانجام افشا شده و باید برای ریا کاری‌شان رنج ببرند. اکنون می‌بینیم که آن‌ها از زندگی، ثروت و شهرت لذت می‌برند، اما فقط سانسکارهای غیرطبیعی را در این زندگی جمع می‌کنند که در زندگی بعدیشان با رنج ننگ‌واری مصرف خواهند کرد. مهربابا هشدار داده که پس از اینکه بدنش را رها کرد ممکن است در حدود هفتاد و هفت نفر، ادعای دروغین پیامبری کنند.

در این نمایش مجاز، اوتار مهربابا حقیقت است و اکنون که او بدنش را رها کرده، مسیح‌های دروغین فراوانی در سرتاسر دنیا برخاسته‌اند. این مسیح‌های دروغین، هزاران پیرو دارند و به عموم اعلام می‌دارند که آنان مقدس و بزرگ هستند. این تحقیر اوتار مهربابا در دنیا است. اگر شخص، حقیقی، نیروی کل و دانش کل است و شخص دیگری دروغین، ضعیف و جاهل است ولی ادعا می‌کند که او بزرگ است، شخصی که به‌راستی بزرگ است، تحقیر می‌شود. بالاترین تحقیر برای مهربابا آن است که اندک شماری یگانه‌ی حقیقی را می‌شناسند در حالی که عده‌ی فراوانی مرشدان دروغین را می‌شناسند.

این تحقیر تنها یک جنبه از کار مهربابا هست. به خاطر این تحقیر است که او شکوهمند خواهد شد، زیرا که تحقیر او، دوره‌ی آمادگی بشر است که دنیا را آماده می‌سازد تا آشکاری عشقش را در دل‌هایشان حس کنند. ظهور اوتار مهربابا، آشکاری حقیقت خواهد بود و تأثیرش حقیقت ابدی خواهد بود و عشق الهی‌اش آگاهی انسان را به سوی حقیقت سوق خواهد داد.

## بیماری غریب

در سال ۱۹۵۴، مهربابا بیان داشت که دچار بیماری غریبی خواهد شد. این دوره گذشت و او دچار هیچ بیماری غریبی نشد. اما در روزهای آخر، قبل از اینکه بابا بدنش را در سال ۱۹۶۹ رها کند، بدون هیچ دلیل ظاهری از تشنج‌های پی‌درپی رنج می‌برد. پزشکانی که مراقب بابا بودند نمی‌توانستند دلیل این تشنج‌ها را بفهمند.

تشنج‌هایش نتیجه‌ی بار جهانی بود که او در طی زمانی که آماده می‌شد تا کار درونی‌اش را منتشر سازد، بر خود گردن گرفته بود. تشنج‌ها ابراز ظاهری یک جنگ درونی بین خودش و نیروهای مایا بودند. کار درونی‌اش منتشر شده بود تا نیروهای مایا در دنیا را ضعیف سازد. بابا گفت، «مایا دارد سعی می‌کند تا مرا بکشد. اما من برنده خواهم شد.» تشنج‌ها علایم این جنگ درونی بودند. اکنون با از بین بردن آهسته‌ی سانسکاراهای غیرطبیعی در آگاهی بشریت که توسط نیروهای مایا خلق شده بودند، کار بابا در حال آشکاری است. آن «بیماری غریب» شامل نیروهای مایا و همه‌ی عامل‌های سانسکارایی غیرطبیعی در دنیا بود و عامل فیزیکی نداشت.

## نیاز درونی آفرینش

شکل انسان یا آگاهی انسان، اوج آفرینش است. روشی که انسان از آگاهی‌اش استفاده می‌کند به دلیل مقام تکامل یافته‌ای که در آفرینش دارد بر همه‌ی برنامه‌ی تکاملی اثر می‌گذارد. در این دوره، انسان با استوار بودن به خود به مشکل‌های درونی‌اش نزدیک شده است؛ و این توسط بکار انداختن و بهره‌برداری از نبوغ علمی خودش بوده است. چون انسان بیشترین انرژی خلاقه خود را در به دنبال کردن علم و صنعت صرف کرده است، نقطه نظر او درباره‌ی آفرینش تغییر یافته است. نیازهای طبیعی درونی روح برای وحدت، با نیازهای خارجی در حال زیاد شدن مادیات جابجا شده است. انسان از طریق دستگاه‌های ماشینی و اختراع به دنبال تحقق بخشیدن به خواسته‌هایش بوده که این دنیا را وادار سازد تا روشی از زندگی را ایجاد کند که سعی در راستای همگام شدن با ماشین را دارد. به این ترتیب سرعت ذهن انسان افزایش یافته است. اگرچه ذهن انسان با تمام نیرو افزایش یافته، تحقق بخشیدن به نیازهای خارجی، مادیات، پیگیری بیهوده‌ای است. چون انسان از جریان طبیعی تحقق بخشیدن به نیازهای درونی‌اش انحراف یافته، گرایش‌های غیرطبیعی در رفتار و ذهنیتش به وجود آمده‌اند.

وقتی دنیا فقط به عنوان مکانی برای تحقق بخشیدن به نیازهای مادی مشاهده می‌شود، خودبه‌خود بیگانگی از هم‌نوع شدت می‌یابد. وقتی خصومت و دشمنی بین افراد، فامیل، جامعه و ملیت‌ها به وجود می‌آید، بیگانگی به شدت افزایش می‌یابد. سودهای شخصی و بهره‌کشی در هر قسمتی از زندگی، اعم از تجارت و امور مالی، صنایع و علم‌ها، سیاست و مذهب رایج می‌شوند.

در یک دنیای پرجمعیت، ذهن علمی در تکاپو برای برآورده ساختن نیازهای خارجی با تولید بیشتری از منابع دنیا، غذا، مسکن، آسایش، دارو و غیره است. اکنون ذهن انسان که گرایش‌های غیرطبیعی

بیشتری را که از سرعتی که با آن حرکت می کند بدست می آورد، سعی می کند تا از روش های غیرطبیعی بیشتری برای حل مشکل های دنیا استفاده کند. به دلیل حالت غیرطبیعی انسان و روش های غیرطبیعی که ذهنش دنبال می کند، ترکیب زمین تغییر یافته و سرتاسر دنیا غیرطبیعی می شود. در حال حاضر هیچ مرحله ای در طرح تکاملی نیست که به طور منفی تحت تأثیر قرار نگرفته باشد. از مواد شیمیایی، برای تولید محصول بیشتر استفاده می شود، اما این کار خاک را از بین می برد. این مواد شیمیایی، مواد خطرناکی در گندم، میوه و سبزیجات تولید می کنند که باعث بیماری های مختلف می شود. گاو و گوسفندها و مرغ و خروس ها را با تزریق مواد شیمیایی پرورش می دهند تا سریع تر رشد کرده و بزرگ شوند، اما آثار خطرناک بیماری های هم در این گوشت ها در تکاپو هست. کارخانجات بزرگ، دستگاه هایی را برای هر منظوری، اعم از جنگ یا آسایش درست کرده و با پرورش بیشتر و بیشتر امیال مادی، آگاهی را زهر آلود می کنند. کارخانه ها، محیط زیست، اعم از هوا، آب و زمین را آلوده کرده اند. بیماری ها و مرگ در همه ی آلودگی ها در تکاپو هست. راه های نادرست در پرورش گیاهان و حیوانات، سانسکارهای غیرطبیعی را در مرحله های تکامل حیوانات و گیاهان به وجود می آورد. تجربه ی روح در حال تکامل توسط کارهای انسان درهم ریخته می شود و این روح های در حال تکامل نمی توانند هیچ پیشرفتی بکنند مگر اینکه سانسکارهای غیرطبیعی از بین بروند. در هر انسانی هم این سانسکارهای غیرطبیعی باید از بین بروند وگرنه هیچ پیشرفتی به سوی درون نگری وجود نخواهد داشت.

جریان تکامل یک جریان طبیعی است. اما وقتی موجودات در حال تکامل با گرایش های سانسکاری غیرطبیعی انسان روبه رو می شوند، آن ها هم غیرطبیعی می شوند. قانون طبیعت در تعادل است. تنظیم و تراز دایمی بین گرما و سرما، نور و باران، صدا و عنصرها صورت می گیرد. وقتی تعادل درست حفظ شود، مرحله ی تکامل، جریان همواری دارد. اما توسط کارهای انسان که اکنون خیلی غیرطبیعی است، تعادل طبیعت به شدت بهم خورده و در نتیجه هرج و مرج وحشتناکی در دنیا به وجود آمده است. طبیعت سعی در تنظیم و تراز خود دارد. سیل ها، خشکسالی ها، آتش فشان ها، گردبادها و طوفان ها، حتی بیماری ها، بعضی از روش هایی هستند که به وسیله ی آن طبیعت در جستجوی متعادل کردن خود در روی زمین است. واکنش نیروهای طبیعت، هشدار می دهد که کارهای غیرطبیعی هستند و او باید به نیازهای درونی خود صادق باشد. وقتی به نیازهای درونی رسیدگی می شود، آن ها خودبه خود تعادل مناسبی را در آگاهی ذهن انسان بنا کرده و شرایط فیزیکی را تنظیم می کنند.

وقتی آفرینش با مرحله های غیرطبیعی انحراف می یابد، به دنبال مداخله ی الهی می گردد. این زمانی است که اوتار باید بر روی زمین نزول کرده و مداخله کند. با مداخله ی اوتار در هر مرحله ی تکامل، تمامی آفرینش بار دیگر در توازن با نقشه ی الهی قرار می گیرد که جریان طبیعی در سیر تکامل و درون نگری است.

ظهور اوتار مهربابا در این دوره، بزرگترین ظهور خواهد بود، زیرا که عنصرهای غیرطبیعی شدید در دنیا از هر زمان دیگری، نیاز بیشتری به کارش دارند. او باید در سطح جهانی کار کند تا تعادل لازم را بین نیروهای انسان و طبیعت برقرار سازد تا اینکه جریان تکامل بار دیگر به صورت طبیعی در سراسر جهان جاری شود. انسان ها به دلیل کار اوتار در روی زمین، هُل درونی را به سوی درون نگری دریافت

خواهند کرد.

زندگی در دنیا، سرعت خیلی زیادی دارد. این نمایانگر آن است که گرایش‌های سانسکارایی غیرطبیعی در انسان، زندگی و ذهن را درهم شکسته است؛ بنابراین ذهن محدود میلیون‌ها انسان نیاز به استراحت طولانی خواهد داشت. در طی این استراحت طولانی، غیرطبیعی بودن سانسکارایی‌های آن انسان‌ها از بین خواهد رفت. این استراحت طولانی، انهدام سه چهارم گرایش‌های سانسکارایی غیرطبیعی در دنیا را در بر خواهد داشت. این انهدام سانسکارایی هم از طریق نیروهای طبیعی و هم نیروهای ساخته‌ی دست انسان صورت خواهد پذیرفت. برای واقعیت بخشیدن به مقصود آفرینش، طبیعت باید نوسازی و نگهداری شود، به این منظور اوتار از هر میانگین لازم برای بازگرداندن تعادل طبیعی در روی زمین استفاده می‌کند. مقصود آفرینش آن است که جریان تکامل و درون‌نگری به سیر هموار و هم‌آهنگی در سرتاسر جهان ادامه دهند. کار اوتار مسلم می‌سازد که این در جهان و زمین براساس طرح اصلی الهی آفرینش انجام پذیرد.

## جوینده‌ی روحانی

آفرینش، بازی بین خداوند و مایا ست. مایا، هفت نیرو دارد و هر یک از این نیروها امیال هستند. هفت امیالی که مایا خلق می‌کند، خودخواهی، حرص، حسادت، تنفر، غرور، شهوت و خشم هستند. خداوند یک نیرو دارد، آن معرفت است که نیروی کل است.

اگرچه آفرینش، بازی بین خداوند و مایا ست، اما مقصودی دارد. مقصود آفرینش، بدست آوردن هدف زندگی در شکل انسان یعنی شناخت خود است. جریان تکامل، بدست آوردن آگاهی کامل در شکل انسان است و در این شکل سرانجام وارد جریان درون‌نگری می‌شود. هر دو جریان گسترش آگاهی طبیعی هستند. اما وقتی این جریان‌ها توسط نفوذ بیش از اندازه‌ی هفت امیال که اکنون در شکل انسانی به بیشترین اندازه هستند، برهم می‌خورند تقاضا برای همه‌چیز در جهان بیش از حد افزایش می‌یابد، در حالی که عرضه برای همه‌چیز کم‌تر و کم‌تر می‌شود. به این ترتیب جریان تکامل و درون‌نگری غیرطبیعی می‌شود.

برای پاسخ‌گویی به تقاضای جهان از دانش علمی بیشتر و بیشتر استفاده می‌شود تا تولیدی بیشتر از همیشه داشته باشند. اما تقاضا به رشد سریع‌تر برای غذای بیشتر، راحتی بیشتر، سلاح‌های جنگی بیشتر و هرچیز بیشتر دیگری ادامه می‌دهد؛ این تقاضاها مادی هستند. برای پاسخ‌گویی به این تقاضاهای مادی، از خاک زمین بهره‌برداری می‌شود، به‌جای کودهای طبیعی از کودهای شیمیایی استفاده می‌شود، سبزیجات و میوه‌ها با گونه‌های مختلف پیوند زده می‌شوند، حیوانات مختلف را جفت‌گیری می‌کنند، نوع‌های مختلف ماشین‌آلات تولید می‌شوند، الکتروسیته و انرژی اتمی بیشتری تولید می‌شوند، درجه‌ی حرارت اتمسفر افزایش می‌یابد، آب و هوا تحت تأثیر واقع می‌شود و سرانجام نظم هر مرحله‌ی تکامل از سنگ‌ها، فلزها، سبزیجات، حشرات، خزنده‌ها، ماهی، پرندگان و حیوانات و حتی انسان به دلیل این جریان‌های غیرطبیعی خودساخته، برهم می‌خورند.



تقاضا افزایش می یابد، اما وقتی خودخواهی، حرص، تنفر و تکبر همه جا را در بر می گیرند، عرضه کاهش می یابد. دانش علمی با همه ی کوشش هرگز نمی تواند پاسخ گوی تقاضا باشد، زیرا که آفرینش را به دلیل خودخواهی، حرص، رشک و غرور حاصل از خود بهره کشی می کند. قبل از اینکه تقاضا بتواند به طور طبیعی پاسخ گو باشد این گرایش های بهره کشی باید از آگاهی انسان ریشه کن شوند. تقاضا غیرطبیعی است و غیرطبیعی بودن را در هر مرحله ی تکامل می آفریند، زیرا دانش علمی که از آن استفاده می شود، در خودخواهی، حرص، تنفر، رشک و غرور ریشه دوانده است. به زبان دیگر، از دانش علمی به سود بشریت استفاده نمی شود، بلکه برای بهره کشی یا به طور ساده برای سود شخصی استفاده می شود.

برای بازگرداندن جریان تکامل به حالت طبیعی، اول همه ی غیرطبیعی بودن و گرایش های غیرطبیعی در آگاهی انسان باید از بین بروند. بدون شفاعت الهی این کار امکان پذیر نیست. وقتی خداوند به عنوان اوتار شکل انسانی می گیرد، این شفاعت الهی است. در این دوره ی خاص، «کلی یوگا»، غیرطبیعی بودن باید به منتهی درجه برسد. این منتهی درجه وقتی است که انسان به ماشین متکی است.

اوتار مهربابا کار جهانی اش را در دنیای خاکی برای از بین بردن حالت غیرطبیعی از همه ی شکل های تکاملی زندگی ها کامل کرده است. به دلیل کار او، کم کم در طی صد سال آینده، همه ی مرحله های تکامل، سانسکارهای غیرطبیعی شان را رها کرده و قادر خواهند بود که به طور طبیعی به مرحله ی بعدی پیشرفت کنند. ظهور او جهانی است و از همه ی ظهورهای اوتاری پیشین بالاتر خواهد بود، زیرا که کارش به طور کامل بر هر سطحی از آگاهی در سرتاسر تکامل و درون نگری اثر گذاشته است.

در سراسر آشفته گی جهان، معمولاً جریان تکامل از سنگ تا شکل حیوان طبیعی است. اما در این دوره چون علم خیلی از میانگین های غیرطبیعی را بکار برده تا پاسخگوی تقاضاهای زندگی باشد، همه ی جریان تکامل در روی زمین غیرطبیعی شده است. زمین مرکز جهان است و اگر همه ی تکامل در روی زمین رنج برده، بی گمان بر همه ی تکامل جهان اثر می گذارد. در حال حاضر همه ی شکل های جامد و غیرجامد زندگی از بهره کشی غارت گر انسان از آفرینش رنج می برند.

تقاضای حقیقی، درونی است. جویندگی، دانستن «من کیستم؟» است و نیاز حقیقی، دانش درونی است. این دانش، دانش خداوند است، دانستن پاسخ حقیقی یا بدست آوردن هدف جویندگی، «من خدا هستم.» هست. آنچه که توسط انسان در جستجو و برآوردن جویندگی خود در «من کیستم؟» انجام می دهد به طور کامل طبیعی است. آنچه که توسط انسان جدا از این جستجو انجام می گیرد، غیرطبیعی می شود.»

وقتی انسان به راستی این تقاضای درونی خود را می فهمد و سعی می کند تا با از بین بردن خودخواهی، حرص، تنفر و غرور خود آن را بدست آورد، نیازهای مادی اش خودبه خود و به طور مناسبی میزان می شوند. فقط آن وقت جریان تکامل دوباره به طور طبیعی پیشرفت خواهد کرد و انسان می تواند درونان به جلو، به سمت جریان درون نگری حرکت کند. اگر تکامل در جریان یکنواخت نباشد، انسان نمی تواند به سوی درون نگری پیشرفت کند.

زمان ظهور اوتار مهربابا در دنیا نزدیک می شود. در نتیجه ی کارش، غیرطبیعی بودن به حداقل خواهد

رسید. با از بین بردن سه چهارم تمام گرایش‌های غیرطبیعی در آگاهی انسان، جویندگی درونی دوباره حقیقی خواهد شد. دیگر ناآرامی که توسط گرایش‌های غیرطبیعی یا دوز و کلک ایجاد شده، وجود نخواهد داشت. جویندگی برای شناخت خود، دانستن «من کیستم؟» قوی خواهد بود. پیشرفت درونی به‌سوی هدف، یک تجربه‌ی بی‌مانع خواهد شد. این تجربه یک جوینده‌ی روحانی خواهد بود و با تنظیم مناسب در همه‌ی نیازهای مادی دنیا، با نیروی زیادی شتاب خواهد یافت. مهربابا برای کار نوسازی جویندگی اصلی انسان که همان هوس اولین خداوند است آمده است.

## کلمه، کار اوست

در ماورای ماورای حالت خداوند، کلمه‌ی نخستین وجود دارد، اما آن کلمه در این حالت نخستین هیچ صدایی ندارد. خداوند در سکوت مطلق در ماورای ماورا وجود دارد.

نیروی حرکت آنی هوس نخستین، صدای کلمه را دربردارد. وقتی هوس در خداوند پدیدار گشت، سکوت خداوند شکسته شد. کلمه از آن بیرون آمد و صدایش آفرینش بود که به هستی آمد. کلمه بایستی شنیده شود و آفرینش وجود دارد برای اینکه، کلمه شنیده شود.

هم چنانکه آفرینش آغاز گشت، طنین‌های این کلمه‌ی نخستین شروع به ساختن صدای دروغین کردند. هفت پژواک کلمه توسط آسمان‌های لطیف و ذهنی به آسمان خاکی منتقل می‌شوند. همه‌ی هفت پژواک، صدای دروغین هستند. تا اینکه ذهن انسان استعداد کر شدن به این صداهای دروغین سه دنیا را بدست نیاورد، نمی‌تواند صدای کلمه‌ی نخستین را بشنود. کر شدن به همه‌ی این صداهای دروغین به معنای فنای سانسکارایی تأثیرها خاکی، لطیف و ذهنی است.

کلمه‌ی نخستین در خداوند زنده است؛ صدای وجود خداوند است. وقتی خداوند به عنوان اوتار پایین می‌آید. کلمه در شکل زنده‌ی اوتار، جسم می‌گیرد. کلمه زنده در شکل اوتار، سرانجام بشریت را بیدار می‌کند تا صدای بی‌صدای کلمه‌ی نخستین را بشنود. مهربابا برای بدست آوردن این بیداری، سکوت ظاهری اختیار کرد و نیروی کلمه در او از طریق کار جهانی‌اش، اثر خود را گذاشت.

نتیجه‌ی کار جهانی مهربابا، ظهورش است. کارش کم‌کم آشکار می‌شود و بنابراین به‌طور کلی کم‌کم بشریت بیدار می‌شود. وقتی کار مهربابا به‌طور کامل آشکار شود، بشریت آن را به عنوان شکستن سکوتش برای دنیا تجربه خواهند کرد. اما در حال حاضر، سکوتش را در دل آنانی که او را قبول کرده و دوست دارند می‌شکنند.

شکستن سکوت مهربابا به معنای ادای کلمه الهی است و ادای این کلمه، ظهور کار جهانی اوست. وقتی مهربابا، کار جهانی‌اش را کامل کرد، او کلامش را به دنیا ادا کرد و وقتی بشریت در نتیجه‌ی کار او بیدار می‌شود، کلامش را خواهد شنید.

## هیچ نیرویی بیش از نیروی او نیست

بمب‌ها برای نابودی ساخته شده و استفاده می‌شوند. وقتی یک بمب اتمی رها می‌شود، به دلیل نیروی زیادی که توسط انفجار ایجاد می‌گردد ویرانی آنی و گسترده‌ای بوجود می‌آید. مهربابا اعلام کرده است که شکستن سکوتش به قدرت هزاران بمب اتمی خواهد بود که همزمان منفجر می‌شوند، این نیرو چنان اثر شدیدی بر آگاهی بشریت خواهد داشت که باعث نابودی بزرگ سه چهارم سانسکاراهای غیرطبیعی و ناخواستنی دنیا می‌شود. این نابودی سانسکارایی هم فیزیکی و هم ذهنی خواهد بود. این نابودی به منظور نابودی دنیا نخواهد بود بلکه برای بازسازی آگاهی بشر خواهد بود. بشریت نوین از خاکستر این نابودی سانسکارایی پدیدار خواهد گشت و دنیای نوین از تحول معنوی بعدی آفریده خواهد شد. بشریت به دلیل جمع‌آوری غیرلازم سانسکاراهای غیرطبیعی، راه مستقیم به سوی حقیقت را از دست داده است. اوتار برای گذاردن بشریت بر روی خط مستقیم کار کرده و رنج برده است. سانسکاراهای غیرطبیعی در دنیا توسط نیروی شکستن سکوتش نابود و از آگاهی انسان زدوده خواهند شد. این نابودی برخلاف هرگونه دیگری از نابودی است که همه چیز را ویرانه باقی می‌گذارد. اثبات می‌شود که این نابودی، سازنده خواهد بود.

وقتی مهربابا بدنش را رها کرد، بمب‌های اتمی‌اش را رها کرد. او نیروی کار جهانی‌اش را که سانسکاراهای یوگایوگا هستند را رها کرد. فقط وقتی که اوتار بدنش را رها می‌کند، نیروی کار جهانی‌اش را آزاد می‌سازد. در حال حاضر به دلیل نیرویی که آزاد شده، تأثیر کارش احساس می‌شود؛ در نتیجه‌ی آن ناآرامی و هیاهو در سرتاسر دنیا تجربه می‌شود. این به آن معناست که تحول معنوی باعث نابودی فیزیکی و فنای سانسکارایی ذهنی می‌شود.

آشفته‌گی ذهنی، بی‌قراری بشر است. با وجود همه‌ی راحتی‌ها و پیشرفت‌های تکنولوژی و علم‌ها، بشر به‌طور ذهنی آشفته است. مادیات باعث رضایت نمی‌شوند و بشر به دلیل نارضایتی، ناامید یا آشفته است. در حال حاضر هم فقیر و هم ثروتمند بی‌قرار هستند و از نیروهای غیرطبیعی طبیعت به مانند انفجارها و پیش‌آمدهای ناگواری که غیرقابل پیش‌بینی و خارج از کنترل هستند رنج می‌برند. آرامش درونی یا بیرونی به مانند دوره‌های معمولی و با ثبات تاریخ که تجربه می‌شدند وجود ندارد.

کار جهانی مهربابا پخش و منتشر شده است؛ بنابراین در نتیجه‌ی کارش گُش و واکنش هم به‌طور درونی و هم خارجی در حال رخ دادن است. این نابودی عامل‌های سانسکارایی غیرطبیعی در نیروهای تکاملی طبیعت و در آگاهی انسان است. این گُش و واکنش در طبیعت و در انسان است که باعث نابودی فیزیکی به علاوه فنای ذهنی سانسکاراهای غیرطبیعی می‌شود. نابودی فیزیکی تنها به منظور نابودی سانسکاراهای غیرطبیعی در آگاهی بشریت برای بازسازی دنیاست.

نیرویی که توسط انفجار یک بمب اتمی رها می‌شود، محدود است، هیچ‌چیزی نسبت به نیرویی که در پشت سکوت مهربابا وجود دارد نیست. یک بمب اتمی فقط باعث نابودی فیزیکی می‌شود، اما نیرویی که در شکستن سکوتش وجود دارد باعث فنای سانسکارایی می‌شود که غیرقابل تصور است. یک بمب اتمی در چند لحظه منفجر می‌شود و اثر نیروی نابود کننده‌اش برای مدت محدودی باقی

می ماند. اما نیرویی را تصور کنید که انفجارش یک سال به طول می انجامد یا برای صد سال به انفجار ادامه می دهد! اثرش برای قرن ها باقی می ماند. این نیروی است که در شکستن سکوتش وجود دارد و آن ظهورش در دنیا است.

سکوت ظاهری مهربابا به منظور آزاد ساختن کار جهانی اش یعنی کلامش بود که با رها کردن بدنش انجام داده است. نتیجه ی کارش، ظهور اوست و در طی ظهورش نابودی سانسکارایی عامل های غیرطبیعی در سراسر جهان و دنیا صورت خواهد پذیرفت. بنابراین وقتی کار جهانی توسط رها کردن بدنش آزاد گشت، سکوت ظاهری مهربابا شکسته شد. اما شکستن سکوتش هم مانند نیروهای سانسکارایی غیرطبیعی که کم کم از دنیا زدوده می شوند، توسط انسان تجربه خواهد شد. بشریت شاهد آن به عنوان ظهور اوتار خواهد بود.

عنصرهای سانسکارایی غیرطبیعی یا غیرلازم یا نامطلوب در آگاهی انسان، سدهای اصلی در راه به سوی خداوند هستند. این عنصرهای سانسکارایی نمی گذارند که افراد شاهد ظهور الوهیت اوتار باشند. در حال حاضر نیروی کلمه الهی اش کم کم این نقش های سانسکارایی را شکسته و از بین می برد. در نتیجه ی این عمل، بشریت کم کم در عرض صد سال آینده شاهد ظهور مهربابا خواهد بود. مهربابا نیروی الهی کلامش را با پخش کار جهانی اش رها کرده است. به این دلیل با استوار شدن بشریت در حقیقت، نقش سانسکارایی آگاهی انسان تغییر خواهد یافت. با تغییر آگاهی بشریت، تمام دنیا تغییر خواهد یافت. انرژی های نوینی رها و یافت خواهند شد، نقش های نوینی از تفکر، آشکاری خواهد یافت و بصیرت عمیق تری به وجود خواهد آمد. با تغییر یافتن به بشریت نوین، افراد خود و یکدیگر را تجربه خواهند کرد. همه چیز به راه راست بر خواهد گشت و نظم الهی، پرورش آگاهی را دنبال خواهد کرد. جریان طبیعی تکامل و درون نگری آگاهی به صورت پایدارتری استوار خواهد شد. هنگامی که درون نگری، دوباره یک جریان طبیعی می شود، بشریت نوینی پدیدار خواهد گشت؛ دگرگونی سانسکارایی آگاهی انسان به دلیل شکستن سکوت اوتار صورت خواهد گرفت و انسان آن را تصدیق خواهد کرد.

در طی این دوره ی اوتاری، مهربابا سکوت اختیار کرده تا سانسکاراهای غیرطبیعی انسان را از بین ببرد. او کار جهانی اش را در سکوت انجام داد؛ بنابراین شکستن سکوتش وقتی خواهد بود که سانسکاراهای غیرطبیعی از آگاهی انسان پاک شوند.

کلمه ی نخستین در ابتدای آفرینش آزاد شد و خداوند سکوتش را با پخش کلامش شکست. این کلمه باید شنیده شود و برای این منظور، همه ی آفرینش به وجود آمده است. به دلیل نیروی سانسکاراهای غیرطبیعی است که نیروی کلمه نمی تواند در هر انسانی به روش طبیعی به عمل پیوندد.

خداوند به خاطر کار جهانی اش که از بین بردن سانسکاراهای غیرطبیعی برای شنیده شدن کلمه ی نخستین اوست، به عنوان اوتار، شکل انسانی می گیرد. در این دوره اوتار باید در سکوت کار می کرد زیرا که نیروی غیرطبیعی سانسکاراها، به صدای بلندی تبدیل شده که همه جا را دربرگرفته است. او تا رها سازی کارش، سکوتش را نشکست و کارش را به هنگام رها کردن بدنش به مرحله ی عمل در آورد. در حال حاضر کار جهانی مهربابا در حال پاک سازی نیروی سانسکارایی غیرطبیعی در دنیا است. وقتی

این نیروی غیرطبیعی از بین برود، سکوت ظاهری اش شکسته خواهد شد. آنانی که شاهد این فنای سانسکارایی باشند، اثر انفجاری کارش بر دنیا را احساس خواهند کرد.

یک انسان معمولی فکر می کند که نیروی یک بمب اتمی در حال انفجار سهمناک است و برای یک انسان خاکی - آگاه آن طور هم هست. مهربابا برای درک بهتر، از نیروی یک بمب اتمی استفاده کرد تا نیروی الهی کلامش را توصیف کند. نیروی یک بمب اتمی در حال انفجار فقط باعث خرابی فیزیکی می شود در حالی که نیروی کلمه الهی اش در حال حاضر باعث نابودی جهانی عامل های سانسکارایی غیرطبیعی شده است. حتی اگر، باید خرابی فیزیکی سهمناکی در دنیا رخ دهد، تنها به خاطر این فنای سانسکارایی خواهد بود.

### «من خیلی قوی خواهم بود»

خداوند، دانش، نیرو و سرور بیکران در حالت جاودان و بی شکل هست. وقتی خداوند در شکل اوتار به روی زمین پایین می آید، با اینکه دانش، نیرو و سرور بیکران دارد، تنها از دانش بیکرانش برای کار جهانی اش استفاده می کند.

اوتار در طول زندگی جسمانی اش در روی زمین رنج بی نهایت می برد زیرا که سرور بیکرانش را بکار نمی برد؛ و به دلیل اینکه نیروی بیکرانش را برای کار جهانی اش بکار نمی برد، ضعف بی نهایت را تجربه می کند. کار جهانی اوتار فقط می تواند با استفاده از دانش بیکرانش انجام شود.

خداوند با دانش کل، نیروی کل و سرور کل براساس نقشه ی الهی که خود طرح کرده، به عنوان اوتار بر روی زمین پایین می آید. او پایین می آید تا آن کاری را در جهان به انجام رساند که پنج مرشد کامل نمی توانند انجام دهند. پنج مرشد کامل کار روحانی خاصی را برای عضوهای حلقه شان انجام می دهند و برای جهان کار معنوی را به طور کلی انجام می دهند. کار مرشدان کامل برای جهان آن است که مطمئن سازند که همه چیز براساس نقشه ی الهی اوتار انجام پذیرد، بنابراین کار آنان بیشتر جنبه ی حفظ کردن دارد. تنها اوتار است که کار بیکران جهانی را انجام می دهد. این کار همیشه، هُل دادن به هر سطح آگاهی در تکامل و درون نگری است، زیرا که تنها اوتار عهده دار هر روحی از ابتدا تا به انتها هست.

تا زمانی که اوتار جسماً در روی زمین حاضر است، برای او چیزی به جز رنج و کار بیکران وجود ندارد. او برای کار می آید و کارش، ارائه تغییر کلی در ترتیب سانسکارایی جهان است. در سال ۱۹۶۹، مهربابا در حال کامل کردن آخرین قمست کار جهانی اش بود و شاهد درد و رنج بیکران او بودن، دردناک بود. بدن فیزیکی او در زیر بار کار جهانی اش در حال خرد شدن بود زیرا که او در مرحله ی بحرانی کامل کردن کارش بود. در طول این دوره، او در حال ترتیب برنامه ی دارشان همگانی اش بود، اما مندلی ها با دیدن حال خیلی بد او، در فکر بودند که چطور برای بابا ممکن است تا این دارشان را به دوست داران شرق و غربش بدهد. بابا با دانستن اینکه مندلی ها نگران سلامت او و برنامه دارشان بودند، گفت، «نگران برنامه نباشید، من آنگاه خیلی قوی خواهم بود.» در آن هنگام هیچ یک از ما معنای کلمه های

بابا را نمی فهمیدیم. اما اکنون هویدا است.

وقتی مهربابا در بدن فیزیکی بود، از نیروی بیکرانش استفاده نمی کرد. اما پس از اینکه در سال ۱۹۶۹ بدن فیزیکی اش را رها کرد، او شروع به استفاده از نیروی بیکرانش کرد و اکنون خیلی قوی است. او در طی این دوره‌ی ظهورش وقتی که کار جهانی اش آشکار می شود، خیلی خیلی قوی باقی خواهد ماند. وقتی که او از نیروی بیکرانش برای نتیجه دادن به کاری که در هنگام حضورش در روی زمین انجام داده استفاده می کند، نیروی ظهورش افزایش خواهد یافت. این نیروی اقیانوسی است و نیروی اقیانوس عشق است که در دنیا جاری شده و آنچه را که لمس می کند، پاک می کند.

## شب برهما

خداوند غیرقابل تقسیم و بیکران است. خداوند بیکران دو جنبه‌ی جدانشدنی در غیرقابل تقسیم بودنش دارد؛ آنان آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران هستند. نام خداوند در حالت ناآگاهی بیکرانش ایشوار است و اوست که آفریننده‌ی جهان است. این خداوند غیرقابل تقسیم، ایشوار، حافظ و ویرانگر جهان است. نام حالت ایشوار به عنوان آفریننده، برهما، به عنوان حافظ<sup>۶</sup>، ویشنو و به عنوان ویرانگر<sup>۷</sup>، مَهش است. از ناآگاهی بیکران ایشوار است که جهان آفریده، حفاظت و نابود می شود؛ این کُنش‌ها هم‌زمان هستند.

خداوند همه چیز است و بنابراین آگاهی بیکران و ناآگاهی بیکران هم‌زمان در خداوند هستند، اما ماهیت بیکرانشان متفاوت است. آگاهی بیکران با بی نهایت کامل بودن هرگز نمی تواند محدود باشد؛ اما ناآگاهی بیکران که ناآگاه است، کامل نیست و بنابراین محدودیت را می آفریند و نقطه‌ای از محدودیت را تجربه می کند.

اگرچه آگاهی بیکران ماهیت کاملی دارد ولی در ابتدا از خود آگاه نبود. بنابراین در ابتدا ناآگاهی بیکران شروع به خلق محدودیت‌هایی در پهنای نامحدود آفرینش کرد. آگاهی بیکران توسط واسطه‌ی محدودیت‌های آفرینش توانست که خود را برای همیشه به عنوان بیکران آگاه بشناسد.

اگرچه کارهای ایشوار در سرشت محدود هستند، اما در طرح نهایی نامحدود هستند. کُنش‌های نامحدود آفرینش، حفظ و نابودی در حوزه‌ی ناآگاهی بیکران هستند. از این رو نمودهای ایشوار (برهما ویشنو و مَهش)، نمودهای حوزه‌ی ناآگاهی بیکران هستند. حوزه‌ی ایشوار، ناآگاهی بیکران خداوند است و او این حوزه را به طور کامل کنترل می کند. جنبه‌های سه‌گانه‌ی سرشت ایشوار به هنگام کنش او آشکار می کند. به این ترتیب وقتی می آفریند، به عنوان برهما، آفریننده پدیدار می گردد؛ وقتی ایشوار حفظ می کند او به عنوان ویشنو، حافظ پدیدار می گردد؛ و وقتی او نابود می کند، ایشوار به عنوان مَهش، نابود کننده پدیدار می گردد. ایشوار بی توجه به اینکه کدام یک از این سه کُنش هست، همیشه ناآگاهی بیکران است.

پاراماتما، نام حالت آگاهی بیکران خداوند است. پاراماتما، یگانه‌ای است که آگاهی بیکران را به

عنوان آگاهی بیکرانش می شناسد و ناآگاهی بیکران آگاه در آگاهی بیکران پاراماتما وجود دارد.

سؤال «من کیستم؟» انگیزه و هوس خداوند است که لَهار نامیده می شود. این انگیزه و هوس از خود بیکران است و بنابراین باید به تعداد دفعه های بی شماری بیان شود. این بیان بی شمار «من کیستم؟ ... من کیستم؟ ... من کیستم؟» تا بی نهایت، صدای ایشوار است. این سؤال مکرر، جریان آفرینش را دایمی می سازد و تعداد بی شماری از روح های قطره ای در شکل شکل های ذهنی، لطیف و خاکی آفرینش از اقیانوس خداوندی بیرون می آیند.

به این ترتیب کُنش نامحدود برهما (آفریدن آفرینش) پیوسته است، قطره قطره، به طوری که تعداد نامحدودی از قطره ها از اقیانوس ناآگاهی بیکران بیرون می آیند. کُنش آفریننده ی برهما فقط در طی «ماهپرالایا» که فنای کامل جهان است متوقف می شود. ماهپرالایا قیامت، «شب برهما» هم نامیده می شود. بنابراین گفته شده است که یک روز برهما شامل دوره های پی درپی زمان در حال گردش است، زیرا که ماهپرالایا پس از دوره های پی درپی انجام می پذیرد. شب برهما وقتی است که آفرینش در تاریکی حل شده و هیچ چیز باقی نمی ماند.

هر روح قطره ای که از ناآگاهی بیکران وارد آفرینش می شود دارای سه نمود ایشوار: آفریننده، حافظ و ویرانگر هم هست. هر روح قطره ای، سایه ی کوچکی از ایشوار هست، چنانکه هر قطره ای در یک شکل محدود پدیدار می گردد. این سه نمود روح قطره ای در سطح انسانی به طور کامل پدیدار می گردد، زیرا شکل انسان ظرفیت تجربه ی ذهن بیکران را توسط جریان فکر نامحدود دارد.

هر صبح وقتی یک انسان از خواب بیدار می شود، دنیای خودش را می آفریند. تا وقتی که او بیدار می ماند، حافظ دنیایی است که آفریده است. وقتی دوباره به خواب می رود، دنیایی را که حفظ کرده بود ویران می کند. این روزانه در زندگی هر انسانی رخ می دهد. به این ترتیب هر انسانی «پرالایای» فردی، قیامت خود یا نابودی جزیی فردی را تجربه می کند. اما شکل انسان، سایه ی کوچکی از مَهِش است، زیرا وقتی مَهِش، ماهپرالایای جهانی یا، پرالایا، یعنی فنای ناتمام را در اندازه ی خیلی بزرگی به وجود می آورد که بر کل یا قسمتی از کل آفرینش اثر می گذارد.

چرا پرالایا یا ماهپرالایا صورت می پذیرد؟ هفت مرحله ی تکامل در جهان وجود دارند و هر مرحله از شکل های زندگی، نیاز به اندازه ی معینی گرما، رطوبت، نور، عنصرها به علاوه ی تبادل گازی معین و غیره دارند تا رشد کرده و زنده بمانند. اگر گرما بیش از حد نیاز وجود داشته باشد، سنگ درهم خواهد شکست، فلز آب خواهد شد، سبزیجات پلاسیده شده و همه ی شکل های حیوانی در حال تکامل تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. همین در مورد باران پیوسته صادق است، همه ی آفریده ها غرق خواهند شد، همه ی سبزیجات غرق خواهند شد، حتی کوهها هم سرانجام خرد خواهند شد.

جهان سیستم بسته ای است و طبیعت، تعادل سیستمی همه ی عنصرها در درون این سیستم بسته است. طبیعت سعی می کند تا نیازهای عنصری مرحله های مختلف تکامل را متعادل سازد، اما وقتی این عنصرها به صورت مصنوعی درست می شوند، تعادل طبیعت در روی زمین به هم خورده و در سراسر کهکشانها حتی به دورترین جهانها هم پژواک می اندازد. وقتی این عدم تعادل طبیعت در روی زمین صورت می گیرد، هرج و مرج و بی نظمی در جهان پدیدار می گردد. زمین مرکز جهان است

و به مانند محور چرخ اگر سست باشد باعث لنگی چرخ می‌شود. در نتیجه وقتی زمین از عدم تعادل نیروهای طبیعی رنج می‌برد، اثر آن در سراسر جهان‌ها که به مانند پره‌های چرخ، به محور متصل هستند، احساس می‌شود.

اختراعات علمی باعث رشد سریع صنایع و تکنولوژی هستند. در نتیجه دنیا تولید بیشتر انرژی را تجربه می‌کند و به این ترتیب گرما، صدا، نور، سرعت بیشتر و غیره تولید می‌شود. همه‌ی این مکانیزم‌های صنعتی و تکنولوژی، مصنوعی هستند و باعث به هم خوردگی و آشفتگی در طبیعت می‌شوند. همچنین در نتیجه‌ی این تولید اضافی انرژی، ذهن هر انسانی بیشتر و تند تر کار می‌کند. استراحت کمی وجود دارد و در نتیجه سردرگمی زیاد است.

ذهن باید به اندازه‌ی کافی استراحت کند تا بتواند درست کار کند. ما در شب می‌خواهیم زیرا که ذهن به همان اندازه‌ی جسم به استراحت نیازمند است. این هوس درون‌مان، «من کیستم؟» است که ما را وادار می‌سازد تا جواب به این سؤال را دریابیم. اما چون ذهن انسان از پیدا کردن جواب به این سؤال منحرف شده است، خواب به ذهن انسان استراحتی از انحراف‌های دنیا می‌دهد. وقتی انسان در خواب عمیق است، او به طور ناخودآگاه با خدا یکی است. اگرچه این یکی بودن ناآگاهانه تجربه می‌شود ولی به سه بدن انسان استراحت می‌دهد. در سطح انسانی، ذهن به طور کامل توسعه یافته و آماده‌ی پیدا کردن جواب به سؤالی است که از هوس، «من کیستم؟» برمی‌خیزد. اما تمام مدتی که انسان بیدار است، انحراف‌های بیشتری را برای ذهنش می‌آفریند و هستی‌اش غیرطبیعی می‌شود زیرا که مقصود هوس را برآورده نمی‌سازد.

این عصر «گلی» است. عصر «گلی»، دوره‌ی ماشین است. چون که ما در این عصر زندگی می‌کنیم، انسان با ماشین احاطه شده است. سالانه اختراع‌های علمی بیشتری انجام می‌پذیرند و هر یک از آن‌ها ماشین دیگری است. این ماشین‌ها وسایل مصنوعی بیشتری برای آشفته ساختن طبیعت به وجود می‌آورند و در تولید یا اختراعشان، تمام جریان تکامل زمین را هم آشفته می‌سازند.

وقتی انسان بمب اتمی را منفجر می‌سازد، صدایش به کجا می‌رود؟ وقتی انسان یک نیروگاه هسته‌ای را اداره می‌کند، گرما و تشعشع به کجا می‌رود؟ وقتی انسان زمین را حفر می‌کند، عنصرها به کجا می‌روند؟ همه به ظرف جهانی که در ذهن جهانی است می‌روند. ظرف جهانی، بدن طبیعت یا خود طبیعت است. ظرف جهانی، مقدار معینی گرما، صدا، نور، انرژی و همه‌ی نیروهای عنصری را نگه می‌دارد که طبیعت را در تعادل نگه می‌دارد. اما وقتی صدا، گرما، نور و انرژی بیشتر از آنچه که پیش از این در طبیعت وجود داشته به ظرف باز گردد، همه‌ی نیروهای عنصری در ظرف، این نیروی جدید اضافی را احساس می‌کنند و تعادل طبیعت آشفته می‌شود. آنچه را که انسان از ظرف جهانی دریافت می‌کند باید بازگرداند، اما وقتی بیشتر از آنچه که دریافت شده بازگردانده می‌شود، این نیروهای اضافی، تعادل طبیعی ظرف جهانی را به هم می‌زنند.

آفرینش، تخیل بیکران ذهن جهانی است و هر ذهن فردی در ذهن جهانی است. هر ذهن فردی هم در پیمان‌های محدودی تصور می‌کند، در حالی که خیال ذهن جهانی در یک اندازه‌ی نامحدود کار می‌کند. هر ذهن فردی سایه‌ی کوچکی از ذهن جهانی است اما وقتی سایه (ذهن محدود فردی)، بیش از نیاز



تصور می کند، صدا، گرما، نور، انرژی بیشتر و غیره تولید می کند. بیش از نیاز تصور می کند زیرا که بیش از نیاز فکر می کند. وقتی هر ذهن انسانی این را انجام می دهد، پدیده های جمعی فکر بشر، تعادل در ظرف جهانی را آشفته می سازد و بر تخیل نامحدود ذهن جهانی اثر می گذارد.

وقتی تعادل در ظرف جهانی به هم می خورد، تعادل طبیعت در روی زمین هم، به هم می خورد و انسان به دلیل عدم تعادل نیروهای طبیعی در روی زمین، دنیا را پر از هرج و مرج می یابد. چون انسان ها بیش از اندازه ی لازم فکر می کنند و بیش از اندازه ی لازم تصور می کنند، ذهن هر انسانی به دلیل اینکه با سرعت زیادی کار می کند، آشفته گی را تجربه می کند. وقتی ذهن با شتاب فراوان کار می کند، بدن انسان در حالت خواب به طور مناسب استراحت نمی کند زیرا که به طور پیوسته با انحراف هایی که توسط گرفتاری های شتاب یافته در امور دنیوی به وجود آمده گرفتار است.

وقتی تعادل در ظرف جهانی به بیشترین اندازه به هم می خورد، ذهن جهانی به تصور کردن خاتمه می دهد. این به آن معناست که ذهن جهانی فکر کردن را متوقف می سازد و وقتی ذهن جهانی فکر کردن را متوقف می سازد، برهما، آفریننده، خلق آفرینش را متوقف می سازد. علاوه بر این وقتی ذهن جهانی تصور کردن را متوقف می سازد، ذهن هر فردی تصور کردن را متوقف می سازد، سایه ی ذهن جهانی است. وقتی ذهن جهانی فکر کردن را متوقف می سازد، هر ذهنی فکر کردن را متوقف می سازد و در آن زمان همه ی شکل های خاکی حل و ناپدید می شوند، همه ی شکل های لطیف حل و ناپدید می شوند و همه ی شکل های ذهنی حل و ناپدید می شوند. در آن لحظه ها همه ی ذهن های فردی که از تصور کردن بیشتر و بیشتر خسته شده اند در ذهن جهانی سکنی می گیرند. همه ی موجودات خاکی، لطیف و ذهنی به خواب می روند. این ماهاپرالایا نامیده می شود و پس از دوران های پی در پی صورت می گیرد و اگرچه پس از میلیارد و میلیارد ها سال انجام می گیرد، مطمئناً در زمان مناسب اتفاق می افتد.

وقتی انسان ها می خوابند اگرچه سانسکاراها در بدن ذهنی هستند، ذهنشان از کار کردن باز می ایستد. سانسکاراها در حال استراحت هستند، جمع شده یا به شکل بذر در آمده و در خواب هستند. هیچ فکر کردن یا تصور کردنی صورت نمی پذیرد. در زمان ماهاپرالایا وقتی همه ی ذهن های فردی در ذهن جهانی سکنی می گیرند و سه دنیا از بین می روند، توقف کامل و مطلق، فکر کردن و تصور کردن به وجود می آید و اگرچه انبار سانسکاراها در ذهن هر فردی وجود دارد، اما تبدیل به بذرها ی غیرفعال شده اند.

ماهاپرالایا، هدف برگرداندن تعادل در ظرف جهانی ذهن جهانی را برآورده می سازد. تمام عنصرها در ظرف جهانی به تعادل طبیعی باز می گردند. وقتی تعادل در ظرف جهانی توسط توقف تصور و فکر کردن بدست آورده شد، آفرینش بار دیگر به طرز نوینی شروع می شود. روح قطره ای که در دنیای ذهنی به مانند یک فرشته بزرگ در زمان ماهاپرالایا وجود داشت با شکل فرشته بزرگ باز می گردد. روح قطره ای که در دنیای لطیف به مانند یک فرشته در زمان ماهاپرالایا وجود داشت با شکل فرشته ای خود باز می گردد. روح قطره ای که در دنیای خاکی با تأثیرهای سنگ در زمان ماهاپرالایا وجود داشت با شکل سنگی خود باز می گردد. روح قطره ای که با تأثیرهای گیاهی وجود داشت با شکل گیاهی باز می گردد و غیره. ماهی به مانند ماهی باز می گردد، پرنده به مانند پرنده باز می گردد، حیوانات به مانند

حیوانات باز می‌گردند و انسان‌ها به مانند انسان باز می‌گردند.

هفت مرحله یا سلسله‌ی تکامل، هفت روز آفرینش هستند. ذهن سنگ آن طور خسته نمی‌شود زیرا که تصور سنگ تقریباً صفر است اما سنگ تحت تأثیر گرما، رطوبت، نور و غیره قرار می‌گیرد. وقتی آفرینش دوباره آغاز می‌گردد، در ابتدا شکل سنگ، هستی می‌گیرد و بعد فلزات، گیاهان، ماهی، پرندگان، حیوان‌ها و در آخر، انسان.

ذهن فردی هر انسانی بیشتر از ذهن هر موجود دیگری خسته می‌شود زیرا که ذهن انسان می‌تواند بی‌نهایت فکر کند و از این رو به تصور کردن ادامه دهد تا خود را خسته کند. این تصور بیش از اندازه‌ی بشریت است که کل جریان تکامل را با تولید بیش از حد صدا، حرارت، انرژی و غیره آشفته می‌سازد. ذهن انسان به استراحت بیشتری نیاز دارد و بنابراین وقتی که آفرینش دوباره آغاز می‌گردد، آخرین شکلی که هستی می‌گیرد، انسان است.

فرشتگان بزرگ، آگاهی ذهنی دارند و همچنین فرشتگان وجودهایی با آگاهی لطیف هستند، اما این وجودها به مانند یک پیر ذهنی-آگاه یا یوگی لطیف-آگاه مقید نیستند. در آغاز، آفرینش از ماورا وارد دنیای ذهنی، سپس دنیای لطیف و سرانجام دنیای خاکی می‌شود. در ابتدا فرشتگان بزرگ و فرشتگان وارد آفرینش می‌شوند، زیرا که آنان وجودهای دنیاهای ذهنی و لطیف هستند که آگاهی ذهنی و لطیف را بدون سانسکارهای ذهنی و لطیف دارا می‌باشند.

وقتی آفرینش پس از ماه‌پرالایا از نو شروع می‌شود، پیشرفت آگاهی انسان خاکی بر پیشرفت آگاهی انسان لطیف مقدم است و پیشرفت آگاهی انسان لطیف بر پیشرفت آگاهی انسان ذهنی مقدم است.

وقتی اختلال بخش یا قسمتی در ظرف جهانی وجود دارد و نمی‌توان تعادل را برقرار کرد، آنگاه پرالایا، فنای بخشی از دنیای خاکی صورت می‌گیرد. ذهن فردی هر یک از آن موجودات خاکی که از بین رفته‌اند در ذهن جهانی سکنی می‌گزینند تا تعادل در ظرف جهانی برقرار گردد. در طول پرالایا، همه‌ی دنیا از بین نمی‌رود بلکه فقط آن موجودات خاکی-آگاه که ذهنشان بیش از حد کار کرده و خیلی خسته شده‌اند و نیاز به استراحت طولانی یا خواب دارند از بین می‌روند. این معنای واقعی کلمه مهربابا است وقتی که اعلام کرد، «سه چهارم دنیا نابود خواهد شد.» هیچ‌کس برای همیشه نابود نمی‌شود؛ این به آن معناست که آن افراد برای مدت طولانی به خواب می‌روند تا زمانی که تعادل در جهان برقرار شود.

ما که پیرو اوتار مهربابا هستیم و او را به عنوان خداوند قبول داریم هیچ اهمیتی به رویدادهای کیهانی پرالایا و ماه‌پرالایا نمی‌دهیم! این رویدادها در سطح کیهانی هستند و مربوط به نگه داشتن جهان هستند. ما پیروان اوتار مهربابا نگران نبودن کامل ذهن‌های محدود خودمان به‌طور همیشگی هستیم و اهمیتی به توقف تصورهایمان برای یک وقفه‌ی زمانی قائل نیستیم. نگرانی ما روبه‌رو شدن با مانو-نش، فنای نهایی ذهن محدود است که مهربابا به‌طور معنوی برایش کار کرد. ما نگران تقدس و دیدن محبوب‌مان نیستیم، بلکه می‌خواهیم با او که آگاهی بی‌کران است یکی شویم. محبوب به‌طور حتمی و جاودان برای فردی که ذهن محدود انسانی‌اش به‌طور کامل فنا شده ظهور می‌کند. در آن لحظه است که خداوند به‌طور کامل برای همیشه ظهور می‌کند.

در ضمن وظیفه‌ی معنوی ما به جهان در زمانی که خود را برای مانو-نش خود آماده می‌سازیم، دوست

داشتن اوتار مهربابا و اطاعت از او به عنوان خداوند است.

## اتفاق بزرگی روی می دهد

زمان در مجاز است و چون حقیقت جاودان، بیکران است، زمان، سایه‌ی جاودانِ خداوند هم بیکران است. ذهن انسان نمی‌تواند سایه‌ی بیکرانِ زمان که در سراسر عصرها و دوره‌های بی‌شمار توسعه می‌یابد را درک کند. چون وقتی مجاز بیکران درک شود، ذهن نامحدود می‌شود و حقیقت آگاهانه بدست آورده می‌شود.

زمان، بازتاب مجازی ابدیت است، بنابراین زمان نامحدود نمی‌تواند حساب شود؛ برای شناختن ابدیت باید بیکران شد. کسی که آگاهی بیکران را بدست آورده تجربه‌ی ابدیت را دارد.

چون مجاز سه شکل خاکی، لطیف و ذهنی دارد، بنابراین سه تجربه‌ی زمان خاکی، لطیف و ذهنی هم وجود دارند. تجربه‌ی خاکی زمان وابسته به شکل است؛ آگاهی خاکی از طریق شکل‌های جسمی مختلف از سنگ به حیوان تا انسان در زمان، کامل می‌شود. بیشماری‌ای از لحظه‌های جداگانه در سراسر کل یک زمان خاکی وجود دارد. تجربه‌ی لطیف زمان وابسته به انرژی است؛ آگاهی لطیف توسط شکل‌های مختلف انرژی یک انرژی بیکران که در دنیای لطیف وجود دارد در زمان، درون‌نگری می‌کند. بسیاری انرژی‌ها یا شکل‌های انرژی به عنوان یک قدرت در زمان تجربه می‌شود. تجربه‌ی ذهنی زمان وابسته به تفکر کردن است؛ آگاهی ذهنی توسط شکل‌های مختلف فکر و احساس در زمان، درون‌نگری می‌کند. بیشماری‌ای از لحظه‌های جداگانه در زمان ذهنی به عنوان یک ذهن تجربه می‌شود. فکرهای جداگانه، یگانه فکر خداوند، «من کیستم؟» را بازتاب می‌کند. احساسات جداگانه، یگانه احساس خداوند، «من خدا هستم» را بازتاب می‌کند. چون آگاهی خاکی، لطیف و ذهنی مجازی هستند و بازتاب‌هایی از بی‌شکلی، قدرت و ذهن خداوند هستند، ابدیت بی‌اندازه فراتر از همه‌ی تجربه‌های زمان، وابسته به شکل، انرژی و ذهن می‌باشد.

جهان خاکی شکل‌های بی‌شمار در زمان، هفتمین سایه‌ی ابدیت است. اما چون دنیای خاکی، بازتابی از بیکران است، اگرچه در سرشت و وجود محدود است، بیکران و جاودان است. بنابراین ممکن نیست تا زمان را از آغاز آفرینش ثبت کرد زیرا که نیاز به محاسبات بی‌نهایت دارد.

حیوانات، زمان را محاسبه نمی‌کنند. فقط آگاهی انسان می‌تواند زمان در دنیای خاکی را محاسبه کند، اما محاسبه‌ها خیلی محدود هستند، زیرا ذهن انسان نمی‌تواند تکامل خود را از سنگ تا حیوان حساب کند. دانش زمان از ابتدای شروع ممکن نیست.

ماه‌پرالایا، فنای کامل سه دنیا هست. وقتی ماه‌پرالایا صورت می‌گیرد و همه‌چیز در زمان و فضا از بین می‌روند، چه کسی باقی می‌ماند تا زمان را ثبت کند؟ پس از ماه‌پرالایا، وقتی بار دیگر آفرینش شروع می‌شود، مدت‌ها طول می‌کشد تا جهان به‌طور کامل به هستی در همه‌ی شکل‌های تکاملی در زمان و فضا بازگردد. انسان آخرین شکلی است که دوباره به جهان وارد می‌شود. از ابتدای آفرینش، ماه‌پرالایا به تعداد بی‌شمار صورت گرفته است و بنابراین ثبت زمان هرگز نمی‌تواند نگه داشته شود.

ماهاپرالایا وقتی است که همه چیز به خواب می رود. نیروی ماهاپرالایا همان نیرویی است که انسان را به خوابیدن برمی انگیزد. در طی ماهاپرالایا ذهن انسان در یک خواب عمیق سکنی می گزیند. پس از ماهاپرالایا وقتی ذهن انسان بیدار می شود، نتیجه‌ی آن یک آرامش نوین است. پس از ماهاپرالایا آرامش به ذهن انسان راه خواهد یافت. این آرامش عمیق است زیرا ذهن انسان برای مدت بسیار طولانی استراحت کرده است. این آرامش هیچ شباهتی به فعالیت‌های معمولی روزمره‌ی ذهن انسان ندارد. این آرامش از تولد دوباره و از نوسازی است. این حالت آرامش، تنها از داشتن سانسکاراهای طبیعی و داشتن ذهنی است که بر راه مستقیم به سوی درون‌نگری، به سوی خداوند تمرکز دارد.

وقتی مهربابا به رویدادهای بزرگ در آینده (چیزی که هرگز در قبل روی نداده است)، اشاره می کند، او به دوره‌ی بزرگی از زمان اشاره می کند. این رویداد بزرگ در طول زمان شناخته شده‌ای قبل از پدید آمدن ماهاپرالایا و همچنین زمان شناخته شده‌ای پس از پدید آمدن ماهاپرالایا صورت می گیرد. نتیجه‌ی این رویداد بزرگ، حالت آرامش برای ذهن انسان است. آرامش پس از این زمان شناخته شده‌ی ماهاپرالایای در حال شرف، پدیدار خواهد شد. وقتی مهربابا بیان می کند، «این رویداد بزرگ بار دیگر برای میلیاردها و میلیاردها سال رخ نخواهد داد»، او به دوره‌ی زمان بزرگی اشاره می کند. این رویداد بزرگ در طی این دوره‌ی زمانی حاضر که به ماهاپرالایای بعدی منجر می شود، رخ خواهد داد و همچنین آن دوره‌ی زمانی در آینده است که پس از ماهاپرالایا در شرف پدید آمدن است. ذهن انسان به طور کامل استراحت خواهد کرد و صلح و صفا در آگاهی انسان استوار خواهد شد.

در طی یک دوره‌ی زمان وقتی چنین دوره‌های ماهاپرالایای می آیند که سانسکاراهای غیرطبیعی به حد بی‌نهایتی جمع شده‌اند و کل تکامل جهان‌ها منحرف شده است. آنگاه غیرطبیعی بودن آنچنان فزونی گرفته که هر چیزی توسط سانسکاراهای غیرطبیعی اش از دیگری احساس جدایی می کند و این شدت جدایی، برای ذهن غیرقابل تحمل می شود. وقتی احساس غیرطبیعی جدایی به سرحد ممکن می رسد، به نظر می آید که انگار همه چیز در حال از هم پاشیدن و در حال سقوط از مسیر طبیعی خود است. در این نقطه، کار جهانی اوتار بسیار مشکل است و برای کامل کردن آن باید بسیار تلاش کند. باید در نتیجه‌ی کار اوتار برای جهان، رویداد بزرگی رخ دهد تا یگانگی جهانی را به پیش آورده و تکامل را به مسیر طبیعی اش بازگرداند.

وقتی مهربابا کار جهانی اش را کامل کرد، سکوتش را با رها کردن کارش شکست. رویداد بزرگی در حال پدید آمدن است. اما احساس یگانگی، به عنوان نتیجه‌ی کار، کم کم توسط انسان احساس می شود. در حال حاضر، به نظر می رسد که با هرج و مرج و سردرگمی دنیا همه چیز در حال جدا شدن و سقوط می باشد و باید به هم پیوسته گردند و پاک شوند. این توسط نیروی کارش که به هنگام رها کردن بدنش آزاد ساخت صورت خواهد گرفت. هنگامی که انسان کم کم کلامی را که او در شکستن سکوتش ادا کرد بشنود، یگانگی پدیدار خواهد گشت. هنگامی که دنیا دریابد که نیروی در پشت ظهور جهانی مهربابا، شکستن سکوت اوست، آنگاه بشریت کم کم در خواهد یافت که رویداد بزرگی در حال انجام است. این دوره‌ی بزرگ به عنوان زمان قبل از ماهاپرالایا شناخته خواهد شد.

## «من این بدن نیستم»

در طول شب ۳۰ ژانویه ۱۹۶۹، مهربابا در سه مورد جداگانه به من اشاره کرد، «این را به یاد داشته باش... به یاد داشته باش، من این بدن نیستم... به یاد داشته باش، من این بدن نیستم.»

بابا پیش از این بیشتر وقت‌ها این را به من گفته بود، اما وقتی این را درست دوازده ساعت قبل از رها کردن بدنش به من تکرار کرد، با نیرویی بود که نمی‌توانم تشریح کنم. این آخرین کلمه‌ها مرا در طی این سال‌ها بدون او حفظ کرده‌اند و باعث شده‌اند که حضورش را حس کنم. کلماتش به دلم، می‌ظهورش را داده‌اند.

اوتار مهربابا بیشتر وقت‌ها می‌گفت، «من این بدنی که می‌بینید نیستم.» اما هنوز، بعضی‌ها فکر می‌کنند که وقتی زمان ظهورش فرا می‌رسد، او در یک بدن فیزیکی ظهور می‌کند. اما اگر این چنین بود، چرا او بدنش را رها کرد؟ مهربابا بدن فیزیکی‌اش را رها نکرد تا دوباره در همان شکل ظاهر شود. حتی اگر همان‌طور که بعضی‌ها فکر می‌کنند، او در همان بدن ظاهر شود، این ظهور او نخواهد بود. اوتار در حقیقت، الهی است و بنابراین تجلی‌اش ظهور اوست. بدن فیزیکی مهربابا واسطه‌ی کار جهانی‌اش در سطح خاکی آگاهی بود. نتیجه‌ی کار جهانی‌اش، آشکاری الوهیتش است. بیداری آگاهی انسان در جهت الوهیتش وقتی است که او در دنیای خاکی ظهور می‌کند؛ و به این دلیل است که ظهورش برای دنیا، تنها پس از رها کردن بدنش آغاز می‌شود.

بدن مهربابا وسیله‌ی کار جهانی‌اش بود و آن کار باعث می‌شد که بشریت، الوهیت را تجربه کند. برای بشریت مقدر شده که الوهیت را تجربه کند. آشکاری الهی‌اش در طی بیداری روحانی که در نتیجه‌ی کار جهانی‌اش در حال رخ دادن است، تجربه خواهد شد.

رها شدن بدن فیزیکی مهربابا نمایانگر کشیدن کمان است. پرتاب تیرش نمایانگر رها کردن نیروی کار جهانی‌اش است. وقتی تیر با همه‌ی نیرویش برخورد می‌کند، دنیا از درد به خواب می‌رود، اما دوباره بیدار خواهد شد تا او را پیدا کند.

کار جهانی مهربابا بر هر سطحی از آگاهی اثر می‌گذارد و تیرش بر عمق دل بشریت برخورد می‌کند. در نتیجه‌ی کارش، افراد آگاهی نوینی بدست می‌آورند. این آگاهی نوین بدست آورده می‌شود زیرا که تیرش در دل‌هایشان است. کل دنیا، هدف تیرش هست. روزی خواهد آمد که همه‌ی دنیا از او آگاه خواهد شد و به الوهیتش بیدار خواهد شد. وقتی که تیرش در عمق دل بشریت باقی ماند، آن آشکاری کامل عشق الهی‌اش در روی زمین خواهد بود.

اکنون ما از درد تیر در دل‌هایمان رنج می‌بریم. دردی که با تیرش به وجود آمده، بی‌تابی و سردرگمی در سراسر دنیاست. بیشتر بشریت ناآگاه از دلیل همه‌ی این بی‌تابی و سردرگمی است. مقدر شده که دنیا از او آگاه شود. دنیا خواب است، اما با عشق او به آشکاری الوهیتش بیدار خواهد شد.

اوتار مهربابا، بدن فیزیکی نیست. او خداست و به زمین نزول کرده تا الوهیتش را آشکار کند. الوهیتش چیز حقیقی است که او به دنیا می‌دهد و آنانی که او را به عنوان خداوند تجربه می‌کنند، دارشان

حقیقی اش را می گیرند.

اوتار کار کرده تا به ما تجربه‌ی الوهیت، الوهیت روح مان را بدهد. او احساس جدایی را با رها کردن بدن فیزیکی اش به وجود آورده، زیرا وحدت با خداوند بدون جدایی نمی تواند وجود داشته باشد. وقتی احساس جدایی به وجود می آید، اشتیاق برای وحدت، درد حقیقی در دل هایمان می شود. بنابراین بیاید خواهان تجربه‌ی الوهیتش باشیم. این اشتیاق، دل هایمان را آماده‌ی نوشیدن می ظهورش می کند. می ما را قادر خواهد ساخت تا آشکاری الهی این دوره را تجربه کنیم. اشتیاق برای این می، درد حقیقی است. درد تیرش در عمق دل هایمان است و برای این درد است که اوتار کار کرده و رنج برده است. مهربابا به ما خاطر نشان ساخته که این درد از بدن نیست؛ بلکه اشتیاق روح برای آزادی اش است.

## تصمیم نهایی مهربابا

جهان از خداوند بیرون آمده است. خداوند از جهان بیرون نیامده است. مجاز از حقیقت بیرون آمده است. حقیقت از مجاز بیرون نیامده است. تنها خداوند حقیقی است؛ جهان، خود مجاز است.

زندگی خداوند که در مجاز به عنوان اوتار و به عنوان مرشد کامل زندگی می شود، مجازی نیست؛ در حالی که زندگی حقیقی خداوند که در آفرینش زندگی می شود هم حقیقی و هم مجازی است. مجاز، زندگی مجازی و زندگی خداوند در مجاز یکی و یکسان نیستند و نمی توانند باشند. مجاز زندگی ندارد. مجاز، مجاز است و به خودی خود چیزی نیست. زندگی مجازی به معنای زندگی در مجاز، با مجاز و احاطه شده با مجاز و زندگی مجازی است. زندگی خداوند که در مجاز زندگی می شود، مجازی نیست زیرا با وجود زندگی کردن در زندگی مجازی، خداوند از حقیقت خود آگاه باقی می ماند.

خداوند مطلقاً مستقل است و جهان به طور کامل غیرمستقل است. وقتی مرشدان کامل نزول خداوند را به عنوان اوتار بر روی زمین ترتیب می دهند، آنان حقیقت و مجاز را به یکدیگر وابسته می کنند؛ و به این ترتیب است که آنانی که در مجاز غرق شده اند به بخشندگی بی نهایت خداوند و عشق بیکرانیش کشیده می شوند.

بخشنندگی بیکران و عشق بیکران به مانند یک رابط بین خداوند و جهان عمل می کند که جاودانه توسط مردانی که خدا شده اند (سدگروها، قطب‌ها، مرشدان کامل) و توسط خدا که انسان شده (اوتار یا رسول یا مسیح) مورد استفاده قرار می گیرد. بنابراین جهان، همبازی جاودانه‌ی خداوند می شود. توسط این رابط، اوتار نه تنها زندگی را در بازی الهی اش استوار کرد بلکه قانون را هم در مجاز استوار کرد؛ و این قانون که توسط خدا-انسان یا اوتار استوار شده، قانون بی قانونی بیکران است؛ به طور جاودان حقیقی و با این وجود مجازی است. این قانون است که بر جهان حکم فرماست، همه‌ی پستی و بلندی هایش، همه‌ی آبادانی و ویرانی آن توسط این قانون هدایت می شود.

در طی گردش این دوره، قاطعیت خداوند بر این قانون توسط خدا-انسان به عنوان خواست خداوند عمل می کند و این به آن معناست که هیچ چیز و همه چیز که اوتار می خواهد، توسط خداوند مقدر شده است. در نتیجه تمام آنچه من در اظهارنامه‌ی نهایی ام اعلام کرده‌ام، توسط خداوند معین شده و باید

صورت پذیرد.

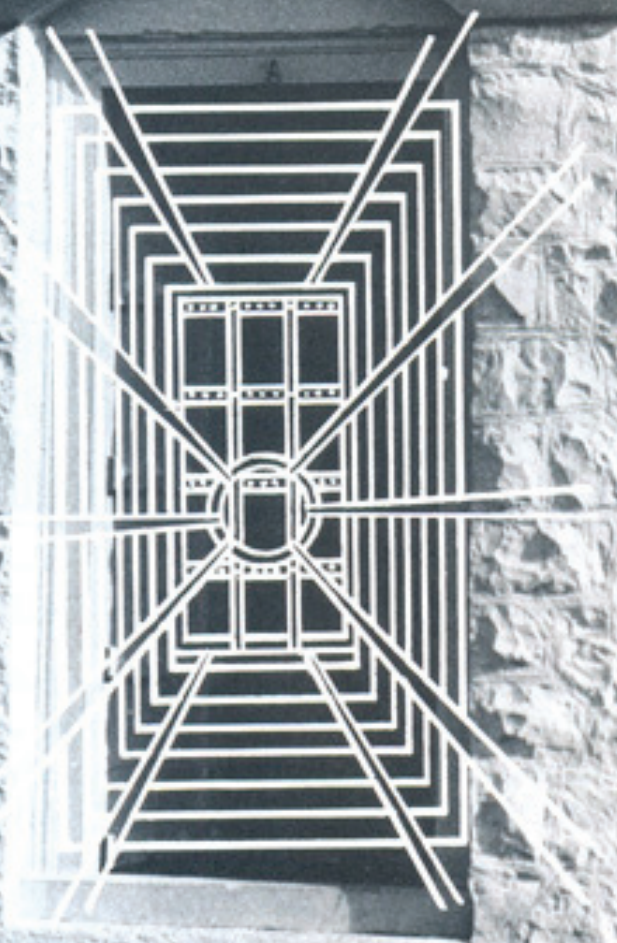
تمام آنچه که در اظهارنامه‌ی نهایی ام اعلام داشته‌ام، درست به همان ترتیب و با همان شدت عمل اما با تغییر در عامل زمان صورت خواهد گرفت. بنابراین با تغییر در حد زمان، شدت، اندازه، شکل و حوزه‌ی سلسله‌ی حادثه‌ها بدون هیچ تغییری صورت خواهد پذیرفت تا طرح مقدر شده انجام گیرد. و با این وجود انسان باید منتظر بماند تا براساس این تصمیم نهایی، شاهد همه‌ی آنچه که خداوند مقدر کرده، باشد. این زمانی است که انسان باید خداوند را بیشتر و بیشتر دوست داشته باشد. برای خداوند زندگی کند و برای خداوند بمیرد. در تمام فکرهايش، در تمام کلامش و در تمام کارهايش تنها عشق برای خداوند باید حکم فرما باشد.

ساتارا، هند

۱۰ آوریل، ۱۹۵۵



MASTERY IN SERVITUDE.





## برهما، ویشنو، مهش



ویر سینگ کالجوری در سیزده ژانویه ۱۹۲۷ در شهر کاتانگی از ایالت مادیا پرادش هند در یک خانواده هندو به دنیا آمد. برای تحصیلات به نگپور رفت و توانست به مدارج عالی دست پیدا کند. او فوق لیسانس های خود را در زمینه های مدیریت عمومی، حقوق و شیمی کسب کرد. او درصدد ادامه تحصیل در رشته ی دکترای حقوق برآمد ولی پس از شروع با کسی که تمام زندگی اش رو متحول کرد آشنا گردید. او در سال ۱۹۵۲ اوتار مهربابا را ملاقات کرد. او در همان اولین ملاقات چنان مست و مدهوش بابا شده بود که پراساد بابا را که آن روز موز بود با پوست خورد. بعد از آن درخواست یک ملاقات خصوصی با مهربابا می نماید و در همان ملاقات بود که درخواست ماندن نزد بابا و خدمت کردن به بابا را مطرح می کنند که مورد موافقت بابا قرار می گیرد.

او در سال ۱۹۵۳ بارها کردن تحصیل خود به بابا می پیوندد و کار خود را با یک مست (الهی) شروع می کند. این پیوستن در تمام زمان زندگی او پابرجا ماند. او جوان ترین مندلی در اشرام بود و کارهای فراوانی را بر دوش می کشید، از جمله نگهداری شب و پاسخ دادن به نامه های عاشقان بابا به زبان هندی. بعدها بابا از او خواستند که نمایش نامه ای بنویسد ولی او هیچ آگاهی برای انجام دادن این کار نداشت پس بابا به او آن را آموخت و بعد از آن بابا به او توان و دانش سرودن شعر به سبک غزال های فارسی و نویسندگی را ببخشید و همچنین به او نام نیکی اعطا کرد. بائو نامی است که بابا به این مندلی خود اعطا کردند. بائو در زبان مراتی (هندی) به معنای برادر هست.

از بائو جی نمایشنامه ها، کتاب های شعر، بیوگرافی اوتار مهربابا و ... بسیاری برجا مانده است. یکی از مهم ترین های کتاب های او، زندگی نامه ی اوتار مهربابا است که به دستور خود بابا به بائو جی نوشته شده است. این کتاب، بیست جلد و ۶۴۷۲ صفحه دارد. از جمله کتاب های دیگری که می توان به آن ها اشاره کرد: زندگی نوین مهربابا، اوتار زمان مهربابا ظهور می کند، زمانی که دنیا در خواب بود، هیچ چیز و همه چیز، بیا بریم مهرآباد، کمال در خدمت، شاهد گوارا برای کودکان، برنامه ی آموزش های روحانی، بیداری بائو جی از اوتار مهربابای محبوب و کتاب های شعر: مهرگیتیکا، روشنایی مهر، سرود مهر، امواج اقیانوس (در دو جلد) و ... و همچنین کتاب های زیادی به زبان هندی.

از سال ۱۹۷۳ به عضویت کمیته ی اصلی کانون اوتار مهربابا درآمد و بعد از آن به ریاست این مجموعه رسید. از سال ۱۹۸۵ میلادی، بائو جی شروع به تورهای داخل و خارج هند نمود. در این تورها، او که به دعوت عاشقان بابا مسافرت می کرد، در باره ی محبوبمان، چگونگی زندگی او، تعالیم او، کارها و فعالیت های او و مسائل دیگر صحبت می کرد. بائو جی به آمریکا، اروپا و استرالیا سفر می کرد و در جلسات عاشقان بابا حضور پر از عشق و صمیمیت خود را به آن ها ارزانی می کرد و همچنین در مصاحبه های رادیو و تلویزیون شرکت می جست.

در سال های آخر به علت بیماری، فعالیت جسمانی کمی داشتند و بیشتر در دفتر خود بازدیدکنندگان را می پذیرفتند. آنچه بیشتر عاشقان بابا بر آن هم رأی هستند، فضای آکنده از عشق، محبت و صفایی است که همواره اطراف ایشان را احاطه کرده بود به طوری که بعضی ها با دیدن ایشان به گریه می افتادن و بدون اینکه چیزی خاصی از ایشان بدانند به ایشان دل می بستند. پیوندی که همیشه برقرار می ماند.

در این سال ها برای برقراری ارتباط با عاشقان بابا، علاوه بر پذیرش گرم بازدیدکنندگان، از طریق چت های اینترنتی با همه ی علاقه مندان در سراسر دنیا صحبت می کردند.

سرانجام در ۲۳ اکتبر ۲۰۱۳ ساعت ۱۱:۱۷ شب این آخرین گوهر بازمانده از این دوره ی اوتاری در سن ۸۶ سالگی در بیمارستان جهانگیر پونا به معشوق همیشه جاوید، جان جانان، اوتار مهربابا پیوست.

بائو جی تمام زندگی خود را وقف خدمت و عشق ورزیدن به مرشد خود، اوتار مهربابا نمود. در تمامی لحظه های زندگی خود، لحظه ای از بابای مهربانمان غافل نشد و با زندگی پر از عشق و محبتی که داشت بهترین آموزگار برای کسانی که خواهان پیروی از دستوره های بابا هستند، بود. او به همه می آموخت که چگونه باید عشق ورزید، چگونه باید فداکار بود و چگونه خدا را در زندگی خود جاری ساخت. صورت بشاش، چشمان نافذ، لحن صمیمی، نشانه های همیشگی او بودند و تلاش او برای کمک به عاشقان بابا بی نظیر.

او عاشق ایرانی ها بود و به آن ها بسیار توجه داشت و می گفت بابا ایرانی است، من هم ایرانی هستم.